۱۱۲ ۰/۵
اهدائی
۱۷۵
534
تبعیت اداره العهده عالم مدرسه
۷۷
اصفهان
اسیاب ۳۵
کلمات حقیق و بعضی رسائل دیگر
لفیض
۱۱۲
بازرسی شد
۲۶ - ۲۶
بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره دفتر
۲۷۷۹۴
۱۰۷۰
۱۵۲۱
۳۴۹
خطی «فهرست شده»
۱۵۳۱

کتابخانه
مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

یا مبدع الارکان والاصول وواهب النفوس والعقول یا مفیض القلوب والارواح
وجاعل الصور والاشباح یا مبدئی یا معیدیا نعما لما یرید تسربلت بالاذ
الازلیة وتفردت بالوحدانیة السرمدیة العقل قطرة من قطرات بحار ملکوتک
والنفس شعلة من شعلات جلال جبروتک والعوالم العلویة اشعة انوار
والاجرام السفلیة خزائن اسرارک ترکت قلوب الطالبین فی مبادی کبریائک والهة
حیری ولم تجعل لمرفی قدام العقول الی حریم عظمتک مجری فیهات ضلال
ذلاء اسر العبودیة وادراک سبحات جلال الربوبیة وانی للاسراء ذل الناسوت
ونیل سرادقات جمال اللاهوت نحمدک اللهم علی نعمائک والحمد من نعمائک و
نشکرک علی الائک والشکر من الائک ونصلی علی محمد سید انبیائک
وعلی آله الملکوتیین ارباب العقول الکاملة واصحاب البصائر النافذة
وخصوصا علی امیر المؤمنین وامام المتقین اما بعد فیقول المعتصم
الملتجی الی باب الله المهتدی بهدی الله محسن بن مرتضی ایده الله فلا

من

دارالکتب الاسلامیه

من معدن العلم بحق الیقین ومن عین الحکمة کأس من معین بیضاء لذة للشاربین
یستقربها فی صدور اهلها اصول اصول الدین مبنیون من اتباع النص و
من غیر اهلها کل النص وهی حقیق بان تسمی بقرة العیون فی غرائب الفنون
وهی ستون کلمة فی اثنی عشرة مقالة فی کل مقالة خمس کلمات عربی مزاجه بالسان
عجمی منثور ابیات مقدمة اعلموا اخوانی هداکم الله کما هدانی الی ما اهتدت
الانوار الثقلین وما اقتدیت الا بالائمة المصطفین وبرئت الی الله ممن سوی
هدی الله فان الهدی هدی الله نه متکلم ونه متفلسف ونه متصوف ونه
متکلف بلکه مقلد قرآن وحدیث پیغمبر وتابع اهل بیت ان سرور انسخان
حیرت افزای طوایف ادیم ملول وبرکرانه وازماسوی قرآن مجید وحدیث اهل بیت
وانچه بدین دو ماند باشد بیکانه من هرچه خوانده ام همه ازیاد من برفت الا حدیث
دوست کی تکرار میکنم عشق میورزم وامید که این قول شریف چون هزهای دلکش
موجب جمان نشود چراکه مدتی مدید کرد بحث وتفتیش وتعمق در فکرهای دور
اندیش بودم طرق مختلفه قوم را آزمودم ونکته سنجان هر بلده رسیدم وبدیده
دیدم که چشم عقل از ادراک سبحات جلال صمدیت حاسر ونور فکر از رسیدن

بر ادقات جمال احدیت قاصر بود کلما رام العقل ان یبصر منها شیئا انقلب الیه البصر
خاسئا وهو حسیر وکلما بزغ نور الفکر لیضئ اضمحل بها متلاشیا ثم اقول وهو
خیر فلما رایت الامر کذلک نادیت من وراء حجاب العبودیة سبحانک انی
کنت من الظالمین عرفانک انی لا احب الآفلین وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب
العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین

هر جمالی که بدیدیم بدو یار شدیم ۵ هر جلالی که شنیدیم گرفتار شدیم
کبریای حرم حسن تو چون روی نمود ۵ چار تکبیر زدیم از همه پندار شدیم
مصحف روی و حدیث لب او را ببرد ۵ هر چه خواندیم و دگر بر سر نکرار شدیم
هر چه دادند بما از دگری بهتر بود ۵ تا سر او را سر ایرده اسرار شدیم
سر ز دریای حقایق چو برون آوردیم ۵ بر سر اهل سخن ابر کهربار شدیم

المقالة الاولی فی معرفة الله تعالی هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل
شئ علیم کلمة بها یجمع بین امتناع المعرفة والرویة وبین امکانهما

طرب ای عاشقان خوش رفتار ۵ طرب ای بیکران شیرین کار ۵

در جهان شاهدی و ما فارغ ۵ در قدح جرعه و ما هشیار
زین سپس دست ما و دامن دوست ۵ بعد ازین کوشش ما و حلقه یار
اگرچه کتب و بیان ملأ اعلی در مقام نعوت متوقفند و مقربان حضرت علیا
بقصور ما عرفناک معترف و کربیه لا ندرکه الابصار هر بینده کاشف است و فضل
الله احجب عن العقول کما احتجب عن الابصار رانده هر بینا و عاقل امانه
مردان پیشه ولایت دم از لم اعبد بالواره میزنند و قدم بر جاده لو کشفا الغطا
ما ازددت یقینا میدارند زمان تا ملکوت حجاب برگیرند هر آنکه خدمت خاتم
نما بکند بلی بگنه حقیقت راهی نیست چرا که او محیط بهمه چیز است پس محال بجهتی
نتواند شد و ادراک چیزی بی احاطه بان صورت نبندد فاذن لا یحیطون
عنقا شکار کس نشود دام باز گیر ۵ کاینجا همیشه باد بدست است دام را
فدع عنک بحرا ضل فیه السوائح ۵ در بن ورطه کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار ۵ اما باعتبار تجلی در مظاهر اسما
وصفات در هر موجودی روئی دارد و در هر آئی جلوه مینماید فاینما
تولوا فثم وجه الله ولو انکم ادلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله و این

ایزد بعلی همه راهست لیکن خواص میدانند که چه می بینند و عوام نمیدانند که چه می بینند الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شئ علیم کفتم بکام وصلت خواهم رسید رودکی کفتا که نیک بنکر شاید باشی دوست نزدیکتر از من بمن است و ین عجبتر که من ازوی دورم چه کنم باکه توان کفت که دوست درکنار من و من مهجورم قال الله سبحانه سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شئ شهید وقال امیر المؤمنین علیه السلام ان الله تجلی لعباده من غیر ان یرالوه واراهم نفسه من غیر ان یتجلی لهم دریزم دل ازروی توصد شمع برافروخت و ین طرفه که بردوی توصد کوه بسوخت وقال ابنه الحسین صلوات علیه فی دعاء عرفه کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک ومتی بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک ولا تزال علیها رقیبا وخسرت صفقة عبد

لم تجعل له من حبک نصیبا وقال ایضا ما عرفت کل شئ الا بجهلک شئ وسئل الصادق ع عن الله عز وجل هل یراه المؤمنون یوم القیمة قال نعم وقد رأوه قبل یوم القیمة فقیل متی قال حین قال الست بربکم قالوا بلی ثم سکت ساعة ثم قال وان المؤمنین لیرونه فی الدنیا قبل یوم القیمة الست تراه فی وقتک هذا قیل فاحدث بهذا عنک فقال لا فانک اذا حدثت به فانکره منکرون یعنی ما تقول ثم قد ان هذا تشبیه کفر ولیست الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعین تعالی الله عما یصفه المشبهون والملحدون وقد تبین مما ذکرنا ان المعرفة والرؤیة ترجعان الی امر واحد وانهما تثمران الایمان علی البصیرة وقد ثبت ان الله فطر الاشیاء وان من شئ الا یسبح بحمده ولکن لا یفقهون تسبیحهم وقد ورد فی قوله سبحانه فطرة الله التی فطر الناس علیها انها التوحید وقال الله تعالی ولئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله وانما ضل عنهم المعرفة بالمعرفة والبصیرة بالرؤیة بلی هر ذره که ارخانه بصحرا شود صورت افتاب بیند اما نمیداند که چه می بیند چندین هزار ذره سر بسجده میدوند در افتاب و غافل کافتاب چیست وقتی ماهیان جمع شدند و کفتند چندکاهست که ماحجابات

اب میشویم و میکوشیدیم حیات ما از آب است و هر کز آب اندیدیم بعضی شنیده
بودند که در فلان دریا ماهیی است دانا و آب دیده گفتند پیش او رویم
تا ابرا بما نماید چون باو رسیدیم و پرسیدیم گفت شما غیر از جوی
نمی بینید تا من آب را بشما نمایم یا دوست ما نشنه که ای دوست دوست تو
کو کوهی زینهار مرا نگوی دوست ساکها دل طلب جام جم از ما میکرد
و انچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد کوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از کمشدگان لب دریا میکرد پیدلی در همه احوال خدا با او بود
کلمه بها بجمع بین المنع من التفکر و الکلام فیه سبحانه و بین الحث علی المعرفة
طالبان تصور حقیقت را بدور باش و بخدر کرالله نفسه میرساند تا طلب
محال نکنند تفکروا فی الاء الله و لا تفکروا فی الله فانکم لن تقدروا قدره
زبان بکام خموشی کشیم و دم نزنیم چه جای نطق تصور در و نمیگنجد
و عاشقان وصول حضرت را بمقام والی الله المصیر میرساند تا در خلوتخانه
حق الیقین بیاسایند من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات
هله عاشقان بشارت که نماند این حجابی برسد زمان دولت بکند خدا خدایی

وان نجر دیدش و از دور خدا را میدید

و شک نیست که حضور غیر تصور حقیقت آن شی است من نمیدانم چه در چه فنی
انقدر دانم که در جای منی دوران را بتبعید اذا بلغ الکلام الی الله فامسکوا
ترهیب کردند و نزدیکان را بتقرب من عرف نفسه فقد عرف ربه ترغیب نمودند
از اینجا معلم لبیب کبله شی حیرت افزود و این را متشابه و هو السمیع البصیر دلالت
نمود از انتزیه لبیب را مکان تعجب بر حیران کرد و این را تشبیه ایما تولوا فثم وجه الله
کار اساسان از یاس کل ما میتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع
مثلکم مردود الیکم محروم ساخت و این را برجای فاحببت ان اعرف فرو انداخت ابزار
بتازیانه ما للتراب و رب الارباب در کوبید و این را در اشیائه و هو معکم اینما کنتم
مطمئن و مسرور نشایند اولئک بنادون من مکان بعید و نحن اقرب الیه من
حبل الورید بیکانگان را بخطاب و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا سر بازردند ایشان
را بشارت و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا سر افراز کرد و حق ایشان امد علیکم
بدین العجایب و در شان ایشان فرمود ان من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه الا
اهل المعرفة بالله و قال امیر المؤمنین ع ان محجب علی مکنون علم لو
به لاضطربتم اضطراب الارشیة فی الطوی البعیدة و قال علیه السلام

الی صدره هاه ان ههنا لعلما جما لو اصبت لهذا حملة وقال سید العابدین
علیه السلام لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله وقال علیه السلام
انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الحق ذو جهل فیفتنا وقد تقدم
فی هذا ابو حسن الی الحسین وصی قبله الحسنا یا رب جوهر علم لو
ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ولاستعمل رجال مسلمون مدی یردن
اقبح ما یاتونه حسنا هر که شد محرم دل در حرم یار ماند وانکه ابن کار
ندانست در انکار ماند کلمه بها یجمع بین ظهوره سبحانه وخفائه
هستی او پیدا تر از هستی سایر اشیاست زیرا که هستی او حقیقی و بخود
وهستی سایر اشیاء مجازی و باو هویداست چنانکه میفرماید الله
نور السموات والارض یعنی نور چیزی را گویند که بخود پیدا و پیدا کننده سایر
اشیا باشد اشیای هستی عدم محضند و مبدا ادراک همه هستی است هم
از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه را ادراک کنی اول هستی مدرک
واگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند ادراک
مصر بی واسطه نور دیگر چون شعاع صورت نبندد با انکه شعاع از

غایت

غایت ظهور در ان حالت غیر مرئی مینماید با طایفه انکار از میکنند نوری
که واسطه ادراک شعاع بود بر ان قیاس باید کرد نور علی نور یهدی الله
لنوره من یشاء قال بعض العلماء لا تعجب من اختفاء شئ بسبب ظهوره فان
الاشیاء انما تتبان باضدادها وما عم وجوده حتی لا ضده لا عسر ادراکه
فلو اختلفت الاشیاء قد بعضها علی الله تعالی دون بعض ادرکت التفرقة
علی قرب ولما اشترکت فی الدلالة علی نسق واحد اشکل الامر و مثاله نور الشمس
المشرق علی الارض فانا نعلم انه عرض من الاعراض یحدث فی الارض و یزول
عند غیبة الشمس ولو کانت الشمس دائمة الاشراق لا عرفنا لکنا نظن ان لا هیئة
فی الاجسام الا الوانها وهی السواد والبیاض وغیرهما فانا لا نشاهد فی
الاسود الا السواد وفی الابیض الا البیاض واما الضوء فلا ندرکه وحده لکن لما
غابت الشمس واظلمت المواضع ادرکت تفرقة بین الحالتین فعلمنا ان
قد استضاءت بضوء واتصفت بصفة فارقتها عند الغروب فهذا وجود
النور بعده ولکنا نطلع علیه لولا عدمه الا بعسر شدید وذلک لتشاهد تنا
الاجسام متشابهة غیر مختلفة فی الظلام والنور هذا مع ان النور اظهر المحسوسات

اذ به يدرك سائر المحسوسات فما هو ظاهر في نفسه وهو مظهر لغيره انظر كيف تصور
استيهام امره بسبب ظهوره لولا طريان ضده فاذن الحق سبحانه هو اظهر
الامور وبه ظهرت الاشياء كلها فلو كان له عدم او غيبة او تغير لانهدت السموات
والارض وبطل الملك والملكوت ولادركت التفرقة بين الحالتين ولو كان
بعض الاشياء موجودا به وبعضها موجودا بغيره لادركت التفرقة بين الشيئين
في الالاة عامة في الاشياء على نسق واحد ووجوده دائم في الاحوال يستحيل خلافه
فلا جرم ادركته الظهور خفاء خفي لافراط الظهور تعرضت كلا الكه
ابصار قوم اخافش وخطت عيون الرزق من نوره وجهه لشدة حطت العيون
العواشي اي توخفي در ظهور خويشتن وي رخت پنهان بنور خويشتن
لقد ظهرت فلا تخفى على احد الا على اكمه لا يعرف القمر لكن بصفات ما ظهرت
محتجبا وكيف يعرف من بالعرف ستر احتجاب روي توهم روي تست در همه
نهاني از همه عالم ز بس كه پيداني قال امير المومنين عليه السلام لم تحط به الاوهام
بل تجلى لها بها وبها امتنع منها وقال ظاهر في غيب غائب في ظهوره وقال لا تحته
البطون عن الظهور ولا بقطعه الظهور عن البطون قرب فنای وعلا فدنی

ظهر

ظهر فبطن وبطن فعلن ودان والله لم يدن اي ظهر وغلب ولم يغلب ومن هنا قيل
عرف الله بجمعه بين الاضداد كلمة فيها اشارة الى الطريق الى معرفة الله كما ان لكل
شئ ماهية هو بها هو وهي وجهه الذي الى ذاته كذلك لكل شئ حقيقة مختصة
بها قوام ذاته وبها ظهور اثاره وصفاته وبها حوله عما يرديه ويضره وقوته على
ما ينفعه ويثمره وهي وجهه الذي الى الله سبحانه واليه اشير بقوله عز وجل
الله بكل شئ شهيد وبقوله سبحانه وهو معكم اينما كنتم وبقوله تعالى
ونحن اقرب اليه من حبل الوريد وبقوله عز وجل ونحن اليه منكم ولكن لا تبصرون وبقوله
عز اسمه كل شئ هالك الا وجهه فان تلك الحقيقة هي التي تبقى بعد فناء الاشياء فاذا
نظرنا الى الاشياء بهذا الوجه وعرفنا الله عز وجل بهذا النظر فقد عرفنا الله بالله
بل عرفنا الاشياء ايضا بالله سئل نبينا صلى الله عليه وآله بما ذا عرفت ربك
قال بالله عرفت الاشياء وقال امير المؤمنين عليه السلام اعرفوا الله بالله يعني انظروا في
الاشياء الى وجوهها التي الى الله سبحانه لكي تعرفوا اولا ان لها ربا صانعا عالما اطلبوه
حينئذ معرفة باثاره فيها من حيث تدبيره لها وقيوميته اياه وتسخيره لها واحاطته
بها وقهره عليها حتى تعرفوا الله بهذه الصفات القائمة به ثم تعرفوا الاشياء

بقيامها به ولا تنظروا الى وجوه الاشياء التي الى انفسها اعني من حيث انها اشيا
لها ماهيات لا يمكن ان توجد بذاتها بل مفتقرة الى موجد يوجدها فانكم اذا نظرتم
اليها من هذه الجهة تكونوا قد عرفتم الله بالاشياء يعني اثبتموه بها واقررتم بوجوده
في فلن تعرفوه اذن حق المعرفة فان معرفة مجرد كون الشئ كون الشئ مفتقرا اليه في
وجود الاشياء ليست بمعرفة له في الحقيقة على ان ذلك غير محتاج اليه لانها فطرية
بخلاف النظر الاول فانكم تنظرون في الاشياء اولا الى الله عز وجل واثاره من حيث
هي اثاره ثم الى الاشياء وافتقارها في انفسها فانا اذا عزمنا على امر مثلا وسعنا
في امضائه غاية السعي فلم يكن علمنا ان في الوجود شيا غيرنا في الذات يمنعنا عن
ذلك ويحول بيننا وبين ذلك وعلمنا انه غالب على امره وانه مسخر للاشيا
على حسب مشيته ومدبرها بحسب ارادته وانه منزه عن صفات امثالنا وهذه صفاتها
يعرف صاحبها بعض المعرفة دعا الحسين بن علي عليه السلام سئل الطبيب الوصول
اليك وبك استدل عليك والطريق تحصيل مثل هذه المعرفة اشيرني
موضع من القرآن المجيد بالايات حيث قال ان في خلق السموات والارض واختلاف
الليل والنهار لايات لاولي الالباب وامثال ذلك من نظائره سئل امير المؤمنين عليه السلام

بماذا عرفت ربك قال بفسخ العزم ونقض الهم لما هممت بحل بيني وبين همي و
عزمت بخلاف القضاء والقدر فرأيت عزمي عزمات المدبر غيري وهذا رجوع في المعرفة
الى الفطرة واستمدادها واما يكون لاكثر الناس عند الاضطرار فانا نرى الناس
عند الوقوع في الاهوال وضعات الاحوال يتكلون بالجملة على الله ويتوجهون
توجها غريبا الى مسبب الاسباب ومسهل الامور الصعاب وان لم يتفطنوا لذلك
ويشهد لهذا قول الله عز وجل قل ارايتكم ان اتاكم عذاب الله او اتتكم الساعة
اغير الله تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون فيكشف ما تدعون اليه ان
شاء وتنسون ما تشركون وفي تفسير ابي محمد العسكري عليه السلام ان الصادق
عليه السلام سئل عن الله فقال للسايل هل ركبت سفينة قط قال بلى
فهل كسرت بك حيث لا سفينة تنجيك ولا سباحة تغنيك قال بلى قال فهل
تعلق قلبك هناك ان شيئا من الاشياء قادر على ان يخلصك من ورطتك
قال بلى قال الصادق عليه السلام فذلك الشئ هو القادر على الانجاء حين
لا منجي وعلى الاغاثة حين لا مغيث وفي قوله سبحانه الست بربكم اشارة
لطيفة الى الفطرة حين استفهم منهم الاقرار بربوبيته تنبيها على انهم

كانوا مقرين بوجوده في بداية عقولهم وفطر نفوسهم وسئل الباقر عليه السلام
عن قوله تعالى حنفاء لله غير مشركين به وعن الحنيفية فقال هي الفطرة التي
فطر الله الناس عليها لا تبديل لخلق الله فالفطرهم الله على المعرفة شب ظلمت و
بيابان بيكانوان رسيدن مكر انكه شمع روبت برهم جراغ دارد كلمة
نهايتين انه لا سبيل الى اكتناه ذاته ولا احاطة به جل جلاله قال الله جل
وعز لا يحيطون به علما وعنت الوجوه للحي القيوم وقال سبحانه وما قدروا
الله حق قدره وقال امير المومنين عليه السلام لا تقدر عظمة الله على
قدر عقلك فتكون من الهالكين وقال ما وحده من كيفه ولا حقيقته اصاب
من مثله ولا اياه عنى من شبهه ولا صمده من اشار اليه وتوهمه وقال عليه
السلام من قال فيم لم يفد علله ومن قال فيه متى فقد وقته وقال فيم نفد
ضمنه ومن قال الى فقد انهاه ومن قال حتى فقد شناه ومن شناه فقد حده
فقد الحد فيه لا شيء الله بتغاير المخلوق ولا يتحد بتحدد المحدود وقال الصادق
عليه السلام وكيف اصفه بالكيف وهو الذي كيف الكيف حتى صار كيفا
عرفت الكيف بما كيف لنا من الكيف جهان منفق بر لهيتش فرو ماند

جزاه ومن
م

دركنه ماهيتش نه ادراك دركنه ذاتش رسد نه فكرت بغور صفاتش
رسد نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه در ذيل وصفش رسد دست
فهم كه خاصان در اين ره فرس رانده اند بلا احصى از تك فرو مانده اند
فلا تلتفت الى من يزعم انه قد وصل الى كنه الحقيقة المقدسة بل احث
التراب في فيه فقد ضل وغوى وكذب وافترى فان الامر ارفع واطهر
من ان تناوله خواطر البشر وكل ما تصور العالم الراسخ فهو عن حرم
الكبريا بمراسخ واقصى ما وصل اليه الفكر العميق فهو غاية مبلغه من
التدقيق انچه پيش تعبير آن نيست غايت فهم نواست الله نيست
كفنم همه ملك حسن سرمايه تست خورشيد فلك چو ذره در سايه تست
كفتا غلطي زمانشان نتوان يافت از ما توهر انچه ديده پايه تست سبحان
من حارت لطائف الاوهام في ابداء كبريائه وعظمته وسبحان من لم يجعل للخلق
سبيلا الى معرفته الا بالعجز عن معرفته اعتصام الورى بمعقل عجز الواصفون
عن صفتك تب علينا فانا بشر ما عرفناك حق معرفتك المقالة الثانية
في صفاته واسمائه سبحانه سبحان ربك رب العزة عما يصفون كلمة فيها

اشاره الى الصفات وانها عين الذات باعتبار وغيرها باعتبار چنانكه
ذات حق معلوم بنيست كه صفات او نيز معلوم بنيست ليكن چون اشعه
صفات برماهيت انسان تابيده ادراك ان بوجهى معتد به ميتواند وجود
وجودا عنى غنايى ذاتى و وجود بلاماهيت كه انسان را نيست در فهم
ان قاصر است وانما يطلق عليه اشرف طرفى النقيض كالعلم والجهل
والقدرة والعجز والحيوة والموت قال مولانا الباقر عليه السلام هل
سُمّى عالما قادرا الا لما وهب العلم للعلماء والقدرة على القادرين وكل
ما ميز تموه باوهامكم فى ادق معانيه فهو مخلوق مصنوع مثلكم
مردود اليكم والبارى تعالى واهب الحيوة ومقدر الموت ولعل
النمل الصغار تتوهم ان لله زبانين لانهما كمالها وتتصور ان عدمهما
نقصان لمن لا تكونان له وصفات حق عين ذات است بحسب حقيقت
وهويت وغير است بحسب مفهوم وهمچنين صفات با يكديگر وحق
اين سخن نفى صفات نيست از حق باحصول نتايج وثمرات ان واليه اشار
امير المومنين عليه السلام بقوله كمال التوحيد وفى لفظ اخر كمال

كردم ٢

الاخلاص

الاخلاص نفى الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف
وشهادة كل موصوف انه غير الصفة فمن وصف الله فقد قرنه ومن
قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله ونيز اكر
صفات بحسب حقيقه وهويه غير ذات باشد احتياج ذات لازم ايد بغير وحكم
غير برو نيبطل كون الذات يفعل ما يشا ويحكم ما يريد وصفاته الكمالية
كلها ترجع الى وجوده سبحانه فكما ان وجوده لا يشوب بعدم ونقص
فكذلك علمه الذى هو حضور ذاته لذاته لا يشوب بغيبة شئ من الاشياء
وقدرته لا تشوب بعجز عن شئ وهكذا احكم سايرصفاته وذلك لانه تعالى
محقق الحقايق ومشئ الاشياء فذاته احق بالاشياء من الاشياء بانفسها
قال امير المومنين عليه السلام كل شئ خاضع له وكل شئ قايم به غنى كل فقير
وعز كل ذليل وقوة كل ضعيف ومفزع كل ملهوف وقال عليه السلام به يوصف
الصفات لا بها يوصف وبه تعرف المعارف لا بها يعرف وبه عرف المكان لا بالمكان
وعرف به كان الخلق لا بالخلق كان وروى الشيخ الصدوق فى كتاب توحيده باسناده
الصحيح عن هشام بن سالم قال دخلت على ابى عبد الله عليه السلام فسالته

كل ٣

الله قلت نعم قال هات نقلت هو السميع البصير قال هذه صفة يشترك فيها
فيها المخلوقون قلت فكيف نعته فقال هو نور لا ظلمة فيه وحيوة لا موت فيه
وعلم لا جهل فيه فخرج من عنده وانا اعلم الناس بالتوحيد وباسناده عن
محمد بن عروة قال قلت للرضا عليه السلام خلق الله الاشياء بقدرة فقال ابو
ان يكون خلق الاشياء بالقدرة لانك اذا قلت خلق الاشياء بالقدرة
فكانك قد جعلت القدرة شيئا غيره وجعلتها آلة له بها خلق الاشياء
وهذا شرك واذا قلت خلق الاشياء بقدرة فانما تصفه انه جعلها باقتدار
عليها وقدرة ولكن ليس هو بضعيف ولا عاجز ولا محتاج الى غيره وعن ابي
عبد الله السلام يسمع ما يبصر ويبصر ما يسمع انه واحد احدي المعنى ليس معانيه
كثيرة مختلفة قال بعض اهل العلم وجود كله وجوده كله علم كله قدرة كله
حيوة كله لا ان شيئا منه علم وشيئا اخر قدرة ليلزم التركب في ذاته ولا
ان شيئا فيه علم وشيئا اخر فيه قدرة ليلزم التكثر في صفاته الحقيقية بل ذاته
شيء واحد وكل الى ذلك الجمال بشير ولا تعجب من ذلك فانك
اذا حدثت نفسك بشيء فانت حينئذ عليم به سميع له بصير اياه متكلم به

وحق لا باطل فيه

ام غير قدرة

بل انت اذ ذاك علم وسمع وبصر وكلام بل وانت في تلك الحال معلوم و
مسموع ومبصر فالعين الواحدة تصورت بالتصور المتعددة
وتجلت بالوجوه الكثيرة وظهرت بالاحكام المختلفة من غير ان تبعد ذاتك
ولا الصفات الا بحسب المفهوم فحسب كلمة فيها اشارة الى تاويل ما يوهم
التشبيه من الصفات هر صفة كه مشعرست بتشبيه بدانيت ان كه
افعالست از حق منفي است وغايتش كه كمالست مثبت اعني ثبوت ثمرتها
للذات منفردة وذلك لان صفات الموجودات تختلف بحسب المظاهر و
المقامات فهي انما تكون في كل بحسبه فالغضب مثلا في الجسم جسماني
يظهر بثوران الدم وحرارة الجلد وحمرة الوجه وفي النفس نفساني
ادراكي يظهر بارادة الانتقام والتشفي عن الغيظ وفي العقل عقلي يظهر
بالحكم الشرعي بتعذيب طايفة اوحربهم لاعلاء دين الله وفي الله سبحانه ما
يليق بمفهومات صفاته الموجوده بوجود ذاته وكذا الشهوة فانها في النبات
الميل الى جذب الغذا والنمو وفي الحيوان الميل الى ما يوافق طبعه وشهيه
وفي النفس الانسانية الميل الى ما يلايم الناطقة من كرايم الملكات وفي

العقل الابتهاج بمعرفة الله وصفاته واسمائه وافعاله مما يعرف به الله
سبحانه كون ذاته مبدا الخيرات كلها وغايتها وخلقه لكي يعرف وعلى
وهذا القياس سايرالصفات وهو سبحانه بحسب كل صفة وصف ليس
كمثله شئ في تلك الصفة لان المخلوق لايكون ابدا مثل خالقه في شئ
من الاشياء لانه محتاج وخالقه غير محتاج فلا احد لصفة الله ولا كيف
لانهما من خواص الحاجة وفي كلام امير المؤمنين عليه السلام وتوحيده
تمييزه من خلقه وحكم التمييز بينونة صفة لا بينونة عزلة رواه في كتاب
الاحتجاج ولك ان تقول ان ما يوهم التشبيه في الله سبحانه يرجع الى خواص
اوليائه فان الولي الكامل لما قويت ذاته بحيث وسع قلبه وانشرح صدره
وصار حالسا في مقام التمكين على الحد المشترك بين الحق والخلق غير محجب
باحدهما عن الاخر تجسد كل ما يصدر عنه من الاعمال والافعال والحالات
والمخاصمات وغيرها كان لله وبالله ومن الله وفي الله فان غضب كان
غضبه بالله ولله وان رضي كان رضاه كذلك فهكذا في جميع ما يفعل
او ينفعل فيصح نسبة صفاته وافعاله الى الله سبحانه روى في كتاب التوحيد

عن الصادق ع قال ان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال
شعاع الشمس بها وفي الكافي عن الصادق عليه السلام في قوله سبحانه فلما آسفونا
انتقمنا منهم قال ان الله تعالى لا يأسف كاسفنا ولكنه خلق اولياء لنفسه
يأسفون ويرضون وهم مخلوقون مربوبون فجعل رضاهم رضا نفسه
وسخطهم سخط نفسه لانه جعلهم الدعاة اليه والادلاء عليه فلذلك
صاروا كذلك وليس ان ذلك يصل الى الله كما يصل الى خلقه لكن
هذا معنى ما قال من ذلك وقد قال من اهان لي وليا فقد بارزني
بالمحاربة ودعاني اليها وقال من يطع الرسول فقد اطاع الله وقال الذين
يبايعونك انما يبايعون الله يد الله فوق ايديهم فكل هذا وشبهه على
ما ذكرت لك وهكذا الرضا والغضب وغيرهما من الاشياء مما يأتي كل
ذلك ذاتي كه نكجد بخيال من وتو شد فهم صفات او كمال من وتو
اى دل چو هميشه كرد كنهش كردى ترسم كه بسوزد پر و بال من وتو
كلمة فيها اشارة الى اسمائه سبحانه ومظاهرها الاسم هو الذات بالاعتبار
صفة معينة ونحل خاص فان الرحمن ذات له الرحمة والقهار ذات له القهر

سئل ابو الحسن الرضا عليه السلام عن الاسم ما هو فقال صفة لموصوف
فالاسم ايضا كالصفة في انه عين المسمى باعتبار الحقيقة وغيره باعتبار
المفهوم فالاسماء اللفظية اسماء للاسماء ثم الاسماء تنقسم باعتبار الانس
والهيبة الى جمالية كاللطيف والغفار وجلالية كالمنتقم والقهار والله
سبحانه وان كان بذاته غنيا عما سواه كما قال عز وجل لغني عن العالمين
ولكن اسماؤه الغير المتناهية تقتضي ان يكون لكل منها مظهر في الخارج
يظهر فيه اثر ذلك الاسم ومعناه وتجلي المسمى الذي هو الذات تعالى شانه
الاسم لاهل التوحيد هم في الله بصفات الكمال كلها ولذلك انما تجلى الله
ويدبر ويربي كل نوع من انواع العالم باسم من اسمائه كما اشير اليه في ادعية
اهل البيت عليهم السلام بالاسم الذي خلقت به العرش وبالاسم الذي
خلقت به الكرسي وبرب كذا وبرب كذا الى غير ذلك وانما اختص كل مخلوق
باسم بسبب غلبة ظهور الصفة التي دل عليها ذلك الاسم فيه كما اشير اليه في
الحديث القدسي يا ادم هذا محمد وانا الحميد المحمود في فعالي شققت له
اسما من اسمي وهذا علي وانا العلي العظيم شققت له اسما من اسمي الحديث

فظهر

الله ٥

فظهر الرحمن مثلا من يجري على يديه الرحمة لمن يستحق الرحمة ثم من يجري عليه
الرحمة ومظهر القهار يجري على يديه القهر لمن يستحق القهر ثم من يجري
عليه القهر الى غير ذلك فانه لو لم يكن في الخارج راحم ومرحوم لم يظهر الرحيم
ولو لم يكن قاهر ومقهور لم يظهر القاهرية وقس عليه سائر الاسماء فتا
عاشق معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد ما باو محتاج بوديم او بما محتاج
بود ظهور تو بمنست وجود من از تو فلست تظهر لولاي لم اكن لولاك
ولما كانت الاسماء محيطة اسم اسم الله الجامع لها المحيط بها فمظهره مظهر
الكل ومظهر الكل خليفة الله المفيض لجميع الكمالات من الله اسم على ما سواه
كلمة فيها اشارة الى كيفية تربية الاسماء للمخلوقات كل مخلوق يدعو
بلسان استحقاقه الفايض عليه من اسم الله ما استحقه واعطاه سبحانه
الاستحقاق دعاء منه الى الطلب فالطلب بهذا الاعتبار اجابة لدعوة
الحق اجيبوا داعي الله وهو باعتبار آخر سؤال من الله سبحانه يسأله
من في السموات والارض وهذا السؤال انما هو بلسان الحاجة والافتقار
وعلى وجه الذل والاضطرار وانما هو باسم من اسمائه سبحانه مناسب

كلها خ ٥

لحاجة السايل فالفقير مثلا يدعوه باسم المغنى والمريض باسم الشافى والمظلوم
باسم المنتقم وعلى هذا القياس فكل ذرة من ذرات العالم يدعوالله اضطرارا
بلسان حاله باسم من اسمائه تعالى وهو يجيب دعوته فى حضرت ذلك الاسم الذى
دعاه به كما قال امن يجيب المضطر اذا دعاه ومطالب الكل على حسب مسئوله
مبذوله دايما وحوايجهم مقضيه ابدًا واناكم من كل ما سالتموه ان تحسنوا
احد قط الا من كان على بصيرته غشاوة من استعداده فاخذ يدعوه بلسان
المقال خلاف ما يدعوه بلسان الحال فذلك يجيب قولا وان استجيب حالا
وهو قوله سبحانه وما دعاء الكافرين الا فى ضلال اى كرجان بدهد سنك
لعل بكردد باطنيت اصلى چه كند بدكهر افتاده وهذا الذى ذكرناه احد معانى
قوله سبحانه كل يوم هو فى شان يعنى در هر حادثه كارى دارد اى بر آنها
كه ذكر كلمه بها نيبتين معنى قوله تعالى وعلم ادم الاسماء كلها قد ورد عن اهل
البيت عليهم السلام ان المراد بالاسماء اسماء المخلوقات من الجبال والبحار
والاودية والنبات والحيوان وغيرها وفى رواية اسماء انبياء الله
واوليائه وعتاة اعدائه اقول ولعل والله يوفيق ان المراد بالاسماء اسماء الله

الحسنى

الحسنى التى بها خلقت المخلوقات كما اشرنا اليه سابقا وانما اضيفت
تارة الى المخلوقات كلها لانها كلها مظاهرها التى فيها ظهرت الصفات
متفرقة واخرى الى الاولياء والاعداء لانهما مظاهرها التى فيها ظهرت
الصفات مجتمعة اى ظهرت صفات اللطف كلها اوجلها فى الاولياء
وصفات القهر كلها اوجلها فى الاعداء والمراد بتعليمها ادم كلها
خلقه من اجزاء مختلفة وقوى متباينة حتى استعد لادراك انواع
المدركات من المعقولات والمحسوسات والمتخيلات والموهومات
الهامه معرفة ذوات الاشياء وخواصها واصول العلم وقوانين
الصناعات وكيفية الاتها والتمييز بين اولياء الله واعدائه فانه
لا بمعرفة ذلك كله مظهر تيه لاسماء الله كلها وجامعيته جميع كمالات الوجود
اللايقه به حتى صار منتخبا لكتاب الله الكبير الذى هو العالم الاكبر كما
قال امير المؤمنين عليه السلام دواؤك فيك وما تشعر ودائك
منك وما تبصر وانت الكتاب المبين الذى باحرفه يظهر المضمر فيك
انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر وانما لم يعرف الملائكة

حقايق الاشياء كلها لاختلافها وتباينها وكونهم وحدانية الصفة
في جبلتهم خلط وتركيب ولهذا لا يفعل كل صنف منهم الا فعلا واحدا
فالراكع منهم راكع ابدا والساجد منهم ساجد ابدا والقائم منهم قائم
ابدا كما حكى الله عز وجل عنهم بقوله وما منا الا له مقام معلوم و
لهذا ليس لهم تنافس وتناغض بل مثالهم مثال الحواس فان البصر لا
يزاحم السمع في ادراك الاصوات ولا الشم يزاحمهما ولا هما يزاحمان الشم فلا
جرم مجبولون على الطاعة لا مجال للمعصية في حقهم لا يعصون الله
ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون يسبحون الليل والنهار لا يفترون
فكل صنف منهم مظهر لاسم واحد من الاسماء الالهية لاستعداده فقط فهم
ادم بمعرفته الكاملة ومظهريته الشاملة فمعنى قوله سبحانه انبئهم
باسمائهم اخبرهم بالحقايق المكنونة عنهم والمعارف المستورة عليهم ليعرفوا
جامعيتك لها وقدرة الله تعالى على الجمع بين الصفات المتباينة
والاسماء المتناقضة ومظاهرها بما فيها من التضاد في مخلوق واحد
كما قيل ليس على الله بمستنكر ان يجمع العالم في واحد وروى عن الصادق

عليه

عليه السلام انه قال ان الصورة الانسانية اكبر حجة الله على خلقه وهي الكتاب
الذي كتبه بيده وهي الهيكل الذي بناه بحكمته وهي مجموع صور العالمين وهي
المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ وهي الشاهد على كل غائب وهي الحجة
على كل جاحد وهي الطريق المستقيم الى كل خير وهي الصراط الممدود بين الجنة والنار
چه مهر بود كه برشت دوست در دل من ... چه كين بود كه نهاد دوست در دل من
بدست خويش چهل صبح باغبان ازل ... نماند تخم كلي تا نكشت در گل من

المقالة الثالثة في الصنع والابداع صنع الله الذي اتقن كل شيء كلمة
فيها اشارة الى اصول العوالم والنشات اصول العوالم في المبدء ثلثة
عالم عقلي روحاني وعالم خيالي مثالي وعالم حسي جسماني وينشا من كل منها
بوسيلة علوم الانسان واعماله واماناته في العود ثلثة اخرى بازاء هذه الثلثة
لها من الانسان اهل واصحاب وكتم ازواجا ثلثة والعالم العقلي يسمى بالملكوت
الاعلى وعالم الارواح والعليين والجبروت وهو عري عن الصور والمواد
بري من القوة والاستعداد انشاه الله من نوره سبحانه والعالم الخيالي
يسمى بالملكوت الاسفل وعالم الاشباح وعالم النفوس والبرزخ وهو عري

عن الصور والمواد برئ من القوة والاستعداد انشاه الله من نور سبحانه
وهو عرى عن المواد دون الصور انشاه الله من نور العقل والعالم الحسى
يسمى بعالم الملك وعالم الاجسام وعالم الكون والفساد والدنيا وهو مقارن
للصور والمواد والقوة والاستعداد وفيه التقابل والتضاد انشاه الله
من الهيولى الاولى المسماة بالماء التى هى ظل النفس وذلك بان حرك بالنور
طولا وعرضا وعمقا فكان منها الجسم المطلق ثم خلق من الجسم الارضين والسموات
بصورها وطبايعها ثم اراد الافلاك حول الاركان واختلط بعضها ببعض
فكانت منها المولدات الكائنات من المعادن والنباتات والحيوانات و
لعله الى بعض هذه المعانى اشير مرموزا فى الحديث النبوى صلى الله عليه و
آله وسلم حيث قال اول ما خلق الله جوهرة فنظر اليها بعين الهيبة فذابت
اجزاؤه فصارت ماء فتحرك الماء وطفى فوقه زبد وارتفع منه دخان
فخلق السموات من ذلك الدخان والارضين من ذلك الزبد وفى الكافى عن
الباقر عليه السلام ما يقرب من هذا مع زيادات وقد يطلق الروح على ما
يقابل الجسم فيشمل ما فى العالمين الاولين جميعا باعتبار ما يثيرها فى

الاجسام

الاجسام واعطاؤها الحيوة لها وكذلك النفس تطلق على ما فيهما جميعا باعتبار
تصرفها فى الجسم وتدبيرها له والعالم العلوى يقابل العالم الحسى فيشملهما
ايضا وقد يطلق على السموات فى مقابلة الارضين كلمة فيها اشارة الى
انشاء المخلوقات من العقل باذن الله روى فى الكافى عن الصادق عليه
السلام قال ان الله خلق العقل وهو اول خلق من الروحانيين عن يمين العرش
من نوره فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال الله تعالى خلقتك
خلقا عظيما وكرمتك على جميع خلقى قال ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانيا
فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فلم يقبل فقال الاستكبرت فلعنه الحديث
اقول العقل جوهر ملكوتى نورانى خلقه الله من نور عظمته وبه اقام السموات
والارضين وما فيهن وما بينهن من الخيرات ولاجله الدين الجميع جلة
نور الوجود وبوساطة فتح ابواب الكرم والجود ولولاه لكن جميعا فى ظلمة
العدم ولا غلقت دوننا ابواب النعم وهو بعينه نور نبينا صلى الله
عليه وآله وسلم وروحه الذى تشعب منه انوار اوصيائه المعصومين
وارواح الانبياء والمرسلين ثم خلقت من شعاعها ارواح شيعتهم من

الاولين والاخرين والعرش عبارة عن جميع الخلايق وله معان اخر يأتي
ذكرها ان شاء الله وعبيه اقوى جانبيه واشرفهما وهو عالم الارواح
كما ان يساره اضعفهما وادونهما وهو عالم الجسمانيات ومعنى قوله
ادبر اى انصرف الى الدنيا واهبط الى الارض رحمة للعالمين فادبر فقر الى
هذا العالم بان افاض باذن ربه النفوس السماوية والارضية واضلاها
من الطبايع والمواد فظهر في حقيقة كل منها وفعل فعلها فصار كثيرة و
اعدادا
وتكثر اشخاصا وافرادا ثم قال له اقبل اى توجه الي وترق الى معارج الكمال
بالكتساب المقامات والاحوال فاقبل فاجاب داعي ربه وتوجه الى جناب
قدسه بان صار جسما مصورا من ماء عذب وارض طيبة ثم نبت نباتا
حسنا ثم صار حيوانا ذا عقل هيولانى ثم صار عقلا بالملكة ثم عقلا
مستفادا ثم عقلا بالفعل ثم فارق الدنيا ولحق بالرفيق الاعلى وكذلك
فعل كل من تبعه وشيعه من الارواح المنشعبة منه المقتبسة من نوره
والمنبعثة من شعاعه ويلحق به الجميع ويحشر معه في عروجه الى العالم الاعلى
ورجوعه الى الله تعالى فاداره عبارة عن توجهه الى هذا العالم

الجسمانى

الجسمانى والقائه عليه من شعاع نوره واظهاره الاعيان فيه وافاضة
الشعور والادراك والعلم والنطق على كل منها بقدر استعداده له
وقبوله منه من غير ان يفارق معدنه ويتخلى مرتبته ومقامه في الغرب
بل برشح بفضل وجوده الفايض من الله تعالى على وجود ما دونه وتبايله
عبارة عن رجوعه الى جناب الحق وعروجه الى عالم القدس باستكمال
لذاته بالعبودية الذاتية شيئا فشيئا من ارض المادة الى سماء العقل
حتى يصل الى الله وينتقر على مقام الامن والراحة ويبعث الى المقام
المحمود الذى يغبطه به الاولون والآخرون فاداره في جميع المراتب
ايجابى تكوينى لا يحتمل العصيان وامرى دعى لا يدخل تحت الزمان ولا
يتطرق الى السابق عند وجود اللاحق بطلان ولا نقصان واقباله في
الاواخر تكليفى تشريعى وكله خلقى تدريجى مقيد بالزمان يبطل السابق
عند حدوث اللاحق شخصا وجسما حقيقة وروحا وكل مرتبة
منهما عين نظيرته من الآخر حقيقة وغيره شخصا والشرف والكمال انما هو
بالدنو من الحق المتعال ففى البدو كل ما تقدم كان اوفر اختصاصا

وفي العود كل ما ناخر كان اعلى امكانا ومثل نور العقل في عالم الغيب مثل
نور الشمس في عالم الشهادة فكما ان عين البصر تدرك بنور الشمس المحسوسات
في هذا العالم ولولاه لما ابصرت شيئا فكذلك عين البصيرة تدرك
بنور العقل المعقولات في ذلك العالم ولولاه لما ابصرت شيئا وكما
ان من عمي بصره لا يبصر بنور الشمس شيئا فكذلك من عمي بصيرته لا يبصر
بنور العقل شيئا ثم ان هذه الانوار الشعاعية المنبجسة من صباح العقل
والنور المحمدي منها ما هو غريزي للانسان به يتهيأ لادراك العلوم
النظرية وتدبير الصناعات الخفية فيخرجها من القوة الى الفعل شيأ
فشيأ وبها يفارق سائر الحيوانات ومنها ما هو مكتسب به يتبين
النافع له في المال والضار به فيه فيقدم على النافع ويجتنب الضار
ويختار الاجل الباقي على العاجل الفاني في النفع وبالعكس في الضرر
وهو ثمرة الاول والغاية القصوى لتأييد الملئكة وتلهمه وتهديه
والى كلا العقلين اشير فيما ينسب الى امير المؤمنين عليه السلام
انه قال . رأيت العقل عقلين فمطبوع ومسموع ولا ينفع مسموع

اذا لم يك مطبوع كما لا ينفع الشمس وضوء العين ممنوع ولكل منهما درجات
ومراتب بكامل وكامل وناقص وانقص والجهل جوهر نفساني ظلماني غليظ بارد
لرض وتبعيد العقل من غير ضع فيه غير ضع العقل يقوم به كل ما
في الارض من الشرور والقبايح وهو بعينه نفس ابليس وروحه الذي
به قوام حيوته الذي الذي تشعب منه ارواح الشياطين ثم خلقت من
ظلمانها ارواح الكفار والمشركين والبحر الاجاج هو المادة الجسمانية
الظلمانية الكدرة التي هي منبع الشرور والافات في هذا العالم
هو اشارة الى علته القابلية قال الله تعالى وكان عرشه على الماء
اي كان بناء العالم الجسماني وقوامه على المادة التي لها قبول كل خير وشر
كالماء القابل للتشكلات المختلفة بسهولة فمنه عذب فرات ومنه
ملح اجاج وعن الباقر عليه السلام ان الله تعالى قبل ان يخلق الخلق
كان ماء عذبا اخلق منك جنتي واهل طاعتي وكان ملحا اجاجا اخلق
منك ناري واهل معصيتي ثم امرهما فامتزجا فمن ذلك صار الولد
كافرا والكافر مؤمنا ويؤيد هذا التشبيه والتجوز وتشبيه ما بقا ان

نسبة المادة الى مقبولاتها التى هى لابستها وخالعتها من الصور والاعراض
نسبة البحر الى الامواج وذلك ان تمام المادة التى عبر عنها لسان الشرع
بالماء ما يشمل مادة الارواح فان التحقيق الامم يقضى ان لا يخلو الارواح
ايضا من مادة هى منشا امكانها الذاتى القابل للوجود الخاص وبدا
استعدادها الفطرى لامتثال امر كن فى علم الله سبحانه فان كل ممكن
جسما كان او روحا فهو روح تركيبى له عدم من نفسه ووجود من ربه
تبين عدمه بذلك الوجود وتخصيص احدهما بمنزلة المادة والاخر بمنزلة
الصورة وباعتبار تقدم القابل على المقبول ورد اول ما خلق الله الماء
ولكون القابل ليس من عداد المخلوق بل هو شرطه ورد اول ما خلق الله
العقل وفى كلام الامام عليه السلام اشارة الى لطيفة ذلك كما لا يخفى
وام الجهل بالادبار امر تكوين اى اهبط من عالم الملكوت والنزول الى
عالم المواد والظلمات مصلحة للنظام وابتلاء للانام اذ نظام هذا
العالم وعمارته لا يصلح الا بنفوس شريرة وقلوب قاسية وتكميل
السعداء المهتدين لا يتمشى الا بوجود الاشقياء المردودين ولان

يتحقق مظاهر بعض الاسماء فيوجد اثارها كالعدل والمنتقم والجبار و
التواب والغفور والعفو فانها اسماء الهية وصفات ربانية لا يظهر
اثارها وغاياتها الا اذا اجرى على العبد ذنب لذلك ورد فى بعض الاخبار
لولا انكم تذنبون لذهب الله بكم وجاء بقوم يذنبون فيستغفرون فيغفر الله
لهم فاذا بار الجهل توجهه الى عالم الزور وبعده عن مقام الرحمة والنور
هابطا مع العقل حيث هبط وظهوره فى حقايق المعادن والطبايع والصور
والمواد بان صار جسما مصورا من ماء اجاج وارض خبيثة منتنة
ثم صار نباتا ثم حيوانا ذا جهل هيولانى ثم اكتسب جهلا بالملكة ثم جهلا مستفادا
ثم جهلا بالفعل وعند ذلك انتهى ادباره وصار فى غاية البعد من الله
سبحانه وكذلك فعل من تبعه وشيعه من الارواح الخبيثة المنشعبة
منه ويلحق به ويحشر معه فى هوية الى دركات الجحيم ونزوله الى اسفل
سافلين وادباره فى جميع المراتب تابع لادبار العقل واقباله جميعا وانما
تحقق بالعرض لا بالذات اذ كل من لم يقبل من شعاع نور العقل اوفر
قبوله منه بقى فى ظلمة الجهل بمقدار عدم قبوله منه وذلك لسوء استعداد

مادته وخبث طينته ۞ كوهر پاك بيابد كه شود قابل وصل ورنه هر سنك
سيه لؤلؤ ومرجان نشود ۞ وقد ثبت في محله ان الخيرات كلها راجعة الى
الوجود والشرور كلها راجعة الى العدم وام الجهل بالاقبال امر تكليني يعني
وانما لم يقبل لانه بلغ بالادبار اقصى مراتب الكمال المتصور في حقه ولهذا
استكبر لتاكد وجوده الظلماني ورسوخه في ذمائم الصفات وقوة
اماتيته واغتراره والاقبال الى الحق انما يتيسر لنفوس السعداء الاجل ضعف
وجودهم الجسماني وقبولهم التبدل في الاكوان الوجودية وتطورهم في الاطوار
الاخروية بفناء بعد فناء لبقاء فوق بقاء وعدم تعلقهم بهذا الوجود
لانقيدهم بهذه المحابس والقيود وتركالتفاتهم الى شئ سوى مبدا كل خير
وجود وليس شئ من هذه في الاشقياء بل هم مقصفون باضدادها فلغفه
اى ابعده عن رحمته وطرده عن دار كرامته والجوهر العقلي من جهة
ذاته بذاته سعيد في الدنيا والاخرة لاذنب له ولا معصية وانما
يعتريه شئ من ذلك لاجل صحبة البدن ومخالطة الوهم والخيال
والنزول في منزل الارذال من ملك بودم وفردوس برين جايم بود

ادم اورد بدين دير خراب آبادم ۞ طاير كلشن قدسم چه دهم شرح فراق
كه درين دامكه حادثه چون افتادم ۞ كلمة فيها تمثيل لمراتب الخلق في صدوره
من الله سبحانه مثال الباري عز اسمه في ترتيب خلقه ولا مثال له مثال
الواحد في ترتيب الاعداد والانتشائها منه فانه ادل دليل على وحدانية
الباري جل اسمه وكيفية اختراعه الاشياء وابداعها وذلك ان
الواحد وان كان منه يتصور وجود العدد وتركيبه في افكار النفوس
فهو لم يتغير عما كان عليه ولم يتجزء وكذا الباري تعالى وان كان هو الذي
اخترع الاشياء من نور وحدانيته وابدعها وانشاها وبرواها وانفاها
وكملها فهو لم يتغير عما كان عليه من وحدانيته قبل اختراعه وكما ان الواحد
لا جزء له ولا مثل في العدد كذلك الباري جلت عظمته لا مثل له في خلقه
ولا شبه وكما ان الواحد محيط بالاعداد كلها مبتدها ومقدرها كذلك
الباري جل ثناؤه محيط بالاشياء علما وقدرة ورحمة وكما ان الواحد
اصل الاعداد ومبداؤها وهو معها من غير ممازجة ولا مخالطة كذلك
الباري سبحانه اصل الموجودات ومبداؤها وهو معها من غير ممازجة و

ولا مخالطة كذلك وكما ان الواحد اذا ارتفع من الوجود توهما ارتفع العدد
كله كذلك لو لم يكن الباري جل اسمه ارتفع الموجودات وجودا وتوهما وكما
ان من الاعداد ما هو اقرب من الواحد رتبة ومنزلة وهو الاثنان ثم الثلثة
ثم الاربعة ثم ما زاد كذلك من الموجودات ما هو اقرب الى الباري رتبة ومنزلة
الى غير ذلك ومهما نظرت الى الوجود جمعا وتفصيلا وجدت التوحيد يصحبه لا
يفارقه البتة صحبة الواحد للاعداد فان الاثنين لا يوجدا بدا ما لم يتصف
الواحد مثله ولا يصح الثلثة ما لم تزد على الاثنين واحدا وهكذا الى ما لا
نهاية فالواحد نفس العدد والعدد كله واحد لو نقص من الالف واحد
انعدم اسم الالف وحقيقته وبقيت حقيقة احد وتسعمائة وتسعة و
تسعون لو نقص منها واحد ذهبت عنها البتة فنفي انعدام الواحد من شيء عدم
ذلك الشيء هكذا التوحيد ان حققته وهو معكم اينما كنتم ومن اللطائف
ان العدد مع غاية تباينه للوحدة وكون كل مرتبة منه حقيقة برأسها
موصوفة بخواص ولوازم لا توجد في غيرها اذا فتشت حاله وحال مراتبه
المختلفة لم تجد فيها غير الوحدة وانك لا تزال تثبت في كل مرتبة من المراتب

عين ما تنفيه فتقول الواحد ليس بعدد والعدد ليس بواحد لانه يقابله
مع انه عين الواحد الذي يتكرر والواحد عين العدد الذي يحصل بتكرره
فلك ان تقول لكل مرتبة انها مجموع الاحاد وان تقول انها ليست مجموع
الاحاد لانضمامها بخواص ولوازم لا توجد ان في غيرها ومجموع الاحاد حتى
لكل مرتبة نوع برأسها فلا بد لها من امر اخر غير جميع الاحاد وليس فيها شيء وكل مرتبة
غير جميع الاحاد فلا تزال تثبت عين ما تنفي وتنفي عين ما تثبت وهذا
امر عجيب هو بعينه ما نحن بصدد بيانه من ان الحق المنزه عن نقايص الحدثان
بل عن كمالات الاكوان هو الظاهر باسمائه في الاعيان اي بروز انوارهم و
قال وقيل من خال بر فرق من ومثيل من كلمة في معنى العرش والكرسي
قد يراد بالعرش الجسم المحيط بجميع الاجسام وقد يراد به ذلك الجسم مع جميع ما
من الاجسام اعني العالم الجسماني بتمامه وقد يراد به ذلك المجموع مع جميع ما
يتوسط بينه وبين الله سبحانه من الارواح والعقول التي لا يقوم الاجسام
الا بها اعني العوالم كلها بملكها وملكوتها وجبروتها وبالجملة ما سوى الله
عز وجل وقد يراد به علم الله سبحانه المتعلق بما سواه وقد يراد به علم الله

الذى اطلع عليه انبياءه ورسله وحججه صلوات الله عليهم خاصة وقد
الاشارة الى كل منها فى كلامهم عليهم السلام وعن الصادق عليه السلام
انه سئل عن العرش والكرسى ما هما فقال العرش فى وجه هو جملة الخلق
والكرسى وعاؤه وفى وجه العرش هو العلم الذى اطلع الله عليه انبياءه
ورسله وحججه عليهم السلام والكرسى هو العلم الذى لم يطلع عليه احدا
من انبيائه ورسله وحججه عليهم السلام وكان جملة الخلق عبارة عن مجموع
العالم الجسمانى والوعاء عن عالمى الملكوت والجبروت لاستقرارهما عليهما
وقيامهما وقد يراد بالكرسى الجسم الذى تحت العرش بالمعنى الاول
الذى دون السموات والارض لاحتوائه عليهما كاحتوائه مستقرهما والعرش
فوقه كانه سقفه وفى الحديث ما السموات والارضون السبع مع الكرسى
الا كحلقة ملقاة فى فلاة وفضل العرش على الكرسى كفضل تلك الفلاة
على تلك الحلقة وعن الصادق عليه السلام السموات والارض و
كل شئ فى الكرسى وفى رواية العرش وكل شئ فى الكرسى وربما يقال
كون العرش فى الكرسى لا ينافى كون الكرسى فى العرش لاحد الكونين

نحو

نحو والاخر نحو آخر لان احدهما كون عقلى اجمالى والاخر كون نفسانى
تفصيلى وقد يجعل الكرسى كناية عن الملك لانه مستقر الملك وقد ثبت
ان العلم والمعلوم متحدان بالذات متغايران بالاعتبار فمعانى العرش
كلها متقاربة كلمة فى معنى ارکان العرش وقوائمه وحملته اركان العرش
وقوائمه عبارة عن اركان العالم اعنى ما كان بناء الخلق عليه وهى
الحيوة والموت والرزق والعلم التى وكل بها اربعة املاك هى افضل
وعزرائيل وميكائيل وجبرائيل وفعل الاول نفخ الصور والارواح
فى قوالب المواد والاجساد واعطاء قوة الحس والحركة لانبعاث
الشوق والطلب وله ارتباط مع المفكرة ولو لم يكن هو لم ينبعث
الشوق والحركة لتحصيل الكمال فى احد وفعل الثانى تجريد الارواح
والصور عن الاجساد والمواد واخراج النفوس من الابدان وله
ارتباط مع المصورة ولو لم يكن هو لم يمكن الاستحالات والانقلابات
فى الاجسام والاستكمالات والانتقالات الفكرية فى النفوس ولا
الخروج من الدنيا والقيام عند الله للارواح بل كانت الاشياء

واحد

كلها واقفة في منزل ومقام اول وفعل الثالث اعطاء الغذاء والاسماء على
قدر لايق وميزان معلوم لكل شئ بحسبه ولا ارتباط مع الحفظ والامساك
ولو لم يكن هو لم يحصل النشو والنما في الابدان ولا التطور في اطوار الملكوت
في الارواح ولا العلوم الجمة للفطرة وفعل الرابع الوحي والتعليم وتأدية الكلام
من الله سبحانه الى عباده ولا ارتباط مع القوة النطقية ولو لم يكن هو لم
يستفد احد معنى من المعاني بالبيان والقول ولم يفصل احد الهام الحق و
القاءه في الروع وحملة العرش عبارة عن الارواح الموكلة بتدبيره على
المعنى الاول وعن حملة العلم على الاخيرين وفي اعتقادات الصدوق ظاهر
تراه فاما العرش الذي هو جملة الخلق فحملته اربعة من الملئكة لكل واحد
منهم ثماني اعين كل عين طباق الدنيا واحد منهم على صورة بني آدم يسترزق
الله لولد آدم والاخر على صورة الثور يسترزق الله للسباع والاخر على يسترزق الله للبهايم كلها على الاخر على صورة الاسد
صورة الديك يسترزق الله للطيور فهم اليوم هؤلاء الاربعة واذا
كان يوم القيمة صاروا ثمانية واما العرش الذي هو العلم فحملته اربعة من
الاولين واربعة من الاخرين فاما الاربعة من الاولين فنوح وابرهيم وموسى

وعيسى واما الاربعة من الاخرين فمحمد وعلي والحسن والحسين عليهم السلام
هكذا روى بالاسانيد الصحيحة عن الائمة عليهم السلام في العرش وحملته
انتهى كلامه رحمه الله ويشبه ان تكون الملائكة كناية عن ارباب الانواع
العقلية على ما راه طايفة من الحكماء وتكون اربعة في جانب البدو والنشاة
الاولى وهي التي ذكر تفصيلها وانها على صور تلك الانواع تربيها وتفيض
عليها ما تحتاج اليه وتصير ثمانية في جانب العود والنشاة الاخرى التي
تصير اليها الانواع بعد تحصيل كمالاتها في هذه النشاة واعين الملئكة
كناية عن اصناف علومهم بما يحتاج اليه في تربية الانواع فان بالعلم يبصر العالم
كما ان بالعين يبصر الرائي وعددهم مطابق لعدد حملة العلم كانهم يبصرون
بعلومهم اذ لكل منهم علم وكمال خاص يقتضيهما المزاج الخاص وطباق
اعينهم الدنيا عبارة عن شمول علومهم وتدبيرهم جميع جزئيات تلك
الانواع وفي الحديث تخصيص لمعنى العرش ببعض اجزائه وهو العالم السفلي
منه رعاية لافهام المخاطبين او اريد بهولاء الملئكة ما يشمل امدادها

المقالة الرابعة في النفوس والاشباح وفي انفسكم افلا تبصرون كلمة

فيها اشارة الى لمية النفوس والاشباح وانيتهما لما كان تدبير الاجسا
مفوضا الى الارواح وتعذر الارتباط بين الارواح والاجسام للمباينة
الذاتية بينهما خلق الله سبحانه عالم المثال والاشباح برزخا جامعا بين
عالم الارواح وعالم الاجسام ليصح ارتباط احد العالمين بالآخر
فبناء على حصول التاثر والتاثير ووصول الامداد والتدبير هو عالم برزخي
شبيه بالجوهر الجسماني في كونه محسوسا مقدارا يظهر في الزمان والمكان
وبالجوهر العقلي في كونه نورانيا منزها عن المكان والزمان وليس بجسم مركب
مادي ولا جوهر مجرد عقلي بل له جهتان يشبه بكل منهما ما ينبغي عالما
وما من موجود محسوس او معقول الا وله مثال مقيد في هذا العالم
البرزخي وهو في العالم الكبير بمنزلة الخيال في العالم الانساني الصغير فمنه
ما يتوقف ادراكه على القوى الدماغية ويسمى بالخيال المتصل ومنه
ما لا يتوقف على ذلك ويسمى بالخيال المنفصل وبهذا العالم وخاصيته
تجسد الارواح في مظاهرها المثالية المشار اليها بقوله سبحانه فتمثل لها
بشرا سويا وبقوله عز وجل حكاية عن السامري فقبضت قبضة من اثر الرسول

يعني

يعني به جبرئيل اذ كان راكبا على فرس وعما ورد ان النبي صلى الله عليه وآله
كان يرى جبرئيل في صورة دحية الكلبي وانه كان يسمع منه كلاما مقروا
في كسوة الالفاظ والحروف والى هذا العالم تترقى المتوخون في تعالي
الروحانية الحاصلة بالانسلاخ من هذه الصور الطبيعية العنصرية و
الكثاء ارواحهم المظاهر الروحانية وفيه يتمثل النفوس الكاملة صورهم
المحسوسة في مكان اخر غير مكانهم الذي كانوا فيه او يتشكل باشكال غير
اشكالهم المحسوسة وهم في دار الدنيا ويظهرون لمن يريد بدون الظهور
له وبعد انتقالهم الى الآخرة ايضا لازدياد تلك القوة بارتفاع المانع الذي
وبالجملة به وفيه تجسد الارواح وتروح الاجساد وتشخص الاخلاق و
الاعمال وظهور المعاني بالصور المناسبة لها بل ظهور الاشباح المثالية
وسائر الجواهر الصقيلة والماء الصافي ايضا فانها كلها من هذا العالم
بل وفيه يرى ما يرى في الخيال من الصور في منام كانت او يقظة فانها
متصلة بهذا العالم مستنيرة منه كالكوى والشبابيك التي يدخل منها
الضوء في البيت فهو عالم وسيع يسع ما فوقه من المجردات بصورها وما

تحته من الجسمانيات بصورها وهو واسطة العقد اليه تعرج الحواس والية ترد
المعاني وهو لا يعرج من موطن يجتبى اليه ثمرات كل شئ وبه يصح ما ورد في
اخبار معراج النبي من رؤيته الملائكة والانبياء مشاهدة وفيه حضور الائمة
المعصومين عليهم السلام عند احتضار الميت كما ورد في اخبار كثيرة وفيه سؤال القبر
ونعيمه وعذابه وزيارة الموتى من اهله بعد موته وما ورد ان الارواح بعد الموت في
صفة الاجساد يتعارف وتتساءل وغير ذلك مما يشاكله ويشبه ان يكون من
هذا القبيل نزول عيسى عليه السلام قال الصدوق طاب ثراه نزول عيسى الى
الارض رجوعه الى الدنيا بعد موته لان الله قال اني متوفيك ورافعك الي
وكذا ما استفاض به الاخبار عن اهل البيت عليهم السلام ان الله عز وجل
سيعيد قوما عند قيام المهدي عليه السلام ممن تقدم موتهم من اوليائه
وشيعته ممن محض الايمان محضا ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته ويتبجحوا بظهور
دولته ويعيد ايضا قوما من اعدائه ممن محض الكفر محضا لينتقم منهم وينالوا
بعض ما يستحقونه من العقاب في القتل على ايدي شيعته او الذل الذي
بما يشاهدونه من علو كلمته وهي الرجعة التي اختص بالايمان بها اصحابنا

الا ما اوتوا بعض اياته الحشر والبعث نقلا عن ائمتهم عليهم السلام وفي
حديث ابي الطفيل في الرجعة قال قال امير المؤمنين عليه السلام هذا علم
خاص يسع الامة جملة وردد علمه الى عالمه قال وقرا علي بذلك قراءة كثيرة
وفسره تفسيرا شافيا حتى صرت مما انا بيوم القيمة اشد يقينا مني بالرجعة
وكان مما قلت يا امير المؤمنين اخبرني عن حوض النبي صلى الله عليه وآله
في الدنيا ام في الاخرة فقال بل في الدنيا قلت فمن الذائد عنه فقال انا
فليردن اوليائي وليصدرن عنه اعدائي وعن الباقر عليه السلام في الرجعة
تلك القدرة لا ينكرها وكثيرا ما يقع الاشتباه بين ما يراه الانسان بعين
الحس وبين ما يراه بعين الخيال مع انهما مختلفا الاحكام فرب قليل في
عين الحس هو كثير في عين الخيال وبالعكس كما قال الله تعالى واذ يريكموهم
اذ التقيتم في اعينكم قليلا ويقللكم في اعينهم وقال عز وجل يرونهم مثليهم
راي العين وما كانوا مثليهم في عين الحس لاختلاف النشاتين وهذا كما
ترى في المنام اللذين تشتبه به ولم يكن ذلك الا عين العلم فما رايته لنبا وهو
علم ليس الا بعين الخيال ومن هذا يظهر ان الرؤية ليس من شرطها ان

فما ذاك الا بعين الخيال وهو حق في الخيال وليس بحق في الحس

ان تكون بالعين ولا المرئي انما يسمى مرئيا لكونه يحصل بالعين بل لكونه غاية
انكشاف الشئ فلو رفعت غاية الانكشاف بقوة اخرى كانت حقيقة
الرؤية بحالها كالصور التي يراها النايم في عموم اوقاته فالنفوس اذا كانت قوية
كان اقتدارها على الاختراع اقوى فتكون متصوراتها موجودات خارجية
عندها بذواتها وعند من يكون درجته في القوة والنورية دون هذه الدرجة
قال بعض اهل المعرفة بالوهم يخلق كل انسان في قوة خياله ما لا وجود له
الا فيها وهذا هو الامر العام لكل انسان والعارف يخلق بالهمة ما يكون
له وجود من خارج محل الهمة ولكن لا يزال الهمة تحفظه ولا يؤده حفظ ما
خلقته فمتى طرء على العارف غفلة عن حفظ ما خلق عدم ذلك المخلوق
الا ان يكون العارف قد ضبط جميع الخطرات وهو لا يغفل مطلقا
اقول ولعله كان من هذا القبيل ما ورد عن الصادق عليه السلام انه
كان عند ما صبي يوذيه بمشهد من المنصور فامر عليه السلام صورت اسد كانت
على وسادة ان خذ عدو الله فصارت اسدا فافترسه ثم عادت الى
مكانها كلمة بها يجمع بين تقدم النفوس على الاجساد وبين حدوثها بحدوث

الاجساد

الاجساد وجود نفوس جزئية انسانية كعموم ادميانست بنحوى كه
در عالم شهادت بعد از حصول مزاجت و تعلق باسبعه دان كما يليق
في محله بالبرهان واگرچه بنحوى ديگر بيشتر در عالم ذر بوده اند و اين
نفوس ارواح برزخيه اند كه از ماده مجرد ند نه صورت و مشتمل بر
شهوت و غضب و اما وجود نفوس كليه انسانيه كه مختص بكمل خواص
است پيش از وجود اجسامست و در نفوس جزئيه ايشان استعداد
ان هست كه ترقى كنند از مرتبه جزئيه و منسلخ شوند از صفات تقييديه
عرضيه بحيثيتى كه بكليات خود عود كنند و با ايشان متصل گردند و اين
نفوس ارواح قدسيه اند كه مجرد ند از ماده و صورة هر دو و ان
كان لها في البرزخ صورها بمنزلة الابدان ولابدانها العنصرية بمنزلة
الارواح فان كل عال يشتمل على ما هو اسفل منه دون العكس فالارواح
المجرده عن الامرين التي هي من جنس الملائكة المقربين والعقول
القديسين تتقدم على الاجساد والارواح الصورية البرزخية حادثة
بحدوث الاجساد ومما يدل على ارواح الخواص والكمل على الاجساد

من جهة النقل قول النبي صلى الله عليه وآله في الخبر المشهور اول ما
خلق الله روحي وفي رواية نوري وقوله صلى الله عليه وآله ان الله
خلق الارواح قبل الاجساد بالفي عام وقوله صلى الله عليه وآله
اول ما ابدع الله تعالى النفوس المقدسة المطهرة فانظلقها جوهرة
ثم خلق بعد ذلك سايرخلقه وقوله صلى الله عليه وآله نحن الاخرون
السابقون وقوله صلى الله عليه وآله كنت نبيا وادم بين الماء و
الطين وقوله صلى الله عليه وآله انا اول الانبياء خلقا واخرهم
بعثا بودم انروز من ازدايرهٔ كشان ٭ كه نه ازتاك نشان بود ونه از تا
نشان كلمة بها تبين ان للانسان نفوسا عديدة وان بعضها
يختص بالخواص في الكافي روى عن امير المؤمنين عليه السلام ان للانبياء
وهم السابقون خمسة ارواح روح القدس وروح الايمان وروح القوة
وروح الشهوة وروح البدن قال فبروح القدس بعثوا الانبياء وبها
علموا الاشياء وبروح الايمان عبدوا الله ولم يشركوا به شيآ
وبروح القوة جاهدوا عدوهم وعالجوا معاشهم وبروح الشهوة

اصابوا الذ الطعام ونكحوا الحلال من شباب النساء وبروح البدن
دبوا ودرجوا ثم قال وللمؤمنين وهم اصحاب اليمين الاربعة الاخيرة
وللكفار وهم اصحاب الشمال الثلثة الاخيرة كما للدواني في لفظ هذا
معناه وعن كميل بن زياد قال سالت مولانا عليا امير المؤمنين
عليه السلام فقلت يا امير المؤمنين اريد ان تعرفني نفسي فقال يا
كميل واي الانفس تريد ان اعرفك فقلت يا مولاي هل هي الا نفس واحدة
فقال يا كميل انما هي المناسبة اربعة النامية النباتية والحسية الحيوانية
والناطقة القدسية والكلية الالهية ولكل واحدة من هذه خمس
قوى وخاصيتان فالنامية النباتية لها خمس قوى ماسكة وجاذبة وهاضمة
ودافعة ومربية ولها خاصيتان الزيادة وانبعاثها من الكبد والحسية الحيوانية
لها خمس قوى سمع وبصر وشم وذوق ولمس ولها خاصيتان الرضا والغضب
وانبعاثها من القلب والناطقة القدسية لها خمس قوى فكر وذكر وعلم
وحلم ونباهة ولين لها انبعاث وهي اشبه الاشياء بالنفوس الملكة
ولها خاصيتان النزاهة والحكمة والكلية الالهية لها خمس قوى بقاء و

فى فناء وفهيم فى شفاء وعز فى ذل وفقر فى غنى وصبر فى بلاء ولها خاصتان
الرضا والتسليم وهذه التى مبداؤها من الله واليه تعود قال الله تعالى
فيه من روحى وقال يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضية
والعقل وسط الكل وروى ان اعرابيا سال امير المؤمنين عليه السلام
عن النفس فقال عن اى نفس تسال فقال يا مولاى هل النفس انفس عديدة
فقال عليه السلام نعم نفس نامية نباتية ونفس حسية حيوانية ونفس
ناطقة قدسية ونفس الهية ملكوتية كلية قال يا مولاى ما النباتية قال قوة
اصلها الطبايع الاربع بدو ايجادها مسقط النطفة مقرها الكبد تمادها
من لطائف الاغذية فعلها النمو والزيادة وسبب فرقها اختلاف المتولدات
فاذا فارقت عادت الى ما منه بدا عود مماثلة لا عود مجاورة فقال يا مولاى
وما النفس الحيوانية قال قوة فلكية وحرارة غريزية اصلها الافلاك بدو
ايجادها عند الولادة الجسمانية فعلها الحيوة والحركة والظلم والقسم والغلبة
والاكتساب الاموال والشهوات الدنيوية مقرها القلب سبب فرقها اختلاف
المتولدات فاذا فارقت عادت الى ما منه بدات عود مماثلة لا عود مجاورة

فتقدم

فتقدم صورتها ويبطل فعلها ووجودها ويضمحل تركيبها فقال يا مولاى
وما النفس الناطقة القدسية قال قوة لاهوتية بدو ايجادها عند الولادة
الدنيوية مقرها العلوم الحقيقية الدينية موادها التاييدات العقلية
فعلها المعارف الربانية سبب فرقها تحلل الآلات الجسمانية فاذا
فارقت عادت الى ما منه بدات عود مجاورة ولا عود مماثلة فقال يا
مولاى وما النفس اللاهوتية الملكوتية الكلية فقال قوة لاهوتية
جوهرة بسيطة حية بالذات اصلها العقل منه بدات وعنه وعت
اليه دلت واشارت وعودها اليه اذا كملت وشابهته ومنها بدات
الموجودات واليها تعود بالكمال فهو ذات الله العليا وشجرة طوبى
وسدرة المنتهى وجنة الماوى من عرفها لم يشق ومن جهلها ضل سعيه
وغوى فقال السائل يا مولاى وما العقل قال العقل جوهر درّاك
محيط بالاشياء من جميع جهاتها عارف بالشئ قبل كونه فهو علة الموجودات
ونهاية المطالب كلمة فى شان العالم العلوى وترقيات النفس الانسانية
اليه روى فى كتاب الدهر والعرفان امير المؤمنين عليه السلام سئل عن

العالم العلوى فقال صور عارية عن المواد عالية من القوة والاستعداد
تجلى لها فاشرقت وطالعها فتلألأت والقى فى هويتها مثاله فاظهر
عنها افعاله وخلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زكيها بالعلم والعمل
فقد شابهت جواهر اوايل عللها فاذا اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد
فقد شاركت بها البيع الشداد وروى ان بعض اليهود اجتاز به عليه
السلام وهو يتكلم مع جماعة فقال له يا ابن ابى طالب لو انك تعلمت
الفلسفة لكان يكون منك شانا من الشان فقال عليه السلام وما
تعنى بالفلسفة اليس من اعتدل طباعه صفا مزاجه ومن صفا مزاجه
قوى اثر النفس فيه ومن قوى اثر النفس فيه سما الى ما يرتقيه فقد تخلق
بالاخلاق النفسانية ومن تخلق بالاخلاق النفسانية فقد صار موجودا
بما هو انسان دون ان يكون موجودا بما هو حيوان فقد دخل فى الباب الملكى
الصورى وليس له من هذه الغاية مغير فقال اليهودى الله اكبر يا ابن ابى
طالب لقد نطقت بالفلسفة جميعها فى هذه الكلمات رضى الله عنك
وفى الحديث القدسى المتفق عليه بين اهل الاسلام ما يتقرب الى عبدى بشئ

احب الى مما افترضته عليه وانه ليتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احببته
كنت سمعه الذى يسمع به وبصره الذى يبصر به ولسانه الذى ينطق به
ويده التى يبطش بها ان دعانى اجبته وان سالنى اعطيته اول معنى محبة
الله تعالى للعبد كشفه الحجاب عن قلبه وتمكينه اياه من قربه ومعنى المحبة من
العبد ميل نفسه الى الشئ لكمال ادركته فيه بحيث يحملها الى ما يقربها اليه فاذا
علم العبد ان الكمال الحقيقى ليس الا لله وان كل ما يراه كمالا من نفسه او
من غيره فهو من الله وبالله والى الله لم يحبه الا لله وفى الله وذلك يقتضى
ارادة طاعته والرغبة فيما يقربه اليه واتباع من كان وسيلة له الى معرفته
ومحبته قال الله تعالى لرسوله قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله
فان متابعة الرسول فى عبادته وسيرته واخلاقه واحواله ونوافله
يحصل محبة الله اياه قال العلامة المحقق نصير الدين محمد الطوسى قدس
الله سره المعارف اذا انقطع عن نفسه واتصل بالحق راى كل قدرة
مستغرقة فى قدرته المتعلقة بجميع المقدورات وكل علم مستغرقا
فى علمه الذى لا يغرب عنه شئ من الموجودات وكل ارادة مستغرقة

فى ارادته التى لا تاتى عنها شئ من الممكنات بل كل وجود وكل كمال وجود فهو صادر
عنه فايض من لدنه فصار الحق حينئذ بصره الذى به يبصر وسمعه الذى به يسمع
وقدرته التى بها يفعل وعلمه الذى به يعلم ووجوده الذى به يوجد فصار العارف
حينئذ متخلقا باخلاق الله بالحقيقة اقول ويأتى لهذا المعنى مزيد
بيان فى الثالثة من السابعة ان شاء الله وورد فى الحديث القدسى من طلبنى
وجدنى ومن وجدنى عرفنى ومن عرفنى احبنى ومن احبنى عشقنى ومن
عشقنى عشقته ومن عشقته قتلته ومن قتلته فعلى ديته ومن على
ديته فانا ديته وروى محمد بن جمهور اللحائى عن امير المؤمنين عليه السلام انه
قال ان الله تعالى شرابا لاوليائه اذا شربوا سكروا واذا سكروا طربوا
واذا طربوا طابوا واذا طابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا طلبوا
واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا
لا فرق بينهم وبين حبيبهم وفى كتاب التوحيد للصدوق رحمه الله عن الصادق
عليه السلام ان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها
وفى مصباح الشريعة عن الصادق عليه السلام العارف شخصه مع الخلق وقلبه

مع الله لو سهى قلبه عن الله طرفة عين لمات شوقا اليه والعارفون
ودايع الله وكنز اسراره ومعدن نوره ودليل رحمته على خلقه ومطية
علومه وميزان فضله وعدله قد غنى عن الخلق والمراد والدنيا والاموال لم
سوى الله ولا نطق ولا اشارة ولا نفس الا بالله لله من الله مع الله هو
فى رياض قدسه متردد ومن لطائف فضله اليه متزود والمعرفة اصل
الايمان كلمة فى علة تنزل الارواح من الملكوت الاعلى فى كتاب التوحيد عن
عبد الله بن الفضل الهاشمى قال قلت لابى عبد الله عليه السلام لاى
علة جعل الله تبارك وتعالى الارواح فى الابدان بعد كونها فى الملكوت
الاعلى فى ارفع محل فقال عليه السلام ان الله تبارك وتعالى علم ان الارواح
فى شرفها وعلوها متى تركت على حالها الى دعوى الربوبية دونه عز وجل
بقدرته فى الابدان التى قدرها فى ابتداء التقدير نظرا لها ورحمة بها
اخرج بعضها الى بعض وعلا بعضها على بعض ورفع بعضها فوق بعض درجات
وكفى بعضها ببعض وبعث اليهم رسله واتخذ عليهم حجته مبشرين ومنذرين
يامرونهم بتعاطى العبودية والتواضع لمعبودهم بالانواع التى تعبدهم بها

ونصب لهم عقوبات فى العاجل وعقوبات فى الاجل ومثوبات فى العاجل
ومثوبات فى الاجل ليرغبهم بذلك فى الخير ويزهدهم فى الشر ولينفعهم بطلب
المعايش والمكاسب فيعملوا بذلك فى الخير انهم مربوبون وعباد مخلوقون ويعملوا
عبادته فيستحقوا بذلك نعيم الابد وجنة الخلد وبامنوا من التزوع الى ما
ليس لهم بحق ثم قال عليه السلام يا ابن الفضل ان الله تعالى احسن نظرا لعباده
منهم لانفسهم الا ترى انك لا ترى فيهم الا محبا لعلو على غيره حتى ان منهم
من تنزع الى دعوى الربوبية ومنهم من تنزع الى دعوى النبوة بغير حقها
ومنهم من تنزع الى دعوى الامامة بغير حقها مع ما يرون فى انفسهم من
النقص والعجز والضعف والمهانة والحاجة والفقر والالام المتتابعة عليهم
والموت الغالب لهم والقاهر لجميعهم يا ابن الفضل ان الله لا يفعل بعباده الا
الاصلح لهم ولا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم يظلمون المقالة
الخامسة فى حدوث العالم ان ربكم الله الذى خلق السموات والارض
فى ستة ايام ثم استوى على العرش كلمة بها تبين معنى الحدوث ومعنى
نبوته للعالم اما الحدوث بمعنى ان له صانعا يفتقر اليه فلسنا نحن بصدد

بيانه

بيان ان كلا من صانع الخواص وهو عندهم بديهى ولهم ولغيرهم نظرى
كما مر بيانه انى الله شك فاطر السموات والارض ولئن سالتهم من خلق
السموات والارض ليقولن الله فهو ثابت بالفطر والنظر والعبر واما
الحدوث بمعنى المسبوقية بالمحدث فله معنيان احدهما الحدوث الذاتى
وهو ان يكون ذات الحادث مسبوقا بذات المحدث والاخر الحدوث الزمانى
وهو ان يكون زمان وجود الحادث مسبوقا بزمان عدمه والمعنى الاول هو
فى كل ما سوى الله وهو ثابت فى كل ما يجرى فيه والمعنى الثانى انما يجرى
فيما يدخل تحت الزمان دون ما تقدم على الزمان وهو ايضا ثابت فى
كل ما يجرى فيه لا يشذ عنه شاذ وبيان المعنى الاول ان المصنوع يمتنع
ان يكون فى مرتبة ذات الصانع لان معنى الصانعية والمصنوعية ليس
الا تقدم ذات على ذات توجد الثانية من الاولى ولو كانتا معا لكان
الصنع تحصيلا للحاصل فكان الصانع فى ازل قدمه والمصنوع بعد حدثه فى غد
فكان الصانع ولا مصنوع ثم حدث المصنوع باحداث الصانع اياه بعبارة
اخرى الايجاد لا يتعلق الا بالمعدوم فلا يكون العالم ازليا وايضا فكل ما

وجوده من الغير فله مبدا والابتداء ينافي الازلية وايضا يلزم ان يكون مستفيد
الوجود من الغير لا يكون مستفيد الوجود من الغير وهذا معنى حديث كان الله
ولم يكن معه شئ ومعنى قولهم من قال الان كما عليه كان فمعنى كان هنا معناها
في قوله عز وجل وكان الله عليما حكيما فهو منسلخ عن معنى الماضي بل عن
مطلق الزمان وهذا التقدم لصانع العالم على مصنوعاته هو التقدم
الحقيقي الذاتي الذي لا تقدم اشرف منه ولا في مرتبته في الشرف الا
ملاك لهذا التقدم سوى ذات الصانع بذاته ولا يفتقر المتقدم في تقدمه
الى واسطة تكون علة لتقدمه وكذا التاخر الذي بازائه هو التاخر الحقيقي
الذاتي الذي لا تاخر اخس منه ولا في مرتبته في الخسة اذ لا ملاك لتاخره
سوى ذاته بذاته من دون واسطة واما المعنى الثاني فيتبين مما يأتي كلمة
يتبين انتفاء الزمان عن الله وعن ابتداء العالم ليس بين الله وبين
العالم بعد بعد لانه ان كان امر موجودا يكون بكون من العالم والا لم
يكن شيئا ولا نسب احدهما الى الاخر من حيث الزمان بقبلية وبعدية
معتبرة لانتفاء الزمان عن الله وعن ابتداء العالم وذلك لان سبب انتفاء

العالم

العالم الى الصانع انما هو هلاكه الذاتي وفقره الجبلي واتصافه بالامكان
لا كون زمانه متناهيا وليس الزمان الا عدد حركة الفلك كما ان المكان ليس
الا ما احاط بالفلك او ما ملاوه الفلك فاذا لم يكن فلك فلا زمان ولا مكان
فلما ابدع الله عز وجل الفلك وما فيه من الاجسام واداره وحد المكان
والزمان وذلك بعد ما ابدع جل ذكره كثيرا من الارواح والاملاك وما
عمرها الفلك فالزمان انما حدث بعد حصول كرايم الموجودات وخطاتها
وبعد حصول اركان المخلوقات ودعايمها وقد بينت ذلك بقواطع البراهين
وفوائحها فالتقدم الزماني منتف في حق الله سبحانه وفي حق ابتداء العالم
فسقط السؤال بمتى عن بدء العالم كما هو ساقط عن وجود الحق سبحانه لان
متى سؤال عن الزمان ولا زمان قبل العالم وليس قدم الحق بطول زمان
الزمان تعالى عن ذلك بل بالوجوب الذاتي والفرق بين الازل عبارة
عن معقول القبلية لله تعالى والقدم عبارة عن انتفاء مسبوقيته
بالعدم في نفس قبليته على الاشياء فليس الا وجود بحت خالص من
العدم وهو وجود الحق ووجود العدم وهو وجود العالم فالعالم حادث

والعدم ازلي الازل

في غير زمان فالعالم وان كان موجودا في علم الله تعالى ازلا فهو محدث
في نفس ذلك الوجود لانه فيه مفتقر الى موجد يوجده في العين فوجوده
مرتب على وجود الحق وهذا معنى الحدوث فلا يصح عليه اسم القديم
وفي كلام امير المؤمنين عليه السلام عالما اذ معلوم ورب اذ لا مربوب
وقادرا اذ لا مقدور وفي لفظ اخر له حقيقة الربوبية لا مربوب
ومعنى الالهية اذ لا مالوه ومعنى العالمية اذ لا معلوم ومعنى الخالقية
اذ لا مخلوق وتاويل السمع ولا مسموع ليس منذ خلق استحق معنى
الخالق ومن حيث احدث استفاد معنى المحدث وقال خمسة قد
مطاولة الزمان ومنعته غرته مداخلة المكان وقال لا يقال له متى
ولا يضرب له امد بحتى وليعلم ان نسبة ذاته تعالى الى المخلوقات كلها
فيتركب في ذاته سبحانه من جهتي فعل وقوة وتغير صفاته حيث تغير المتجددات
المتعاقبات تعالى عن ذلك بل نسبة ذاته التي هي فعليته صرفه وغناء
محض من جميع الوجوه الى الجميع وان كان من الحوادث الزمانية نسبة حق

ومعية قيومية ثابتة غير زمانية ولا متغيرة اصلا والكل بعنايته بقدر
استعداداتها مستغنيات كل في وقته ومحله وعلى حسب طاقته وانما
نقرها ونقدها ونقصها بالقياس الى ذواتها وتوابل ذواتها ولبس لها
امكان وقوة البتة فالمكان والكائنات باسرها بالنسبة الى الله تعالى
كنقطة واحدة في معية الوجود والسموات مطويات بيمينه والزمان و
الزمانيات بازائها وابادها كآن واحد عنده في ذلك جف القلم بما هو
كائن والموجودات كلها شاهديها وغيبيها لمكوجود واحد في الفيض
عنه ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة وانما التقدم والتاخر والتجدد
والتصرم والحضور والغيبة في هذه كلها بقياس بعضها الى بعض وفي مدارك
المحبوسين في مطمورة الزمان المسجونين في سجن المكان لا غير وان كان
هذا مما يستغرب الاوهام وتشمئز عنه ناصر الافهام واما قوله عز وجل كل
يوم هو في شان فهو كما قال بعض اهل العلم انها شئون يبديها لا شئون
يبتديها كلمة فيها تمثيل لكيفية صدور العالم من الله عز وجل كل موجود تام
فانه يفيض على ما دونه مما في جوهريته وصورته المقومة لذاته ما لو امسك عنه

لبطل ذلك الفيض مثال ذلك النار فانها تفيض على ما حولها من الاجسام
والحرارة وهي جوهرية والصورة المقومة لها ومتى لم تتواتر منها الحرارة
متصلا عدمت وبطلت اذ يضمحل الاولى منها فالاولى وهكذا يفيض من الماء
الرطوبة والبلل على الاجسام المجاورة له والرطوبة هي جوهرية الماء والصورة
المقومة لذاته فما لم يكن متصلا الى المحل بطلت واضمحلت وهكذا يفيض من
الشمس النور والضياء على الارض والهواء وهو جوهري لها فاذا احجز بينهما
حاجز اضمحل الضوء وبطل وهكذا يفيض من الروح الحيوة على البدن وهي
هي جوهرية لها فاذا فارقت الروح البدن بطلت حيوة الجسد من ساعته
اضمحلت وذلك لان الفيض ما دام متواترا متصلا دايما دام المفاض
فان انقطع انقطع فهكذا حكم وجود العالم من الباري سبحانه الذي هو وجود
بحت ووجوب صرف على ان وجود هذه الافعال ليس من هذا المخلوقات بل
هي ايضا من الله عز وجل وانما هي معدات للقابلات والافاضة من فيضها
جل صنعه عن المثال كما جل ذاته عن الوهم والخيال وقد ظهر من هذا البيان
ان وجود العالم من الباري عز ذكره ليس كوجود الدار من البناء المستغنية

بذاتها

بذاتها المستغنية عن البناء بعد فراغه وحاشا ان يكون الامر كذلك لان
البناء مركب للدار ومؤلف لها عن اشياء هي موجودة اعيانها قائمة وها
وليس الابداع والاختراع تركيبا ولا تاليفا بل احداث واخراج من العدم
ولكن كوجود الكلام عن المتكلم ان سكت بطل الكلام بل كوجود ضوء
الشمس في الجو المظلم الذات ما دامت الشمس طالعة فان غابت الشمس
بطل الضوء من الجو لكن شمس الوجود يمتنع عليه العدم لذاته وكما ان الكلام
ليس جزء المتكلم بل فعله وعمله اظهره بعد ما لم يكن وكذا النور الذي يرى
في الجو ليس بجزء الشمس بل هو انبجاس وفيض فهكذا الحكم في وجود العالم عن
الباري جل ثناؤه ليس بجزء من ذاته بل فضل وفيض يتفضل به ويفيض الا
ان الشمس لو تقدر ان تمنع نورها وفيضها لانها مطبوعة على ذلك بخلاف
سبحانه فانه مختار في افعاله بنحو من الاختيار اجل وارفع مما يتصوره العوام
واشد واقوى من اختيار المتكلم القادر على الكلام انشاء تكلم وان شاء
سكت فهو سبحانه انشاء افاض وجوده وفضله واظهر حكمته وان شاء
امسك ولو امسك طرفة عين عن الافاضة والتوجه لتهافت السموات

وبادت الافلاك وتساقطت الكواكب وعدمت الاركان وهلكت
الخلايق ودثر العالم دفعة واحدة بلا زمان كما قال عز وجل ان الله يمسك
السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده
كلمة فيها اشارة الى تجدد الخلق مع الآنات العالم مجموعه متغير ابدا و
كل متغير يتبدل تعينه مع الآنات فيوجد في كل ان متعين غير المتعين الذي
هو في الان الآخر مع ان العين الواحدة التي تطرا عليها هذه التغيرات
بحالها فالعين الواحدة هي الجوهر المعقول الذي قبل هذه الصور المتباينة
عالما ومجموع الصور اعراض متبدلة في كل آن وذلك لان الله سبحانه
يتجلى في كل نفس بالاسماء الجمالية والجلالية معا وكل تجل يعطي خلقا جديدا
ويذهب تجلي وهو احد معاني قوله سبحانه يمحو الله ما يشاء ويثبت واحد
معاني قوله عز وجل كل يوم هو في شان اي كل وقت واريد به الآن وهو اصغر الايام
واحد معاني قوله تعالى خلق الارض في يومين ففي تفسير علي بن ابرهيم المنسوب الى
اهل البيت عليهم السلام اي وقتين ابتداء الخلق وانقضائه وقال في قوله
جل اسمه فقضيهن سبع سموات في يومين في وقتين ابتداء وانقضاء

اما قوله عز وجل وقدر فيها اقواتها في اربعة ايام فقال يعني في اربعة اوقات
ثم فسرها بالفصول الاربعة وعلى هذا يحتمل ان يكون المراد بالستة ايام
هذان وقتان مع هذه الاربعة اوقات فان خلق الارض والسموات مع
تقدير الاقوات انما تم بهذه الاوقات والسر في خلق السموات والارض
في ابداء وانقضاء ان الممكن مفتقر في حدوثه الى موجد قيوم لانه في
حدوثه معدوم فهو في كل آن معدوم في ذاته موجود بموجده مفتقر الى وجود
الجديد بعد وجوده الفقيد فلا يزال الله سبحانه يبدع ويصنع ويخلق
يرزق روى في التوحيد عن الصادق عليه السلام في قول الله عز وجل
وقالت اليهود يد الله مغلولة قال لم يعنوا انه هكذا ولكنهم قالوا قد فرغ
من الامر فلا يزيد ولا ينقص فقال الله جل جلاله تكذيبا لقولهم غلت
ايديهم ولعنوا بما قالوا بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشاء الم تسمع الله
عز وجل يقول يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب لو كان هذا
الخلق من جنس ما كان اولا التبس على المحدثين ولم يشعروا بالتجدد وزهقا
ما كان بالفناء في الحق بل هم في لبس من خلق جديد واتوا به متشابها

وهو بيدى ويعيد وترى الجبال تحسبها جامدة وهى تمر مر السحاب ونظير
هذا المعنى فى الماء الجارى فانه فى كل آن تدخل قطعة منه فى النهر وتخرج
ما يحاذيه من النهر ثم يذهب تدخل اخرى مع انها ترى واحدة بالشخص
دايما وفى النار المشتعلة من الدهن والفتيلة فانه فى كل ان يدخل منهما شئ فى
تلك النار ية ويتصف بصفة النورية ثم تذهب تلك الصورة بصيرورته هواء و
هكذا شان العالم باسره فانه يتمدد دايما من الخزاين الالهية التى لا تنقص
منها ويرجع اليها قال الله عز وجل وان من شئ الا عندنا خزاينه وما ننزله الا
بقدر معلوم وقال تعالى ما عندكم ينفد وما عند الله باق عالم چون جوب بسيار
نمايد ولبك ميرسد نونوابن از كجاست نون كجا ميرسد كهنه كجا ميرود
كونه در داى نظر عالم بى منتهاست فا مداد الحق وتجلياته واصل الى العالم فى
كل نفس وفى التحقيق الامر ليس الا تجلى واحد يظهر له بحسب القوابل وما تهيا
واستعداداتها تعينات فيلحقه لذلك التعدد والنعوت المختلفة و
الاسماء والصفات لا ان الامر فى نفسه متعدد او وروده طارئ و متجدد
واما التقدم والتاخر وغيرهما من احوال الممكنات توهم التجدد والطريان

والتقيد والتغير ونحو ذلك كما توهم التعدد ولما لم يكن الوجود
ذاتيا لسوى الحق بل مستفادا من تجليه افتقر العالم فى بقائه الى الامداد
الوجودى الاحدى مع الانات من دون فترة ولا انقطاع اذ لو انقطع
الامداد المذكور طرفة عين لفنى العالم دفعة واحدة فالحكم العدمى
امر لازم للممكن وانما الوجود له من موجده اى جود تو سرمايه وسود همه
كس وى ظل وجود تو وجود همه كس كر فيض تو يكلحظه بعالم نرسد
معلوم شود بود و نبود همه كس كلمة فى كيفية ارتباط الحادث الذاتى
بالقديم ان بعض الموجودات لذاته متغير لا لتغير عارض له من غيره
بل حقيقته وجوهره يقتضيان التغير كالزمان الذى هو المدى
ظرف المتغيرات والحركة التى هى متقدرة بالزمان فان مهيتهما الحدث
بعد الحدوث والتجدد بعد التجدد فالزمان والحركة بهويتهما
الامتداديتين الغير القارتين فاضا من الحق الفياض فيضه واحدة فى متن الدوام و
ظرف الابداع بالاحداث والايجاد بازمان وامتداد فصار ذلك
سببا لتجدد المتجددات وتعدد الآنات وان سالت الحق فالتغير

الجبلي والتبدل الذاتي انما يرى في الحركة من المتحركات وانما يجري في
في الزمان من الزمانيات وذلك لان الحركة انما هي من الصفات
والنسبيات لانها عبارة عن الخروج من القوة الى الفعل فلا بد من قيام
بذات من الذوات تخرج من القوة الى الفعل والزمان مقدار الحركة
تابعة لها والحركة والزمان من آثار الطبيعة فالطبيعة متحركة دايما
فهي اذن امر سيال الذات متجدد الحقيقة اذ لو لم تكن سيالة لم يمكن
صدور الحركة عنها لاستحالة صدور المتجدد عن الثابت اللهم الا
بتوارد احوال عليها تصلح لان تكون مع اصل الحركة معدات لاجزائها
لسبقها عليها بالزمان واما العلة المقتضية للحركة فلا بد ان تكون
مع معلولها وليس قوى الطبيعة متغيرة فالتغير الذاتي انما هو للطبيعة
من غير تخلل جعل بينه وبينها ويهذا يصح ارتباط الحادث بالقديم
وذلك لان تجدد الطبيعة عين ثباتها كما ان قوة المادة الاولى
عين فعليتها فالطبيعة بما هي ثابتة مرتبطة بالحق تعالى وبما هي
متجددة مرتبط اليها تجدد المتجددات وحدوث الحادثات

بالذات ليس الا الطبيعة السارية في العالم الجسماني بامر الله سبحانه بل الوجود
الساري في العالم الامكاني باذن الله جل جلاله وما سوى ذلك فانما
تتحرك بالعرض وبالتبع فالحق سبحانه دفعي الابداع والصنع احدى الامرين
والتكوين والعالم بنده يحي الوجود متبدل الكون وانما وانما يوجد بامر كن فهو
الله سبحانه اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون فاذا كان اشرف على العدم
لهلاكه الاصلي وبطلانه الذاتي فيقول الله جل جلاله ثانيا كن فيكون ثانيا
بهذه الكلمة الثانية وان شئت قلت تلك الكلمة الاولى بعينها الا ان امر الله
واحدة الا انها ثانية حتى العالم فاذا كان ثانيا اشرف على العدم من ساعته فيقول
الله عز وجل سلطانه ثالثا كن فيكون ثالثا وهكذا الى ما شاء الله نظير ذلك
ما ورد في الحديث ان الله تعالى يخاطب عباده من الاولين والاخرين يوم القيامة
بمجمل حسابهم مخاطبة واحدة يسمع منها كل واحد قضيته دون غيره ويظن انه
المخاطب دون غيره لا يشغله عز وجل مخاطبة عن مخاطبة ويفرغ من حساب الاولين
والاخرين في مقدار نصف ساعة من ساعات الدنيا ولا استبعاد في ذلك
فان الصباغ يدخل كلا من الثوب الابيض والثوب الازرق في الصبغ الاصفر

بلا حرف ولا صوت

والاخر اخضر ولين نعل الصفر فيهما الا واحدا وانما اختلفا بسبب اختلاف
القابلية في الاشيا انما هو مقتضى ذواتها التي بها تميز كل من الاخر وبها صار
هو هو دون غيره حسن ردى نوبيك جلوه كه در اينه كرد اين همه نقش در
آئينه اوهام افتاد اين همه رنك مى ونقش مخالف كه نمود يك فروغ رخ ساقيست
كه در جام افتاد المقالة الثالثة في القضاء والقدر انا كل شئ خلقناه بقدر
كلمة في معنى القضا والقدر وسر القدر القضا عبارة عن الحكم الالهى في اعيان
الموجودات على ما هى عليه من الاحوال الجارية من الازل الى الابد والقدر هو
تفصيل ذلك الحكم بايجادها في اوقاتها وازمانها التي تقتضى الاشيا
وقوعها فيها باستعداداتها الجزئية فتعلق كل حال من احوال الاعيان بزمان
معين عبارة وسر القدر انه لا يمكن لعين من الاعيان الخلقية ان تظهر في
الوجود ذاتا وصفة وفعلا الا بقدر خصوصية قابليته واستعداده الذاتي
الذى لا يقبل التغير والتبديل والمزيد والنقصان وذلك لان الخلق هم
المعلومون لله سبحانه وهو العالم بهم على ما هم عليه في انفسهم ولا اثر
للعلم في المعلوم بان يحدث فيه ما لا يكون له في حد ذاته بل هو تابع للمعلوم

والحكم على المعلوم تابع له فلا حكم من العالم على المعلوم الا بالمعلوم وبما
يقتضيه ذاته بحسب استعداده الكلى والجزئى ان قيل فالمعلومات اعطته
العلم من انفسها ثم العلم حكم عليه فلم يصح له الغنى عن العالمين وايضا فان
العلم له وصف ذاتى فكيف يحصل له من المعلومات وكذا الارادة والقدرة
قلنا المعلومات انما تعينت في العلم الالهى الكلى الاصلى الذاتى قبل خلقها او
ايجادها بما علمها عليه الا بما اقتضته ذواتها ثم اقتضت ذواتها بعد ذلك
من انفسها امورا هى عين ما علمها عليه اولا فحكم لها ثانيا بما اقتضته وما
حكم الا بما علمها عليه فما فقده الله سبحانه على الخلق الكفر والعصيان من
نفسه بل باقتضاء اعيانهم وطلبهم بلسنة استعداداتهم ان يعلم
كافرا وعاصيا فما كانوا في علم الله ظهروا في وجوداتهم العينية فليس لا
افاضة الوجود عليهم واما الحكم فلهم عليهم فلا يحمدوا الا انفسهم ولا
الا انفسهم وما بقى للحق الا حد افاضة الوجود لان ذلك له لا لهم وبذلك
قال ما يبدل القول لدى وما انا بظلام للعبيد اى ما قدرت عليهم الكفر
الذى يشقيكم ثم طلبتهم بما عين في وسعهم ان يأتوا به بل ما علمتهم

الا بما علمناهم وما علمناهم الا بما اعطوا من نفوسهم مما هم عليه فان كان ظلما
فهم الظالمون ولذلك قال ولكن كانوا انفسهم يظلمون وفي الحديث
من وجد خيرا فليحمد الله ومن وجد غير ذلك فلا يلومن الا نفسه
بر من جفا ربحت من آمد وكونه يا رحا شاكه رسم لطف و طريق كرم كذا
فان قلت فما فايدة قوله سبحانه ولو شاء لهدكم اجمعين قلنا لوجوب امتناع
لامتناع فما شاء الا ما هو الامر عليه ولكن عين الممكن قابل للشئ ونقيضه في
حكم دليل العقل واي الحكمين المعقولين وقع فهو الذي عليه الممكن في حال ثبوته
في العلم فشيئية احدى التعلق وهي من نسبة العلم تابعة للمعلوم فعدم المشيئة
بعدم اعطاء اعيانهم هداية الجميع لتفاوت استعداداتهم وعدم قبول بعضها
للهداية وذلك لان الاختيار في حق الحق تعارضه وحدانية المشية الى الحق من
ما هو الممكن عليه لا من حيث ما هو الحق عليه قال تعالى ولكن حق القول مني
وقال لاملئن جهنم فحقت عليه كلمة العذاب وقال يبدل القول لدي فهذا هو الذي يليق
بجناب الحق والذي يرجع الى الكون ولو شئنا لاتينا كل نفس هداها فما شاء
فان الممكن قابل الهداية والضلال من حيث ما هو قابل فهو موضع الامرين

وفي نفس الامر ليس للحق فيه الا امر واحد فان قيل حقايق المخلوقات واستعداداتها
فايضة من الحق سبحانه فهو جعلها كذلك قلنا الحقايق غير مجعولة بل هي صور
علمية للاسماء الالهية وانما المجعول وجوداتها في الاعيان والوجود تابعة
للحقايق فان قيل اليس الاختيار حكم من احكام الغيرة والعظمة ووصف من
اوصاف الالهية والمخالفة ليس لعلة ولا لضرورة ولا بد بل شان الهي ووصف
ذاتي كما قال وربك يخلق ما يشاء ويختار قلنا بلى ولكن لا بد بعده من وقوع
المختار دون غيره والمختار بد ان يكون وهو ما هو الامر عليه وهو معنى شاء
ما شاء ولهذا قال الله تعالى في جواب داود عليه السلام حين سأله
لما اخلف الخلق قال لما هم عليه فليس في الامكان اكمل من هذا العالم اذ لو
اكمل من الحق سبحانه فلو كان في الامكان اكمل من هذا العالم لكان ثمة من هو
اكمل من موجده وما ثمة الا الله فليس في الامكان الا مثل ما ظهر او اكمل منه

جز حق حكمي كه ملك را شايد نيست حكمي كه زحكم كن فيكون آيد نيست
هر چيز كه هست اينچنان مي بايد آن چيز كه اينچنان نمي بايد نيست

كلمة في نفي الجبر والتفويض واثبات امر بين امرين قد ثبت ان الله

عز وجل قادر على جميع الممكنات ولم يخرج شئ من الاشياء عن مصلحته
وعلمه وقدرته وايجاده بواسطة او غير واسطة والا لم يصلح للهداية
الكل بالهداية والضلال والايمان والكفر والخير والشر والنفع والضر
وساير المتقابلات كلها منتهية الى قدرته وتاثيره وعلمه وارادته
ومشيته اما بالذات او بالعرض فاعمالنا وافعالنا كساير الموجودات
واقاعيلها بقضائه وقدره وهي واجبة الصدور منا بذلك ولكن
بتوسط اسباب وعلل من ادراكاتنا وارادتنا وسكناتنا وغير ذلك
من الاسباب العالية الغايبة من علمنا وتدبيرنا الخارجة عن قدرتنا
وتاثيرنا فاجتماع تلك الامور التي هي الاسباب والشرايط مع ارتفاع
الموانع علة تامة يجب عندها وجود ذلك الامر المدبر المقضي المقدر
وعند تخلف شئ منها او حصول مانع يقع وجوده في حيز الامتناع
ويكون ممكنا وقوعيا بالقياس الى كل واحد من الاسباب الكونية و
لما كان من جملة الاسباب وخصوصا القريبة منها ارادتنا وتفكرنا
وتخيلنا وبالجملة ما نختار به احد طرفي الفعل والترك فالفعل

اختياري

اختياري لنا فان الله تعالى اعطانا القوة والقدرة والاستطاعة
ليبلونا ايّنا احسن عملا مع احاطة علمه فوجوبه لا ينافي امكانه واضطراريته
لا تدافع كونه اختياريا كيف وانه ما وجب الا بالاختيار ولا شك ان
القدرة والاختيار كساير الاسباب من الادراك والعلم والارادة و
التفكر والتخيل وقواها والاتها كلها يفعل الله تعالى افعالنا واختيارنا
والا لتسلسلت القدر والارادات الى غير النهاية وذلك لانا وان كنا جبرا
ان شئنا فعلنا وان لم نشاء لم نفعل لكنا لسنا بحيث ان شئنا شئنا و
ان لم نشا لم نشا بل اذا شئنا فلم يتعلق مشيتنا بمشيتنا بل بغير مشيتنا فلبست
المشية اليها اذ لو كانت المشية الينا لاحتجنا الى مشية اخرى سابقة
وتسلسل الامر الى غير النهاية ومع قطع النظر عن استحالة التسلسل نقول
جملة مشياتنا الغير المتناهية بحيث لا يشذ عنها مشية لا يخلو اما ان تقع
بسبب امر خارج عن مشيتنا او بسبب مشيتنا والثاني باطل لعدم امكان مشية
اخرى خارجة عن تلك الجملة والاول هو المطلوب فقد ظهر ان مشيتنا
تحت قدرته كما قال الله تعالى وما تشاؤن الا ان يشاء الله خواهم

بكم كه نخواهم بكنم خواهم بكنم توبه نخواهم شكنم ليكن چونخواهم نتوانم
خواهم خواهم نتوانم كه نخواهم چه كنم فاذن نحن فى مشيتنا مضطرون
وانما تحدث المشية عقيب الداعى وهو تصور الامر الملائم تصورا ظنيا او
تخيليا او علميا فانا اذا ادركنا شيئا فان وجدنا ملاءمته او منافرته لنا
دفعة بالوهم او ببديهة العقل انبعث منا شوق الى جذبه او دفعه و
تاكد هذا الشوق هو العزم الجازم المسمى بالارادة واذا انضمت الى القدرة
التى هى هيئة للقوة الفاعلية انبعثت تلك القوة لتحريك الاعضاء الادوية
من العضلات وغيرها فيحصل الفعل فاذن اذا تحقق الداعى للفعل الذى
تنبعث منه المشية تحققت المشية التى تصرف القدرة الى مقدورها فصارت
القدرة لا محالة وان لم يكن لها سبيل الى المخالفة فالحركة لازمة ضرورة بالقدرة
والقدرة محركة ضرورة عند انجزام المشية والمشية تحدث ضرورة فى القلب
عقيب الداعى فهذه ضروريات يترتب بعضها على بعض وليس لنا ان ندفع
وجود شئ منها عند تحقق سابقه فليس يمكن لنا ان ندفع المشية عند تحقق
الداعى للفعل ولا انصراف القدرة الى المقدور بعدها فنحن مضطرون

فى عين الاختيار مجبورون فنحن اذن مجبورون على الاختيار هذا طريقة
اهل العقل والنظر القريبة من الافهام ونرتقى الى طريقة اخرى اعلى والفهم
هى طريقة اهل المعرفة والشهود وهى اقرب الى التحقيق وان كانت ابعد من الافهام
فنقول ان المخلوقات مع تباينها فى الذوات والصفات والافعال وترتبها فى
القرب والبعد من الحق الاول والذات الاحدية تجمعها حقيقة واحدة الهية
جامعة لجميع حقايقها وطبقاتها لا بمعنى ان المركب من المجموع شئ واحد
هو الحق سبحانه حاشا الجناب الالهى عن وصمة الكثرة والتركب بل هو هو
الاشياء اشياء بل بمعنى ان تلك الحقيقة الالهية مع انها فى غاية البساطة
والاحدية ينفذ نورها فى اقطار السموات والارضين فما من ذرة الا
وهو محيط بها قاهر عليها ظاهر فيها كما قال امام الموحدين امير المؤمنين
عليه السلام مع كل شئ لا بمقارنة وغير كل شئ لا بمزايلة وكذلك الصفات
المخلوقات جهة وحدة الهية جامعة للجميع فان السمع والبصر وغيرهما من
الصفات فى اى موصوف كان هو لله سبحانه حقيقة ولذلك قال وهو
السميع البصير اى لا غيره يعنى هو السميع بعين سمع كل سميع والبصير بعين

بصر کل بصیر وقال وهو الحق لا آله الا هوای ببین کل حیوة وفی العدمی فی
بسمع وبی یسمع خلق را چون داند ان صاف وزلال واند ان تابان صفات
ذوالجلال پادشاهان مظهر شاهی حق عالمان مرآتنا کاهی حق
خوبرویان اینه خوبی او عشق ایشان عکس مطلوبی او قرنها بر
قرنها رفت ای همام وین معانی برقرار وبر دوام اب مبدل شد بدین
جوجند بار عکس ماه وعکس اختر برقرار وکذلک الافعال فانها منسوبة
الی الموجودات من ذلک الوجه الذی ینسب الی الحق بعینه فکما ان وجود
زید بعینه امر متحقق فی الواقع وهو شان من شؤن الحق سبحانه ولمعة من
لمعاته ومظهر من مظاهره فکذلک هو فاعل لما یصدر عنه بالحقیقة
لا بالمجاز ومع ذلک فعله احدا فاعیل الحق تعالی بلا شوب قصور وتشبیه
تعالی عن ذلک کما قال تعالی وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی بارها
گفته ام وبار دگر میگویم که من دلشده این ره نه بخود می بودم در پس آینه
طوطی صفتم داشته اند انچه استاد ازل گفت بگو میگویم من اگر خار
وگر گل چمن ارای بمست که بدان دست که میپرورد م میرویم فاحمد

ضرام اوهامک ایها الجبری فالفعل ثابت لک بمباشرتک ایاه وقیامه
بک وسکن جاشک ایها القدری فان الفعل مسلوب منک من حیث
انت انت کان وجودک اذا قطع النظر عن ارتباطه بوجود الحق فهو باطل
فعلک اذ کل فعل متقوم بوجود فاعله وانظر اجمیعا بین الاعتبار فی
فعل الحواس کیف الحق وانطوی فی فعل النفس وتصورها وتصور النفس و
الوا جمیعا قوله تعالی فاقتلوهم یعذبهم الله بایدیکم وتصالحا بقول الامام
بالحق لا جبر ولا تفویض بل امر بین امرین قال الله تعالی وما تشاؤن الا ان یشاء
الله اثبت المشیة للعبد فنفی به الجبر وجعلها بعد مشیة الله فنفی به
التفویض وقال ذلک بما کسبت یداک وما کسبت یداه الا بالله لا من دون
الله فیکون وهنا فی سلطانه ولا مع الله فیکون شرکا بالله فیبطل العبا
طاعة الله ومعصیة الا انه لا حول عن المعصیة ولا قوة علی الطاعة الا
بالله ولا مشیة الا بعد مشیة الله والتنزیه والحسنات والمحامد ترجع الی
مقام الوحدة والتشبیه والسیئات والمذام ترجع الی المحال الکثرة فسبحان
من تنزه عن الفحشاء وسبحان من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء فی الکائن

عن النبي صلى الله عليه وآله من زعم ان الله يامر بالسوء والفحشاء
فقد كذب على الله ومن زعم ان الخير والشر بغير مشية الله فقد
اخرج الله من سلطانه ومن زعم ان المعاصي بغير قوة الله فقد
كذب على الله ومن كذب على الله ادخله الله على النار وعن الصادق
عليه السلام قال الله اكرم من ان يكلف الناس مالا يطيقون والله
اعز من ان يكون في سلطانه مالا يريد وفيه قيل للرضا عليه السلام اي
الله فوض الامر الى العباد قال الله اعز من ذلك قيل فجبرهم على المعاصي
قال الله اعدل واحكم من ذلك ثم قال قال الله تعالى يا ابن ادم انا
اولى بحسناتك منك وانت اولى بسيئاتك مني علمت المعاصي
بقوتي التي جعلتها فيك انا اولى بما اولاني سبحانه بالحسنات فلانه
تعالى امر بها ووعد الثواب عليها ووهب القوة عليها ووفقها والان
الكمالات والخيرات راجعة الى الوجود وهو منه سبحانه واما اولويته
العبد بالسيئات فلان الله عز وجل نهى عنها واوعد العقاب
عليها ووهب القوة ليصرفها في الطاعات فصرفها في المعاصي و

لان

لان النقايص والشرور راجعة الى العدم وهو سؤ الاستعدادات
ولوازم الماهيات المنزلة في عالم التضاد • هرچه هست از ذات
ناسازي اندام ماست • ورنه تشريف تو بر بالاي كس كوتاه نيست •
كلمة في الفرق بين الامر الارادي والامر التكليفي وان ما شاء الله
كان وما لم يشأ لم يكن ان الله سبحانه بالنسبة الى عباده امرين
امر ارادي ايجادي وامر تكليفي ايجابي والاول بلا واسطة الانبياء
عليهم السلام ولا يحتمل العصيان والمطلوب منه وقوع المامور
به ويوافق مشيته تعالى طردا وعكسا ولا يتخلف عنها البتة فيقع
المامور به لا محالة واليه اشير بقوله عز وجل انما امرنا الشئ اذا
اردناه ان نقول له كن فيكون والثاني يكون بواسطة الانبياء
عليه السلام والمطلوب منه قد يكون وقوع المامور به فيوافق مشيته
تعالى ويقع المامور به من غير معصية فيه كالاوامر التي كلف بها
الطايعين وقد يكون نفس الامر من دون وقوع المامور به لحكم
والمصالح فهذا الامر الذي لا يوافق المشية ولا الارادة يعني لم

يشاء الله به وقوع المامور به ولا اراد وان اراد الامر به وشاء وامر الله لم يقع المامور به روى فى الكافى عن الصادق عليه السلام ان الله شاء وشاء ولم يامر ابليس ان يسجد لآدم وشاء ان لا يسجد ولو شاء ان يسجد لسجد ونهى آدم عن اكل الشجرة وشاء ان ياكل ولو شاء ان لا ياكل لما اكل وفيه عنه عليه السلام حكم الله ان لا يقوم احد من خلقه بحقيقة فلما حكم بذلك وهب لاهل محبته القوة على معرفته ووضع عنهم ثقل العمل بما هم اهله ووهب لاهل المعصية القوة على معصيتهم لسبق علمه فيهم ومنعهم اطاقة القبول منه فواقعوا ما سبق لهم فى علمه ولم يقدروا ان ياتوا حالا ينجيهم من عذابه لان علمه اولى بحقيقة التصديق وهو معنى شاء ما شاء وهو سره وفيه عنه عليه السلام انه قال لما اوحى الله الى موسى عليه السلام واتزل عليه فى التورية انى انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت الخير واجريته على يدى من احب فطوبى لمن اجريته على يديه وانا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت الشر واجريته على يدى من اريد فويل لمن اجريته على يديه وفيه عن الباقر عليه السلام قال لو علم الناس كيف خلق الله هذا

الخلق

الخلق لم يلم احدا احدا وفى مناجاة سيد الشهداء الحسين بن على عليهما السلام الهى بكيف اعزم وانت القاهر وكيف لا اعزم وانت الامر وفيها الهى حكمك النافذ ومشيتك القاهرة لم يترك للذى مقال مقالا ولا للذى حال حالا ولى فى هذا المعنى منم كه ساختهٔ دست بلاى توام • منم كه سوختهٔ قهر كبرياى توام • مراچو ساختهٔ انجا نكه خواستهٔ • بدعاى خود ارنه بدعاى توام • مكن در بر جيم سرزنش بخود ردى • چنانكه پرورشم ميدهند ميرويم • والسر فى ذلك ان المشية والارادة والتقدير والقضاء كلها من فعل الله سبحانه وهى حكم الله فى الاشياء على حد علمه بها واما المشى المراد المقدر المقضى الذى يقع فى الوجود فانه ربما يكون من فعل العبد الذى يطلبه من الله ما يستعد له وهو قد يكون محبوبا مرضيا كالايمان والطاعات وقد يكون مبغوضا مسخوطا كالكفر والمعاصى ولا شك ان الحكم غير المحكوم به والمحكوم عليه لكونه نسبة قائمة بهما فلا يلزم من كون الحكم الذى من طرف الحق خيرا ان يكون المحكوم به الذى من جهة العبد خيرا ومحبوبا وهذا هو التحقيق فى القضى عن شبهة مشهورة هى انه قد ثبت وجوب الرضا بالقضا وعدم جواز الرضا بالكفر والمعاصى فاذا

كان الكفر والمعاصي بالقضاء فكيف التوفيق وليعلم ان تعذيب الله
سبحانه لعباده ليس من جهة غرض له فيه لانه سبحانه برى من الغرض
غني عما سواه بل انساق حجته البالغة وحكمته الكاملة الى تعذيب
فريق وتنعيم فريق بما ركب في كل واحد من الآلات وخلق لهم من الادراك
والارادات وغيرها من اسباب المعاصي والطاعات والشرور والخيرات
فانقسمت افعال الله الى ما ينساق الى الغاية المطلوبة بالذات والى
ما ينساق الى غاية اخرى مرادة بالعرض فاطلق على الاول اسم المحبوب
وعلى الثاني اسم المكروه وانقسم عباده الذين هم ايضا من فعله واختراعه
الى من سبقت لهم العناية بالحسنى بتسليط الدواعي والبواعث عليه بسابقهم
الى غاية الحكمة والى من سبقت لهم المشيئة بالردى لسبقهم الى غاية
الحكمة فلكل منهما نسبة الى المشيئة الربانية وفي الكافي عن الصادق عليه السلام
قال كان امير المؤمنين عليه السلام كثيرا ما يقول اعلموا علما يقينيا ان
تعالى لم يجعل للعبد وان اشتد جهده وعظمت حيلته وكثرت مكايدته
ان يبلغ ما سمي له في الذكر الحكيم ولم يحل بين العبد وبين ضعفه وقلة
حيلته

ان يبلغ ما سمي له في الذكر الحكيم ايها الناس انه لن يزداد امرؤ نفيرا
بجده ولم ينقص امرؤ فقيرا بجهده فالعالم بهذا العامل به اعظم
الناس راحة في منفعة والعامل بهذا التارك له اعظم الناس
شغلا في مضرة ورب منعم عليه مستدرج بالاحسان اليه ورب
مغرور في الناس مصنوع له وعن النبي صلى الله عليه وآله اعلم ان
الامة لو اجتمعت على ان ينفعوك بشئ لم ينفعوك الا بشئ كتبه الله
لك ولو اجتمعوا على ان يضروك لم يضروك الا بشئ كتبه الله عليك
رفعت الاقلام وجفت الصحف وفي التنزيل قل لن يصيبنا الا ما كتب الله
لنا هو مولينا وعلى الله فليتوكل المؤمنون وقال تعالى ما اصاب
من مصيبة في الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبرأها ان
ذلك على الله يسير لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما اتاكم
لا عن الصادق عليه السلام اوحى الله تعالى الى داود عليه السلام
يا داود تريد وارید ولا يكون الا ما اريد وان لم تسلم لما اريد
اتعبتك فيما تريد ثم لا يكون الا ما اريد فان ظفر ان لا راد لقضائي

الله ولا معقب لحكمه ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن ولا
ملجاء لعباده فيما قضى ولا حجة لهم فيما ترضى لم يقدر واعلى
ولا معالجة فيما احدث فى ابدانهم المخلوقة الا بهم هذا وقد ثبت
ان الموادتحت قهر الطبايع باذن الله والطبايع تحت قهر النفوس
باذن الله والنفوس تحت قهر العقول باذن الله والعقول تحت
قهر كبرياء الله عز وجل وهو الله الواحد القهار ومن وجه آخر
ان الارضين تحت تاثير السموات باذن الله والسموات فى ذل تسخير
الملكوت باذن الله والملكوت فى قبضة الجبروت باذن الله
والجبروت مقهور بامر الجبار جل سلطانه وهو الغالب على امره
والقاهر فوق عباده والارض جميعا قبضته والسموات مطويات
بيمينه والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وما دابة الا هو اخذ
بناصيتها ايدى الكل مغلولة بيد قدرته والله خلقكم وما تعملون
وارجلهم معقولة بعقال مشيته هو الذى يسيركم فى البر والبحر والهم
منقطعة الا بحوله وقوته وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له

الا هو وان يردك بخير فلا راد لفضله ان ينصركم الله فلا غالب لكم
وان يخذلكم فمن ذا الذى ينصركم من بعده فسبحان الذى بيده
ملكوت كل وتبارك الذى بيده الملك وفى الحديث النبوى اعوذ
بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك
اشار بالاول الى توحيد الافعال وبالثانى الى توحيد الصفات وبالثالث
الى توحيد الذات وفى مناجات سيد الشهداء فى دعاء عرفة انت الذى
ازلت الاغيار عن قلوب احبائك حتى لم يحبوا سواك ونسيت ولوح
خيالك فقامت دونك حكم حرف وكيادنداد استادم كلمة بها يجمع
بين مدخلية الاسباب الخارجة فى الافعال وبين الفراغ من الامر وبها
ما يتبع ذلك كما ان الاشياء الداخلة فى وجود الانسان كالعلم والقدرة
والارادة من جملة اسباب الفعل فكذلك الامور الخارجة من الدعوات و
الطاعات والسعى والجد والتدبير والحذر والالتماس والتكليف والوعد
والوعيد والارشاد والتهذيب والترغيب والترهيب امثال فان ذلك كله
اسباب وسايط ووسايل وروابط لوجود الافعال ودواعى الى الخير و

مهيجات للاشواق مهيئة للمطالب موصلة الى الارزاق محرجة للكمالات من
القوة الى الفعل وكل ذلك مما يقاوم القضاء لا من حيث انه فعل العبد فانه
من هذه الحيثية مما يحكم به القضاء لانه لو لم يقض لم يوجد بل من حيث
ان الله سبحانه جعله من الاسباب على حسب ما قدر وقضى لربط وموافاة
بينه وبين الفعل كما جعل شرب الدواء سببا لحصول الصحة في هذا الباب فالسبب
والمسبب كلاهما مما ينبعثان من القضاء ويستندان الى الله سبحانه والى امره
ايجادا او تكليفا سئل النبي صلى الله عليه وآله اخير في امر فرغ منه او
مستانف قال في امر فرغ منه وفي امر مستانف وسئل هل ينفي الدواء و
الرقية من قدر الله قال والدواء والرقية ايضا من قدر الله وسئل امير
المؤمنين عليه السلام عند انحرافه عن جدار يريد ان ينقض اتفر من قضاء
الله قال افر من قضائه الى قدره ولما كانت الحكمة الالهية تقتضي ان يكون
العبد معلقا بين الرجاء والخوف اللذين بهما يتم العبودية جعل الله كيفية
علمه وقضائه وقدره وسائر الاسباب غائبة عن العقول وجعل الدعوات
والطاعات وما يجري مجرى ذلك مناط التكليف وملاك العبودية

ليتم المقصود وهذا احدى الطرق في تصحيح القول بالتكليف مطلقا مع
الاعتراف باحاطة علم الله وكون الاقدار جارية والاقضية سابقة في الكل
واما الابتلاء من الله سبحانه فهو اظهار ما كتب لنا او علينا في القدر
وابراز ما اودع فينا وغرز في طباعنا بالقوة بحيث يترتب عليه الثواب
والعقاب فانه ما لم يخرج من القوة الى الفعل لم يوجد بعد وان كان
معلوما لله تعالى فلا يحصل ثمرته وتبعته اللتان هما المقصودتان ولهذا قال سبحانه
ولنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم والصابرين ونبلو اخباركم واما
الثواب والعقاب فهما من لوازم الاعمال الواقعة منا وثمراتها ولواحق
الامور الموجودة فينا وتبعاتها ليسا يردان علينا من خارج فالمجازاة ايضا
هو اظهار ما كتب لنا او علينا في القدر وابراز ما اودع فينا وغرز في طباعنا
بالقوة كما قال سبحانه سيجزيهم وصفهم واما تفاوت النفوس في ذلك و
عدم تساويها في الخيرات والشرور واختلافها في السعادة والشقاوة
فلاختلاف استعداداتها المادية في اللطافة والكثافة والقرب من الاعتدال
الحقيقي والبعد عنه وتفاوت الارواح التي بازائها في الصفاء والكدر

والقوة والضعف بحسب الفطرة لمناسبة تلك المواد وغير ذلك من الاسباب
قال الله تعالى قل كل يعمل على شاكلته اى ما يوافق استعداده وفى الحديث الشريف
اعملوا فكل ميسر لما خلق له كرچه وصالش نه بكوشش دهند فقد اى دل
كه توانى بكوش والسر فيه انما هو تقابل الاسماء الالهية الكمالية الطالبة اظهارها
المختلفة فان من الواجب ان يكون من جملة صفات الملك وخصوصا ملك
صفتا اللطف والقهر لانهما من اوصاف الكمال ونعوت الجلال ولا بد لكل من
الوصفين من مظهر ولكل منهما فروع وشعب غير متناهية كل منهما بحسب
تعلق ارادته سبحانه وقدرته الى ايجاد مخلوق يدل عليه كما مرت الاشارة اليه
فكل من الموجودات مظهر لاسم خاص الهى فلذلك اقتضت رحمة البارى
ايجاد المخلوقات كلها لتكون مظاهر لاسمائه الحسنى ومجالى لصفاته العليا
مثلا لما كان منتقما قهارا اوجد المظاهر القهرية من الجحيم وسائر
الزقوم ومتناوليها ولما كان عفوا غفارا اوجد مجالى للعفو والغفران
كالجنة واهليها والتسنيم وشاربيها ومنها تظهر السعادة والشقاوة
فمنهم شقى وسعيد فظهر ان لا وجه لاسناد الظلم والقبايح الى الله

سبحانه لان هذا الترتيب والتمييز من وقوع فريق فى طريق اللطف وآخر
فى طريق القهر من ضروريات الوجود والايجاد ومن مقتضيات الحكمة و
العدالة ومن هنا قال بعض العلماء ليت شعرى لم لا ينسب الظلم الى الملك المختار
حيث يجعل بعض من تحت تصرفه وزير اقريبا وبعضهم كناسا بعيدا الان كلا منهما
من ضروريات مملكته وينسب الظلم الى الله تعالى فى تخصيص كل من عبيده
بما خصص مع ان كلا منهما ضرورى فى مقامه وكما ان لكل من المخلوقات
استعدادا كليا لقبول الوجود كذلك لكل منها استعدادا جزئيا لظهور
اسم خاص فيها واسماء خاصة واحدا بعد واحد حتى يصل الى كماله اللائق
به والحق سبحانه منزه عن التقيد بالاسماء والحصر فيها وهذا هو السبب فى
اختلاف الاضافات المتكررة من طرفى الحق والخلق كما اشار اليه الحسين
بن على عليهما السلام فى دعاء عرفة بقوله الهى ما اقربك منى وما ابعدنى
عنك الهى ما ارافتك بى فما الذى يحجبنى عنك فان طريقه وقربه سبحانه
بالنسبة الى الخلق خلاف طريقهم وقربهم بالنسبة اليه لان طريقه وقربه
من حيث الوجود والاحاطة والمعية التى لا تفاوت فيها بالنسبة الى

الجميع اصلا وكقرب المداد مثلا بالنسبة الى حروف الكتاب وطريقهم وقرائهم
من حيث الظهورات الاسمائية والاستعدادات الذاتية التي هم
فيها مختلفون وان كان مصير الكل اليه سبحانه لعدم تقيده عز وجل
باسم دون اسم كما قال سبحانه وانك لتهدي الى صراط مستقيم صراط
الله الذي له ما في السموات وما في الارض والى الله المصير فهو سبحانه
قريب منهم جميعا غاية القرب ايما واذا سالك عبادي عني فاني قريب و
هو معهم اينما كانوا على صراط مستقيم ابدا ما من دابة الا هو اخذ
بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم ومع هذا بعضهم بعيد عنه و
بعضهم ابعد ابعد الى غاية البعد على طرق يفضي بها الى الشقاوة و
ذلك لان قرب كل واحد منهم اليه سبحانه من جهة اسم معين هو مقيده
وهو بعيد عنه من جهة الاسماء الاخر لعدم تحققه بها وشعوره لها
اگر بزلف دراز تو دست ما نرسد ۝ كنايتست پريشان و دست كوته ما
ومثل ذلك كمثل اعمى اصم يكون مطلوبه حاضرا لديه وهو لا يشعر به ويكون
في طلبه فهو بعيد عن مطلوبه وان كان مطلوبه في غاية القرب منه ۝ يا رب كه

همي

شايد كفت اين نكته كه در عالم ديدار بكس نبود ان شاهد هر جائي در تب
كله زلفش يا باد همين كفتم ۝ كفتا غلط بكذر ازين فكرت سودائي ۝ صبا
صبا بجا باسلسلة ميرقصند ۝ انيت حريف اي دل ناباد نسيمائي ۝ و
صراط كل احد عبارة عن رجوعه الى الاسم الذي بدا منه وذلك الاسم
هو الذي يربيه ويهديه وصراطه مستقيم بالنظر الى الكمالة الذي هو
منتهى سيره والا فبتوجه الله وان لم يكن مستقيما بالنظر الى الوصول
الى سعادته التي هي الفوز بالنجاة والظفر بالدرجات اگر انا هواي
زمين در سايه كجي بيني ان كجي را عين استقامه سايه دان وهمچنين
راستي ابرو وكمان در كجي است ۝ ابروي نوكر راست بود كج باشد
از كجي راستي كمان ايد چرا كه راستي ابرو وكمان عبارت از هيئتي است
كه مي بايد كه بر ان باشند تا ابروي وكمان باشند وشك نيست كه آن
معني در كجي ايشان راست مي ايد وهمچنين استقامه وراستي حقيقت
وبودن ان بر طريق مستقيم انست كه ظهوران در قوابل بحسب اقتضاي
قابليت ايشان باشد پس اگر چنانچه قابل تقاضاي ان كند كه حقيقت

انچه اورده ايد ما بسيار جوه
از براي كاه در نجاست كه ايجاب
عدم قابل كه شده اورده اند الفرد
المستقيم

دران باسم مضل ظاهر شود ظهور وی بر طریق استقامت خواهد بود
که اگر بفرض محال باسم هادی ظاهر شود ان حقیقت دران مظهر بر طریق مستقیم
خواهد بود قال مولانا الباقر علیه السلام ان الله الحلیم العلیم انما غضبه علی
من لم یقبل منه رضاه وانما یمنع من لم یقبل منه عطاه وانما یضل
من لم یقبل منه هداه طبیب عشق مسیحا دمست ومشفق لیک
چو درد در تو ببیند کراد وابکند کلمة بها ینکشف سر المحو والاثبات و
اثناد التردد والبداء الی الله سبحانه فی الروایات قد عرفت معنی القضا
والقدر فاعلم ان محل القضاء عالم العقول والارواح ویسمی باللوح
المحفوظ عن التغیر وام الکتاب لاحاطته بالاشیاء اجمالا ومحل القدر
عالم النفوس والاشباح ویسمی النفس الکلیة الفلکیة بالکتاب المبین
لظهور الاشیاء فیها تفصیلا والنفس المنطبعة فی الجسم الفلکی بکتاب المحو
والاثبات لوقوعهما فیها قال الله تعالی یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده
ام الکتاب وقال جل وعز وان من شئ الا عندنا خزائنه ای ما فی العقول
والارواح وما ننزله الا بقدر معلوم ای الی النفوس والاشباح وذلک

لان

لان النفوس المنطبعة الفلکیة وقواها التی هی بمنزلة الخیال فینا لیس
بتفاصیل ما سیقع من الامور دفعة واحدة لعدم تناهیها بل انما یحدث
فیها الحوادث شیئا فشیئا وجملة فجملة مع اسبابها وعللها علی نهج مستمر
ونظام مستقر فان ما یحدث فی عالم الکون والفساد انما هو من لوازم
حرکات الافلاک ونتایج برکاتها باذن الله عز سلطانه فهی تعلم انه
کلما کان کذا کان کذا فمهما حصل لها العلم باسباب حدوث امر ما فی
هذا العالم حکمت بوقوعه فیه فینتقش فیها ذلک الحکم وربما تاخر بعض
الاسباب الموجب لوقوع الحادث علی خلاف ما توجبه بقیة الاسباب
لولا ذلک السبب ولم یحصل لها العلم بذلک السبب بعد لعدم اطلاعها
سبب ذلک السبب ثم لما جاء اوانه واطلعت علیه حکمت بخلاف الحکم
الاول فیمحی عنها نقش الحکم السابق ویثبت الحکم الاخر مثلا ولما حصل لها
العلم بموت زید بمرض کذا فی لیلة کذا الاسباب تقضی ذلک ولم یحصل لها
العلم بتصدقه الذی یاتی به قبیل ذلک الوقت لعدم اطلاعها علی اسباب
التصدق بعد ثم علمت به وکان موته بتلک الاسباب مشروطا بان لا یتصدق

مجلس شورای اسلامی

فيحكم اولا بالموت وثانيا بالبرد وذلك لان شان النفوس ان يكون
توجهها الى بعض المعلومات واشتغالها به يذهلها عن البعض الاخر
ثم اذا كانت الاسباب لوقوع امر ولا وقوعه متكافية ولم يحصل لها
العلم برجحان احدهما بعد لعدم مجئ او ان سبب ذلك الرجحان بعد كان
لها التردد فى وقوع ذلك الامر ولا وقوعه فينتقش فيها الوقوع تارة و
اللاوقوع اخرى فهذا هو السبب فى المحو والاثبات والتردد والحكمة
فيها ثم لما كانت افعال الملائكة المسخرين واراداتهم مستهلكة فى فعله
سبحانه واراداته اذ لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون
ومكتوبهم مكتوب الله عز وجل بعد قضائه السابق المكتوب بقلمه
الاول جاز ان يوصف الله سبحانه بالبداء وكل ما يشعر بالتغير و
التسوح مع تقدسه سبحانه وتنزهه عن ذلك وقد نظيره فى
وصفه عز وجل بالاسف والمحاربة ونحوها وقد ورد فى الحديث القدسى
ما تردد فى شئ انا فاعله كتردد فى قبض روح عبدى المؤمن يكره
الموت واكره مساءته له مع انه عز وجل قد قضى عليه الموت قضا

حتما كما قال عز وجل ثم قضى اجلا واجل مسمى عنده وقال ولكل امة اجل
فاذا جاء اجلهم لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون قال بعض اهل
المعرفة ومن هذه الحقيقة الالهية التى كنى عنها بالتردد انبعثت التردد
الكونية والتحير فى النفوس وذلك انا قد نتردد فى فعل امر ما هل نفعله
ام لا نزال نتردد حتى يكون احد الامور المتردد فيها قد ذلك الامر الواقع هو
الثابت فى اللوح من تلك الامور وذلك ان القلم الكاتب فى اللوح العدلى
يكتب امرا ما وزمان الخاطر ثم يمحوه فيزول ذلك الخاطر لان من هذا
اللوح الى النفوس رقائق ممتدة اليها فحدث بحدوث الكتابة وتنقطع
بمحوها فاذا صار الامر ممحوا كتب غيره فيمتد منه رقيقة الى نفس هذا الشخص
الذى كتب هذا من اجله فيخطر له خاطر نقيض الخاطر الاول وهلم جرا الى
ان اراد الحق اثباته فلم يمحه فيفعله الشخص او يتركه حسب ما ثبت فى اللوح
والموكل بالمحو ملك كريم والاملاء عليه من الصفة الالهية ولو لم يكن الامر
كذلك لكانت الامور كلها حتما مقضيا وهذا شان الاقلام القدرية
واما القلم الاعلى فاثبت فى اللوح المحفوظ صفورة كل شئ يجرى من هذه

من محو واثبات ففيه اثبات المحو ومحو المحو ومحو الاثبات على وجه
ارفع وصورته مقدسة عن المحو والتغير لان نسبة القلم الاعلى الى هذه الالواح
كنسبة قوتنا العقلية الى مشاعرنا الخيالية والحسية ونسبة اللوح المحفوظ
الى هذه الارواح كنسبة الارادة الكلية لمطلوب نوعي الى ارادات جزئية
وقعت في طريق تحصيله في ضمن واحد منه وفي الكافي عن الباقر عليه السلام
انه قال العلم علمان فعلم عند الله مخزون لم يطلع عليه احدا من خلقه
وعلم علمه ملائكته ورسله فما علم ملائكته ورسله فانه سيكون لا يكذب
نفسه ولا ملائكته ورسله وعلم عنده مخزون يقدم منه ما يشاء
ويؤخر منه ما يشاء ويثبت ما يشاء وقال عليه السلام ما عبد الله
بشئ مثل البداء وفي رواية ما عظم الله بمثل البداء وانما لم يعبد الله
ولم يعظم بمثل البداء لان مدار استجابة الدعاء والرغبة اليه سبحانه ذ
الرحمة
منه وتفويض الامور اليه والتعلق بين الخوف والرجاء وامثال ذلك
من اركان العبودية عليه

المقالة السابعة في حجة الله على خلقه

لقد ارسلنا
رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط

كلمة في بيان اضطرار الخلق الى الحجة وتفاوت درجات الحج في الكافي عن
الصادق عليه السلام انه قال للزنديق الذي سأله عن اين اثبت الانبياء
والرسل قال لما اثبتنا ان لنا خالقا صانعا متعاليا عنا وعن جميع ما خلق
وكان ذلك الصانع حكيما متعاليا لم ان يباشره خلقه ولا يباشرهم
ويباشروه ويحاجهم ويحاجوه ثبت ان له سفراء في خلقه يعبرون عنه الى
خلقه وعباده ويدلونهم على مصالحهم ومنافعهم وما به بقاؤهم وفي
تركه فناؤهم فثبت الامرون والناهون عن الحكيم العليم في خلقه والمعبرون
عنه جل وعز وهم الانبياء وصفوته من خلقه حكماء مؤدبين بالحكمة
مبعوثين بها غير مشاركين للناس على مشاركتهم لهم في الخلق والتركيب في
شئ من احوالهم مؤيدين من عند الله بالحكمة ثم ثبت ذلك في كل دهر و
زمان
مما اتت به الرسل والانبياء من الدلايل والبراهين كيلا تخلو ارض الله من
حجة يكون معه علم يدل على صدق مقالته وجواز عدالته وقد نبه الله عز
وجل في قصة آدم على نبينا وعليه على وجوب الحجة واصطفائه على الملائكة
اذ قال تعالى واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا

الحكيم العليم

اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس
لك قال اني اعلم ما لا تعلمون وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة
فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين قالوا سبحانك لا علم
الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم
باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غيب السموات والارض
واعلم ما تبدون وما كنتم تكتمون وقال عز وجل فاذا سويته ونفخت فيه من
روحي فقعوا له ساجدين وذلك لانه مظهر الاسماء كلها بخلاف الملائكة
وانه المفيض للكمالات من اسم الله الى ما سواه بل هو بعينه الاسم الجامع
للاسماء كلها لانه يدل على الله بظهوره في المظاهر كلها دلالة الاسم على المسمى
فان الدلالة كما تكون بالالفاظ كذلك تكون بالذوات من غير فرق بينهما
تؤول الى المعنى قال الصادق عليه السلام نحن والله الاسماء الحسنى التي
لا يقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا وذلك لانهم عليهم السلام وسائل
معرفة ذاته تعالى ووسايط ظهور صفاته سبحانه وانما لا يقبل الله
عملا الا بمعرفتهم لان العلم بكيفية العمل وبمن يعمل له انما يؤخذ منهم فالحجة

كما انه لا بد منه كذلك معرفته ايضا لا بد منها قال النبي صلى الله عليه
وآله من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية ثم المستفاد
من الاخبار المعصومية ان الحجة اما نبي رسول يسمع الصوت ويعاين
الملك وقد ارسل الى قوم واما نبي يسمع الصوت ويرى في النوم ولا
يعاين في اليقظة ولم يبعث الى احد وربما يكون عليهما امام كما كان ابراهيم
على لوط فان الامامة فوق النبوة والرسالة واما وصي نبي مجدث الملك
يسمع صوته ولا يراه وهو قد يكون اماما من دون ان يكون نبيا كاوصياء
نبينا صلوات عليه وعليهم وبالجملة فهم متفاوتون في الفضل قال الله تلك
الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله ورفع بعضهم درجات والكل
حجة الله على عباده واما نه في بلاده وداعيهم الى الله بمقاله وفعاله و
مشاهدة احواله ومن هو منهم امام يأتمون به في اقواله وافعاله وهو اولى
بهم من انفسهم لانه وليهم ومولاهم والشهيد عليهم في عقباهم حاكم بينهم
يحكم بالحق فيما اختلفوا فيه وامير عليهم يكونون تحت اوامره ونواهيه و
ينقادون بالرجوع اليه ما شكوا فيه كما جعل الله تعالى لحواس الانسان قيما

لتكون مسخرة تحت امره ونهيه وترد اليه ما شكت فيه والحجة بمنزلة الروح
العالم والعالم جسد فكما ان الروح انما يدبر الجسد وتصرف فيه بما يكون
له من القوى الروحانية والجسمانية كذلك الحجة يدبر العالم ويتصرف فيه
باذن الله بواسطة الاسماء الالهية التي اودعها فيه وعلمها اياه وركبها في
فطرته فانها منه بمنزلة القوى من الروح ولهذا تحرب الدار الدنيا بانتقال الحجة
عنها كما ان الجسد يبلى ويفنى بمفارقة الروح عنه قال النبي صلى الله عليه و
آله النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء واهل بيتي
امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض وقال امير المؤمنين عليه
السلام لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور واما خائف مغمور و
قال السجاد عليه السلام لولا ما في الارض منا لساخت باهلها وقال الباقر
عليه السلام لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها كما يموج البحر
باهله وسئل عن الصادق والكاظم والرضا عليهم السلام فالحجة هو الغائب
القصوى من وجود العالم والمقصد الاقصى من خلقة بني آدم ٥ غرض يبقى
وجود جهان همه ورنه لما نكون في الكون كاين لولاك ٥ ولهذا توصلت

الحج

الحج نبيين ووصيين من زمان ابينا آدم على نبينا وعليه السلام الى
زمان فاما عليه السلام من دون فترة وانقطاع بنص كل سابق على
لاحقه باخبار من الله سبحانه منهم من ظهر ومنهم من استخفى كما ورد عنهم
عليهم السلام في اخبار كثيرة كلمة فيها اشارة الى كيفية حصول الوحي وغيره
من انواع العلم في قلوب اهليها ان حقايق الاشياء كلها مسطوره في اللوح
المحفوظ وانما على قلوبنا من ذلك العالم بوساطة القلم العقلي الكاتب في
الواح نفوسنا كما قال عز وجل اولئك كتب في قلوبهم الايمان وقال سبحانه
علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم وقلب الانسان صالح لان ينقش فيه
العلوم كلها وهو كرآة مستعدة لان يجلى فيه حقيقة الحق في الامور كلها
من اللوح المحفوظ وانما خلا عما خلا عنه من العلوم اما لنقصان في ذاته
كقلب الصبي وهو شبيه بنقصان صورة المرآة كجوهر الحديد قبل ان يصقل
او لكثرة المعاصي والخبث الذي تراكم عليه من كثرة الشهوات المانعة
من صفائه وجلائه وهذا يشبه خبث المرآة وصداها او لبعده وحجبه عن
جهة الحقيقة المطلوبة لاستيعاب همته بتهيئة اسباب المعيشة و تفصيل

الاعمال البدنية المانعة من التامل في الحضرة الربوبية والحقايق الالهية
الالهية فلا ينكشف له الا ما هو متفكر فيه وهذا يشبه كون المراة معدة
بها عن جهة الصورة او الحجاب بينه وبين المطلوب من اعتقاد سبق الى ذهنه
الصبا على سبيل التقليد والقبول بحسن الظن فان ذلك يحول بينه وبين
حقايق الحق ويمنع ان ينكشف في قلبه خلاف ما تلقفه من ظاهر التقليد و
هذا يشبه الحجاب المرسل بين المراة وبين الصورة المطلوب رؤيتها او
الجهل بالجهة التي يقع فيها العثور على المطلوب فان طالب العلم ليس يمكنه
ان يحصل العلم المطلوب الا بالتذكر للعلوم التي تناسب مطلوبه حتى اذا
كررها وربتها في نفسه ترتيبا مخصوصا حصل له المطلوب فاذا لم تكن
عنده العلوم المناسبة لذلك لم يحصل له المطلوب وهذا يشبه الجهل
بالجهة التي فيها الصورة المطلوبة فهذه هي الاسباب المانعة لادراك
الحقايق ثم ان العلوم التي ليست ضرورية انما تحصل في القلب تارة
بالاكتساب بطريق الاستدلال والتعلم ويسمى اعتبارا واستنباطا
ويختص بالعلماء والحكماء وتارة بهجوم على القلب كانه القي فيه من حيث

لا يدري

لا يدري سواء كان عقيب طلب وشوق اولا وسواء كان مع الاطلاع
على السبب الذي منه استفيد ذلك العلم اولا فانه قد يكون بمشاهدة
الملك الملقي في القلب وسماع حديثه وقد يكون بمجرد السماع من غير مشاهدة
وقد يكون بنفثه في الروع من غير سماع نيكت في القلب نكتا او يلهم الهاما
وقد يكون ذلك الهجوم في النوم كما يكون في اليقظة والشاهدة يختص
لانبياء والرسل وخص باسم الوحي عرفا وغيرها فقد يكون لغيرهم وكما ان
الحجاب بين المراة والصورة يزال تارة بتعمل اليد المصرفة وتارة بهبوب
ريح تحركه فكذلك استفادة العلوم بالقلم الالهي للانسان فقد تكون
بقوة فكرية المصرفة في تجريد الصور عن الغواشي والانتقال من بعضها
الى بعض وقد تهب رياح الالطاف الالهية فتكشف الحجب والغواشي عن
عين بصيرته فيتجلى فيها بعض ما هو مثبت في اللوح الاعلى فيكون تارة
عند المنام فيظهر ما سيكون في المستقبل وتارة ينقشع الحجاب بلطف خفي
من الله فيلمع في القلب من وراء ستر الغيب شيء من غرايب اسرار الملكوت
في اليقظة فربما يدوم وربما يكون كالبرق الخاطف ودوامه في غاية

فلم يفارق الالهام وحديث الملك الا كتاب في العلم ولا في محله ولا في
سببه ولكن يفارقه في طريقه زوال الحجاب وجهته ولم يفارق الوحي
الالهام والحديث في شئ من ذلك بل في شدة الوضوح والنورية و
الملك المفيد للعلم والكل مشتركة في انها بواسطة الملك الذي هو القلم
كما قال عز وجل علم بالقلم ولعله اشير الى هذه المراتب الثلث في قوله سبحانه
وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا
قال بعض العلماء السر في اطلاع النبي على الملك الموحي دون غيره انه لما
صقل روحه بصقالة العقل للعبودية التامة وزالت عنه غشاوة الطبيعة
ورين المعصية بالكلية وكانت نفسه قدسية شديدة القوى قوية
الانارة لما تحتها لم يشغلها جهة فوقها عن جهة تحتها فتضبط الطرفين
وتسمع الجانبين ولا يستغرقها حسها الباطن عن حسها الظاهر فاذا
توجهت الى الافق الاعلى وتلقت انوار المعلومات بلا تعليم بشري من
يتعدى تاثيرها الى قواها وتمثل صورة ما يشاهده لروحها البشري
ومنها الى ظاهر الكون فتمثل للحواس الظاهرة سيما السمع والبصر لكونهما

اشرف

اشرف الحواس الظاهرة والطفها فيرى شخصا محسوسا ويسمع كلاما منظوما
في غاية الجودة والفصاحة او يرى صحيفة مكتوبة فالشخص هو الملك النازل
الحامل للوحي الالهي والكلام هو كلام الله والكتابة وقد تنزل كل منهما من عالم
الامر القولي القضائي وذاته الحقيقية وصورته الاصلية الى عالم الخلق الكمالي
القدري في احسن صورة واجمل كسوة كتمثل جبرئيل لنبينا صلى الله عليه وآله
في صورة دحية بن خليفة الكلبي الذي كان اجمل اهل زمانه ويقال
ما راءه في صورته الحقيقية الامرية وذلك انه صلى الله عليه وآله
وسلم سأله ان يريه نفسه على صورته فواعده ذلك بحراء فطلع له
جبرئيل عليه السلام فسد الافق من المشرق الى المغرب في رواية
كان له مائة جناح وراه مرة اخرى على صورته ليلة المعراج عند سدرة
المنتهى كلمة فيها اشارة الى سادة الانبياء والاوصياء واصول الشرايع
في الكافي عن الصادق عليه السلام قال سادة النبيين والمرسلين
وهم اولو العزم من الرسل وعليهم دارت الرحا نوح وابرهيم وموسى
وعيسى ومحمد صلوات الله عليه وآله وعليهم وعلى جميع الانبياء

فى رواية قيل كيف صاروا اولى العزم قال لان نوحا بعث بكتاب وشريعة
وكل من جاء بعد نوح اخذ بكتاب نوح وشريعته ومنهاجه حتى جاء ابرهيم
بالصحف وبعزيمة ترك كتاب نوح لاقرابه وكل نبى جاء بعد ابرهيم اخذ
بشريعة ابرهيم ومنهاجه وبالصحف حتى جاء موسى بالتورية وشريعته
ومنهاجه وبعزيمة ترك الصحف فكل نبى جاء بعد موسى اخذ بالتورية و
شريعته ومنهاجه حتى جاء المسيح بالانجيل وبعزيمة ترك شريعة موسى ومنهاجه
فكل نبى جاء بعد المسيح اخذ شريعته ومنهاجه حتى جاء محمد صلى الله عليه وآله
وسلم بالقران وبشريعته ومنهاجه فحلاله حلال الى يوم القيامة وحرامه حرام
الى يوم القيمة فهولاء الوالعزم من الرسل عليهم السلام وفيه عنه عليه السلام
قال ان الله اعطى محمدا صلى الله عليه وآله شرايع نوح وابرهيم وموسى
وعيسى عليهم السلام التوحيد والاخلاص وخلع الانداد والفطرة الحنيفة
السمحة لا رهبانية ولا سياحة احل فيها الطيبات وحرم فيها الخبائث و
وضع عنهم اصرهم والاغلال التى كانت عليهم ثم افترض عليه فيها الصلوة
والزكوة والصيام والحج والامر بالمعروف والنهى عن المنكر والحلال
والحرام

والحدود والفرايض والجهاد فى سبيل الله وزيادة الوضوء وفضله بعد التيمم
الكتاب وبخواتيم سورة البقرة والمفصل واحل له المغنم والفى ونصره بالرعب
وجعل له الارض مسجدا وطهورا وارسله كافة الى الابيض والاسود والحر و
الانس واعطاه الجزية واسر المشركين وفداهم ثم كلف مالم يكلف احدا من
الانبياء انزل عليه سيف من السماء من غير عهد وقيل له قاتل فى سبيل الله
لا تكلف الا نفسك وفيه عنه عليه السلام قال ان الله تعالى ادب نبيه
فاحسن ادبه فلما اكمل له الادب قال انك لعلى خلق عظيم ثم فوض اليه امر
الدين والامة ليسوس عباده فقال تعالى ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم
عنه فانتهوا وان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان مسددا
موفقا مؤيدا بروح القدس لا يزل ولا يخطى فى شئ مما يسوس به الخلق
فتاب باداب الله ثم ذكر عليه السلام ماسن رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم واضاف الى الشرايع وما حرم وما عاف وكره ثم رخص فيه
قال فاجازه الله ذلك كله فوافق امر رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم امر الله ونهيه نهى الله ووجب على العباد التسليم له كالتسليم لله

وزاد في رواية فما فوض الى رسول الله فقد فوضه الينا. ستاره بنهر شيد
وماه مجلس شد. دل رميده ما را انيس و مونس شد. نكار من كه بكتب
نرفت و خط ننوشت بمعجزه مسئله آموز صدر مدرس شد. وفيه عنه عليه السلام
قال ما جاء به علي عليه السلام اخذ به وما نهى عنه انتهى عنه جرى له من الفضل
مثل ما جرى لمحمد صلى الله عليه واله ولمحمد صلى الله عليه واله وسلم الفضل
على جميع ما خلق الله المتعقب عليه في شئ من احكامه كالمتعقب على الله
وعلى رسوله والراد عليه في صغيرة او كبيرة على حد الشرك بالله كان امير
المؤمنين عليه السلام باب الله الذي لا يؤتى الا منه وسبيله الذي من
بغيره يهلك وكذلك يجري لائمة الهدى واحدا بعد واحد جعلهم الله
اركان الارض ان تميد باهلها وحجته البالغة على من فوق الارض ومن تحت
الثرى وكان امير المؤمنين عليه السلام كثيرا ما يقول انا قسيم الله بين الجنة
والنار وانا الفاروق الاكبر وانا صاحب العصا والميسم ولقد اقرت له جميع
الملائكة والروح والرسل بمثل ما اقروا به لمحمد صلى الله عليه واله وسلم
ولقد حملت على مثل حوليته وهي حولة الرب وان رسول الله صلى الله

عليه

عليه واله يدعى فيكبى وادعى فاكبى ويستنطق فينطق واستنطق فانطق
على حد منطقه ولقد اعطيت خصالا ما سبقني اليها احد قبلي علمت
المنايا والبلايا والانساب وفصل الخطاب فلم يفتني ما سبقني ولم يعزب
عني ما غاب عني ابشر باذن الله واودي عنه كل ذلك من الله مكتبي
فيه بعلمه اقول المتعقب الطاعن والمعترض انما كان على علي عليه السلام قسيم الله
بين الجنة والنار لان حبه موجب للجنة وبغضه موجب للنار فبه ينقسم الفريقان
وبه يتفرقان كذا ورد عنهم عليهم السلام وانما كان الفاروق الاكبر لانه
يفرق بين الحق والباطل واهليهما والعصا عصا موسى التي صارت اليه
من شعيب والى شعيب من ادم يعني هي عندي اقدر بها على ما اقدر عليه موسى
والميسم بالكسر المكواة لما كان يحبه وبغضه عليه السلام يتميز المؤمن عن
المنافق فكانه كان يسم على جبين المنافق بكي النفاق والحولة بالضم الاحمال
يعني كلفني الله ربي مثل ما كلف محمدا من اعباء التبليغ والهداية وهي
حولة الرب اي الاحمال التي وردت من الله سبحانه لتربية الناس وتكميلهم
والدعوة يشبه ان يكون كناية عن الامر بالاقبال الذي هو بيانه في حديث العقل

والجهل وهو السير الى الله فى سلسلة العود والكسوة كناية عن تغيتها
بنور الجبار وغفران انيتهما فى الجليل الغفار واضمحلال وجودهما فى
الواحد القهار كما ورد فى الحديث النبوى على ممسوس فى ذات الله زبر
بستم خيال تو توكشتم پاى تا سرين تو امد رفته رفته رفت من اهسته اهسته
قال بعض العارفين اذا تجلى الله سبحانه بذاته لاحد يرى كل الذوات و
الصفات والافعال متلاشية فى اشعة ذاته وصفاته وافعاله ويجد نفسه
مع جميع المخلوقات كانها مدبرة لها وهى اعضاؤها لا يلم بواحد منها
شئ الا ويراه ملمّا به ويرى ذاته الذات الواحدة وصفته صفتها وفعله
فعله لاستهلاكه بالكلية فى عين التوحين وليس للانسان وراء هذه
الرتبة مقام فى التوحيد ولما انجذب بصيرة الروح الى مشاهدة جمال
الذات استتر نور العقل الفارق بين الاشياء فى غلبة نور الذات الغنية
وارتفع التمييز بين القدم والحدوث لزهوق الباطل عند مجئ الحق
عشق بگرفت مرا از من و بنشست بجاى ستيزم تمام دادند
وقد مضى كلام اخر فى هذا المعنى فى الرابعة من الرابعة ولعل هذا هو

السر فى صدور بعض الكلمات الغريبة من مولانا امير المؤمنين عليه السلام
فى خطبة البيان وفى خطبة الموسومة بالطنجية وغيرهما من نظايرهما كقوله
عليه السلام انا ادم الاول انا نوح الاول انا ابراهيم الجبار انا حقيقة الاسرار انا
مورق الاشجار انا مونع الثمار انا معجز العيون انا مجرى الانهار الى ان قال
انا ذلك النور الذى اقتبس موسى منه الهدى انا صاحب الصور انا المخرج
من فى القبور انا صاحب يوم النشور انا صاحب نوح ويحيى انا صاحب ايوب
المبتلى وشافيه انا اقمت السموات بامر ربى الى اخر ما قال من امثال ذلك
صلوات الله وسلامه عليه الاى طوطى كويباى اسرار مبادا لحظات
شكوز منقار سرت سبز ودلت خوش باد جاويد كه خوش نقشى
نمودى از خط يار سخن سربسته گفتى با حريفان خدا رازين معما پرده بردار
برودى مازن ارساغر كلابى كه خواب الوده ايم اى نجت بيدار
خرد هرچند نقد كانيان راست بزور وزر ميسر نيست اين كار
بيا وحال اهل درد بشنو بلفظ اندك ومعناى بسيار
كلمة فيها اشارة الى ان افضل الحلاوين بنيانم اوصاؤه الاشا

عشر سلام الله عليهم قال صلى الله عليه وآله وسلم انا سيد ولد آدم
ولا فخر وقال آدم ومن دونه تحت لوائي لا واسطة بيني وبين الله عز وجل
كما قال اول ما خلق الله روحي او نوري وقد خاطبه الله سبحانه
بقوله لولاك لما خلقت الافلاك وفي الكافي عن الكاظم عليه السلام قال لن
بعث الله رسولا الا بنبوة محمد ووصية علي عليهما السلام وعن الباقر
عليه السلام ان في السماء لسبعين صفا من الملائكة لو اجتمع اهل الارض
كلهم يحصون عدد كل صف منهم ما احصوهم وانهم ليدينون بولايتنا
وعن الصادق عليه السلام ما من نبي جاء قط الا بمعرفة حقنا وتفضيلنا
علي من سوانا وعنه عليه السلام نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة ومفاتيح
الحكمة ومعادن العلم ومختلف الملائكة وموضع سر الله ونحن وديعة الله
في عباده ونحن حرم الله الاكبر ونحن ذمة الله ونحن عهد الله فمن وفى
بعهدنا فقد وفى بعهد الله ومن خفرها فقد خفر ذمة الله وفي رواية
بعبادتنا عبد الله ولا نحن ما عبد الله وروي اخبار بسيار وارد شد
كه ايشان بعد از پيغمبر افضل خلايق واكمل خلايقند وخصوصا امير المؤمنين

وسيد الموحدين ومطلوب الكاملين ومحبوب الواصلين خورشيد
سپهر امامت سلطان سرير كرامت واقف معارج لاهوت عارف مدارج
ناسوت منبع عيون مشاهده مجمع فنون مجاهده مظهر انوار فيوضات مصدر
آثار مرويات فاتحه ولايت خاتمه مصحف وصايت مركز دايره سيادت قطب
فلك سعادت شمع لكن فصاحت سروجن صباحت قاضي محكمه قضا
وقدر صاحب دار سيد البشر بنيه اسما وصفات الهي لا يتوهم بينه خلافت
وپادشاهي منصوص نص من كنت مولاه فعلي مولاه مخصوص بعض ما
انتجبه ولكن الله انتجاه سلام الله عليه وعلى من انتسب في المعرفة اليه
توان كوهر يكدانه كه در عالم قدس ذكر خير تو بود حاصل تسبيح ملك
روى ابن المغازلي الشافعي في كتاب المناقب عن سلمان رضي الله عنه
قال سمعت حبيبي المصطفى محمدا صلى الله عليه وآله وسلم يقول كنت انا
وعليا نورا بين يدي الله عز وجل مطيعا يسبح الله ذلك النور ويقدسه
قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله ادم ركب ذلك النور
في صلبه فلم نزل في شئ واحد حتى افترقنا في صلب عبد المطلب فجزء انا

وجزء علی ونحوه روی احمد بن حنبل فی مسنده وابن ابی لیلی فی کتاب
الفردوس وفی منهج التحقیق عن ابن خالویه یرفعه الی جابر بن عبد
الله الانصاری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یقول ان الله عزّ وجلّ خلقنی وخلق علیّا وفاطمة والحسن والحسین
من نور واحد فصار ذلک النور عصرة فخرج منه شیعتنا فسبحنا فتحرّکوا
قدّسنا فقدّسوا وهلّلنا فهلّلوا ومجّدنا فمجّدوا ووحّدنا فوحّدوا
ثم خلق الله السموات والارض وخلق الملائکة مائة عام لا تعرف تسبیحا
لا تقدیسا فسبحنا فسبحت شیعتنا فسبحت الملائکة وکذلک فی البواقی
فنحن الموحّدون لاحیث لا موحّد غیرنا وحقیق علی الله عزّ وجلّ کما اختصنا
وشیعتنا ان یزلفنا وشیعتنا فی اعلی علیین ان الله اصطفانا واصطفی
شیعتنا من قبل ان یکون اجسادا فدعانا فاجبناه فغفر لنا ولشیعتنا من
ان نستغفر الله عزّ وجلّ ولی فی هذا المعنی بلسانهم بیشتر ازافلاک شود
عشق درسر داشتم بیشتر ز املاک تسبیح تو از بر داشتم بیش از ان کز
مشرف هستی برابد مهر ومه بر کمر از شمسهٔ مهر تو زیور داشتم

بیش ازین ناهید در بزم تو مطرب بوده ام بیش ازین بهرام بهرد یو خجر داشتم
کی ذکیوان بود واز برجیس واز بهرام نام کو جوارت تخت واز قیر تو افسر داشتم
بیشتر از پیر تیر وخانهٔ تدبیر را و حرف مهرت مینوشتم کلک وزفتر داشتم
وروی الصدوق رحمه الله باسناده الی ابی الحسن الرضا عن ابیه عن ابائه
علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا سید من خلق الله
عزّ وجلّ وانا خیر من جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وحملة العرش وجمیع
ملائکة الله المقربین وانبیاء المرسلین وانا صاحب الشفاعة والحوض
الشریف وانا وعلی ابو هذه الامة من عرفنا فقد عرف الله ومن انکرنا فقد
انکر الله عزّ وجلّ ومن علی سبطا امتی سیدا شباب اهل الجنة الحسن والحسین
ومن ولد الحسین ائمة تسعة طاعتهم طاعتی ومعصیتهم معصیتی اسعهم
قائمهم ومهدیهم وفی روایة اخری والفضل لک بعدی یا علی وللائمة من
بعدک وان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا ثم قال بعد کلام ان الله
خلق آدم واورد عنا صلبه وامر الملائکة بالسجود له تعظیما لنا واکراما
وکان الله عزّ وجلّ عبودیة ولآدم اکراما وطاعة لکوننا فی صلبه

لانكون افضل من الملائكة وقد سجدوا لادم كلهم اجمعون
ملك در سجدهٔ آدم زمین بوس نوشته که در طور توچیزی یافت پیش از انبیا
وعنه صلى الله عليه وآله وسلم وانه قال يا علي لولانحن ما خلق الله ادم
لاحواء ولا الجنة ولا النار والسماء ولا الارض وعن الصادق عليه السلام
قال ان الله خلقنا من نور عظمته ثم صور خلقنا من طينة مخزونة مكنونة
من تحت العرش فاسكن ذلك النور فيه فكنا نحن خلقا وبشرا نورانيين لم
يجعل لاحد في مثل الذي خلقنا منه نصيبا الا الانبياء والمرسلين دلالة
منا نحن وهم الناس وسائر الناس همج للنار والاخبار في كرامتهم عليهم
من الاخبار بالضمائر والمغيبات والمعرفة بمنطق الطير وجميع اللغات وابراء
اصحاب الامراض المزمنة دفعة واحياء الاموات وسائر المعجزات وخوارق
العادات بتجاوز عن حد الحصر والاحصار وهي مذكورة في كتب العامة
والخاصة وتصانيفهما مثل مناقب ابن ابي طلحة ودلايل الحميري وخرائج
الراوندي وغيرها وعن الصادق عليه السلام قال اجعلوا النار بانوب الله
ثم قولوا في فضلنا ما شئتم وعن امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه

قال

قال تزلونا عن الربوبية ثم قولوا في فضلنا ما شئتم فان البحر لا يتزود
سر الغيب لا يعرف وكلمة الله لا توصف وقال نحن اسرار الله المودعة في الهياكل
البشرية وروى انه وجد بخط مولانا ابي محمد العسكري عليه السلام ما صورته
فنصعد نا ذرى الحقايق بأقدام النبوة والولاية ونورنا سبع طبقات اعلاك
الفتوى بالهداية فنحن ليوث الوغى وغيوث الندى وطعمة العدى وفينا
السيف والقلم في العاجل ولواء الحمد في الاجل واسباطنا خلفاء الله من
وخلفاء النبيين ومصابيح الامم ومفاتيح الكرم فالكليم البحر حلة الا صطفاء
لما عهدنا منه الوفاء وروح القدس في جنان الصاغورة ذاق من حلا بغنا
الباكورة وشيعتنا الفئة الناجية والفرقة الزاكية صاروا لنا ردءا
وصونا وعلى الظلمة الباغون سيفجر لهم ينابيع الحيوان بعد الطي النيران
لتمام الموعظة والطواسين وهذا الكتاب ذرة من جبل الرحمة وقطرة
من بحر الحكمة وكتب الحسن بن علي العسكري في سنة اربع وخمسين ومائتين
بهشت ديده امد روى ايشان ۔ دماغ اسوده دارد بوى ايشان
شود مشكين نسيم صبحگاهى ۔ كرا ميزد بخاك كوى ايشان

چو خضرت کوسراب حیاتست ۞ بخور یک شربت آب از جوی ایشان
بگفتاری ازیشان خوشدل من ۞ خوشا ایشان وگفت وگوی ایشان

کلمة بها یتبین ان الحجة بادا یعرف اما للخواص فیعرف بالعلم والمعرفة بما
یحتاج الیه الناس والجواب عن مسایلهم علی وفق مرادهم وباقوال الحکیمة
وافعاله الکریمة وباخلاقه الحمیدة ومقاماته المشهودة وخصاله المحمودة
واما للعوام فبالبینة والمعجزة ومع ذلک کله فالنص علیه من الله لابد منه
وذلک لان صفاته وکمالاته امور خفیة لایطلع علیها سوی الله سبحانه
او من اوحی الله الیه قال قائمنا علیه السلام فی قوله سبحانه واختار موسی
قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فی کلام طویل فلما وجدنا اختیار من اصطفاه
الله للنبوة یعنی موسی واقفا علی الافسد دون الاصلح وهو یظن انه
الاصلح دون الافسد علمنا ان لاختیار الا لمن یعلم ما فی الصدور و
تکن الضمایر الحدیث وعن السجاد علیه السلام قال الامام مما لایکون
الا معصوما ولیست العصمة فی ظاهر الخلقة فتعرف لذلک لایکون الا
منصوصا وما زعمته طائفة من الاغبیاء تقلیدا للشیاطین الانس اد

خداعا منهم ان خلافة النبی تثبت باجماع الناس بلا نص من الله علی
لسان رسوله فبطلانه فی غایة الوضوح اذ من له ادنی مسکة من العلم
یعلم ان اتفاق العشرة والعشرین علی امر بلا بینة تلجئهم الی ذلک تقلید
بعضهم بعضا لایتحقق بوجه من الوجوه فضلا عن العدد الکثیر والجم
الغفیر اصحاب الاغراض الفاسدة والاهواء الکاسدة والسلایق المختلفة
والعقول المتباینة قال الله تعالی کان الناس امة واحدة فبعث الله
النبیین مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس
فیما اختلفوا فیه وما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم
البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین امنوا لما اختلفوا فیه من الحق
باذنه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم واما اتفاق اهل الملل
والعادات فی المدد المتطاولة علی ملالهم فلیس عن بصیرة ومعرفة بل
انما ذلک لامر مرکوز فی جبلتهم من تقلید الاباء والاسلاف والالف
بما نشأوا علیه کما قالوا انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم
مقتدون وکل امر یتجدد فلا یخلو من تنازع فیه واختلاف کما تری

من انباء الاعصار ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم
وذلك لان الاسماء الالهية متقابلة فمن هناك صدر الاختلاف اين الضار
من النافع والمزمن المذل والقابض من الباسط وكذلك الامزجة اين الحار
من البرودة والرطوبة من اليبوسة والنور من الظلمة الى غير ذلك ولذلك
زاد الاختلاف في خليفة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حيث راموا
الاتفاق عليه فغصبوه بالغلبة والقهر طلبا للرياسات ونبذ العهود المحكمات
والى الله المشتكى المقالة الثامنة في بيان هذه الامة بعد نبيها الواجب
الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون ولقد فتنا الذين من قبلهم
فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين كلمة فيها اشارة الى
نفاق طائفة من الصحابة في زمان النبي صلى الله عليه وآله وارتدادهم
بعده لا شك في انه كان في زمان رسول الله صلى الله عليه وآله من اصحابه
طائفة يبطنون الكفر ويظهرون الاسلام كما اخبر الله سبحانه عنهم
وصفهم بما وصفهم في غير موضع من القرآن قال الله عز وجل ومن
حولكم من الاعراب منافقون ومن اهل المدينة مردوا على النفاق

لا تعلمهم

لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتين ثم يردون الى عذاب عظيم وقال
الله سبحانه الذين في قلوبهم مرض ان لن يخرج الله اضغانهم وقال
جل وعلا واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الى بعض هل يريكم من احد ثم
انصرفوا صرف الله قلوبهم وقال عز وجل ومن الناس من يقول امنا بالله وباليوم
الاخر وما هم بمؤمنين يخادعون الله والذين امنوا وما يخدعون الا انفسهم
الى اخر الايات والقرآن مملو من ذكرهم وروى الحميدي في الجمع بين
الصحيحين في مسند حذيفة انه قال قال النبي صلى الله عليه وآله في
اصحابي اثنا عشر منافقا منهم ثمانية لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم
الخياط واربعة لم احفظ ما قال فيهم وما يدل على ذلك دلالة واضحة
ما ثبت ان النبي صلى الله عليه وآله لما اخذ البيعة لامير المؤمنين عليه السلام
من الناس يوم الغدير وامرهم بالتسليم عليه بامرة المؤمنين فسلموا عليه
طوعا وكرها ونجحوا غيظا وخفقا استولت عليهم نابرة الحسد و
البغضاء وابطنوا الانكار والاباء حتى قصد جماعة منهم قتل النبي صلى
الله عليه وآله وسلم واحالوا لذلك حيلا فلم يظفروا به كما شهد

له قصة عقبة الهرشي والدباب ومن ارتقاها من الاصحاب وهي مشهورة
وفي كتبهم مسطورة فعند ذلك تعاقدوا صرف الامر عن اهل بيته بعده وكتبوا
لذلك كتابا وتعاهدوا عليه وكانت بواطنهم مشحونة بعداوته وعداوة اهل بيته
كما اشير اليه في اية تبليغ الوصية بقوله عز وجل والله يعصمك من الناس وكان
ببدا من نواهم البغضاء احيانا وكان في صدورهم اكبر ثم لما مرض النبي
صلى الله عليه وآله وسلم وامرهم بخروجهم مع جيش اسامة تخلفوا عنه طمعا
في الامارة وكانوا يخوفون تخلفهم ويتعرفون الخبر من عايشة وكان النبي صلى
الله عليه وآله كلما لا يقدر على الخروج الى الصلوة في مرضه امير المؤمنين عليه
السلام ان يصلي بالناس فكان يصلي بهم فشغل به يوما وقد ثقل وراسه في
حجره فاتاه بلال يوذنه بالصلوة فقال ليصلي بالناس بعضهم فاني مشغول
بنفسي فقالت عايشة مروا ابا بكر يصلي بهم وقالت حفصة مروا عمر
فلما سمع كلامهما وحرص كل واحدة على تقديم ابيها قال لهن اكففن ثم اغمي
عليه فقالت عايشة لبلال ان رسول الله قد اغمي عليه وراسه في حجر علي
فلا يقدر على مفارقته فمر ابا بكر يصلي بالناس فظن بلال انه يامر النبي صلى

الله عليه وسلم فلما افاق وسمع تكبير ابي بكر فقال يسندوني واخرجوني
الى المسجد فقد ترلت والله في الاسلام فتنة ليست بهينة ثم نظر الى
عايشة وحفصة نظرة المغضب وقال انكن كصويحبات يوسف يعني
في كذبهن على يوسف فخرج بين علي والفضل بن العباس ورجلاه
تخطان الارض من الضعف فنحى ابا بكر عن المحراب وصلى بالناس
جالسا ثم اكد في تنفيذ الجيش ولعن المتخلف فشهده عمر بعته ثم حال
وبين ما اراد من تاكيد الوصية بالكتاب كما روى في صحاحهم انه صلى
الله عليه وآله قال ائتوني بدواة وبياض اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدي
ابدا وفي رواية لازيل لكم مشكل الامر واذكركم من المستحق لها بعدي فقام
بعض من حضر لياتي بالدواة والبياض فقال عمر دعوا الرجل فانه ليهجر وفي
رواية ليهذي حسبنا كتاب الله قال الراوي فتنازعوا عنده فقال
قبل القول ما قاله النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقربوا له كتابا يكتب
لكم وقال قايل القول ما قاله عمر يعني قوله دعوه قال فلما كثر اللغط و
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم قوموا عني لا ينبغي عند نبي تنازع

وفي رواية عن عمر انه قال كان يريد ان يصرح باسمه فحلت بينه وبين ما اراد
رواه عنه من هو منهم وهو ابن ابي الحديد وما هي من الظالمين ببعيد
لما مضى صلى الله عليه وآله اعرضوا عن تجهيزه والفجيعة به واشتغلوا
بتهيئة اسباب الامارة لانفسهم وتهييج ذوي الاحقاد على سيد العباد
وابنائهم الذين كانوا انما اسلموا خوفا من سيفه وقاتله بعد ان قتل ابائهم في مواقف
نزاله فحملوا عمود الخلافة وبنذوا العقود بعد تلك الحصافة وادعوا لانفسهم
على عباد الله وتسموا زورا وبهتانا بخلفاء رسول الله بغير قدم راسخ
في علم ولا سبوق في فضيلة بلى قد شاب قرنهم في الشرك والاثام وابيض فودهم
في عبادة الاصنام توسلوا الى ما ادعوا بالخدايع والحيل والمملاة من
ارباب الداخل والدغل من الذين مردت على النفاق غيوبهم وقالوا
امنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم ثم تنازعوا وتخالفوا وارتفعت اصواتهم
وقال بعضهم لبعض منا امير ومنكم امير وارعدوا وابرقوا وسلموا سيوفهم
ثم بعد ذلك كله سموه اجماعا وكان امير المؤمنين عليه السلام مشغولا
بتجهيز رسول الله صلى الله عليه وآله فما فرغ الامر بعد ما احكموا الامر لانفسهم

ثم اظهروا من نفوسهم ما كان كامنا فيها من عداوة ذوي القربى الذين كانت
مودتهم اجر الرسالة فلم يستطيعوا ان يخفوا العداوة في صدورهم فكانت
تبدو منهم في احيان ورودهم وصدورهم فاولى لهم ثم اولى لهم شعر
صوفى نهاد دام وسرحقه باز كرده نبياد مكر با فلك حقه باز كرد
بازى چرخ بشكندش بيضه در كلاه زيرا كه عرض شعبده با اهل راز كرد
فردا كه پيشگاه حقيقت شود پديد شرمنده ره روى كه عمل بر مجاز كرد
اى دل بيا كه ما بپناه خداى رديم زانچه استين كوته و دست دراز كرد
بلى كانت الحكمة مقتضية لما وقع ولا لم يقع ما وقع على ان الخليفة في الحقيقة
ما كان في زمن خلافة الاعداء الا من كانت الخلافة حقه لترتب اكثر ما جرى
على وجوده عليه السلام حتى ان الثلثة كانوا يرجعون اليه في اكثر المسائل
الدينية التي كانوا يسالون عنها بل وفي كيفية تسخير البلاد وسياسة العباد
وسائر كليات الامور لجهلهم بها وعجزهم عنها فالمقصود الاصلي من الخلافة
ما فات كما قال الله عز وجل يريدون ان يطفؤا نور الله بافواههم ويابى
الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون درين مشهد كه انوار تجلى است

سخن دارم ولی ناگفته اولی است کلمه بهاتیین حقیقة امر الخلافة
شکی درین نیست که نصی وجهی قاطع بر خلافت اول نبود کما عرفت به
الجمهور وان سمع بخلافه من اتی بالورود وتحقیق پیوسته که بسیاری
ارصحابه بر و بیعت نکرده اند بلکه اساطین واجلّه اصحاب در ان اجماع
زور در حلقه بیعت ذات الغرور حاضر نبوده کصاحب الحق واهله واولاده
علیهم السلام وکعمه العباس وابنائه واسامة بن زید والزبیر ومشاهیر
الصحابة الکبار کسلمان وابی ذر ومقداد وعمار وحذیفة الیمان وابی بریدة
الاسلمی وابی بن کعب وخزیمة بن ثابت ذی الشهادتین وابی الهیثم التیهان
وسهل بن حنیف واخیه عثمان وابی ایوب الانصاری وجابر بن عبد الله
الانصاری وخالد بن سعید وسعد بن عبادة وقیس بن سعد الی
غیر ذلک وقد ذکر قتیبة فی کتابه ثمانیة عشر رجلا منهم قال وکانوا اذا
دار بعضهم بوعید وتهدید بیعت کرفته اند ولو بعد حین وبعضی بر
اصرار بر انکار باقی مانده اند الی یوم الدین چنانکه در کتب ایشان مسطور
است ونیز نزاع میان ایشان بکشید بشمشیر وغوغای منا امیر ومنکم

امیر

امیر انجا صید اکبر بر حق میبودند واهل اتفاق وخالص از حب ریاست
ونفاق تخاصم بانجا حد نمیرسید وبثبوت پیوسته عقلا ونقلا که در
تبلیغ ما انزل الیه فی نصب الوصی تقصیری نشده بود وانهم قد سمعوا منه
النصوص علی الخصوص مرة بعد اولی وکرة بعد اخری فلبسوا الامر علی
الجاهل ونسلطوا علی العالم ودین چه شبهه است که انحضرت کمال شفقت
ورافت بامة مرحومه خود داشته اند تا انکه تعلیم هیچ ادبی را فروگذاشته
حتی اداب الخلا والخلوة مع النساء چه جای امور عظیمة ومهمات جسیمه
در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که ما من
شی یحتاج الیه احد من بنی ادم الا وقد جرت فیه من الله ومن رسوله سنة
عرفها وانکرها من انکرها کدام عقل باور میکند که منصب خلافة که
بنای ثبات ارکان دین وقاعده استواری واستمرار مراسم ایمان بر آنست
مهمل ومعطل گذاشته بتعیین امت حواله کرده باشند با ان اخبار
اراء که جهلی نوع انسان است حاشاه ثم حاشاه با انکه علمای معتبره
اهل سنت ورواة ثقاة ان جماعت حدیث نص غدیر خم را در بضعه

کردن امیر المؤمنین علیه السلام وبیعت کردن او را وسایر صحابه بحجه
انحضرت ونجنجه ثانی او را بتفصیلی که همه کس شنیده نقل کرده اند و
این نقل از ان قوم عجیب لیکن است هویدا بر مقتضای عقل بینا وایضا قد
روی ابن المغازلی الشافعی فی مناقبه عن ابی ذر الغفاری قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله من ناصب علیا فی الخلافه بعدی فهو کافر ومن
شک فی علی فهو کافر ونیز انحضرت مکرر مسفر موده اند علی ما رواه العامه
والخاصه انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله
وعترتی اهل بیتی وفی لفظ اخر انی کارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما
لن تضلوا الحدیث وقال علیه السلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من
رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق ۰ حافظ از دست مده صحبت ارکشتی نوح
ورنه این سیل حوادث ببرد بنیاد ۰ وایضا قد ثبت عندنا وعندهم
بهذا الامر لما تواتر عندنا ورود وفی کتبهم من شدة جهاده وعظم بلائه
فی وقایع الرسول صلی الله علیه وآله وعدم بلوغ احد درجته
غزواته وشجاعته وقوة حدته وذکائه وشده ملازمته للرسول

وتربیته ایاه منذ حین الصباح الی ان خلفه بعده ورجوع الصحابه
فی اکثر الوقایع الیه واستناد الفضلاء فی جمیع العلوم الیه وکونه
اسخاهم کفا واکملهم زهدا واجدهم عبادة واعظمهم حلما واوفرهم
علما واحسنهم خلقا واطلقهم وجها واقدمهم ایمانا وافصحهم لسانا
واصدقهم قولا واقلهم کلاما واصوبهم منطقا واشجعهم قلبا و
اشدهم یقینا واحسنهم عملا واکرمهم خصالا واتمهم کمالا واعظمهم
غناء وارفعهم درجة واشرفهم منزلة واحکمهم حکمة واسدهم رایا و
وانضاهم قضاء واشدهم حیاء واعلاهم همة وشهامة واقواهم
عزما وحزما وارفعهم نسبا واروعهم واکثرهم حرصا علی اقامة حدود
الله واحکامه واحفظهم لکتاب الله ومواقع تنزیله واعلمهم بتفسیره
وتاویله ولما ثبت من اخباره بالغیب مرارا واستجابة دعائه کثیرا
وظهور المعجزات عنه مرة اولی کرد الشمس واحیاء النفس ومکالمة
الثعبان والحیتان والسلطنة علی الاکوان ولما ظهر من اختصاصه بالقرابة
والاخوة ولما صح من وجوب محبته ونصرته ومساواته الانبیاء والمرسلین

للرسول وخبر الطاير والمنزلة والغدير وحديث الكساء في ابنى المباهلة
والتطهير واختصاصه بسورة هل اتى وكثير من الايات التى لا تحصى ولو
يكن سوى نزول اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتى حين نصب الاية
يوم الغدير لكفى واعطائه الراية يوم خيبر بعد انهزام ابى بكر وعمر وثناية
حينئذ بانتشر مكنيا به عن عيوب الاخر وقلعه بروحانية الباب وابقاء
بابه عند سد الابواب ومبيته على الفراش ليلة الغار وارتقائه كتف النبى
عليه السلام لاقائه الاصنام بما فيه من الاسرار وتشبيهه اياه بعيسى فى
بعض طايفة اياه واتخاذه اخرى الاله والمباهلة به وبزوجته وولديه
اظهار بركة فضل طهوره وتراب قدميه وان نوزه ونور النبى واحد
سلمها واحد وحربهما واحد بل هما كنفس واحدة الى ما لا يمكن احصاؤه
ولو كان البحر مدادا والاشجار اقلاما والثقلان كاتبين والملا بكتابين
كما ورد فيه عن سيد المرسلين صلوات الله وسلامه عليه وعلى ساير الانبياء
والاوصياء اجمعين كنا فضل تراب بحر كافى نبشت كه تركنى سرا نكشت
وصفحه بشمارى ولعمرى لو لم يقع عليه نص بالخلافة لكانت صفاته الظاهرة

ومناقبه الباهرة نصوصا صريحة وبراهين قاطعة فكيف وقد دفع
قال الخليل بن احمد احتياج الكل اليه واستغناؤه عن الكل دليل على
انه امام الكل وسئل عن مدحه فقال ما اقول فى مدح امرئ كتمت
اعداؤه فضائله خوفا واعداؤه حسدا ثم ظهر ما بين الكمين ما ملا
الخافقين بحسن خلق و وفا كس بيارمانرسد نزاد در بن سيحن انكار كار
مانرسد هزار نقد بيازار كائنات اريد يكى بسكه صاحب عيار ما نرسد
هزار نقش برايد زكلك صنع ويكى بدليذيرى نقش نكار مانرسد
وقد اخبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن ارتداد الصحابة
بعد وفاته عنه فى صحاحهم انه قال ليردن اناس من اصحابى على الحوض حتى
اذا عرفتهم اختلجوا دونى فاقول اصحابى اصحابى وفى رواية اصحابى
فيقال انك لا تدرى ما احدثوا بعدك وزاد فى اخرى وارتدوا على
ادبارهم القهقرى وقد نبه الله سبحانه على ذلك بقوله عز وجل تلك
الرسل فضلنا بعضهم على بعض الى قوله تعالى ولو شاء الله ما اقتتل
الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات ولكن اختلفوا فمنهم من

ومنهم من كفر ولو شاء الله وما اقتتلوا ولكن الله يفعل ما يريد
وكان هذا من ابتلاء الله تعالى اولياءه المخلصين وخواص عباده
المؤمنين لينظر كيف يعملون وعلى البلاء كيف يصبرون وفي الحديث
النبوي ان البلاء موكل بالانبياء ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل من ان
جشم نواي ساقي حراب افتاده ام ليكن بلائي كرجيب ايد هر ارش رحمتي كفتم
كلمة فيها اشارة الى ارتداد اكثر هذه الامة بعد نبيها والسبب في ذلك لما
اختار الله عز وجل للوصاية والخلافة والامارة من اختار واخذ له
البيعة في يوم الغدير ممن شهد من الاقطار غلب على اراذل العرب حب الرياسة
والهوى واشتعل في قلوبهم نايرة الحسد والبغضاء فعادوا الى الخلاف
الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون
فصاروا اصنافا صنفا من اهل التدليس والتلبيس من حزب المبير وهم
الذين شيدوا اركان هذه الضلالة وصنفا من اهل العمى والتقليد
فشبههم الامر فخلوا فيه على غير بصيرة تعصبا لمن تولى وكفروا بتقليد
الشياطين البشر ممن كان في الجاهلية لا يفرق بين الله وبين الخشب والحجر

فكفر

فكيف بين علي وابي بكر وعمر وكان معهم تلك العقول السقيمة فلا غرو
ان يعدلوا عن الطريقة القويمة وصنفا اتبعوهم خوفا وتقية فارتد اكثر
الناس بسبب ابتداء الصحابة عن الدين وخرجوا عن زمرة المسلمين كسنة
الله في امم سائر النبيين وذلك لانه لما استتم الامر لابي بكر صعد المنبر وقام
فقام اليه جماعة من المهاجرين والانصار فانكروا عليه اشد الانكار و
ذكروه حديث يوم الغدير فقال ايها الناس اقيلوني اقيلوني فلست بخيركم
وعليكم نقام اليه عمر وقال له والله ما اقلناك ولا يلي هذا الامر غيرك
فكان في جملة من انكر عليه مالك بن نويرة حين دخل المدينة وراه على
المنبر فتعجب من نبذهم حديث يوم الغدير مع تلك التاكيدات فحاولوا
ان يصيبهم من قبله فتق اذ كانت له قبيلة وكان من شجعان العرب بعد
بأنة فارس فلما رحل الى اهله بعث اليه خالد بن الوليد في جيش ليأخذ
منه زكوة ماله فاخذ من خالد العهود والمواثيق على ان لا يتعرض له
بمكروه فيعطيه الزكوة فلما علیهم جن الليل ونام مالك واصحابه
عليهم خالد واصحابه فقتلوهم غدرا ودخل بامراته في ليلته وطفق في

واسم

وليمة عرسه وسبى حريمه وسماهم اهل الردة افتراء وكذبا فلما راى الناس
امثال ذلك منهم دخلوا تحت سلطنتهم الجايرة الجابرة كما كان الناس يدخلون
تحت سلطان الملوك الجبابرة وما بقى الا شرذمة قليلون وكانوا خائفين
متقين روى الكشى باسناد معتبر عن الباقر عليه السلام انه قال ارتد
الناس الا ثلثة نفر سلمان وابو ذر والمقداد قال الراوى فقلت فعمار قال
كان جاض جيضة ثم رجع وفى رواية اخرى ثم اناب الناس بعد كان اول من اناب
ابو سامان الانصارى وعمار وابو عمرة وشيترة وكان سبعة فلم يعرض
امير المؤمنين عليه السلام الا هولاء السبعة وباسناده عن امير المؤمنين
عليه السلام قال ضاقت الارض ببيعتهم ترزقون وبهم تنصرون وبهم
تمطرون منهم سلمان الفارسى والمقداد وابو ذر وعمار وحذيفة رحمهم الله
قال واما امامهم ثم اخذ واغير احكام الشرع واحداث البدع فيها فمنها
ما غيروه لجهلهم بها ومنها ما بدلوه ليوافق اغراضهم ومنها ما احدثوه
احداث البدع وقد اشار امير المؤمنين عليه السلام الى بعض مكرهم
دعاء صنمى قريش وكان ابو بكر يقول ان لى شيطانا يعترينى فان استقمت فاعينونى

وان عصيت فجنبونى وكان عمر يقول كان بيعة ابى بكر فلتة وقى الله شرها
ومن عاد الى مثلها فاقتلوه ثم جعل الخلافة بعده شورى بين ستة شهد
لهم بانهم من اهل الجنة وان النبى صلى الله عليه وآله مات وهو عنهم راض
ثم امر بضرب اعناقهم جميعا ان لم يبايعوا واحدا منهم ثم بعد ذلك بدا بين
انفسهم العداوة والبغضاء على حطام الدنيا حتى ان الامر الى ان استحل
بعضهم دماء بعض وقتل بعضهم على ايدى بعض كما كان اخبر به النبى صلى
الله عليه وآله الا فلا ترجعون بعدى كفارا يضرب بعضهم رقاب بعض
وكان ممن اتفقوا على اباحة دم خليفتهم عثمان وكانوا له بين قاتل وخاذل
وكانت من المولبين على قتله عايشة ثم انها خرجت على امير المؤمنين عليه
السلام مع طائفة ممن شرك فى دم عثمان يطلبونه بدمه وقد روى ان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نص على عشرة من الصحابة بانهم من
اهل الجنة وذكرهم باسمائهم وعد منهم العمرين والطلحتين وعثمان وعليا
ومع اعترافهم وعلمهم بان عليا هو المقاتل للطلحتين فى وقعة جمل انقادوا له
عليه وهم الذين ردوا عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال اذا التقى البيضان

بسيفهما فالقاتل والمقتول في النار قيل ما بال المقتول قال لانه اراد قتل
صاحبه ثم بعد ما تقرر الامر تشبثوا في فضايل ائمتهم بما لا يدل اكثره على فضيلة
مع رواياتهم فيهم كل رذيلة وبما يلوح من مخاريق معاوية مخايل الاختلاق ويفوح من
مطاويه رايحة الوضع والنفاق ثم بعد التتبع يظهر ان ما هو من امثال
انما وضع في زمن بني امية طمعا في الانتفاع بجاه احدهم وماله قال امير
المؤمنين عليه السلام في حديث له وقد كذب على رسول الله صلى الله
عليه وآله في عهده حتى قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت علي الكذابة فمن
كذب علي متعمدا فليتبوء مقعده من النار ثم كذب عليه بعده ثم قال بعد
كلام ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلال والدعاة الى النار بالزور
والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على رقاب الناس واكلوا
بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصم الله وقد روت
طايفة من العامة ان معاوية كان يبذل الاموال للمتكلمين موثوقا بما
عند الناس من الصحابة ليضع حديثا في فضل الخلفاء الثلثة او في منقصة
امير المؤمنين عليه السلام ثم يرويه عن النبي صلى الله عليه وآله على

المنبر يشهد من الناس او يروى ما ورد في فضل علي عليه السلام في
فضلهم وقد روى ابن ابي الحديد الحنفي المعتزلي في شرحه لنهج البلاغة
عن ابي جعفر الاسكافي ان معاوية بذل لسمرة بن جندب مائة الف درهم
حتى يروي ان هذه الاية نزلت في علي ومن الناس من يعجبك قوله
في الحيوة الدنيا وان الاية الثانية نزلت في ابن ملجم ومن الناس من يشري
نفسه ابتغاء مرضاة الله فلم يقبل فبذل له مائتي الف فلم يقبل فبذل
له ثلثمائة الف فلم يقبل فبذل له اربعمائة الف فقبل وفي الاحتجاج عن سليم
بن قيس ان منادي معاوية نادى ان برئت الذمة ممن روى حديثا
من مناقب علي وفضل اهل بيته وكان اشد الناس بليية اهل الكوفة
لكثرة من بها الشيعة فاستعمل زياد بن ابيه وضم اليه العراقين الكوفة والبصرة
فجعل يتبع الشيعة وهو بهم عارف يقتلهم تحت كل حجر ومدر واخافهم
وقطع الايدي والارجل وصلبهم في جذوع النخل وسمل اعينهم وطردهم
حتى نفوا عن العراق فلم يبق بها احد معروف مشهور ثم اخذ الناس في
الروايات في فضل عثمان ومعاوية وزور على المنبر في كل كوره وسخر له

والقوا ذلك على معلمى الكتاتيب فعلموا ذلك صبيانهم كما يعلمونهم القرآن
ونشأ عليه الصبيان فاجتمعت على ذلك جماعتهم وصارت فى ايدى
المتنسكين والمتدينين منهم الذين لا يستحلون الافتعال لمثلها فقبلوها
وهم يرون انها حق ولو علموا ابطلابها ويتيقنوا انها مفتعلة لاعرضوا عن
روايتها ولم يدينوا بها ولم يبغضوا من خالفها فصار الحق فى ذلك الزمان
عندهم باطلا والباطل حقا والكذب صدقا والصدق كذبا والغى
ان اكثر الامة ما اتبعوا رسولهم ولا من الصحابة خيارهم ولا استعملوا
عقولهم
ولا افكارهم ولكن الله اصم اذان مقلدة الجمهور واعمى ابصارهم فهم
حيارى فى ظلمات هلك فيها من هلك ونجا من نجا ان يتبعون الا الظن
وما تهوى الانفس ولقد جاءهم من ربهم الهدى الله ولى الذين امنوا
يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم
من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون روى
وجد بخط مولانا ابى محمد العسكرى عليه السلام ما صورته اعوذ بالله
من قوم حذفوا محكمات الكتاب ونسوا الله رب الارباب والنبى وسائر

الكوثر فى مواقف الحساب ولظى الطامة الكبرى ونعيم دار الثواب نحن النسا
الاعظم وفينا النبوة والولاية والكرم ونحن منار الهدى والعروة الوثقى
والانباء كابقتبسون من انوارنا ويقتفون اثارنا وسيظهر حجة الله
على الخلق والسيف المسلول لاظهار الحق وهذا خط الحسن بن على بن محمد بن
على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على امير المؤمنين
مژده اى دل كه مسيحا نفسى مى آيد ٠ كه ز انفاس خوشش بوى كسى مى آيد
از غم هجر مكن ناله و فرياد كه من ٠ زده ام فالى و فريادرسى مى آيد
كلمة فيها اشارة الى علة ضلال جمهور الامة عن نور الائمة لما جرى فى
الصحابة ما جرى وخدع بهم عامة الورى وغلب على الامر الاولون واستهم
الحق على الاخرين اعرض الناس عن الثقلين وتاهوا فى بيداء ضلالتهم
عن
البخدين الاشزنة من المؤمنين فمكثوا بذلك سنين وعموا فى غيهم
حتى حين ثم تسافل الامر الى ان تقمصها علوج بنى امية الشرابون
الخمور
المعلنون بالفجور المستعلنون بلبس الحرير ولعب الطنابير فاتلوا ذرية
المصطفى المتدينون بسبب المرتضى ثم تلقفها بنو العباس السالكون مسالك

اولئك الارجاس اخذوها بسيف الخراساني كما ملك من قبلهم بصولة نظام
الثاني وكان العلم في هذه المدة المتطاولة مكتوما واهله مظلوما لا سبيل
لهم الى براءة الابتغية والغارة ثم خلف من بعدهم خلف غير عارفين
الولاية ولا ناصبين العداوة لم يبدوا ما صنعوا وعمن اخذوا اقتدوا
الى طائفة ممارين من اهل الاهواء وقوم مرائين من الجهلاء زعموا انهم من
العلماء فكانوا يفتونهم بالاراء وذلك لان جملة ما كان عندهم من حديث
رسول الله صلى الله عليه وآله في الحلال والحرام والفرايض والاحكام ليست
الا اربعة الاف على ما قالوه ولم يكفهم ذلك فاذا نزلت حادثة ولم يكن لهم
فيها رواية خاضوا في استنباط الحكم فيها بالرآى من اصول وضعوها
قواعد استسوها استنادا الى رواية كانت من اختلاق ائمتهم وافتراء
رؤسائهم وكانوا وضعوها للترويج اهوائهم وبالجملة عمضوا العينين و
رفضوا الثقلين واحدثوا في العقايد بدعا وتحزبوا فيها شيعا واخترعوا
في الاحكام اشياء حكموا فيها بالاراء وزادوا ونقصوا في التكاليف وضعفوا
فيها تصانيف حتى كثر الاختلاف وخيف على بيضة الاسلام من شيوع القول

بالجزاف شغفتهم ملوكهم من الاجتهاد على السعة وحصروا المجتهد في
الاربعة واعتمد جمهورهم في الاصول على قول رجل يقال له ابو الحسن
الاشعري وكان يقول بالجبر وبالصفات الزايدة واثبات القدماء
الثمانية الى غير ذلك ثم لم يف الناس بذلك ولم يقتنعوا ممن مبغ
اولئك بل اتسعوا في اهوائهم واكثر من ارائهم قرنا بعد قرن حتى
ال الامر الى ما ال وكان فيهم وبين اظهرهم الائمة الحق الذين اقامهم
الله سقام رسوله واحدا بعد واحد ومن فضل الله علينا ولطفه
بنا وله الحمد اضعاف ما حمده الحامدون ان جعل لنا اماما بعد
ظاهرا فينا وان كان مستورا عن اعدائنا الى ان انقضى من الهجرة
النبوية مائتان وستون سنة ثم جعل للاخير بعد غيبة سفراء
الى قريب من تمام ثلثمائة وثلثين سنة وكان اصحابنا في هذه
المدة ياخذون العلوم الدينية ظاهرها وباطنها من معدنها
بقدر قابليتهم ورتبتهم ومنزلتهم على اطمينان من قلوبهم وانشراح
من صدورهم فاغناهم الله بذلك من تقليد من لا يجوز تقليده

وبجاهم به من حيرة الحيران وبعد انقضاء هذه المدة كانوا يرجعون
الى الاصول الماخوذة عنهم المشتملة على اكثر ما يحتاج اليه الناس حتى
شد مسئلة لا يكون فيها حكم جزئي او كلي عنهم عليهم السلام وفقه
من وفق ولله الحمد واقوى سببي از اسباب انكه اكثر اين ائمه بعد عيان
خلافه بغير حق كرديدند وبجانب اجانب متغلبه ميل نمودند ومورد حضرت
امير المؤمنين وساير ذوي القربى عليهم السلام الله عليهم فرود كذاشتند با انكه
قدر ايشانرا نشناخته وفضل ايشانرا دانسته بودند وبطلان روساى
ضلال را پي برده ونص غدير وساير نصوص دليذير كه از حد احصا متجاوز
است بخاطر سپرده ان بود كه با ان روسا از يك جنس بودند تا بعيان
با متبوعان در سليقه وحيلت موافق ودر اهواء واطوار مطابق خصوصا
محبت دنيا در نهاد اكثر مردم سرشته شده كم كسي يافت ميشود كه از آن خالي
باشد وتحصيل دنيا جز بمتابعت ان قوم ميسر نبود سينه مقدس ان حضرت
وساير عترت سلام الله عليهم از هجوم علوم واسرار ودل مطهر ايشان
از تجلي انوار جانان روشن بود كه در دنيا نيز با اهل جان صحبت ميداشتند

چنانكه خود فرموده اند در شان نظراى خود صحبوا الدنيا بابدان ارواحها
معلقة بالملا الاعلى بهوشان شراب محبت دنيا چون با چنين كسان اين
تواند داشت يا بجانب ايشان رغبت تواند نمود الارواح جنود مجندة ما
تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف ابناى دنيا وابناى اخرت ضد
يكديكرند همچنانكه دنيا واخرت ضد الجنس مع الجنس الى الجنس يميل
ذرّه كاندر همه ارض وسماست ٥ جنس خود را همچو كاه وكهرباست
سئل بعض اهل العلم كيف مال الناس الى ابى بكر ولم يميلوا الى على قال بهر
نوره نورهم وخالف جمهوره جمهورهم والناس الى اشكالهم يميل والجنس
ما قاله هو صلوات الله عليه حيث قال بهر نورى نيرانهم وهذا كله من
مقتضيات جمال وكمال الجمال واستدعاء الاسماء الجلالية بسط ظهورها الجلالة
وانبساط نورها ٥ مشكل زخد كذشت دران عقدهاى زلف اى پريرو
جمال تو حلال مشكلات ٥ كلمة فيها اشارة الى ان ارذل المخلوقات حضرات قرش
عليهما لعائن الله از انواع موجودات هر نوع كه شر نفيرست تفاوت ميان
افراد آن نوع بيشتر كما نبه عليه قوله صلى الله عليه وآله خيار الناس خيارهم العلما

وشرار الناس شرار العلماء پس انسان كه اشرف انواع است بايد كه تفاوت
ميان افراد او بيشتر باشد از انواع ديگر ولهذا ورد في بعضهم اولئك
كالانعام بل هم اضل ويقول الكافر يا ليتني كنت ترابا بلكه چنانكه اشرف
موجودات از اين نوع است بايد كه اخس موجودات نيز از اين نوع باشد چرا
كه هيچ موجودي در مظهريت اسماي متقابله الهيه اتم از انسان نيست پس
همچنانكه اتم مظاهر اسم هادي اشرف واكمل افراد انسانست اتم مظاهر
وخساستش بقدر شرف او پس هر خليفه از خلفاي حق كه بحفظ هداية
خلق مبعوث ميشود از انبيا و اوصيا شخصي بازاء او ميبايد كه اضلال
خلق كند از فراعنه و دجاجله و هر چندان هادي اشرف باشد اين مضل
مقابل او اخس و ازذل باشد و حقيت و بطلان طرفين بر عامه پوشيده
تر و بيكديگر در نظر ايشان شبيهتر باشد اذيت ولي الله از قبل عدو
الله بيشتر باشد ولهذا پيغمبر صلي الله عليه وآله از خاجدان و منكران
ظاهرا ان مقدار آزار نميكشيد كه از منافقان صحابه و مبغرمود ما اوذي
نبي مثل ما اوذيت و چون ان حضرت و حضرت امير المؤمنين صلوات

الله

الله عليهما از ساير انبيا و اوصيا ممتاز بودند بشرف و كمال و سعادت تامه
بايد كه مقابل ايشان نيز در ميان اعداي حق ممتاز باشد بخبث و نقص و
شقاوت و از اينجا توان دانست كه فرعون و هامان اين امت بدبختترين
مخلوقات و اخس و ازذل موجودانند و جاي ايشان در اسفل درك سجين
است همچنانكه جاي نبي و وصي در اعلي درجات عليين و همچنانكه آثار
هدايت ايشان در اين امت تا قيام قيامت باقي است آثار ضلال اين دو نيز
تا قيامت باشد ولهذا قال الصادق عليه السلام ما من محجمة دم اهراق الا
وفي اعناقهما الي يوم القيمة وفي بصائر الدرجات عن امير المؤمنين عليه السلام
قال ان لله بلدة خلف المغرب يقال لها جابلقا وفي جابلقا سبعون الف امة
ليس منها امة الا مثل هذه الامة فما عصوا الله طرفة عين فما يعلمون من علم
ولا يقولون قولا الا الدعاء علي الاولين والبراءة منهما والولاية لاهل
رسول الله ص وهمچنين علماي مضلين اين امت كه نسبت معنوي با ايشان دارند
ميرسانند بازاي علماي هادين اين امتند كه نسبت معنوي نبي و وصي ميرسانند
دلرا كه كست اين اب شيرين دل بشود در خلد بين ميرود تا نفخ صور

درین چمن کل بیخار کس نچیدا ری • چراغ مصطفوی با شرار بولهبی ا

المقالة التاسعة في العلم والايمان يرفع الله الذين امنوا منكم والذين اوتوا العلم والعلماء وانه باي عالم يقتدى العلم علمان علم يقصد لذاته وهو نور يظهر في القلب فينشرح فيشاهد الغيب ويتفتح فيتحمل البلاء ويحفظ السر وعلامته التجافي عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود وهو الافضل لانه المقصد الاقصى وعلم يقصد للعمل ظاهرا او باطنا ليتوصل به الى النور وهو العلم بما يقرب الى الله تعالى وما يبعد عنه وعلامته الحلم والصمت وتصديق الفعل القول وهو الاقدم لانه الشرط ومنه العلم بالاحكام الشرعية اذا اخذ من معدنه واما مجادلة الكلام والتعمق في قاري تستنبط بالرأي فليسا من العلم والفقه في شئ بل هو مما ينسي القلب ويبعد عن الله عز وجل وانما رخص في التكلم لضرورة دفع شبه المعاندين وقد ورد عن الرضا عليه السلام ان ائمة اكبر من نفعه ورب عالم يسيء العلم المقصود به العمل بعلم الظاهر وعلم الشريعة والعلم المقصود لذاته بعلم الباطن وعلم الحقيقة والمجموع بالحكمة ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا

درجات كلمة في تقسيم العلم

كثيرا والعلم لا يكون علما حتى يكون يقينا واليقين ثلث مراتب علم اليقين وهو شهوده كما هو وحق اليقين وهو الفناء في الحق والبقاء به علما وشهودا وحالا وعلما سه طايفه اند يكى آنانند كه علم ظاهر دانند وبس وايشان مانند چراغند كه خود را سوزند ودیگرانرا افروزند واين طايفه كه از محبت دنيا خالى باشند بلكه دين را نشر وشند بدنيا چرا كه ايشان نه دنيا را شناخته اند ونه آخرت را دانسته اند چه اين هر دو نشاه را بعلم باطن توان شناخت نه ظاهر پس هر اينه اين قوم را صلاحيت رهبرى خلايق نيست بلى عوام بديشان مهتدى ميشوند وبالعرض منتفع ميكردند چنانكه حديث ان الله ليؤيد هذا الدين باقوام لا خلاق لهم وان الله ليؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر اشارة بدان بوده وكاه باشد درميان ايشان يافت شود كه بيا كى طينت وصفاى سريرت متصف باشد وبحق رهبرى عوام تواند كرد وبدان مثاب وماجور باشد دوم آنانند كه علم باطن دانند وبس وايشان مانند ستاره اند كه روشنائى آن از حوالى خود شان تجاوز نكند واين طايفه نيز رهبرى نيايد مكر كم چرا كه

پیش از کلیم خود از اب بیرون نتوانند کشید بجهت انکه علم باطن بی ظاهر
سعت و احاطت نتواند داشت و بکمال نتواند بود اما مانند که هم علم ظاهر
دانند هم علم باطن و مثل ایشان مثل افتاب است که عالمی را روشن توانند
داشت و ایشانند که سزاوار رهنمائی در هر خلاء یقتدی چه یکی از
ایشان شرق و غرب عالم را فرا توانند رسید لیکن چون در صدد رهبری
و پیشوائی در ایند محل طعن اهل ظاهر میگردند و از ایشان ازیها میکشند
چرا که هنگام ایشان را از دعامه ناچار جاه و غرقی در رومید هد و علمای
دنیا که ابنای دنیا اند نمیتوانند دید که دنیا که معشوق ایشان است بادیگری
باشد و سبب دیگر در اذیت ایشان تشبه طایفه از جهال است بایشان
در اقوال و افعال و دعاوی خالی از احوال و کرویدن جمعی از عوام بدین
متشبهان ضال عیب ما نیست کرنمی بینیم کوهری در میان چندین خس
و اصول علم حکمت را در زمان پیشین از انفاس مبارکه انبیای مرسل
علیهم السلام زیرکان هر عصر فرا گرفته اند و از پرتو سخنان وحی
نشان ایشان جهانیان را بدان رهنمائی نموده هر بوی که از مشک

و در نفل شنوی از دولتان زلف چو سنبل شنوی و این حکمت قدما
که موروث انبیاست غیر حکمت متعارفه است که امروز میان متاخرین
شایعست چرا که تحریفی چند بان راه یافته است بجهت سوء افهام نا
قابلان و اخلال بشرایط تحصیل ان و چون افتاب حضرت خاتم انبیا
صلی الله علیه و اله که در غرب عرب بتواری نموده بود از شرق قریش
طالع شد و زمین و زمانرا بانوار هدایت اثار روشن گردانید و با
حکمت قدیمه از پرتو انوار ان حضرت و اهل بیت او که خاندان عصمت و
طهارت و از جنس انس و زمره ملائکه بتقرب الهی ممتازند خصوصا حضرت
امیر المؤمنین و سید الموحدین سلام الله علیه و علیهم اجمعین رونق
و طراوتی دیگر پذیرفت و مزارع علم و معرفت از بارش پرتو انوار الطاف
اثار ایشان نشو و نمائی تازه یافت از هر جنبش کلهای کوناکون شکفانید
کرفت و بر هر شاخساری از درخت جمعیتش الوان بارها بار اورده
هر دم از این باغ بری میرسد تا نان تو از تازه تری میرسد
و ذلک لانهم صلوات الله علیهم قد نطقوا بنج الحکمة تصریحا و تلویحا و انوا

العلم ومكنونه رمزا وكشفا على حسب تفاوت درجات افهام المخاطبين اذ
كان لهم قدرة التنزل فى العلم والحكمة الى العامى الضعيف الراى بما يصلح لعقله
من ذلك والى الكبير العقل الصحيح النظر بما يصلح لعقله وانهم كانوا اعلم
خلق الله بما غاب عنهم از دهكده خال سركوى شما بود هر بانه كه دود نسيم
سحر افتاد وجمعى از بزركان اين امت كه بزدمت همت خويش التزام
متابعت حضرت واهل بيتش لازم داشته بودند بوسيله پيروى سنن
كرامى آثارش ظاهر وباطن خويش دايم راقبت ومقاربت مزين ومحلى كردانيدند
از فهم رموز واسرار ايشان محل بدايع حكمت كشتند واز نفس مبارك هريك
غرايب علوم ظاهر شد هر كجا ان شاخ نرگس بشكفد كل خانش ديده نرگس
دان كنند ليكن همه مرد ما نوا قابليت فهم اين علم وتوفيق اين عبادت نيست
وهمه كس شايسته اين شرف وسعادت نه فان شاخ المعرفة اشمخ من ان
يطير اليه كل طائر وسراد قالبصيرة احجب من ان يحوم حوله كل سابر
به كثيرا ويهدى به كثيرا ولهذا اهلش از نا اهل مصئون ميدارد چون
در مكنون در صدف سينه مخزون نهفته معنى نادرك بسى است در خطاب

توفهم ان تكنى اى ادب من دانم حضرت امام زين العابدين عليه السلام فرمودند
انى لاكتم من علمى جواهره الى اخر ما قال وقد سبق ذكره فى الثانية من الاولى
مع اخبار اخر فى هذا المعنى وعن الصادق عليه السلام ان امرنا سر مستسر
فى سر مقنع بالميثاق من هتكه اذله الله وقال هو الحق وحق الحق وهو الظاهر
وباطن الظاهر وباطن الباطن وهو السر وسر المستسر وسر مقنع بسرقات
خالطوا الناس بما يعرفون ودعوهم مما ينكرون ولا تحملوا على انفسكم وعلينا
ان امرنا صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب او نبى مرسل او مؤمن امتحن
الله قلبه للايمان وعن الباقر عليه السلام حديثنا صعب مستصعب ثقيل مقنع
امرد كوان لا يحتمله الا ملك مقرب او نبى مرسل او عبد امتحن الله قلبه
للايمان او مدينة حصينة ومعنى دكوان ذكى ومعنى امرد طرى كذا ورد عنهم
عليهم السلام وعن امير المؤمنين عليه السلام ان حديثنا صعب مستصعب خشن
مخشوش فامتذوا الى الناس بنذا فمن عرف فريده ومن انكر فاسكوا
لا يحتمله الا ثلث ملك مقرب او نبى مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان
بمستوران مكو اسرار مسى حديث جان مپرس از نقش ديوار وسائل

كميل بن زياد عن الحقيقة فقال عليه السلام مالك والحقيقة قال أو
ليست صاحب سرك قال بلى ولكن يترشح عليك ما يطفح مني ثم اجابه عما سأل
شرح مجموعه كل مرغ سحر داند وبس كه نه هر كودر قي خواند معاد نيست
وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم من وضع الحكمة في غير اهلها جهل
من منع اهلها ظلم فاعط كل ذي حق حقه مصلحت نيست كه از پرده برون
افتد راز ودرنه در مجلس رندان خبري نيست كه نيست كلمة فيها اشارة
الى طريق تحصيل الحكمة واهلها قلة وعداوة العامة لهما بجهلها انما يحصل
هذا العلم من الله سبحانه لمن يتبتل اليه تبتيلا ويتخذ بالذكر والفكرة اليه
سبيلا على قدر صفائه وقبوله وقوته واستعداده فلا يحصل الا بعد فراغ
القلب وصفاء الباطن وتخليته عن الرذايل وتحليته بالفضايل ولا سيما
الزهد في الدنيا ومتابعة الشرع وملازمة الكرخيا واتقوا الله ويعلمكم الله
ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا ولو ان اهل القرى امنوا واتقوا لفتحنا عليهم
بركات من السماء والارض ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث
لا يحتسب والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وفي الحديث النبوي

التقوى

ليس

ليس العلم بكثرة التعلم انما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد ان يهديه
قال من اخلص لله اربعين صباحا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه
وقال العلم نور وضياء يقذفه الله في قلوب اوليائه وانطق به على لسانهم
وقال ما من عبد الا وفي قلبه عينان وهما غيب يدرك بهما الغيب فاذا اراد الله
بعبد خيرا فتح عيني قلبه فيرى ما هو غائب عن بصره وقال ان النور اذا
دخل في القلب انشرح وانفسح قيل يا رسول الله هل لذلك من علامة
قال نعم التجافي عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والاستعداد
للموت قبل نزوله وفي كلام امير المؤمنين عليه السلام ان من احب عباد
الله اليه عبدا عانه الله على نفسه فاستشعر الحزن وتجلبب الخوف وزهر
مصباح الهدى في قلبه الى ان قال قد خلع سرابيل الشهوات وتخلى من
الهموم الا هما واحدا انفرد به فخرج من صفة العمى ومشاركة اهل الهوى
وصار من مفاتيح ابواب الهدى ومغاليق ابواب الردى قد ابصر طريقه
وسلك سبيله وعرف منازله وقطع غماره واستمسك من العرى باوثقها
ومن الحبال باتينها فهو من اليقين على مثل ضوء الشمس وفي كلام آخر له

قد احیی قلبه و امات نفسه حتی دق جلیله و لطف غلیظه و برق له لامع
کثیر البرق فاباان له الطریق و سلک به السبیل و تدافعته الابواب الی باب
السلامه و دار الاقامه و ثبتت رجلاه بطمانینة بدنه فی قرار الامن و الراحة
بما استعمل قلبه و ارضی ربه و فی کلام اخر له هجم بهم العلم علی حقایق الامور
و باشروا روح الیقین و استلانوا ما استوعره المترفون و انسوا بما
استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل
الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه و الدعاة الی دینه اه الی ذوی تمام
و قال علیه السلام لیس العلم فی السماء فینزل الیکم و لا فی تخوم الارض فیخرج
لکم و لکن العلم مجبول فی قلوبکم و تأدبوا باداب الروحانیین یظهر لکم و جاههم
هذا العلم بعد الانبیاء و الاولیاء لیس الا المؤمن الممتحن و هو قلیل جدا
قال الصادق علیه السلام المؤمن اعز من الکبریت الاحمر و قال الباقر علیه السلام
الناس کلهم بهائم الا قلیل من المؤمنین ۞ باکه کویم درهمه ده زنند کو سوی
زندکی پوینده کو ایچه میکویم بقدر فهم تست ۞ مردم اندر حسرت فهم درست
سالکان طریق این علم غرق دریای یقینند هر چه شنوند و بینند حق

شنوند و حق بینند اینه دل ایشان زنک و باده توحید شان زدوده
۞ غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ۞ ز هر چه رنک تعلق پذیرد آزاد است
همتشان شان عالی و دلشان از غیر دوست خالی است و چون اکثر مردمان
بعلم و اتباع ایشان ابنای دنیا و پرستاران جهل و هوا میباشند و
خصوصا انهای که پیشوائی عوام در دماغ ایشان جای کرفته با این قوم
که از اهل اخرت و اصحاب همتند و با این علم که ورای افهام پست و برتر
از ادراک محسوس پرست ایشان است بجهة ضدیت و تناکر جنسیت و
تباین طریق و تخالف سمت و ضیق دشتی نموده طریقه این قوم را منکر
میشمارند و این علم را بکمر و زندقه موسوم میکردانند ۞ الناس اعداء
لما جهلوا ۞ انکس که ز شهر آشنائیست ۞ داند که متاع ما کجائیست ۞ ستائی
باده و با مدعی بکو انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت کله بها یجمع
الاراء المختلفة فی المسایل الدینیة قال الله سبحانه هو الذی انزل علیک
الکتاب منه ایات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین
فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما

يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم وهذا نهي صريح عن تاويل المتشابه
لغير الراسخين في العلم فيجب علينا ان نؤمن بالمتشابه ونصدقه على مراد
قائله حتى يصل البنا تاويله وفي عيون اخبار الرضا من رد متشابه القرآن
الى محكمه هدي الى صراط مستقيم ثم قال عليه السلام وفي اخبارنا منشا
كمتشابه القران فردوا متشابهها الى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون
محكمها فتضلوا وفي الكافي عن الصادق عليه السلام انما الامور ثلثة
امر بين رشده فيتبع وامر بين غيه فيجتنب وامر مشكل يرد علمه الى الله
ورسوله قال رسول الله صلى الله عليه وآله حلال بين وحرام بين وشبهات
بين ذلك فمن ترك الشبهات نجا من المحرمات ومن اخذ بالشبهات
ارتكب المحرمات وهلك من حيث لا يعلم وفي رواية اخرى ومن حام حول الحمى
اوشك ان يقع فيه وهذا الحديث النبوي الذي رواه الصادق عليه السلام
مع استفاضته بين اهل الاسلام ومطابقته للقران وموافقته لكون
نص في تثليث الاحكام ويبعد ان يرتفع الخلاف بين الفقهاء ويحصل الخلاص
عما نهينا عنه من القول بالراي والاجتهاد وما لا يجوز عليه الاعتماد لانها

منا ما ابهم الله وسكوتنا عما عنه سكت الله وكما ان تارك الشبهات
ليس كالهالك من حيث لا يعلم فكذلك الهالك من حيث لا يعلم ليس
كالهالك من حيث يعلم فالناس ثلث فرق متربتين ولما كان ذلك كذلك
وارتفع الحاجة الى القطع في جميع الاحكام وصح القول بالادرى الذي هو
نصف العلم صح النهي عن التدين بما لا يعلم بالبرهان وعلل القول بالراي
من غير استيفان كما ورد في اخبار كثيرة سواء تعلق بالاعتقاد او العمل
فالمتشابه في المتشابه محكم ما لم يصل البنا تاويله من اهله وكذا الشبهة في
فالجاهل بما لا سبيل له الى القطع فيه معذور وباعتراف بالجهل مامور ليس له
ان يجتهد رايه ويعمل به ولا ان يقلده فيه غيره ويثق به بل يحتاط فيتامل
فيه بعض يعتمد عليه ويتخير فيما اختلفت الرواية فيه كما ورد عنهم عليهم السلام
فكل ما نضطر الى العلم به فلنا طريق الى العلم به وكل ما لا طريق لنا الى العلم
به ولله الحمد على ذلك قال امير المومنين عليه السلام ان الله حد حدودا
فلا تعتدوها وفرض فرايض فلا تنقضوها وسكت عن اشياء لم يسكت
عنها نسيانا لها فلا تتكلفوها رحمة من الله لكم فاقبلوها وقال عليه السلام

في ذم اختلاف العبيا ترد على احدهم القضية في حكم من الاحكام فيحكم فيها
برايه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله ثم يجتمع القضاة
بذلك عند امامهم الذي استقضاهم فيصوب اراءهم جميعا والههم واحد
وكتابهم واحد ونبيهم واحد فامرهم الله سبحانه بالاختلاف فاطاعوه ام
نهاهم عنه فعصوه ام انزل الله سبحانه دينا ناقصا فاستعان بهم على
اتمامه ام كانوا شركاء له فلهم ان يقولوا وعليه ان يرضى ام انزل الله دينا تاما
فقصر الرسول عن تبليغه واداءه والله سبحانه يقول ما فرطنا في
الكتاب من شيء وفيه تبيان لكل شيء وذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضا وانه
لا اختلاف فيه فقال سبحانه ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا
كثيرا وان القرآن ظاهره انيق وباطنه عميق لا تفنى عجايبه ولا تنقضي غرايبه
ولا تنكشف الظلمات الا به وقال عليه السلام اعلموا عباد الله ان المؤمن
لا ينبغي ان يستحل من العام ما استحل عاما اول ويحرم العام ما حرم عاما اول وان ما احدث
الناس لا يحل لكم شيئا مما حرم الله عليكم ولكن الحلال ما احل الله والحرام
ما حرم الله وقال عليه السلام يا معشر شيعتنا والمنتحلين ولايتنا اياكم

واصحاب الراي فانهم اعداء السنن تفلت منهم الاحاديث ان يحفظوها
واعيتهم السنة ان يعوها فاتخذوا عباد الله حولا وماله دولا فذلت لهم
الرقاب واطاعهم الخلق اشباه الكلاب وناز عوا الحق واهله وعملوا
بالامنة الصادقين وهم من الجهال الملاعين فسئلوا عما لا يعلمون فافتوا ان
يعترفوا بانهم لا يعلمون فعارضوا الذين باراءهم فضلوا واضلوا اما لو كان
الدين بالقياس لكان باطن الرجلين اولى بالمسح من ظاهرهما وعن
الباقر عليه السلام من افتى الناس برايه فقد دان الله بما لا يعلم ومن
دان الله بما لا يعلم فقد ضاد الله حيث احل وحرم فيما لا يعلم وعن
الصادق عليه السلام انه سئل من حق الله على خلقه فقال ان
يقولوا ما يعلمون ويكفوا عما لا يعلمون وعنه عليه السلام انه قيل
له ترد علينا اشياء لا نعرفها في كتاب ولا سنة فنظر فيها قال لا اما
انك لو اصبت لم تؤجر وان اخطات كذبت على الله والاخبار في
هذا المعنى عنهم عليهم السلام اكثر من ان يحصى فما اشتبه بين اهل
الاجتهاد ان من اجتهد فاصاب فله اجران ومن اجتهد فاخطاء

فله اجر واحد فهو خبر عامي لا يفيد ظنا وان صح فهو محمول على
الاجتهاد في متعلقات مثل الاجتهاد في القبلة ودخول الوقت ودقيق
اخذ الزكوة الى غير ذلك اذا لم تيسر العلم به دون نفس الحكم الشرعي
فان ذلك تشريع لا يصح الا بالوحي قال الله تعالى فاسئلوا اهل
ان كنتم لا تعلمون واهل الذكر هم الائمة المعصومون من اهل بيت
النبوة والوحي المنصوبون لنجاة الخلق قال الصادق عليه السلام اما انه يشر عليكم
ان تقولوا بشئ ما لم تسمعوه منا وقال اذا اردت العلم الصحيح فخذ عن اهل
اهل البيت فانا ورثناه واوتينا شرح الحكمة وفصل الخطاب ان الله اصطفانا
وانا نا مالربوت احد من العالمين وقال احفظوا كتبكم فانكم سوف تحتاجون
اليها وقال المفضل بن عمر اكتب وبث علمك في اخوانك فان مت فاورث كتبك
بنيك فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه الا بكتبهم ان آثارنا تدل
علينا فانظروا بعدنا الى الآثار كلمة في معنى المحكم والمتشابه والتاويل المحكم ما
اتفق عليه الافهام والمتشابه ما اختلف فيه وقد يكون المتشابه عند قوم
محكما عند اخرين ولهذا قال الصادق عليه السلام المتشابه ما اشتبه على

جاهله

جاهله والتاويل تعميم المعنى المتبادر من اللفظ بحيث يشمل معاني اخر يشترك
معه في المفهوم فيحمل على غير المتبادر من تلك المعاني وبه يرتفع التناقض في ما
خص من الالفاظ تارة بهذا المعنى واخرى بذلك وتحقيق القول في التاويل
يقتضي الامكان بكلام مبسوط من جنس اللباب وفتح باب من العلم يفتح
منه لاهل الباب فنقول وبالله التوفيق ان لكل معنى من المعاني حقيقة و
روحا وله صورة وقالب فقد تتعدد الصور والقوالب لحقيقة واحدة و انما
وضعت الالفاظ للحقايق والارواح ولوجودها في القوالب فتستعمل الالفاظ فيها
على الحقيقة لاتحاد ما بينهما مثلا لفظ القلم انما وضع لآلة نقش الصور في الالواح
من دون ان يعتبر فيها كونها من قصب او حديد او غير ذلك بل ولا ان تكون جسما
ولا كون النقش محسوسا او معقولا ولا كون اللوح من قرطاس او خشب بل مجرد
كونه منقوشا فيه وهذا حقيقة اللوح وحده وروحه فان كان في الوجود شئ
يتسطر بواسطته نقش العلوم في الواح القلوب فاحق به ان يكون هو القلم فان
الله علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم بل هو القلم الحقيقي حيث وصفه بروح
القلم وحقيقته وحده من دون ان يكون معه ما هو خارج عنه وكذلك الميزان

مثلا فانه موضوع لمعيار يعرف به المقادير وهذا معنى واحد هو حقيقته و
روحه وله قوالب مختلفة وصور شتى بعضها جسمانى وبعضها روحانى كما
يوزن به الاجرام والاثقال مثل ذى الكفتين والقبان وما يجرى مجراهما
وما يوزن به المواقيت والارتفاعات كالاسطرلاب وما يوزن به الدوائر و
القسى كالفرجار وما يوزن به الاعمدة كالشاقول وما يوزن به الخطوط كالمسطر
ما يوزن به الشعر كالعروض وما يوزن به الفلسفة كالمنطق وما يوزن به بعض
المدركات كالحس والخيال وما يوزن به العلوم والاعمال كما يوضع ليوم القيمة
وما يوزن به الكل كالعقل الكامل الى غير ذلك من الموازين وبالجملة ميزان
كل شئ يكون من جنسه ولفظ الميزان حقيقة فى كل منها باعتبار وحدة حقيقته و
الموجودة فيه وعلى هذا القياس كل لفظ ومعنى وانت اذا اهتديت الى
الارواح صرت روحانيا فتحت لك ابواب الملكوت واهلت لمرافقة الملأ الاعلى
وحسن اولئك رفيقا فما من شئ فى عالم الحس والشهادة الا وهو مثال و
صورة لامر روحانى فى عالم الملكوت هو روحه المجرد وحقيقته الصرفة و
عقول جمهور الناس فى الحقيقة امثلة لعقول الانبياء والاولياء فليس للقشرى

والاولياء

والاولياء ان يتكلموا معهم الا بضرب الامثال لانهم امروا ان يكلموا
الناس على قدر عقولهم وقدر عقولهم انهم فى النوم بالنسبة الى حال اليقظة
والنائم لا ينكشف له شئ فى الاغلب الا مثل ولهذا من كان يعلم الحكمة غيرها راى
فى المنام انه يعلق الدر فى اعناق الخنازير ومن كان يؤذن فى شهر رمضان قبل
الفجر راى انه يختم على افواه الناس وفروجهم وعلى هذا القياس وذلك لعلاقة
خفية بين المثالات فالناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا وعلموا احوالهم ما سمعوه
بالمثال وعرفوا ارواح ذلك وعقلوا ان تلك الامثلة كانت قشورا قال الله
سبحانه انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبدا
رابيا فمثل العلم بالماء والقلوب بالاودية والضلال بالزبد ثم نبه فى اخرها
فقال كذلك يضرب الله الامثال فكل ما لا يحتمل فصلك فان القرآن بلغتك
على الوجه الذى كنت فى النوم مطالعا بروحك اللوح المحفوظ لتمثل
بمثال مناسب وذلك يحتاج الى التعبير فالتأويل يجرى مجرى التعبير فللمفسر
على القشر ولما كان الناس انما يكلمون على قدر عقولهم ومقاماتهم فلجاجا
به الكل يجب ان يكون للكل فيه نصيب فالقشر من الظاهر بد لا بد كون

الا المعاني القشرية كما ان القشر من الانسان وهو ما في الاهاب والبشرة من
من البدن لا ينال الا القشر تلك المعاني وهو ما في الجلد والغلاف من السواد
والصور واما روحها وسرها وحقيقتها فلا يدركها الا اولو الالباب و
وهم الراسخون في العلم والى ذلك اشار النبي صلى الله عليه وآله وسلم
وفي دعائه لبعض اصحابه حيث قال اللهم فقهه في الدين وعلمه
التاويل ولكل منهم حظ قل ام كثر ودون فضل وكل ولهم درجات
في الترقي الى اطوارها واغوارها واسرارها وانوارها واما البلوغ
للاستيفا والوصول الى الاقصى فلا مطمع لاحد فيه ولو كان البحر مدادا
لشرحه والاشجار اقلاما قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر
قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا وقد ذكر بظهر بسبب اختلاف
ظواهر الايات والاخبار الواردة في اصول الدين وذلك لانها مما خوطب
به طوايف شتى وعقول مختلفة فيجب ان يكلم كل على قدر فهمه وعقله
ومع هذا فالكل صحيح غير مختلف من حيث الحقيقة ولا مجاز فيه اصلا و
اعتبر ذلك بمثال الغبان والفيل وهو مشهور وعلى هذا فكل من يفهم

يعلم شيئا

شيئا من المتشابهات من جهة ان حمله على الظاهر كان مناقضا
الظاهر لاصول صحيحة دينية وعقايد حقة يقينية عنده فينبغي ان
يقتصر على صورة اللفظ ولا يبدلها ويحيل العلم به الى الله والراسخين
في العلم ثم يترصد بقلوب رياح الرحمة من عند الله ويتعرض لنفحات
ايام دهره الاتية من قبل الله لعل الله ياتي له بالفتح او امر من عنده
ويقضي الله امرا كان مفعولا فان الله سبحانه ذم قوما على تاويلهم المتشابهات
بغير علم اذ قال واما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة وابتغاء تاويله وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم
كلمة بها يتبين مراتب الايمان والكفر قال الله سبحانه يا ايها الذين
امنوا آمنوا بالله ورسوله والكتاب الذي نزل على رسوله والكتاب
الذي انزل من قبل ومن يكفر بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر
فقد ضل ضلالا بعيدا ومرجع الايمان الى العلم وذلك لان الايمان هو
التصديق بالشيء على ما هو عليه ولا محالة هو مستلزم لتصور ذلك الشيء
كذلك وهما معنى العلم والكفر ما يقابله وهو بمعنى الستر والغطاء ومرجع

الى الجهل والعلم والايمان درجات متربية فى القوة والضعف والزيادة
والنقصان بعضها فوق بعض فى الكافى عن الصادق عليه السلام الايمان
حالات ودرجات وطبقات ومنازل فمنه التام المنتهى تمامه ومنه الناقص
البين نقصانه ومنه الراجح الزايد رجحانه وعن الباقر عليه السلام ان
المؤمنين على منازل منهم على واحدة ومنهم على اثنتين ومنهم على ثلث
ومنهم على اربع ومنهم على خمس ومنهم على ست ومنهم على سبع فلو
حمل على صاحب الواحدة ثنتين لم يقو وعلى صاحب الثنتين ثلثا لم يقو
الحديث ثم قال وعلى هذه الدرجات وزاد فى رواية ولو علم الناس ان
الله خلق هذه الخلق على هذا لم يلم احد احدا اقول ذلك لان الايمان انما
يكون بقدر العلم الذى به حيوة القلب وهو نور يحصل فى القلب بسبب ارتفاع
الحجاب بينه وبين الله جل جلاله الله ولى الذين امنوا يخرجهم من
الظلمات الى النور افمن كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا يمشى به فى
الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها وهذا النور قابل للقوة
والضعف والازدياد والنقص كسائر الانوار واذا اتيت عليهم ايامهم

ايمانا وقل رب زدنى علما كلما ارتفع حجاب ازداد نور فيقوى الايمان ويكمل
الى ان ينبسط نوره فينشرح صدره ويطلع على حقايق الاشياء وينجلى له
الغيوب ويعرف كل شئ فى موضعه فيظهر له صدق الانبياء فى جميع ما اخبروا
عنه اجمالا وتفصيلا على حسب نوره وبمقدار انشراح صدره وينبعث من قلبه
داعية العمل بكل ما مور والاجتناب عن كل محذور فيضاف الى نور معرفته
انوار اخلاق الفاضلة والملكات الحميدة تسعى نورهم بين ايديهم وبايمانهم
نور على نور وكل عبادة تقع على وجهها تورث فى القلب صفاء تجعله مستعدا لحصول
نور فيه وانشراح ومعرفة ويقين ثم ذلك النور والمعرفة واليقين تحمله على عبادة
اخرى واخلاص اخر فيها يوجب نورا اخر وانشراحا اتم ومعرفة اخرى
يقينا اقوى وهكذا الى ما شاء الله ومثل ذلك مثل من يمشى بسراج فى
ظلمة وكلما اضاء له الطريق قطعه مشى فيها فيصير ذلك المشى سببا لاضاءة
قطعة اخرى منه وهكذا وفى الحديث النبوى من علم وعمل بما علم ورثه
الله علم ما لم يعلم فاوايل درجات الايمان تصديقات مشوبة بالشكوك
والشبه على اختلاف مراتبها ويمكن معها الشرك ومايؤمن اكثرهم

بالله الا وهم مشركون وعنها يعبر بالاسلام في الاكثر قالت الاعراب امنا
قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم واواسطها
تصديقات لا يشوبها شك ولا شبهة الذين امنوا بالله ورسوله ثم
لم يرتابوا واكثر اطلاق الايمان عليها خاصة انما المؤمنون الذين اذا
ذكر الله وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم اياته زادتهم ايمانا وعلى ربهم
يتوكلون واواخرها تصديقات كذلك مع كشف وشهود وذوق
وعيان ومحبة كاملة لله سبحانه وشوق تام الى الحضرة المقدسة يجدهم ويحبونه
اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله لا
يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء وعنها العبارة بالاحسان
بالاحسان الاحسان ان تعبد الله كانك تراه واخرى بالايقان والاخرة
وهم يوقنون والى المراتب الثلث الاشارة بقوله عز وجل ليس على الذين
آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا
الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب المحسنين
ولما كان الكفر في مقابلة الايمان فله ايضا درجات ومراتب لا يمكن الخروج

منها

منها جميعا الا بعد طي مراتب الايمان جميعا ولما كان الايمان الكامل الخالص
هو التسليم لله تعالى والتصديق بجميع ما جاء به النبي صلى الله عليه وآله
وسلم لسانا وقلبا على بصيرة مع امتثال جميع الاوامر والنواهي كما هي
فمن لم يصل اليه الدعوة النبوية ولو في بعض الامور لعدم سماعه او
عدم فهمه كافر بحسبه كفر جهالة وهو هؤلاء الكفار عذابا بل
اكثرهم لا يرون عذابا واليهم الاشارة بقوله سبحانه الا المستضعفين من
الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
ومن وصلت اليه الدعوة فلم يسلم ولم يصدق ولو ببعضها اما
لاستكبار وعلو او لتقليد الاسلاف وتعصب لهم او غير ذلك فهو
كافر بحسبه كفر جحود وعداوة عظيمة واليهم الاشارة بقوله سبحانه ان الذين
كفروا سواء عليهم انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ختم الله على
قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم ومن
وصلت اليه الدعوة وصدقها بلسانه وظاهره لعصمة ماله ودمه او
غير ذلك من الاغراض وانكرها بقلبه وباطنه لعدم اعتقاده بها

فهو كافر كفر نفاق وهو اشدهم عذابا وعذابه اليم واليم الاشارة بقوله
سبحانه ومن الناس من يقول امنا بالله وباليوم الاخر وما هم بمؤمنين
يخادعون الله والذين آمنوا وما يخدعون الا انفسهم وما يشعرون
في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون الى
قوله ان الله على كل شئ قدير ومن وصلت اليه الدعوة فاعتقدها
بقلبه وباطنه لظهور حقيقتها لديه وجحدها او بعضها بلسانه ولم
يعترف بها حسدا وبغيا وعتوا وعلوا او تقليد وتعصبا او غير ذلك
فهو كافر كفر تهود وعذابه قريب من عذاب المنافق واليهم الاشارة بقوله
عز وجل الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم وان فريقا
منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون وقوله تعالى فلما جاءهم ما عرفوا كفروا
به فلعنة الله على الكافرين وقوله ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات
والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب اولئك يلعنهم الله ويلعنهم
اللاعنون ومن وصلت اليه الدعوة فصدقها بلسانه وقلبه ولكن
لا يكون على بصيرة من دينه او لسوء فهمه مع استبداده بالرأي وعدم

مناهج

متابعته للامام او نابيه المتقفي اثره خطأ واما التقليد والتعصب للآباء و
الاسلاف والمتبدين بارائهم مع سوء افهامهم او غير ذلك فهو كافر
كفر ضلالة وعذابه على قدر ضلالته وما يضل فيه من امر الدين واليهم
الاشارة بقوله عز وجل قل يا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا
على الله الا الحق حيث قالوا عزير ابن الله والمسيح ابن الله وقوله يا ايها
الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب
المعتدين وبقول نبينا صلى الله عليه واله وسلم حيث اخبر عن ذم ان
يأتي بعده اتخذ الناس رؤساء جهالا فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا واضلوا
ومن وصلت اليه الدعوة فصدقها بلسانه وقلبه على بصيرة واتباع للامام
او نابيه الحق الا انه لم يمتثل جميع الاوامر والنواهي بل اتى بعض دون بعض
ان اعترف بقبح ما يفعله ولكن لغلبة نفسه وهواه عليه فهو عاص و
العصيان باق في اصل الايمان ولكن ينافي كماله وقد يطلق عليه الكفر و عدم
الايمان اذا اتى بالكبائر كما في قوله عز وجل ولله على الناس اذا اتى بالكبائر
حج البيت من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله غني عن العالمين

وقول النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن يدل
لان ايمان مثل هذا لا يدفع عنه استحقاق اهل العذاب ودخول النار وان
دفع عنه استحقاق الخلود فيها حيث لا يفيد في جميع الاحوال فكانه مفقود او
يسلب عنه الايمان ما دام على بطلانه ثم يعود اليه كما في رواية اخرى اذا تقرر هذا
فاعلم ان كل من جهل امرا من امور دينه بالجهل البسيط فله عرق من الكفر بحسبه
وكل من انكر حقا واجب التصديق لاستكبار او هوى او تعصب فله عرق من تركيب
الجحود وكل من اظهر بلسانه ما لم يعتقد بباطنه وقلبه لغير غرض دنيوي كالتقية في
محلها او نحو ذلك او عملا على اخر وبالغرض دنيوي فله عرق من النفاق وكل من
كتم حقا بعد عرفانه او انكر ما لم يوافق هواه وقبل ما يوافقه فله عرق من التهود
وكل من استبد برايه ولم يتبع امام زمانه او نايبه الحق او من هو اعلم منه في
امر من امور دينه فله عرق من الضلالة وكل من اتى حراما او شبهة اتقاء
في طاعة مصرا على ذلك فله عرق من الفسوق والعصيان ومن اسلم وجهه لله
في جميع الامور من غرض وهوى واتبع امام زمانه او نايبه الحق اتباعا بجميع اوامر
الله ونواهيه من غير توان ولا مداهنة فان اذنب ذنبا استغفر من قريب و

تاب

تاب وذل قدمه استقام واناب فهو المؤمن الكامل الممحض ودينه هو الدين
الخالص وهو شيعي حقا والخاصي صدقا بل هو من اهل البيت اذا كان عالما
بامرهم محتملا لسرهم كما قالوا سلمان منا اهل البيت في البرزخ وما يتعلق به ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون كلمة فيها اشارة الى
معنى البرزخ البرزخ هي الحالة التي تكون بين الموت والبعث وتكون الروح في هذه
المدة في بدنها المثال الذي يرى الانسان نفسه فيه في النوم وفي الحديث النبوي
النوم اخ الموت كما ننامون تموتون وكما تستيقظون تبعثون وقال الله سبحانه
الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها روى في الكافي باسناده
عن الكاظم عليه السلام انه قال في قصة منكري المعاد من الامم الماضية
فاحدث الله فيهم الاحلام ولم تكن قبل ذلك فاتوا نبيهم فاخبروه بما رأوا و
ما انكروا من ذلك فقال ان الله تعالى اراد ان يحتج عليكم بهذا هكذا تكون
ارواحكم اذا متم وان بليت ابدانكم نصير الارواح الى عقاب حتى يبعث الى
الابدان وباسناده الصحيح عن الصادق عليه السلام انه قيل له يرد ون ان
ارواح المؤمنين في حواصل طير خضر حول العرش فقال لا المؤمن اكرم على الله

من ان يجعل روحي في حواصل طير ولكن في ابدان كابدانهم وفي رواية اخرى
عنه عليه السلام فاذا قبض الله صبر تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا
فيأكلون ويشربون فاذا اقدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت
في الدنيا وفي خبر اخر ان الارواح في صفة الاجساد في شجرة في الجنة تتعارف و
يتسأل فاذا اقدمت الروح على الارواح تفوض دعوها فانها قد قبلت من هول
عظيم ثم يسألونها ما فعل فلان وما فعل فلان فان قالت لهم تركته حيا ارتجوه
وان قالت لهم قد هلك قالوا قد هوى هوى وزاد في بعضها يقولون رينا اقم
لنا الساعة وانجز لنا ما وعدتنا والحق اخرنا باولنا وسئل عن ارواح الكافرين
فقال في النار يعذبون يقولون ربنا لا تقم لنا الساعة ولا تنجز لنا ما وعدتنا
ولا تلحق اخرنا باولنا وباسناده عنه عليه السلام ان الميت يزور اهله في كل
يوم او يومين او ثلثة او جمعة او شهر او سنة على قدر منزلته وعمله فينظر اليهم و
يسمع كلامهم ويرى المؤمن ما يحب ويسره عنه ما يكره ويرى الكافر ما يكره و
يسره عنه ما يحب كلمة فيها اشارة الى ان الصورة البرزخية هي الطينة التي خلق
منها الانسان يشبه ان تكون الكناية عن هذه الصورة البرزخية التي

بعد الموت ما عبر عنه بالطينة او يجب الذنب في الاخبار فهي الكافي عن
الصادق عليه السلام انه سئل عن الميت هل يبلى جسده قال نعم حتى لا يبقى له
لحم ولا عظم الا طينة التي خلق منها فانها لا تبلى تبقى في القبر مستديرة حتى يخلق
منها كما خلق اول مرة وكان استدارتها كناية عن انتقالها من حال الى حال من
الدوران بمعنى الحركة وانما لا تبلى لانها لا تقبل البلى وفيه عن السجاد عليه السلام
قال ان الله خلق النبيين من طينة عليين قلوبهم وابدانهم وخلق قلوب المؤمنين
من تلك الطينة وجعل خلق ابدان المؤمنين من دون ذلك وخلق الكفار
من طينة سجين قلوبهم وابدانهم مخلط بين الطينتين فمن ذلك يبغض
الكافر ويلد الكافر المؤمن ومن ههنا يصيب المؤمن السيئة ومن ههنا يصيب
الكافر الحسنة فقلوب المؤمنين تحن الى ما خلقوا منه وقلوب الكافرين تحن
الى ما خلقوا منه اراد بعليين ما يعم الملكوتين فان قلوب النبيين من
الملكوت الاعلى اعني عالم العقول والارواح وابدانهم من الملكوت الاسفل اعني
عالم النفوس والاشباح واراد بسجين عالم الملك وانما لم يتعرض لذكر
الابدان العنصرية للنبيين لانه لا علاقة لهم بها فكانهم وهم في جلابيب

من هذه الابدان فتنفضوها وتجردوا عنها لعدم ركونهم اليها وشدة شوقهم
الى النشأة الاخرى وانما تسب خلق ابدان المومنين الى ما دون ذلك لانها
مركبة من هذه ومن هذه لتعلقهم بهذه الابدان العنصرية ما داموا فيها
وانما تسب خلق قلوب الكفار الى سجين لانهم لشدة ركونهم الى العالم الادنى
الذى هو بمنزلة السجن واخلادهم الى الارض بشراشرهم كانهم ليس لهم من الملكوت
نصيب لاستغراقهم فى الملك والخلط بين الطينتين الى تعلق الارواح البرزخية
بالابدان العنصرية بل نشوها منها شيأ فشيأ فكل من النشأتين غلب عليه
صار من اهلها فيصير مؤمنا حقيقيا او كافرا حقيقيا او بين الامرين على
حسب مراتب الايمان والكفر وفى الحديث النبوى ينشئ الله النشأة الاخرة
على عجب الذنب الذى ينبغى من هذه النشأة الدنيا فعليه تركب النشأة
الاخرة ولعل الوجه فى هذه الكناية ان الصورة البرزخية بكمالها
اخر ما يكتسب من البدن العنصرى فصح التعبير عنها بعجب الذنب
الذى هو موخر البدن وعليه يقوم البدن وفى رواية اخرى كل
ان ادم يبلى الا عجب الذنب وفى تفسير ابى محمد العسكرى عليه السلام

عند

عند قوله تعالى فقلنا اضربوه ببعضها قال اخذوا قطعة وهى عجب الذنب
الذى منه خلق ابن ادم وعليه يركب اذا اعيد خلقا جديدا والى هذا نظر
من اول عجب الذنب بالنفس ومن كنى عن الباقى بعد الموت بالجوهر الفرد
الذى لا يجرى نظرا الى تجرد هذه الصورة عن المادة كلمة فيها اشارة الى
سوال القبر ونعيمه وعذابه روى فى الكافى باسناده عن امير المومنين عليه السلام
ان العبد اذا كان فى اخر يوم من ايام الدنيا واول يوم من ايام الاخرة مثل له
ولده وعمله فيلتفت الى ماله فيقول والله انى كنت عليك حريصا شحيحا
فما لى عندك فيقول خذ منى كفنك قال فيلتفت الى ولده فيقول والله انى
كنت لكم محبا وانى كنت عليكم محاميا فما لى عندكم فيقولون نؤديك الى حفرتك
فنواريك فيها قال فيلتفت الى عمله فيقول والله انى كنت فيك لزاهدا ان
كنت على لثقيلا فما لى عندك فيقول انا قرينك فى قبرك ويوم نشرك حتى اعرض
انا وانت على ربك قال فان كان لله وليا اتاه اطيب الناس ريحا واحسنهم منظرا
واحسنهم رياشا فقال ابشر بروح وريحان وجنة نعيم ومقدمك خير مقدم
فيقول له من انت فيقول انا عملك الصالح ادخل من الدنيا الى الجنة وانا لبغى

غاسله وينبغي حامله ان يعجله فاذا ادخل قبره اتاه ملكا القبر بحران اسعارها
وتخدان الارض باقدامهما اصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق
الخاطف فيقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول الله ربي و
ديني الاسلام ونبيي محمد فيقولان له ثبتك الله فيما يحب ويرضى وهو قول
الله تعالى يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الاخرة
ثم يفسحان له في قبره مد بصره ثم يفتحان له بابا الى الجنة ثم يقولان له نم قرير
نوم الشاب الناعم فان الله تعالى يقول اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا و
احسن مقيلا قال واذا كان لربه عدوا فانه يأتيه اقبح من خلق الله رياحا
ورياحا وانتنه ريحا فيقول ابشر بنزل من حميم وتصلية جحيم وانه ليعرف غاسله
وينبغي حمله ان يحسنوه فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا عنه اكفانه
ثم يقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادري فيقولان
لا دريت ولا هديت فيضربان يافوخه بمرزبة معهما ضربة فما خلق الله تعالى
من دابة الا وتذعرها ما خلا الثقلين ثم يفتحان له بابا الى النار ثم يقولان
له نم بشر حال فيه من الضيق مثل ما فيه القنا من الزج حتى ان دماغه ليخرج من

بين ظفره ولحمه ويسلط الله عليه حيات الارض وعقاربها وهوامها
فتنهشه حتى يبعثه الله من قبره وانه ليمني فيام الساعة مما هو فيه من الشر
في كثير من الاخبار انه يسأل عن امامه ايضا وعنه عليه السلام والله لا يقضي
عبد ابدا بموت الا راني عند موته حيث يكره ولا يحبني عبد ابدا فيموت على حبي
الا راني عند موته حيث يحب وفي رواية عن الباقر عليه السلام ورسول الله صلى
الله عليه واله وسلم باليمن وعن الصادق عليه السلام في الميت تدمع عيناه
عند الموت قال ذلك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فيرى ما
يسره ثم قال اما ترى الرجل يرى ما يسره وما يحبه فتدمع عيناه لذلك ويضحك
وفي خبر اخر فيقول له رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اما ما كنت ترجو
فهو ذا امامك واما ما كنت تخاف فقد انبت منه • شب رحلتم ار بستر روم
تا صرجور العين • اكودر وقت جان دادن تو باشي شمع بالنيم • وفي كثير من الروايات
عبر عن الملكين بالمنكر والنكير ويخطر بالبال ان المنكر عبارة عن جملة الاعمال
المنكرة التي فعلها الانسان في الدنيا فتمثلت في الاخرة بصورة مناسبة لها
ماخوذ مما هو وصف الافعال في الشرع اعني المنكر في مقابلة المعروف والنكير هو

هو الانكار لغة ولا يبعد ان يكون الانسان اذا راى فعله المنكر في تلك
الحال انكره وربخ نفسه عليه فتمثل تلك الهيئة الانكارية او مثلها
من النفس بمثال مناسب لتلك النشاة فان قوى النفس ومبادي
اثارها كالحواس ومبادي اللمم تسمى في الشرع بالملائكة ثم ان هذا
الانكار من النفس لذلك المنكر يحملها على ان تلتفت الى اعتقادها
وتفتش عنها اهي صحيحة حسنة حقة ام فاسدة خبيثة باطلة ليظهر لها
وتكملا وتطمئن قلبها وذلك لان قبول الاعمال موقوف على صحة الاعتقاد
بل المدار في النجاة على ذلك كما هو المقرر ضروري من الدين والاشارة
بقوله صلى الله عليه واله وسلم حب علي لا تضر معه السيئة وبغض علي
لا تنفع معه حسنة ثم قد ثبت ان صور تلك النشاة وموجوداتها حية
مدركة ولا ميت فيها وكل حي مدرك يجب نفسا ان يكون مقبولا غير مردود
فكان المفتش عن الاعتقاد انما هو الملكان حيث صار ذلك غرضا لهما
بهذا الاعتبار وايضا فان النفس اقرب الى الاعتقاد من العمل اليه
فكانها عالمة به فينبغي ان تكون مسئولة عنه لما بينها وبينه من الاتحاد

والملكان سائلين لما بينهما وبينه من المباينة ويؤيد هذا سكوته عليه
عن العمل المنكر واقتصاره على ذكر العمل الصالح وتسمية الملكين في
الاخبار بقعيدي القبر حيث يشعر بالمصاحبة وعدم السؤال الاعجز
المحض والكافر المحض فان من لا يهتم بالدين فهو بمعزل عن ذلك الى
غير ذلك من الاشارات واما اشعارها التي احاطت بهما وجرابها
الارض فيشبه ان يكون كناية عن ظلمة المنكر التي تغلوه وتلازمه
حتى ها الارض باقدامها كانه كناية عن انتزاعها من ارض البدن بعصبية
وسطوة والرعد القاصف كناية عن الصوت الهايل الذي يعتري
الانسان حين يفجاء هول عظيم ويهجم عليه داهية غير مامولة والبرق
الخاطف كناية عن النور الذي به يبصران ما يبصران من ذلك ويعرفان
الخوف من الباطل فيما هنالك كلمة فيها اشاره الى معنى الروح الباقية بعد
البدن وايها تسال قد تبين من تضاعيف ما ذكر ان الروح التي تبقى
بعد موت البدن العنصري بمنزلة قشر وغلاف له فاذا انزل الانسان الا
هي التي تكون في قالبه البرزخي او هي عين القالب البرزخي وذلك لتحضر

السابقين بروح القدس التي هي فوق البرزخ كما مر في الثالثة من الرابعة
وهذا القالب البرزخي هو الذي تتصرف فيه الروح في هذه النشاة العنصرية
البضاوبتوسط في هذا البدن المحسوس اوهو الروح بعينه وعلى التقديرين
فحيوته ذاتية وهو متولد من هذه الاجسام الترابية وهذا البدن العنصري
بمنزلة قشر وغلاف له فاذا انزل الانسان من مركبة الكثيف المحلول الفاني
ركب البدن المكتسب اللطيف الباقي عريا عن لباس هذه النشاة بنتها
عن نومة نيسال ويجيب فان كان من السعداء سار في بساطين الملكوت
قايلا ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا وان كان من الاشقياء وقع في لهاة
والبهوت قايلا ربنا سمعنا وابصرنا فارجعنا نعمل صالحا غير الذي
كنا نعمل ومن لم يكن من السعداء ولا من الاشقياء ترك في سكرانة حتى
يبعث من غير سوال ففي الكافي عن الصادق عليه السلام قال لا يسال الا
من محض الايمان محضا او محض الكفر محضا وروايته اخرى والباقون يلهون
عنهم وفي لفظ اخر لا يعبوبهم محض الايمان اي اخلصه من شوايب التراب كما
واتقانه والاهتمام بشرايطه واركانه والسعي في تربيته وتقويته طول عمره

واتكناز

واستكشاف اسراره وتنميته ايام دهره فان من هذا شانه لا يموت الا
والايمان اكبره والدين اجل شانه فاذا سئل عنهما بالصواب اجاب ففتح
له الى الجنة باب وكذلك من محض الكفر واخلصه من شوايب الايمان واهتم
به وسعى في تربيته وتقويته بعد اله اهل الحق طول عمره ونصب العداوة لاهل
الدين ايام دهره فانه لا يموت الا والكفر اكبره والنفاق اعظم مهمه فاذا
سئل عن الايمان وهو اعدى اعدائه واعداء اهله تلجلج لا محالة لسانه فيمنع
عن الجواب فيفتح له الى النار باب وانما لا يلتفت الى الباقين لانهم لنسيانهم
لمثل هذا السؤال فان من لم يكن اهتم بامر دينه ما عاش بل كان اهتمامه
مقصورا في امر المعاش وغرته الحيوة الدنيا عن الاخرة فهو حري بان يبتلى
بسكرات الموت وتذهله غمرات الفوت الى ان يجعل الله له مخرجا ومما يدل
على بقاء الروح بعد مفارقتها البدن قوله عز وجل ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم من فضله
ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم
يحزنون ونادى النبي صلى الله عليه وآله سلم الاشقياء المقبورين

يوم بدء يا فلان يا فلان قد وجدت ما وعدني ربي حقا فهل وجدتم ما
وعد ربكم حقا ثم قال والذي نفسي بيده انهم لاسمع لهذا الكلام منكم
الا انهم لا يقدرون على الجواب ومثله عن امير المؤمنين عليه السلام في
رفعت جل وفي الاحتجاج عن الصادق عليه السلام ان الروح مقيمة في مكانها
روح المؤمن في ضياء وفسحة وروح المسئ في ضيق وظلمة والبدن يصير ترابا
قال وروي انه قال وبها يؤلم البدن وينهى ويثاب ويعاقب وقد نقار
ويلبسها الله تعالى غيره كما يقتضيه حكمته وفي البصائر عنه عليه السلام مثل
المؤمن وبدنه كمثل جوهرة في صندوق فاذا اخرجت الجوهرة منه طرح الصندوق
ولم يعبأ به وقال ان الارواح لا تمازج البدن ولا انما هي كالكل للبدن محيطة
روى العباشي عنه عليه السلام انه سئل قال هي من قدرته من الملكوت
وفي الحديث النبوي الارض لا تاكل محل الايمان وفي حديث اخر انكم خلقتم
للابد وانما تنقلون من دار الى دار. از جمادي مردم ونامي شدم. ونامي
مردم زحيوان سر زدم. مردم از حيواني وادم شدم. پس چه ترسم كي
ز مردن كم شدم. حمله ديگر بميرم از بشر. تا برآرم از ملايك بال وپر.

از ملك

از ملك هم بايدم جستن زجو. كل شئ هالك الا وجهه. بار ديگر از ملك
شوم. آنچه اندر وهم ناياد ان شوم. پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گويدم كانا اليه راجعون. كلمة فيها اشارة الى معنى الصور والنفخ قد
ورد في الحديث النبوي انه قرن من نور يلتقمه اسرافيل ووصفه بسعة
وضيق ودوران فيه ثقبا بعدد الارواح قال بعض اهل المعرفة انه كناية
عن الحضرة البرزخية التي ينتقل اليها الارواح بعد الموت قال القرن
واسع ضيق ولا شئ اوسع من الخيال لحكمه على كل شئ وعلى ما ليس بشئ
فانه يتصور العدم المحض ولا شئ اضيق منه اذ ليس في وسعه ان يتخيل
امر الا بصورة ولو سعه ان يجرد المعاني عن المواد اصلا فيرى العلم في صورة
لبن والشرع في صورة قيد الى غير ذلك مما يرى في النوم وغيره واما كونه
من نور فان النور سبب الكشف والظهور جعل الله هذا الخيال نورا
يدرك به تصوير كل شئ فنوره لا يشبه الانوار وبه يدرك التخليات وهو
نور عين الخيال لا نور عين الحس قال اذا قبض الله الارواح من هذه الاجسام
الطبيعية حيث كانت اودعها صورا جسدية هي مجموع هذا القرن النوري

بجميع مايدركه الانسان بعد الموت فى البرزخ من الامور انما يدركه بعين الصورة
التى هو فيها فى القرن وهو ادراك حقيقى ومن الصور هنالك ما هى مقيدة
عن التصرف ومنها ما هى مطلقة كارواح الانبياء كلهم وارواح الشهداء
ومنها ما يكون لها نظر الى عالم الدنيا ومنها ما يتجلى للنايم فى هذه الدار فى
حضرة الخيال التى هى فيه وهو الذى يصدق رؤياه قال واعلاه الصنوبر و
اسفله الواسع وكذلك خلقه الله فانه يتصور الحق فمن دونه من العالم ولا
شك ان الحق يتسع وينكمش بقدر ما يتنزل الخان يصل الى الاشخاص قال و
والنفخ نفختان نفخة تطفى النار ونفخة تشعلها ونفخ فى الصور فصعق من فى
السموات ومن فى الارض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون
فالنفخة الاولى يموت الاجساد وتحيى الارواح وبالنفخة الثانية تقوم قياما بالحق
لابد انها واشرقت الارض بنور ربها والنفخة من قبل الحق وان كانت واحدة
لاحاطة بجميع ماسواه لكنها بالنسبة الى الخلايق نفخات متعددة حسب تعدد
الاشخاص كما ان الازمنة والاوقات المتمادية ههنا انما هى ساعة واحدة يأتى
اليه وما امر الساعة الا واحدة ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة قال

ان الميت يجد فى البرزخ اللذات والآلام التى يستصحبها الصور الحاصلة
له من العلم والعمل فى الخير والشر وتصير فيه محكمة دائمة فحاله فى هذه المدة
كحال النطفة فى الرحم والبذرة فى الارض ينبت ويثمر ويختلف عليه اطوار النشأ
الى ان يتولد يوم القيمة بالنفخة الاسرافيلية ويفيق من صعقته ويخرج من
هيأته المحيطة به كما يخرج الجنين من القرار المكين لزكين طبقات عن طبق
فالموت ابتداء البعث المقالة الحادية عشرة فى نشو الاخرة من الاولى
ولقد علمتم النشأة الاولى فلولا تذكرون كلمة بها تبين كيفية هذا
الانشاء قال اهل المعرفة ان الانسان انما يكون وينمو ويتم خلقه باستحالات
وانقلابات تطرا على مادته ولا يمكن ذلك الا بحرارة غريزية محللة وتلك
الحرارة مستفادة من حركات الاجرام الفلكية المسخرة بامر ربها وسعيها
كما ثبت فى مقامه ثم ان استكمال نفس الانسان بحسب كلتى قوتيه النظرية
والعملية انما يتم بالحركات البدنية والفكرية والحركة تحتاج الى الحرارة
وهما متصاحبتان لا تنفك احديهما عن الاخرى وكما ان جميع الحركات
فى هذا العالم تنتهى الى حركات الافلاك سيما الفلك الاقصى فكذلك

جميع الحرارات العزيزيه والاسطقسيه ينتهى الى اضواء الكواكب سيما ضوء الشمس
كما يظهر عند التفتيش والاعتبار والاستقراء ثم ان كل مادة مصورة
بصورة ادنى اذا انتقلت الى ان تلبس صورة اعلى فذلك انما يكون بان يحصل
لها بصورتها الاولى شبه التعفن والهضم والانكسار كالحبة المدفونة
فى الارض فانها تضعف صورتها الجمادية ولم تتعفن باستيلاء الحرارة عليها
لم تقبل صورة نباتية وكذا القياس فى انتقالات النطفة فى اطوارها النباتية
والحيوانية وهكذا الحكم فى الترقيات الواقعة فى النفس فانها منبوعة بانكسارات
وانهضامات نفسانية ومنشأوها الحركات الدينية والنسك الدنيوية
والحركات الفكرية فى النسك العقلية والكل منوط بحركات الافلاك
الكواكب باضوائها فالكمالات العلمية والعملية للنفوس التى تحصل حيوتها
الاخروية وبهائيم نعيمها وغذاؤها وطعامها وشرابها فى الجنة انما تحصل
بحرارة الطبيعية الدنيوية وكذلك النقصانات والانحرافات التى
لنفوس اهل النار بالعرض فهذا العالم بمنزلة مطبخ ينضج فيه اطعمة اهل الجنة
واهل النار وتصلح ماكولاتهم بحركات السماوية واشعة الكواكب فان

اعمال بنى آدم هى مواد اغذيتهم التى بها تنشو نفوسهم وابدانهم الاخروية
فكلما كانت اعمال اهل الجنة فى هذه الدنيا انم اعتدالا واكثر نصحا من جهة
الرياضات الدنيوية والمتاعب الدينية فى سبيل الله كانت اغذيتهم و
فواكههم واشربتهم النفسانية الاخروية اوفر وانعم صلوحا واشد
تقوية للحيوة الباقية وكلما كانت اعمال اهل النار هنا اشد انحرافا
عن العدالة ومنهج الشريعة كانت اغذيتهم وفواكههم واشربتهم النفسانية
الاخروية اشد ايلاما واكثر تعذيبا وكما ان انحراف المزاج عن الاعتدال
فى الطبيعة يورث حرارة الحمى الشديدة كذلك الانحراف عن العدل فى
الاخلاق والاعمال والعلوم يورث حرارات نار جهنم وليس لنار جهنم هذا
الاشراق والتلألؤ الذى تراه فى هذه النار الدنيوية لان هذه ليست نارا
محضة بل هى نار ونور واما النار المحضة فمنامها انها محرقة مؤذية تراعيه
تبين مما ذكرنا ان الجنة والنار انما تنشان من النفس الانسانية وهما حالتان
فى موضوعهما وحالتان لها وتحدثان لكل نفس بحدوثها وبلوغها بالتمييز
وتمران باعمالها ومدركاتها واخلاقها وملكاتها التى تحصل لها من

اول العمر الى اخره روى ان النبى صلى الله عليه واله كان قاعدا فى المسجد فسمعوا
هدة عظيمة فارتاعوا فقال صلى الله عليه واله وسلم اتعرفون ما هذه
الهدة قالوا الله ورسوله اعلم قال حجر القى من اعلى جهنم منذ سبعين سنة
الان وصل الى قعرها فكان وصوله الى قعرها وسقوطه فيها هذه الهدة فيا
نوع من كلامه الاوالصراخ فى دار منافق من المنافقين قد مات و
كان عمره سبعين سنة فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الله
اكبر فعلمت علماء الصحابة ان هذه الحجر ذلك المنافق وسبعين سنة فلما
مات حصل فى قعرها قال الله تعالى ان المنافقين فى الدرك الاسفل من
النار ومما ذكرنا ظهر ايضا ان الجنة والنار مشهودتان لنا اليوم من حيث
المحل لا من حيث الصورة فنحن فى احديهما منتقلون على الحال التى نحن عليها و
لا نعلم انا فيها لان الصورة الدنيوية تحجبنا عن الاخروية التى تجلت لنا فيها
قال الله تعالى كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين
وقال عز وجل وجل ويستعجلونك بالعذاب وان جهنم لمحيطة بالكافرين
وقال جل ذكره ان الابرار لفى نعيم وان الفجار لفى جحيم يصلونها يوم الدين

وما هم عنها بغائبين فى الدنيا فان الامر بالعكس وانما هى الغائبة عنهم وهم
فيها من حيث المحل لا من حيث الصورة وقال تعالى الذين يأكلون اموال اليتامى
ظلما انما يأكلون فى بطونهم نارا وسيصلون سعيرا وفى الحديث النبوى الذين
يشربون فى انية الذهب والفضة انما يجرجر فى بطونهم نار جهنم وفى
كلام السجاد عليه السلام اعلموا ان من خالف اولياء الله ودان بغير
دين الله واستبد بامره دون امر ولى الله كان فى نار تلتهب تأكل ابدانا
قد غابت عنها ارواحها وغلبت عليها شقوتها فهم موتى لا يجدون
حر النار ولو كانوا احيا لوجدوا مض حر النار فاعتبروا يا اولى
الابصار واحمدوا الله على ما هداكم وفى الكافى عن الصادق عليه السلام
قال ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم صلى بالناس الصبح فنظر
الى شاب فى المسجد وهو يخفق ويهوى برأسه مصفر اللون قد نحف جسمه
وغارت عيناه فى رأسه فقال له رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
اصبحت يا فلان قال اصبحت يا رسول الله موقنا فعجب رسول الله من
قوله وقال ان لكل يقين حقيقة فما حقيقة يقينك فقال ان يقينى يا

رسول الله هو الذي أحزنني وأسهر ليلي وأظمأ هواجري فغرقت بفنائي
عن الدنيا وما فيها حتى كأني أنظر إلى عرش ربي وقد نصب للحساب وحشر
الخلايق لذلك وأنا فيهم وكأني أنظر إلى أهل الجنة يتنعمون في الجنة و
يتعارفون على الأرائك متكئون وكأني أنظر إلى أهل النار وهم فيها
معذبون مصطرخون وكأن الآن أسمع زفير النار يدور في مسامعي
فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأصحابه هذا عبد نور الله
قلبه بالإيمان ثم قال له الزم ما أنت عليه فقال الشاب ادع الله لي يا رسول
أن أرزق الشهادة معك فدعا له رسول الله فلم يلبث أن خرج في بعض
غزوات النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاستشهد بعد تسعة نفر
وكان هو العاشر وفي رواية أنه كان حارثة بن مالك بن النعمان الأنصاري
وقد تبين من هذه الكلمة أن لبدن الإنسان وروحه حركة طبيعية ذاتية
من لدن نشوه ووجوده ومبدئه إلى آخر بعثه ولقاء باريه ومعاده و
إليها الإشارة بقوله تعالى يا أيها الإنسان إنك كادح إلى ربك كدحا
فملاقيه وبقوله عز وجل يا أيها الناس إن كنتم في ريب من البعث

فانا

فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة الى
قوله وانبتت من كل زوج بهيج ذلك بان الله هو الحق وانه يحيي الموتى
وانه على كل شئ قدير وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من
في القبور الى غير ذلك من نظايره من الآيات كلها فيها اشارة الى صحائف
الاعمال والميزان وكل ما يدركه الانسان بحواسه ترتفع منه اثر الى ربه
ويجمع في صحيفة ذاته وخزانة مدركاته وكذلك كل مثقال ذرة من خير
او شر بعلمه يرى اثره مكتوبا ثمة سيما ما رسخت بسبب الهيئات و
به الصفات وصار خلقا وملكة فان ذلك مما يوجب خلود الثواب
والعقاب فكل انسان نفسه صحيفة اعماله وهو كتاب منطو اليوم عن
مشاهدة الابصار وانما ينكشف بالموت ورفع ما توردته الشواغل
الحسية المعبر عنه بقوله تعالى واذا الصحف نشرت فاذا حان حين ذلك
وهو يوم تبلى السراير وصار الغيب شهادة والسر علانية والخبر عيانا فيقال
لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم
حديد هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون

فمن كان في غفلة من حساب سره فاذا وقع بصره على ذلك والتفت الى
صفحة باطنه وصحيفة قلبه يقول ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة
الا احصاها ثم من كان من اهل السعادة واصحاب اليمين وكانت امورا
قدسية واعمالا صالحة واخلاقا حسنة فهذا وتي كتابه بيمينه من جهة
عليين اي كتاب الابرار لفي عليين وما ادراك ما عليون كتاب مرقوم
يشهده المقربون وذلك لان كتابه من جنس الالواح العالية والصحف المكرمة
المرفوعة المطهرة بايدي سفرة كرام بررة فليس عليه سوى الغرض كما قال سبحانه
فاما من اوتي كتابه بيمينه فيقول هاؤم اقرؤا كتابيه الى قوله في الايام الخالية
ومن كان في الاشقياء المردودين وكانت معلوماته مقصورة على الجزئيات
واعماله خبيثة واخلاقه سيئة هذا وتي كتابه بشماله من جهة سجين ان
كتاب الفجار لفي سجين وما ادريك ما سجين كتاب مرقوم ويل يومئذ للمكذبين
وذلك لان كتابه من جنس الاوراق السفلية والصحايف الحسية القابلة
للاحتراق فالاجرم يعذب بالنار كما قال سبحانه واما من اوتي كتابه
بشماله فيقول يا ليتني لم اوت كتابيه ولم ادر ما حسابيه الى قوله الا كل

الخاطئون واما من اوتي كتابه وراء ظهره فهم الذين اوتوا الكتاب
فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فقيل لهم ارجعوا وراءكم
فالتمسوا نورا فانه حين نبذه وراء ظهره ظن ان لن يحور فسوف يدعوا
ثبورا ويصلى سعيرا وميزان كل شئ هو المعيار الذي يعرف به قدر ذلك
الشئ فميزان يوم القيمة ما يوزن به قدر كل شئ انسان وقيمته على حسب
عقيدته وخلقه وعمله لتجزى كل نفس بما كسبت وليس ذلك الا الامام
المعصوم اذ به وبافتقائه آثاره وترك ذلك والقرب من طريقته والبعد عنها
يعرف مقدار الناس وقدر حسناتهم وسيئاتهم فميزان كل امة نبي تلك
الامة ووصي نبيها والشريعة التي اتى بها فمن ثقلت موازينه فاولئك هم
المفلحون ومن خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم روى
الصدوق باسناده عن هشام بن سالم قال سالت ابا عبد الله عليه السلام
عن قول الله عز وجل ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم
نفس شيئا قال هم الانبياء والاوصياء وفي رواية اخرى عنهم عليهم السلام
نحن الموازين القسط وما ورد انه يوزن به الصحف فالمراد بالصحف النفوس

الانسانية كما ورد به وما ورد انه له لسانا وكفتين فتمثيل المعنى بالصورة
كما ورد في سائر نظايره وفي الاحتجاج عن الصادق عليه السلام انه قيل له
اوليس توزن الاعمال قال لا ان الاعمال ليست اجساما وانما هي صفة ما
عملوا وانما يحتاج الى وزن الشئ من جهل عدد الاشياء ولا يعرف ثقلها و
خفتها وان الله لا يخفى عليه شئ قيل فما معنى الميزان قال العدل قيل فما معنى
في كتابه فمن ثقلت موازينه قال فمن رجح عمله وفي كتاب التوحيد عن امير المؤمنين
عليه السلام في قوله تعالى فاما من ثقلت موازينه ومن خفت موازينه
قال الحسنات تثقل الميزان والسيئات خفة الميزان كلمة في المظالم وفي
في الكافي عن ابي عبد الله عليه السلام انه يطرح عن المسلم من سيئاته بقدر
ماله على الكافر فيعذب الكافر بها مع عذابه بكفره عذابا بقدر ما للمسلم
قبله من مظلمة فاذا كانت المظلمة للمسلم عند مسلم يؤخذ للمظلوم من
الظالم من حسناته بقدر حق المظلوم فان لم يكن للظالم حسنات قال
كان للمظلوم سيئات يؤخذ من سيئات المظلوم فتزاد على سيئات
الظالم ان قيل ما معنى طرح السيئات واخذ الحسنات والتفاوت فيها

والزيادات وهل هي عبارة الا عن اعمال وحركات قد انقضت و
فنيت وغايتها ان تبقى آثارها في النفوس بعد ما ترسخت ولو سلم فكيف
تنقل من نفس الى اخرى قلنا هذا النقل واقع في الدنيا عند جريان
الظلم لكنه ينكشف في القيمة فيرى الانسان طاعات نفسه في ديوان
غيره وما لم ينكشف له وعلم صار موجودا له وكانه وجد الان في حقه
ثم المنقول ليس نفس الحسنات والسيئات بل الاثر الذي يترتب عليهما من
تنوير القلب واظلامها وانما عبر بهما عن الاثر لانه المقصود والغاية منها
وبين آثارهما تعاند وتضاد ولذلك قال الله تعالى ان الحسنات يذهبن
السيئات وفي الحديث المنبوي اتبع السيئة بالحسنة تمحها والاصل في
الذنوب ولذلك قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الرجل يشاك
حتى بالشوكة تصيب رجله وقال الحدود كفارات لاهلها فالظالم يتبع ثمرة
بالظلم وفيه ما يقتضي قلبه ويسوده فيمحو اثر النور الذي في قلبه من طاعته
وكانه احبط طاعته والمظلوم يتالم وتكسر شهوته وينير به قلبه وتفارقه
الظلمة والقسوة التي حصلت له من اتباع الشهوات وقد كان قلب الظالم

مستنيرا فكانه انتقل النور من قلب الظالم الى قلب المظلوم وهذا لم يكن
نقلا حقيقيا بل هو بطلان امر من موضع وحدوث مثله في موضع اخر الا
ان اطلاق النقل على مثل ذلك استعارة شايعة كما يقال انتقل الظل و
النور الشمس من موضع الى موضع او ولاية القضا من فلان الى فلان و
يقرب من هذا معنى الشفاعة فانها ايضا انما تقع في الدنيا وذلك لان
من استحكم نسبته الى بعض مقربي حضرة الله تعالى في الدنيا بشدة محبته له في
الله او كثرة المواظبة على الاقتداء به او كثرة الذكر له بالصلوة والتسليم عليه
او تالمه بفقدانه او نحو ذلك فان ذلك كله يصير سببا لتنوير قلبه وقربه
من الله عز وجل وهما بعينهما مغفرة للذنوب وزيادة الدرجات و
انما حصلنا بوسيلة ذلك الشفيع بل بوسيلة قربه من الله عز وجل وهذا
معنى الاذن من الله في الشفاعة فما لم يكن هذه المناسبة لم يتحقق الاذن
فلا تحصل الشفاعة روى الصدوق باسناده عن الرضا عليه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من لم يؤمن بحوضي فلا اورده
الله حوضي ومن لم يؤمن بشفاعتي فلا انالة شفاعتي ثم قال انما شفاعتي

لاهل الكباير من امتي فاما المحسنون فما عليهم من سبيل قيل للرضا عليه
السلام يا ابن رسول الله عز وجل ولا يشفعون الا لمن ارتضى وقال ما معنى قول الله
دينه وعن النبي صلى الله عليه واله وسلم ان من امتي من يدخل
الجنة بشفاعة اكثر من مضر كلهم فيها اشارة الى الصراط والشفاعة
قد دريت ان لكل انسان من ابتداء حدوثه الى منتهى عمره انتقالات
جبلية وحركات طبيعية فلا يزال ينتقل من صورة الى صورة حتى يتصل
بالعالم العقلي ويلحق بالملاء الاعلى ان ساعده التوفيق وكان من الكاملين او
باصحاب اليمين ان كان من المتوسطين او يحشر مع الشياطين والخسران
في عالم الظلمات ان ولاه الطبع او الشيطان وقارنه الخذلان وهذا معنى الصراط
والمستقيم منه ما اذا سلكه اوصله الى الجنة وهو ما يشتمل عليه الشرع وانك
لتهدي الى صراط مستقيم صراط الله وهو صراط التوحيد والمعرفة والتوسط
بين الاضداد في الاخلاق والتزام صوالح الاعمال وبالجملة صورة الهدى
الذي انشاه المؤمن لنفسه ما دام في عالم الطبيعة وهو ادق من الشعر
واحد من السيف واظلم من الليل كما ورد في الخبر لا تهتدي اليه الا من

جعل الله له نورا يمشي به في الناس يسعى الناس عليه على مقدار انوارهم روى
الصدوق رحمه الله في معاني الاخبار باسناده عن الصادق عليه السلام
انه سئل عن الصراط فقال هو الطريق الى معرفة الله عز وجل وهما صراطان صراط
في الدنيا وصراط في الاخرة فاما الصراط الذي في الدنيا فهو الامام المفترض
الطاعة من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مر على الصراط الذي هو جسر جهنم
في الاخرة ومن لم يعرفه في الدنيا زلت قدمه عن الصراط في الاخرة وتردى في
نار جهنم وعن الرضا عليه السلام قال الصراط صراطان صراط في الدنيا وصراط
في الاخرة فاما الطريق المستقيم في الدنيا فهو ما قصر عن الغلو وارتفع عن
التقصير واستقام فلم يعدل الى شئ من الباطل والطريق الاخر طريق
المؤمنين الى الجنة وهو مستقيم لا يعدلون عن الجنة الى النار ولا الى غير
النار سوى الجنة وعن الصادق عليه السلام الصراط المستقيم امير المؤمنين عليه
السلام وعنه عليه السلام ان الصورة الانسانية هي الطريق المستقيم
الى كل خير والجسر الممدود بين الجنة والنار اقول فالصراط والمار عليه
شئ واحد في كل خطوة يضع قدمه على راسه اعني يعمل على مقتضى نورمعرفته

التي هي بمنزلة راسه بل ويضع راسه على قدمه اي مبنى معرفته على سنخية علمه
الذي كان مبناه على المعرفة السابقة حتى يقطع المنازل ويصل الى الله و
الى الله المصير وروى الصدوق باسناده عن الصادق عليه السلام ان
الناس يمرون على الصراط طبقات والصراط ادق من الشعر واحد من
السيف فمنهم من يمر مثل البرق ومنهم من يمر مثل عدو الفرس ومنهم من يمر
حبوا ومنهم من يمر مشيا ومنهم من يمر متعلقا قد تاخذ النار منه شيا
وتترك شيا وروى انهم يردهم على الصراط قدر نورهم وفي خبر اخر الصراط
يظهر يوم القيمة للابصار على قدر المارين عليه فيكون دقيقا حتى يمر
وجليلا حتى يمر واخرين وانهم يعطون نورهم على قدر اعمالهم فمنهم من يعطى
نورا مثل الجبل العظيم يسعى بين يديه ومنهم من يعطى نوره اصغر من
ذلك ومنهم من يعطى نوره مثل النخلة بيمينه ومنهم من يعطى نوره اصغر من
ذلك حتى يكون اخرهم رجلا يعطى نوره على ابهام قدمه فيضئ مرة و
يطفئ مرة فاذا اضاء قدم قدمه ومشى واذا طفئ قام ولما كان الصراط ممدودا
على النار فلا بد لكل احد من ورود النار كما قال الله سبحانه وان منكم

الا واردها كان على ربك حتما مقضيا ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها
جثيا وسئل بعض العلماء عن شمول الآية لهم فقال جزناها وهي خامدة والسبات
عبارة عن تكميل الملائكة النفوس الانسانية باذن الله وقضائه وقدره شيئا
فشيئا من ابتداء حدوثها الى ان تبلغ الى الكمال اللائق بحالها فمن بقيها
منهم الى الرحمة والرضوان فهم ملائكة الرحمة ومن بقي بعد ذلك فهم ملائكة
العذاب قال الله تعالى وسيق الذين كفروا الى جهنم زمرا الآيات وقال عز
جل وجاءت كل نفس معها سائق وشهيد ورد سائق يسوقها الى محشرها
وشهيد يشهد عليها بعملها كلمة فيها اشارة الى ابواب الجنة والنار قال
المحقق نصير الملة والدين الطوسي قدس الله سره مشاعر حيواني كه
بدان ادراك عالم ملك ادراك كند هفت است پنج ظاهر وان حواس خمس
است ودو باطن وآن خيال ووهم است كه يكي مدرك صورتست ودیگر
مدرك معاني چه مفكره وحافظه وذاكره ازمشاعر نيستند بلكه اعوان
ايشانند وهر نفس كه متابعت هوا كند وعقل را در متابعت هوا مخمر
گرداند افرايت من اتخذ الهه هويه هر يكي ازين مشاعر حيواني نسبي

بالنار

باشد از اسباب هلاك او واضله الله على علم تا حالتي ازين
بود كه اما من طغى واثر الحيوة الدنيا فان الجحيم هي المأوى پس هر يكي
ازين مشاعر بمثابه دريست از دهاي بهشت كه هاسبعة ابواب
لكل باب منهم جزء مقسوم واكر عقل مدرك عالم ملكوت است
ورئيس ان مشاعر رئيس مطاع باشد ونفس را از هواي او
منع كند تا بهريكي ازين مشاعر مطالعه ايتي از كتاب الهي در عالم
خلقي كه ادراكش بان مشعر خاص باشد بتقديم رساند وبعقل نيز
استماع ايات كلام الهي را از عالم امري تلقي كند بخلاف ان قوم
كه لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير ان مشاعر حيواني
بمثابه درهشت باشد واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن
الهوى فان الجنة هي المأوى وقال بعض اهل المعرفة والنار امثلة
جزئية هي طبيعة كل احد وهواه في اولاه واخراه ولها ابواب و
مشاعر وهي سبعة وهي عين ابواب الجنة فانها على شكل ابواب النار
اذا فتح الى موضع اسند به موضع اخر فعين غلقه لموضع عين فتحه

لمنزل الخروهذه الابواب مفتوحة على الفريقين اهل النار والجنة الا
باب القلب فانه مطبوع اهل النار لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون
الجنة حتى يلج الجمل فى سم الخياط كان صراط الله ادق من الشعر فيحتاج من
يسلكه الى كمال التلطيف والتدقيق والى تيسير للحمقاء الجاهلين خصوصا
مع الاغترار والاستبداد برايهم من غير تسليم وانقياد فابواب الجحيم السبعة
وابواب الجنة ثمانية والباب الذى لا يفتح لهم هو فى السور باطنه فيه الرحمة
وظاهره من قبله العذاب المقالة الثانية عشر فى البعث والحشر ثم انكم
يوم القيمة تبعثون كلمة فيها اشارة الى البعث ونفون الحشر فى تفسير الامام
ابى محمد العسكرى عليه السلام ان الله ينزل بين نفختى الصور بعد ما
ينفخ النفخة الاولى من دوين السماء من البحر المسجور الذى قال الله والبحر
المسجور وهى منى كمنى الرجال فيمطر ذلك على الارض فيلتقى الماء المنى مع الاموات
فينبتون من الارض ويجيئون وروى الصدوق باسناده الصحيح عن الصادق
عليه السلام انه قال اذا اراد الله ان يبعث الخلق امطر السماء على الارض اربعين
صباحا فاجتمعت الاوصال ونبت اللحوم كانها عليها السلام اشار الى

الاطوار البرزخية

الاطوار البرزخية التى بها تتم البعث والاعادة المشار اليه بقوله عز وجل لتركبن
طبقا عن طبق كالاطوار الحملية التى للجنين فى بطن امه التى بها تتم الخلق اول
مرة ولهذا شبهه بالمنى فى الحديث الاول نفس الاخرة بالاولى فما خلقكم ولا
بعثكم الا كنفس واحدة قال الله تعالى يا ايها الناس ان كنتم فى ريب
من البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة الى قوله تعالى وان الله يبعث
من فى القبور قال بعض اهل المعرفة النفخة نفختان نفخة تطفى النار ونفخة تشعلها
فاذا نهيات صور الخلايق كانت قبيلة استعدادها كالحشيش المحترق وهو
الاستعداد لقبول الارواح كاستعداد الحشيش بالنار التى كمنت فيه لقبول
الاشتعال والصور البرزخية كالسرج مشتعلة بالارواح التى فيها فينفخ
اسرافيل نفخة واحدة فتمر على تلك الصور فتطفيها وتمر النفخة التى تليها وهى
الاخرى على الصور المستعدة للاشتعال وهى النشاة الاخرى فتشتعل بارواحها
فاذا هم قيام ينظرون فتقوم تلك الصور احياء ناطقة بما ينطقها الله
ناطق بالحمد لله ومن ناطق بقول من بعثنا من مرقدنا ومن ناطق بالحمد لله
الذى احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور وكل ينطق بحسب علمه وحاله وما

كان عليه ونسي حاله في البرزخ ويخيل ان ذلك منام كما يتخيله المستيقظ وقد
كان عنده موته وانتقاله الى البرزخ كالمستيقظ هناك وان الحيوة الدنيا كالمنام
وفي الاخرة يعتقد انه كان الدنيا والبرزخ انه منام في منام ويعلم
ان الروح الانساني انما اوجده الله مدبرا لصورة طبيعية مستدامة سواء
كان في الدنيا او في البرزخ او في الدار الاخرى وحيث كان فالصورة الاولى
هي التي اخذ فيها عليه الميثاق ثم حشر الى هذه الصورة الحسية الدنيا وبها فاذا
مات يحشر في صورة اخرى ثم يحشر في الصورة التي يسأل فيها ثم بعد السؤال الى
صورة اخرى في البرزخ ينتقل من طور الى طور ثم يحشر في الصورة التي يدخل
بها الجنة او النار فاذا دخل الجنة ورأى فيها من الصور فاي صورة راها
احسنها يحشر فيها ولا يستحسن منها الا ما يناسب صورة التجلي الذي يكون
له في المستقبل لان تلك الصورة هي كالاستعداد الخاص لذلك التجلي
هنا يمكنك ان تعرف انك الآن كذلك تحشر في كل نفس في صورة الحال التي
انت عليها ولكن يحجبك عن ذلك رؤيتك المعهود وان كنت تحس بالتفاوت
في احوالك ولكن لا تعلم انها صور لروحك تدخل فيها في كل ان وتحشر فيها

والسر فيه ان ادراك الشئ انما يكون بتصور المدرك بصورة المدرك حين
ادراكه سواء كان بطريق الاحساس او التخيل او التعقل وذلك لان الادراك
لا بد فيه من نيل المدرك لذات المدرك فلو لم يتحد فيه اما يخرج من ذاته
الى ان يصل اليه او يدخله اياه في ذاته وكلاهما محال اي يراد ز تو همين
انديشه ما بقي تو استخوان وريشه كبود انديشه ات كل كلشني ورد بود
خاري توهيمه كلخني پس تو ان هوشي دباقي هوش پوش خوشتن راكم مكن
باره مكوش بالله در القابل هردم از دوري تو نقشي زندم راه خيال
باكه كويم كه دربن پرده چها مي بينم ثم ان حشر الخلايق في الاخرة على انحاء
مختلفة حسب اعمالهم واخلاقهم فلقوم على سبيل الوفد يوم يحشر المتقين الى
الرحمن وفدا ولقوم على سبيل التعذيب يوم يحشر اعداء الله الى النار
فهم يوزعون ولقوم يحشر المجرمين يوم ننهزها ولقوم يحشره يوم القيمة
اعمى وبالجملة لكل احد الى غاية سعيه وعمله وما يحبه حتى انه لو احب حجرا
يحشر معه انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم فان تكرر الا فاعل
الملكات فكل ملكة تغلب على الانسان في الدنيا يتصور في الاخرة بصورة

بناسبها قال كل يعمل على شاكلته ولاشك ان افاعيل الاشقياء المدبرين انما
هي بحسب هممهم القاصرة النازلة في مراتب البرازخ الحيوانية وتصوراتهم مقصورة
على اغراض بهيمية او سبعية او شيطانية تغلب على نفوسهم فلا جرم يحشرون
على صور تلك الحيوانات واذا الوحوش حشرت وفي الحديث المثنوي يحشر
بعض الناس على صور بحسن عندها القرد والخنازير وفيه ايضا يحشر
الناس يوم القيمة ثلث اصناف ركبانا ومشاة وعلى وجوههم والسر في ذلك
ان لكل خلق من الاخلاق المذمومة والهيات الردية المتمكنة في النفس صورة
نوع من انواع الحيوانات وبدن يختص بذلك كصور ابدان الاسود ونحوها
لخلق التكبر والتهور مثلا وابدان الثعالب واشباهها للخبث والروغان وابدان
القرد ونحوها للمحاكاة والسخرية والخنازير للحرص والشهوة الى غير ذلك
وربما كان لشخص واحد من الانسان عدد كثير من الاخلاق الردية على
مراتب متفاوتة فبحسب ذلك تختلف الصور الحيوانية في الاخرة قال الله
عز وجل يوم تشهد عليهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما كانوا يعملون
كلمة فيها اشارة الى القيامة ومواقفها وشان اهلها عن الصادق عليه

السلام

السلام قال في حديث فحاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا عليها
فان للقيامة خمسين موقفا كل موقف مقام الف سنة وسئل
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن طول ذلك اليوم فقال و
الذي نفسي بيده انه ليخفف على المؤمن حتى يكون اهون عليه من الصلوة
المكتوبة يصليها في الدنيا وفي الكافي عن امير المؤمنين عليه السلام
اذا كان يوم القيمة بعث الله تعالى الناس من حفرهم عراة بهما جردا
مردا في صعيد واحد يسوقهم النور ويجمعهم الظلمة حتى
يقفوا على عقبة في المحشر فيدرك بعضهم بعضا ويزدحمون دونها
فيمنعون من المضي فيشتد انفاسهم انفا ويكثر عرقهم ويضيق بهم
امورهم ويشتد ضجيجهم ويرتفع اصواتهم الحديث وعن الصادق
عليه السلام مثل الناس يوم القيمة اذا قاموا لرب العالمين مثل
السهم في القرب ليس له من الارض الا موضع قدمه كالسهم في
الكنانة لا يقدر ان يزول ههنا وفي كتاب الحسين بن سعيد
الاهوازي عن الباقر عليه السلام قال اذا كان يوم القيمة وجاء

الله عبده المؤمن اوقفه على ذنوبه ذنبا ثم غفرها له لا يطلع على ذلك ملكا
مقربا او نبيا مرسلا قال بعض اهل المعرفة اذا مات الخلايق كلهم على
اختلاف انواع موتهم وفنون فنائهم واصنافهم هلاكهم على حسب راتهم
وتوجهاتهم الى مافوتهم وحركاتهم الى غاياتهم ووصولاتهم الى نهاياتهم و
رجوع كل الى اصله من الاملاك والارواح والنفوس واجتمعوا جميعا على
صعيد واحد دفعة واحدة بالنفخة الاسرافيلية كما قال سبحانه ان كانت الا
صيحة واحدة فاذاهم جميع لدينا محضرون فعند ذلك قامة القيمة الكبرى
وظهر نور الانوار وانكشف ضوء الحقيقي وتجلى جمال الاحدية ولم يبق انوار
الكواكب عنده ظهور فهي مطموسة الانوار مطوية السموات بيمين الحق
يوم نطوي السماء كطي السجل للكتب كما بدانا اول خلق نعيده فالمتحقق كل
فرع الى اصله وكل مستفيض مع مفيضه وكل مستنير مع نوره المنير و
جمع الشمس والقمر والحقت النفوس بالارواح وزالت المباينة بين الارواح
والاشباح ورجعت السموات والارض الى ما كانتا عليه قبل انفتاقهما من
الرتق فعادتا الى مقام الجمعية المعنوية من هذه التفرقة الطبيعية وكذا

العناصر

العناصر كلها تنقلب نارا واحدة غير هذه النار الاسطقسية وتصير الهيولى
كلها بحرا مسجورا وتتصل البر بالبحر وتتحد الفوق والتحت والشقت السماء
وانتثرت النجوم وتزول الابعاد والاجرام وترتفع الحواجز والحوايل ويجدد
النور مع النور والفعل بالفاعل فلم يبق من القوى والحواس تاثر ولا للمحسوس
بما هو محسوس عين ولا اثر ولا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا وحملت الارض
والجبال فدكتا دكة واحدة وتشاهد الجبال كالعهن المنفوش لضعف وجودها
ثم تنسف نسفا فيذرها قاعا صفصفا لا ترى فيها عوجا ولا امتا وتبدل
الارض غير الارض فتمد مد الاديم وتبسط على قدر تسع الخلايق كلها ويبرز والله الواحد
القهار والمخلصون عند ذلك عن البرازخ يتوجهون الى الحضرة الربوبية
فاذاهم من الاحداث الى ربهم ينسلون فعدمت عند ذلك الارجاء والازمان
السنون والساعات ولا يبقى الا الواحد القهار الذي اليه مصير جميع الامور
بلا وقت، ولا زمان ولا حيز ولا مكان فلا قبل يومئذ ولا بعد ولا
هنا ولا هنالك ولا ستر ولا حجاب لان ذلك من لوازم الزمان المقتضي للتغير
والمكان الموجب للتكثر فاذا ارتفعا ارتفع الحجاب وجمعت الخلايق دفعة

واحدة كلمح البصر وهو اقرب في اوسع مكان ذلك يوم مجموع له الناس وذلك يوم
مشهود مع انه يوم الفصل لامتياز الفضل من الباطل فيه بخلاف الدنيا فانه
لتشابههما فيها يوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون ليميز الله الخبيث من الطيب
وهذا الفصل يقتضي ذلك الجمع هذا يوم الفصل جمعناكم والاولين
اطلق الله حقيقته عن قيد الزمان والمكان يعرف ان مجمع الزمان وما
يطابقه كساعة واحدة هي شان واحد من شئون الله مشتمل على شئون
التجليات الواقعة كل يوم وساعة اذ كل يوم هو في شان ولا يشغله شان
عن شان مع انه من جهة المخلوقات واختلاف قوابلها واستعداداتها مقدار
خمسون الف سنة وكذا مجموع الامكنة الواقعة في كل وقت وان كنقطة تشمل
على الجميع فكما اتصلت الآنات في نظر مشهوده واتصلت الامكنة التي في كل
ان فعلى هذا القياس اتصلت الارض الموجودة الآن مع الاراضي الموجودة في
الازل والآباد وهكذا تصير الاراضي كلها ارضا واحدة فيها الخلايق كلها
ووضع الكتاب وجئ بالنبيين والشهداء وقضي بينهم بالحق وهم لا يظلمون
يعاقبون والدين احدثتم بدياهم في دار الدنيا كما اخبر عنه امير المؤمنين عليه

الحق

السلام بقوله لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا فتوابهم عين علمهم اعبد الله
لا لرغبة ولا لرهبة بل لانه اهل لان يعبد وانى اهل لان اعبد فلا استطارهم
للقيمة والبعث والثواب بل هم عين القيمة والبعث والثواب هنا بعثت
انا والساعة كهاتين وجمع بين سبابتيه بل هم في الجنة من حيث المحل وان
لم يكونوا فيها من حيث الصورة عالمين بها وذلك لقيامهم بذواتهم الفانية
عن انفسها الباقية بالحق تعالى شانه زاده تا نيست احمد در جهان صد من
بود واند عيان زد قيامته را هي پرسيده اند اى قيامت تا قيامت را چند
بار زبان حال ميكفتى بسى كه زمحشر حشر را پرسد كسى بهر آن كفت آن رسول
خوش پيام مرمرا تا قبل موت يا كرام هجنا كم مرده ام من قبل موت
زان طرف آورده ام اين صيت و صوت پس قيامت شو قيامت را ببين
ديدن هر چيز را شرطست اين واما اهل الحجاب والارتياب فلا يمكنهم
الجمع بين المعرفة بطي السموات وما يتبعها من الارضين والحركات يوم القيمة
وبين المعرفة بنشرها هنا والعجب انهم كما لم يؤمنوا بذلك بالطي في هذه
الدنيا لاشتغالهم باحوال الدنيا فكذلك اذا بعثوا في الآخرة انكروا ذلك

سكنهم فى الدنيا ونشر الحركات فيها لاشتغالهم باهوال القيمة
كما قال الله عز وجل ويوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ما لبثوا
غير ساعة كذلك كانوا يؤفكون وقال الذين اوتوا العلم والايمان
لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم القيمة فهذا يوم البعث ولكنكم
كنتم لا تعلمون ومما يدلك على بعض ما ذكرنا فى تفسير على بن ابراهيم
عن ابى الحسن الرضا عليه السلام انه قال ان الشمس والقمر اتيان من
ايات الله تجريان بامره مطيعان له ضوؤهما من نور عرشه وحرهما
من جهنم واذا كانت القيمة عاد الى العرش نورهما وعاد الى النار
حرهما فلا يكون شمس ولا قمر كلمة فيها اشارة الى مراتب الدرجات
والدركات وتبديل السيئات بالحسنات قال بعض اهل المعرفة ان
درجات الجنة على عدد دركات النار فما من درج فى الجنة الا يقابله
درك من النار وذلك ان الانسان لا يخلو ما ان يعمل بالامر او لا يعمل
عمل كان له فى الجنة درجة معينة لذلك العمل خاصة وفى موازنة هذه
الدرجة المخصوصة لهذا العمل الخاص اذا ترك الانسان درك فى

البعث

النار

النار لو سقطت حصاة تلك الدرجة لو قعت على خط استواء على
ذلك الدرك فاذا اسقط الانسان من العمل بما امر فلم يعمل كان ذلك
الترك لذلك العمل عين سقوطه الى ذلك الدرك قال الله تعالى
فاطلع فراه فى سواء الجحيم فان الاطلاع على الشئ انما يكون من اعلى
الى اسفل والسواء حد الموازنة على الاعتدال فما راه الا فى ذلك
الدرك الذى فى موازنة درجة فان العمل الذى نال به هذا الرجل
تلك الدرجة تركه الرجل الاخر الذى كان قرينه فى الدنيا بعينه فانظر
هذا العدل الالهى ما احسنه ولما كان الموحد منعه التوحيد ان يكون
من اهل النار والمشرك قطع به الشرك عن دار الكرامة فان الجنة
خير لا شر فيها بجميع جزاء علم المشرك وعمله وقوله الذى لو كان موحدا
جوزى عليه فى الجنة بحسبه يعطى للموحد الجاهل بذلك العلم المفرط فى
ذلك العمل التارك لذلك القول وجميع جزاء جهل الموحد وتفريطه
وتركه لذلك القول الذى لو كان مشركا لحصل له فى النار يعطى
لذلك المشرك الذى لا حظ له فى الجنة فاذا راى المشرك ما كان يستحقه

لوكان سعيدا يقول يارب هذا الى وهو جزاء على فيقول الله
تعالى لعبدي جازيتك على ذلك كله بما انعمت به عليك من كذا و
كذا فيقرّر عليه جميع ما انعم عليه في الدنيا جزاء لمكارم اخلاقه
والقول بها والتحريض عليها والعلم بمواقعها دون نعمة المنة عليه
في خلقه المبتدأة التي ليست بجزاء فيزيحها المشرك هنالك بما كشف الله
له من علم الموازنة فيقول صدقت فيقول الله تعالى له فما نقصت لك
من جزائك شيأ والشرك قطع بك من دخول دار الكرامة فتنزل
فيها على موازنة هذه الاعمال ولكن انزل من النار على دركات من نزل
على درجات تلك الاعمال فان صاحبها منعه التوحيد ان يكون من
اهل هذه الدار فهذا هو من الميراث الذي بين اهل الجنة والنار
اقول قد اشار بالميراث الذي بين الفريقين الى ما ورد في الآيات
والاخبار فقد روى عن النبي صلى الله عليه واله وسلم في قوله
سبحانه اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس قال ما منكم
الا وله منزلان منزل في الجنة ومنزل في النار فان مات ودخل

النار

النار ورث اهل الجنة منزله ان قيل كيف يعطى المشرك جزاء معصية الموحد
ويعطى الموحد جزاء طاعة المشرك وكيف هذا يليق بالعدل قلنا ذلك
لان المشرك بحسب مقتضى طينته الخبيثة انما يحن وينزع الى معاصي يطبعه
وسجيته وضميره معقود على فعلها دايما ان تيسر له لانه من اهلها
كما قال الله تعالى فيهم ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه والاعمال الحسنة
منه ليس صدورها من طينته الاصلية وهذا بخلاف المومن فانه بحسب
مقتضى طينته الطيبة انما يرتكب القبيح بكره عقله ووجل من قلبه
وخوف من ربه لان صدوره منه غريب من سجيته وطبعه الاصلي اذ
ليس هو من اهله ولهذا لا يعاقب عليه بل يثاب بما لم يفعل من الخيرات
لخيبته اليها وحرصه عليها او عقد ضميره على فعلها دايما ان تيسر له فان
الاعمال بالنيات وانما لكل امرئ ما نوى وانما ينوى كل ما يناسب طينته
الاصلية ويقتضيه جبلته التي خلق عليها قال الله تعالى قل كل يعمل
على شاكلته فربكم اعلم بمن هو اهدى سبيلا وفي الحديث المعصوم
انما يجمع الناس الرضا والسخط فمن رضي شيأ فكانما اتى به وان

لم يفعله ومن سخط شيئا فكانما لم يأته وان فعله وكما يجازى المشرك
بحسناته في الدنيا بالنعم الدنيوية كذلك الموحد يجازى بسيئاته في
الدنيا بما يصيبه من الآلام فيها ثم بتشديد الموت عليه ثم بعذاب
البرزخ ان بقي من الجزاء بقية حتى يلقى الله طاهرا مطهرا كما ورد في الآيات
والاخبار هستا ميدم كه على رغم صد دوزخ فيض عفو شش نهد بار
كنه ارذ وشم ويدل على ما ذكرناه كله ما روينا عن ابي اسحق الشيخ
عن الباقر عليه السلام في حديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة قال
قال اعلم ان الله عز وجل خلق ارضا طيبة طاهرة وفجر فيها عذبا
زلالا فرانا ساغبا فرض علينا ولابينا اهل البيت فقبلنا فاجرى علينا
ذلك الماء سبعة ايام ثم نضب عنها ذلك الماء بعد السابع فاخذ من
صفوة ذلك الطين طينا فجعله طين الائمة عليهم السلام ثم اخذ
جل جلاله ثفل ذلك الطين فخلق منه شيعتنا محبونا من فضل طينتنا
فلو ترك طينتكم يا ابرهيم كما ترك طينتنا لكنتم ونحن سواء قلت
يا ابن رسول ما صنع بطينتنا قال مزج طينتكم ولم يمزج طينتنا قلت

يا ابن

يا ابن رسول الله وبما مزج طينتنا قال عليه السلام خلق الله عز وجل
ايضا ارضا خبيثة منتنة وفجر فيها ماء اجاجا مالحا اسنا ثم عرض عليها
جلت عظمته ولاية امير المؤمنين صلوات الله عليه ثم ثقلها واجرى ذلك
الماء عليها سبعة ايام ثم نضب ذلك الماء عنها ثم اخذ من كدرة ذلك الطين
المنتن الخبيث وخلق منه ائمة الكفر والطغاة والفجرة ثم عمل ما بقي من ذلك
الطين فمزجه بطينتكم ولو ترك طينهم على حاله ولم يمزج بطينتكم ما عملوا بعملا
صالحا ولا ادوا امانة الى احد ولا شهدوا الشهادتين ولا صاموا ولا
صلوا ولا زكوا ولا حجوا ولا شبهوكم في الصورة ايضا يا ابرهيم ليس شئ اعظم على
المؤمنين ان يرى صورة حسنة في عدو من اعداء الله عز وجل و
المؤمن لا يعلم ان تلك الصورة من طين المؤمن ومزاجه يا ابراهيم ثم مزج الطينان
بالماء الاول والماء الثاني فما تراه من شيعتنا من ريبة او ريا او لواط
وخيانة وشرب خمر وترك صلوة وصيام وزكوة وحج وجهاد ففي كلها
من عدونا الناصب وسخطه ومزاجه الذي مزج بطينته وما رأيته من هذا
العدو الناصب من الزهد والعبادة والمواظبة على الصلوة وادأ

الزكوة والصوم والحج والجهاد واعمال البر والخير وكذلك كله من طين المؤمن
وسنخه ومزاجه فاذا عرض اعمال المؤمن واعمال الناصب على الله يقول الله
عز وجل انا عدل لا اجور منصف لا اظلم وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني
ما اظلم مؤمنا بذنب ركب من سنخ الناصب وطينته ومزاجه هذه
الاعمال الصالحة كلها من طين المؤمن ومزاجه والاعمال الردية التي كانت
من المؤمن طين العدو الناصب يلزم الله تعالى كل واحد منهم ما هو
من اصله وجوهره وطينته وهو اعلم بعباده من الخلايق كلهم اترى
ههنا يا ابرهيم ظلما وجورا وعدوانا ثم قرا عليه السلام معاذ الله
ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون يا ابرهيم ان
اذا طلعت وبدا شعاعها في البلدان كلها اهو با ابن من الغرض ام
هو متصل بها شعاعها يبلغ في الدنيا في المشرق والمغرب حتى اذا غابت
يعود الشعاع ويرجع اليها اليس ذلك كذلك قلت بلى يا ابن رسول
الله قال فكذلك كل شي يرجع الى اصله وهو جوهره وعنصره فاذا كان
يوم القيمة ينزع الله تعالى من العدو الناصب سنخ المؤمن ومزاجه و

وطينته

وطينته وجوهره وعنصره مع جميع اعماله الصالحة ويرده الى المؤمن
وينزع الله تعالى من المؤمن سنخ الناصب ومزاجه وطينته وجوهره
وعنصره مع جميع اعماله السيئة الردية ويرده الى الناصب عدلا منه
جل جلاله وتقدست اسماؤه ويقول للناصب لا اظلم عليك هذه
الاعمال الخبيثة من طينك ومزاجك وانت اولى بها وهذه الاعمال
الصالحة من طين المؤمن ومزاجه اليوم يجزى كل نفس بما تسبت لا اظلم
اليوم ان الله سريع الحساب اترى ههنا ظلما وجورا قلت لا يا ابن رسول
الله بل ارى حكمة بالغة فاضلة وعدلا بينا واضحا ثم قال عليه السلام
اليس الله عز وجل يقول الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات
للطيبين والطيبون للطيبات اولئك مبرءون مما يقولون لهم مغفرة
ورزق كريم وقال عز وجل والذين كفروا الى جهنم يحشرون ليميز الله
الخبيث من الطيب ويجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعا فيجعله في
جهنم اولئك هم الخاسرون قلت سبحان الله العظيم ما اوضح دلالة
لمن فهمه وما اعمى قلوب هذا الخلق المنكوس عن معرفته ثم قال عليه

بعد كلام من هذا القبيل يا ابرهيم ازيدك في هذا المعنى من القرآن قلت
بلى يا ابن رسول الله قال عليه السلام قال الله تعالى يبدل الله سيئاتهم حسنات
وكان الله غفورا رحيما يبدل الله سيئات شيعتنا حسنات و
اعدائنا سيئات يفعل الله ما يشاء ويحكم يريد لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه
لا يسأل عما يفعل وهم يسألون هذا يا ابرهيم من باطن علم الله المكنون
ومن سره المخزون وفي تفسير ابي محمد العسكري عن الصادق عليه السلام
في حديث طويل ان المؤمن يوقف يوم القيامة ما بين مائة وأكثر من ذلك الى
مائة الف من النصاب فيقال له هؤلاء فداؤك من النار فيدخل هؤلاء
المؤمنون الى الجنة واولئك النصاب الى النار كلمة فيها اشارة الى
الجنة والنار الجنة جنتان جنة روحانية وهي للمقربين وهي انما تنشأ
من العلوم الحقة والمعارف اليقينية الحاصلة للانسان ههنا فان
المعرفة في هذه الدنيا بنية المشاهدة في الاخرة واللذة الكاملة موقوفة
على المشاهدة فان الوجود لذيذ وكمالة الذة فالمعارف التي هي مقتضى
طباع القوة العاقلة من العلم بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم

الاخر اذا صارت مشاهدة للنفس كانت لها اللذة لا يدرك الوصف كنهها و
لهذا ورد في الحديث لا عيش الا عيش الاخرة وفي الكافي عن الصادق عليه السلام لو يعلم
الناس ما في فضل معرفة الله تعالى لمدوا اعينهم الى ما متع به الاعداء
به الاحمد من زهرة الحيوة الدنيا ونعيمها وكانت دنياهم اقل عندهم
مما يطاونه يا حليم ولنعموا بمعرفة الله وتلذذوا بها تلذذ من لم يزل في
في روضات الجنان مع اولياء الله وفي بصائر الدرجات عن نضر بن قابوس
قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل وظل ممدود وماء مسكوب
وفاكهة كثيرة لا مقطوعة ولا ممنوعة قال يا نضر والله ليس حيث ما يذهب
الناس انما هو العالم وما يخرج منه وجنة جسمانية لهم ايضا
لاصحاب اليمين وهي انما تنشأ من الاخلاق الفاضلة والاقوال
الصادقة والاعمال الصالحة بابداع النفس الانسانية المتصفة
بها الصور الملذة من الحور والقصور والعلمان واللؤلؤ و
الياقوت والمرجان في عالمها وصقعها فان للنفس اقتدارا
على ذلك باذن الله تعالى ولكنها ما دامت في هذه النشاة

لا يترتب عليها آثارها لضعفها واشتغالها بالمحسوسات فاذا
قويت وصفت وزالت الشواغل واحضرت القوى كلها في
واحدة ذات تخيل حتى صارت عينا باصرة للنفس وقدرة فعالة
وانقلب العلم مشاهدة فلا يخطر بالبال تميل اليه النفس الا وتجده
في الحال باذن الله اى يوجد بحيث يراه رؤية عيان ويحس به
احساسا قويا لا اقوى منه واليه الاشارة بقوله صلى الله عليه و
آله وسلم ان في الجنة سوقا يباع فيه الصور والسوق عبارة
عن اللطف الالهى الذى هو منبع القدرة على الاختراع الصور
الشتية ونيلها بالحس وفى الحديث القدسى يا ابن آدم خلقتك للبقاء
وانا حى لا اموت لتطغى فيما امرتك به وانته عما نهيتك عنه لا
مثلى حيا لا يموت انا الذى اقول للشئ كن فيكون اطغى فيما امرتك به
اجعلك مثلى اذا قلت لشئ كن فيكون فلا يقول احد من اهل الجنة
لشئ كن الا ويكون وفيه اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين
رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر وفى القرآن فلا تعلم

نفس

نفس ما اخفى لهم من قرة اعين جزاء بما كانوا يعملون والنار نار
نار روحانية تطلع على الافئدة للمنافقين والمتكبرين والمكذبين
وهى انما تنشأ بوسيلة عالم العقل بسبب فقدان المعارف والكمالات
العقلية اما بانكارها وجحودها او بالحرمان عنها بعد ادراكها و
الشوق اليها بحسب حصول اضدادها بالجهل المركب وفقدان القوة النيوية
وحصول فعلية الشيطنة والاعوجاج ورسوخ العقايد الباطلة في
الوهم وهى مولمة جدا واما النقص بحسب الغريزة فالالم بسببه كما هى
بمنزلة الموت والزمانة في الاعضاء من غير شعور لمولم وكلاهما مشتركان
في عدم الابصار في الاخرة الا ان البلاهة ادنى الى الخلاص من فطانة
فالعذاب لهؤلاء عظيم ولاولئك اليم ونار محسوسة لهم ولاهل الكتاب
على قدر اعمالهم وهى انما تنشأ بتبعية هذه النشاة الدنيا وبسبب فقدان
مطاعمها بعد حصول الالف له والتعلق به والاخلاد اليه وارتكاب
الاعمال السيئة والاقوال الكاذبة والاخلاق الرديئة فان النفس بسبب ذلك
تنشاء في عالمها صورا موذية مناسبة لها من الحيات والعقارب

والسموم والحموم وغيرها فتاذى بها ولا تقدر على عدم انشائها
كما انها اذا اصابتها في الدنيا مصيبة فكلما خطر ببالها اغتمت بها و
تاذت ولا يمكنها ان تخطرها ولكنها في الدنيا تغفل عنها احيانا لاشتغال
بخلاف الاخرة فانها لا تغفل عنها لعدم الشاغل وصفاء المحل وتوفيه
القوى كلها قوة واحدة ذات تخيل فلا يزال يريد ما لا يجده وتشتهي ما لا
ويفعل ما يكرهه ويختار ما يعذبه ويهرب عما يصحبه فابلا يا ليت بيني و
بينك بعد المشرقين فبئس القرين الا ان هذه الهيئات لما كانت غريبة عن جوهر
النفس وكذا ما يلزمها فلا يبعد ان تزول في مدة من الدهر بمفاوتة حسب
تفاوت العلايق في رسوخها وضعفها وكثرتها وقلتها ان شاء الله فيخرج
من النار في قلبه مثقال ذرة من الايمان فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و
من يعمل مثقال ذرة شرا يره ان الله لا يغفر ان يشرك به يغفر ما دون ذلك
لمن يشاء وفي اعتقادات الصدوق رحمه الله روى انه لا يصيب احدا من
اهل التوحيد الم في النار اذا دخلوها وانما تصيبهم الآلام عند الخروج منها
فتكون تلك الآلام جزاء بما كسبت ايديهم وما الله بظلام للعبيد وباسناده عن

ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم والذي بعثني بالحق بشيرا
لا يعذب الله بالنار موحدا ابدا وان اهل التوحيد ليشفعون فيشفعون.
وفي توحيده عن الصادق عن ابائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم من وعده الله على عمل ثوابا فهو منجز له ومن اوعده على
عمل عقابا فهو فيه بالخيار وفي كتاب التمحيص عن امير المؤمنين عليه السلام
قال ما من شيعتنا احد نتعارف امرانهيناه عنه فيموت حتى يتلى ببلية
يمحص بها ذنوبه اما في مال او ولد واما في نفسه حتى يلقى الله نجيا وما
من ذنب وانه ليبقى عليه شئ من ذنوبه فيشدد عليه عند موته فتمحص ذنوبه
وفيه عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
الحمى رايد الموت وهي سجن الله في ارضه وهي حظ المؤمن النار وعن
عمر بن يزيد قال قلت لابي عبد الله ع اني سمعتك وانت تقول كل
شيعتنا في الجنة على ما كان منهم قال صدقتك كلهم والله في الجنة قال قلت
جعلت فداك ان الذنوب كثيرة كبار فقال اما في القيمة فكلكم في الجنة
بشفاعة النبي المطاع او وصي النبي ولكني والله اخوف عليكم في البرزخ قلت

وما البرزخ قال القبر حين موته الى يوم القيمة عفو الهى بكبد كاروحوش
مژده رحمت برسان مدسروش لطف خدا بيشتر از جرم ماست نكته
سربسته چه كوبى خموش قال بعض اهل المعرفة ان جهنم ليست بدار حقيقية
مناصلة لانها صورة غضب الله كما ان الجنة صورة رحمة الله وقد ثبت
ان رحمة الله ذاتية واسعة كل شئ والغضب عارضى وكذا الخير اضاف
بالذات والشر ورد انه بالعرض فعلى هذا لابد ان تكون الجنة موجودة
بالذات وجهنم مقدرة بالعرض والتبع واصل جهنم من الدنيا فان مادتها
هى تعلق النفس بامور الدنيا من حيث هى دنيا وصورتها هى صورة الهيات
المولمة والاعدام والنقايص فهى ليست بدار خالصة بل هى مكدرة مشوبة
بهذا العالم فكانها هى هذا العالم انساق الى الاخرة بسابق القهر مان و
زمام التحتيز وفى الكافى عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم اخبرنى
الروح الامين ان الله لا آله غيره اذا وقف الخلايق وجمع الاولين والاخرين
اتى بجهنم تقاد بالف زمام اخذ بكل زمام مائة الف ملك من الغلاظ
الشداد ولها هدة وتحطم وزفير وشهيق انها لتزفر الزفرة فلولا ان

تعالى اخرها الى الحساب لاهلكت الجميع ثم يخرج منها عنق محيط بالخلايق
البرهم والفاجر فاخلق الله عبدا من عباده ملك ولا نبى الا بنادى
يارب نفسى نفسى وانت تقول يارب امتى امتى الحديث وانما يقاد بها
زمام لانها عالم التضاد فلا يجتمع اجزاؤها الا بازمة التحيز بايدى
ملايكة غلاظ شداد وكلمة فيها اشارة الى الاعراف ان كان اشتقاقها من
المعرفة فالانبياء والاولياء هم العارفون والمعروفون والمعرفون الله
للناس فى هذه النشاة وان كان من العرف بمعنى المكان العالى المرتفع فهم الذين
من فرط معرفتهم وشدة بصيرتهم كانهم فى مكان عال مرتفع ينظرون الى
سايرالناس فى درجاتهم ودركاتهم ويميزون السعداء عن الاشقياء على
معرفة منهم بهم وهم بعد فى هذه النشاة كما اشار اليه امير المؤمنين عليه السلام
بقوله اقسم برب العرش العظيم لو شئت اخبرتكم باباكم واسلافكم من
كانوا ومن كانوا وابن هم الان وما صاروا اليه وفى بصائر الدرجات عن
الاصبغ بن نباته قال كنت عند امير المؤمنين عليه السلام جالسا فجاءه رجل فقال
له يا امير المؤمنين وعلى الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم فقال له على عليه السلام

نحن الاعراف نحن نعرف انصارنا بسيماهم ونحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا
بسبيل معرفتنا ونحن الاعراف نوقف يوم القيمة بين الجنة والنار فلا يدخل
الجنة الا من عرفنا وعرفناه ولا يدخل النار الا من انكرنا وانكرناه وذلك بان
الله تبارك وتعالى لو شاء عرف الناس نفسه حتى يعرفوا واحدة ويأتوه من بابه
ولكن جعلنا ابوابه وصراطه وسبيله وبابه الذي يؤتى منه وباسنادة الصحيح
عن الباقر عليه السلام انه سئل عن هذه الآية فقال انزلت في هذه الامة
والرجال هم الائمة من آل محمد عليهم السلام قلت فمن الاعراف فقال اضراب بين
الجنة والنار فمن شفع له الائمة منا من المؤمنين المذنبين نجا ومن لم
يشفعوا له هوى وفي رواية اخرى عنه عليه السلام قال نحن اولئك الرجال
الائمة سنا يعرفون من يدخل النار ومن يدخل الجنة كما يعرفون في قبايلكم
الرجل منكم يعرف من ينبغي من صالح او طالح واما ما في رواية اخرى عنه عليه السلام
انهم قوم استوت حسناتهم وسيئاتهم فقصرت بهم الاعمال وانهم لكما قال
الله وزاد في رواية فان ادخلهم الله النار فبذنوبهم وان ادخلهم الجنة
فبرحمته فلا ينافي ما قدمناه من الاخبار لان هؤلاء القوم يكونون في الرجال

الذين

الذين على الاعراف وهم مذنبو اهل زمانهم العارفون وكلاهما اصحاب
الاعراف يدل على هذا صريحا ما ورد في رواية اخرى عنه عليه السلام قال الاعراف
كثبان بين الجنة والنار يوقف عليها كل نبي وكل خليفة نبي مع المذنبين من
اهل زمانه كما يقف صاحب الجيش مع الضعفاء من جنده وقد سبق
المحسنون الى الجنة فيقول ذلك الخليفة للمذنبين الواقفين
معه انظروا الى اخوانكم المحسنين قد سبقوا الى الجنة
فيسلم عليهم المذنبون وذلك قوله سلام عليكم لم يدخلوها
وهم يطمعون ان يدخلهم الله اياها بشفاعة النبي والامام فينظر هؤلاء
الى النار فيقولون ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمين وينادي اصحاب الاعراف
وهم الانبياء والخلفاء رجالا من اهل النار ورؤساء الكفار يقولون لهم معرفين
ما اغنى عنكم جمعكم واستكباركم هؤلاء الذين اقسمتم لا ينالهم الله برحمة
اشارلهم الى الجنة والذين كان الرؤساء يستضعفونهم ويحتقرونهم يقولون لهم
ويستطيلون عليهم بدنياهم ويقسمون ان الله لا يدخلهم الجنة يقول اصحاب
الاعراف لهؤلاء المستضعفين عن امر من امر الله عز وجل لهم بذلك

ادخلوا الجنة لاخوف عليكم ولا انتم تحزنون اى لاخائفين ولا محزونين رواها
الشيخ الطبرسى فى تفسيره المسمى بالجوامع وروى على بن ابرهيم فى تفسيره
ما فى معناه خاتمه فقد روى عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال افترقت
امة موسى على احدى وسبعين فرقة كلها فى النار الا واحدة وهى التى اتبعت
وصية يوشع وافترقت امة عيسى على اثنتين وسبعين فرقة كلها فى النار
الا واحدة وهى التى اتبعت وصية شمعون وستفترق امتى على ثلث وسبعين
فرقة كلها فى النار الا واحدة وهى التى تتبع وصى علياً وشكى درين نيست كه
انبيا واوصيا سلام الله عليهم بجهت هدايه خلق ونجات ايشان مبعوث
شده اند پس هركه شيعهٔ ايشان باشد يعنى پيروى ايشان كند و سخن
ايشان شنود لاجرم او مهتدى وناجى خواهد بود چنانكه حضرت امام حسن
عسكرى عليه السلام فرموده وشيعتنا الفرقة الناجية وهركه از متابعت
ايشان سر باز زند وبراههاى ديگر رود ضال وهالك وحقيقت اين
سخن هويداست ليكن جمعى كما قيل اسفار تقليد از سر بيرون انداخته
فطرت اصلى را سرنگون ساخته اند بظواهر نبوت وتوابع ان قانع نباشند

واز خود سخنى چند بيهوده تراشند نه طبعشان گذارد كه باسر تقليد
روند ونه توفيقشان باشد كه بوى تحقيق شوند مذبذبين بين ذلك
لا الى هولاء ولا الى هولاء از بهر فساد وخبث جمعى مردم كودند بكوى كرهى
خود راكم در مدرسه هر علم كه اموخته اند فى القبر بضررهم ولا ينفعهم
وبشومى اين قوم اختلاف در امم پديد امد وباعث حيرت مردمان شد
اما بحمد الله ما را منزلى در دست هست كه بان حق را از باطل جدا توانيم كرد
وان كتاب خداست واوصياى پيغمبر صلوات الله عليه وعليهم خلفاً
بعد سلف كه قائمان قيامت باقيند چنانكه از حضرت فرموده انى تارك
فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى كتاب الله وعترتى اهل بيتى وانهما
لن يفترقا حتى يردا على الحوض ومعنى عدم افتراقهما ان علم الكتاب
انما هو عند العترة فمن تمسك بهم فقد تمسك بهما والمرجع من خلفائهم
وغيبتهم انما هو الى احاديثهم المضبوطة فى الاصول المعتمد عليها فمن تمسك
بها حينئذ فهو الناجى وانما اوجب الله سبحانه مودة ذوى القربى على
الامة وجعلها اجراً على تبليغ الرسالة ليتولاهم الامة فيتبعوهم بطيب نفوسهم

فتحصل بذلك نجاتهم فى الاخرة ولكن اكثر الناس لا يشكرون قال امير
المؤمنين عليه السلام الناس ثلثة اما عالم ربانى او متعلم على سبيل النجاة
او همج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم و
لم يلجأوا الى ركن وثيق وقال الصادق عليه السلام يغدو الناس على ثلثة
اصناف عالم ومتعلم وغثاء فنحن العلماء وشيعتنا المتعلمون وسائر
الناس غثاء وقال عليه السلام اغد عالما او متعلما او محبا لهم و
لا تكن الخامس فتهلك فالفرقة الناجية هم المتعلمون على سبيل النجاة
ومن الحق بهم من المستمعين والمحبين لهم فان من احب قوما حشر معهم
ويحشر معهم واما العالم الربانى فهو فوق الناجى والمراد بمحبة من يحب
وبغض من يبغض محبة حقيقته ومقامه وبغضهما كما تصوره فى نفسه
دون شخصه الجزئى يدل على ذلك ما رواه فى الكافى عن الباقر عليه السلام قال
ان رجلا لله لا أثابه الله على حبه اياه وان كان المحبوب فى علم الله من
اهل النار ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لا أثابه الله على بغضه اياه
وان كان المبغض فى علم الله من اهل الجنة وفيه عنه عليه السلام اذا

اردت ان تعلم ان فيك خيرا فانظر الى قلبك فان كان يحب اهل طاعة
الله ويبغض اهل معصيته ففيك خير والله يحبك واذا كان يبغض
اهل طاعة الله ويحب اهل معصيته فليس فيك خير والله يبغضك و
المرء مع من احب وفيه عن الصادق قال ان الرجل ليحبكم وما يعرف ما
انتم عليه فيدخله الله الجنة بحبكم وان الرجل ليبغضكم وما يعرف ما
انتم عليه فيدخله الله بغضكم النار ولا يخفى ان الحب والبغض من جهة
الطاعة والمعصية يرجع الى محبة المقام والحقيقة وبغضهما دون الشخص
الجزئى ولا سيما اذا لم يرا المحب والمبغض محبوبة ومبغوضة وانما يسمع اوصافهما
واخلاقهما ومن هنا لحكم بنجاة كثير من المخالفين الواقعين فى عصر خفاء
امام الحق المحبين لاعدائه صلوات الله عليهم وان لم يعرفوا قدرهم واما منهم
كما يدل عليه قول امير المؤمنين عليه السلام فى حديث اشعث بن قيس فى
كلام طويل قال عليه السلام واما الثلثة ابو ذر والمقداد وسلمان فنشتوا
على دين محمد وملته وملة ابرهيم حتى لقوا الله يرحمهم الله فقال الاشعث
ان كان الامر كما تقول لقد هلكت الامة غيرك وغير شيعتك قال فان الحق

والله كما اقول وما هلك من الامة الا الماضين المكابرين الجاحدين المعاندين
فاما من تمسك بالتوحيد والاقرار بمحمد صلى الله عليه واله وسلم ولم
يخرج من الملة ولم يظاهر علينا الظلمة ويشك في الخلافة ولم يعرف اهلها
وولاتها ولم ينكر لنا ولاية ولم ينصب لنا عداوة فان ذلك مسلم ضعيف
يرجا له الرحمة من ربه ويخوف عليه ذنوبه وفي الكافي باسناده الصحيح عن
الصادق عليه السلام قيل له ارايت من صام وصلى واجتنب المحارم و
حسن ورعه ممن لا يعرف ولا ينصب فقال ان الله يدخل اولئك الجنة برحمته
وفي احتجاج الطبرسي عن الحسن بن علي عليهما السلام انه قال في كلام له
اخذ بما عليه اهل القبلة الذي ليس فيه اختلاف وورد علم ما اختلفوا فيه الى
الله سلم ونجا به من النار ودخل الجنة ومن وفقه الله ومن عليه واحبح
عليه بان نور قلبه بمعرفة ولاة الامر من ائمتهم وسعدن العلم اين هو وهو
عند الله سعيد ولله ولي ثم قال بعد كلام انما الناس ثلثة مؤمن يعرف
حقنا ويسلم لنا ويتم بنا فذلك ناج بحب الله ولي وناصب لنا العداوة تبرا
منا ويلعننا ويستحل دماءنا ويجحد حقنا ويدين الله بالبراءة منا فهذا

كافر

كافر مشرك فاسق وانما كفر واشرك من حيث لا يعلم كما يسوا الله عند وا يعني
علم كذلك يشرك بالله بغير علم ورجل اخذ بما لا يختلف فيه وورد علم ما اشكل
عليه الى الله تعالى ويسلم لنا ويتم بنا ولا يتم بنا ولا يعادينا ولا يعرف حقنا فنحن نرجوا ان
يغفر الله له ويدخله الجنة فهذا مسلم ضعيف وقال رجل للصادق عليه السلام
انا نتبراء من قوم لا يقولون ما نقول فقال يقولون ولا يقولون ما يقولون
قال نعم قال وهو ذا عندما ليس لله عندكم فينبغي لنا ان نبرا منكم قال وهو
ذا عند الله ما ليس عندنا افتراه اطرحنا ثم قال فقولوا لهم ولا تبرا وا منهم ان
من المسلمين من له سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلثة اسهم الحديث
بطوله رواه في الكافي وقدمنا في معناه في كلمة مراتب الايمان والكفر والدليل
على هذا من كتاب الله عز وجل قوله تعالى لا يكلف الله نفسا الا وسعها ولا
يكلف الله نفسا الا ما اتيها وما كان الله ليضل قوما بعد اذ هداهم حتى
يبين لهم ما يتقون قال الصادق عليه السلام ما حجب الله عن العباد هو موضوع
عنهم وسئل من لم يعرف شيئا هل عليه شئ قال لا وهذا اوضح بحمد الله
فمن ليس له سبيل الى التحقيق فعليه بالتقليد وبه نجاته وعليه محياه ومماته

وليس له الخوض فى ما لا يعنيه والتعمق فيما لا يهديه قال حجة الفرقة الناجية
نصير الملة والدين محمد بن الحسن الطوسى طاب ثراه فى بعض رسائله اعلم
ايدك الله ايها الاخ العزيز ان اقل ما يجب اعتقاده على المكلف هو ما
ترجمه قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثم اذا صدق الرسول فينبغى ان
يصدقه فى صفات الله واليوم الاخر وتعيين الامام المعصوم كل
ذلك بما يشتمل عليه القران من غير مزيد وبرهان اما فى الاخرة فبالايمان
بالجنة والنار والحساب وغيره واما فى صفات الله فبانه حى قادر عالم
مريد متكلم ليس كمثله شئ وهو السميع العليم ولا يجب عليه ان يبحث عن حقيقة البصير
هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرها حادث او قديم بل لو لم يخطر
هذه بباله ومات مات مؤمنا ولا يجب عليه تعلم الادلة التى حررها المتكلمون
بل مهما خطر فى قلبه تصديق الحق مجردا عن الايمان من غير دليل وبرهان فهو
مؤمن ولم يكلفه رسول الله صلى الله عليه واله وسلم العرب باكثر من
ذلك وعلى هذا الاعتقاد المجمل اكثر العرب واكثر الناس الامن وقع فى
بلدة يقرع سمعه فيها هذه المسايل كقدم الكلام وحدوثه ومعنى الاستواء

والنزول وغيره فهو ان لم ياخذ ذلك بقلبه وبقى مشغولا بعبادته و
عمله فلا حرج عليه وان اخذ ذلك بقلبه فانما الواجب عليه ما اعتقده
السلف يعتقد فى القران الحدوث كما قال السلف القران كلام الله
مخلوق ويعتقد ان الاستواء حق والايمان به واجب والسؤال عنه مع
الاستغناء عنه بدعة والكيفية غير معلومة ويؤمن بجميع ما جاء
الشرع ايمانا مجملا من غير بحث عن الحقيقة والكيفية وان لم يعتقد ذلك
وغلب على قلبه الشك والاشكال فان امكن ازالة الشك بكلام قريب
من الافهام ازيل وان لم يكن قويا عند المتكلمين ولا مرضيا فذلك
كاف ولا حاجة الى تحقيق الدليل فان الدليل لا يتم الا بذكر الشبهة والجواب
ومهما ذكرت الشبهة لا يؤمن ان تتشبث بالخاطر والقلب فيظن حقيتها
لقصوره عن ادراك جوابها اذ الشبهة قد تكون جلية والجواب دقيقا
لا يحل عقله ولهذا زجر السلف عن البحث والتفتيش وعن الكلام وانما
زجروا ضعفاء العوام واما ائمة الدين فلهم الخوض فى عمرة الاشكالات
ومنع العوام عن الكلام يجرى منع الصبيان عن شاطئ الدجلة خوفا عن

الزلل

الغرق ورخصة الاقوياء فيه تضاهي رخصة الماهر في صنعة السباحة
الا ان ههنا موضع عثور ومزلة قدم وهو ان كل ضعيف في عقله
يظن انه يقدر على ادراك الحقايق كلها وانه من جملة الاقوياء فربما خاض
وبرفون في لجر الجهالات من حيث لا يشعرون والصواب منع
الخلق كلهم الا الشاذ النادر الذي لا تسح الاعصار الا بواحد
منهم او اثنين من تجاوز سلوك مسلك السلف في الايمان المرسل
والتصديق المجمل بكل ما انزل الله تعالى واخبر به رسول الله
صلى الله عليه واله فمن اشتغل بالخوض فيه فقد اوقع نفسه في
شغل شاغل اذ قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم حيث
راى اصحابه يخوضون بعد ان غضب حتى احمرت وجنتاه افبهذا
امرتم تضربون كتاب الله بعضه ببعض انظروا فما امركم الله به
فافعلوا وما نهيكم عنه فانتهوا فهذا تنبيه على منهج الحق والاستيفاء
ذلك شرحناه في كتاب قواعد العقايد فاطلبه منه انتهى كلامه
رحمه الله وفي نهج البلاغة قال رجل لامير المؤمنين عليه السلام

صف

صف لنا ربنا لنزداد له حبا وبه معرفة فغضب عليه السلام ثم
صعد المنبر فخطب خطبة جليلة قال فيها فانظروا ايها السايل
فما زلك القران عليه من صفته فاتم به واستضئ بنور هدايته
وما كلفك الشيطان عمله مما ليس عليك في الكتاب فرضه ولا في
سنة النبي صلى الله عليه واله وسلم وائمة الهدى اثره فكل علمه
الى الله سبحانه فان ذلك منتهى حق الله عليك واعلم ان الراسخين
في العلم هم الذين اغناهم الله عن اقتحام السدد المضروبة دون
الغيوب فاقروا بالاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب
فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما وسمى
تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا فاقتصر على
ذلك ولا تقدر عظمة الله سبحانه على قدر عقلك فتكون من
الهالكين اشار عليه السلام في كلامه هذا الى قوله عز وجل
يقولون امنا به كل من عند ربنا قدم برون منه ارحل ناصاف
شوكه هكر ميانه كوهي سراب وتشنه لبي است وتختم الكتاب جاء

لله مصلين على خاتم النبيين واهل بيته المعصومين وسائر
الانبياء والاولياء وملائكة الارض والسماء اجمعين لما كان
ينبغي ان تكون الكلمات المشتمل عليها مقالات هذا الكتاب
المسمى بقرة العيون مضنونا بها على غير اهلها ناسب ان تلقب
المقالات بمكنونة الكلمات الذي هو تاريخ تاليفها
ولله الحمد تم الكتاب في تاريخ
خامس من شهر المحرم الحرام
سنة ١١٤١

المتخيلة وماذلك الا كقول الشبعان اشتهى الطعام واميل اليه قاصدا حصول
تلك الحالة وكقول الفارغ اعشق فلانا واحبه واعظمه بتقليب لا طريق الى
صرف القلب الى الشئ وميله وتوجهه اليه الا باكتساب اسبابه فان النفس
انما تنبعث الى الفعل وتقصده وتميل اليه اجابة للغرض الموافق الملائم
لها بحسب اعتقاداتها وما يغلب عليها من الاحوال فاذا غلبت شهوة النكاح
واشتدت بالنفس اليه لا يمكن المواقعة على قصد الولد بل لا يمكن الا على تلك
قضاء الشهوة محمد وان قال سبحانه افعل
السنة قاصدا بها له محظ الهما وخالدهم
انما يظهر رسول صلى الله عليه وآله وسلم له الموم
حرم عليه فتنبه والعقل كفيه
الاشارة وارد ولا
الموقف

صورة خط جدنا الامجد العالم الرميز السيد الفاضل العارف الدكّ الخبر طاب ثراه

هذه مجموعة مضمنة جمت رسايل اولات معالي وفضايل مهمّ للاهتداء الى السبيل
الرشاد المحدوث على سلوكه عامة العباد من اعظم الوسايل الفها الوالد الماجد الاستاد
الاستاد الفاضل الكامل ادام الله تعالى ظلال افاضاته على مفارق الافاضل و
الاماثل مادامت الاعالي فايضة البركات على الاسافل احد من المدعوة بسفينة النجاة
وسان الماخذ احكام الشرعية منحصرة في محكمات الكتاب والسنة واحاديث ائمة
المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين وان الاعتماد فيها والاخذ باتفاق الاراء
ابتداء في الدين واختراع من المخالفين وثانيتهن المسماة بالحق المبين في كيفية التفقه
في الدين وهي قريبة من سابقتها في المقصد والسبيل الا انها قاصرة الطرف على باب
المدلول كحيث يشفي العليل ويروي الغليل عن ذكر الدليل على التفصيل وثالثتهن
المترجمة باصول العقايد الدينية وتحقيق اصول المحقة الايمانية عن التوحيد و
العدل والنبوة والامامة والمعاد على منهاج مبين يصلح للارشاد وسلك
متين يصح عليه الاعتماد جامعة بين مايرشد سليمات الاذهان لا الاذعان
من الحجج العقليات ومايتلقاه مستقيمات فحص القبول من البراهين العقليات
عارية عن ذكر المذاهب والاقوال وسلوك طريق المماراة والجدال التي مسلوكة
للمتفلسفين والمتكلمين الذين هم اصحاب النظر والتخمين ولم يبلغ علمهم مبلغ علم اولات البصيرة
والتمكين

والبقين ورابعتهن المعنونة بالسابح الغبي وتحقيق معنى الكفر والايمان وتفصيل مراتبهما
وشرائطهما على وجه لطيف ونهج ظريف من البيان يتلقاه مراة عقلا خالصا وذوقا
لطيفا بالاذعان ومغلب على قريحة من الجحود مايدعوه الى الكفران ربما يصبح عند استماعه
لذلك والتاجران وخامستهن الموسومة بالكلمات الطريفة في ذكر منشاء اختلاف
اراء الامة المرحومة وتفاصيل اصنافهم المتباينة وطرقهم المرسومة والتنبيه على
غثها وسمينها والتمييز لواهنها من متينها بعبارات وجيزة صافية كافية و
اشارات انيقة وافية شافية لهام الطلاوة مالايكاد يوجد في كلام وفيها من
الحلاوة مايدهش اولي النهى والاحلام كيف لا وقد اقتبس جلها من الآيات القرآنية
الباهرة والسنن النبوية المصطفوية القاهرة والآثار المعصومية المورودة من العترة الطيبة الطاهرة
عليهم الصلوات الزاكيات ما لم ينته الى نيل مقدار جلالتها هذه العقول القاصرة ومن التحيات
الغايات ما لم يبلغ الى وصف معشار جزالتها هذه الالسن الحاسرة استنسخها وتظهها
من رقم هذه الاحرف وهو الذي ثبت له فيها التصرف وكتب عبد الله الغفور
البر والاخرة والاولى محمد بن محمد المحسن ابن مرتضى المدعو بعلم الهدى عفا الله عنهما
اجمع وجزاهما عن الدين خير الجزاء في سنة ١١٧٥ الف ومائة وخمس وسبعين من الهجرة
على الصادع بها والف الف صلوة وتحية حامدا مصليا راعيا مستغفرا تائبا

ابانه
١٥٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وعليه نتوكل

الحمد لله الذي نجانا بسفينة اهل بيت نبيه من امواج الفتن وهدانا بانوار القران و
الحديث لمعرفة الفرايض والسنن وقشع عن بصايرنا سحائب الاريتاب وكشف
عن قلوبنا اغشية الريب والحجاب ازهق الباطل عن ضمايرنا واثبت الحق في
سرايرنا اذ كانت الشكوك والظنون لواقح الفتن ومكدرة الافضال والمنن
فسبحانك اللهم ما اضيق الطريق على من لم تكن دليله وما اوضح الحق عند من هديته
سبيله صل على محمد وال محمد واجعلنا لانعمك من الشاكرين اما بعد فهذه رسالة
من محبهم مرتضى المدعو بمجس الى اخوانه واسلافهم واهل الانصاف دون الاعتساف
والذين يعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال والذين لا تاخذهم في الحق لومة لائم
الجهور ولا يستحوذ عليهم في تصديق الصدق عصبية متابعة المشهور والدين
لم تغش ابصار بصايرهم غشاوة ما سمعنا بهذا في ابائنا الاولين ولم تعم
صفاء سرايرهم غرورا نا وجدنا اباءنا على امة وانا على اثارهم مقتدون نقتفيها
وتحقيق ان ماخذ الاحكام الشرعية ليست الا محكمات الكتاب والسنة واحاديث

ولا لائم الذاكرين

اهل العصمة

اهل العصمة وانه لا يجوز الاعتصام فيها الا بحبل المعصومين وان الاجتهاد فيها
والاخذ باتفاق الاراء ابتداع في الدين واختراع من المخالفين وان لا نجاة لاحد من
غمرات تلك اللجج الا بركوب سفينة الخ وسيناها سفينة النجاة اذ بها ينجو من اشرف على
الغرق في امواج الاختلافات وبها يتخلص من كاد تتدرده عواصف الاراء
والاهواء الى مهاوي الافات ولها فصول اثنا عشر منها اشارات ومنها بتنبيهات
ولها مثل طبقات ومن لم يصل الى درجة العلم فليتوسم ويرفع الله الذين امنوا
منكم والذين اوتوا العلم درجات اشارة الى انحصار الادلة الشرعية عند الامامية
في القران والحديث وبطلان الاجتهاد والاستناد الى اتفاق الاراء لما افتتن الناس بعد
وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله فرقوا في لجج الفتن وهلكوا وطوفان الجور الاثرة
من عصم الله وسفينة اهل البيت عليهم السلام نجاة وبالتمسك بالثقلين ابقاء استكثم
الناجون دينهم وصانوا دينهم فاستبق الله عز وجل بهم رمق الدين في هذه الامة
والبقية باقية نوعهم سنة خاتم النبيين الى يوم القيمة فبعث اماما بعد امام وخلف
شيعة بعد سلف وكان لا يزال طايفة من الشيعة رضي الله عنهم محمولون الاحاديث
في الفروع والاصول عن ائمتهم عليهم السلام بامرهم وترغيبهم ويروونها للاخر
ويروي الاخرون للاخرين وهكذا الا ان وصلت الينا والحمد لله رب العالمين وكانوا يثبتونها
في الصدور ويسطرونها في الدفاتر ويعونها كما يسمعونها ويحفظونها كما يتحملونها وبالغون

فنقدها وتصحيحها وردّ زيفها وقبول صحيحها وتخريج صوابها وسليمها من خطائها
وسقيمها حتى ترى احدهم لا يستحل نقل مالا وثوق له به ولا اثبات ذلك في
كتبه الا مقرونا بالتضعيف ومشفوعا بالتزييف طاعنا فيما يروى كل ما
يُروى ويسطر كل ما يحكى يظهره الممن يبتغى كتب الرجال ويتعرف منها الاحوال
وكانوا لا يعتمدون على الخبر الذى كان ناقله شخصا او مطعونا او مجهولا ما لم
قرينة معه تدل على صحة المدلول ويسمونه الخبر الواحد الذى لا يوجب علما
ولا عملا وكانوا لا يعتقدون فرض من تفاصيل الاصول الدينية ولا
يعلمون فرض من الاحكام الشرعية الا بالنصوص المسموعة عن ائمتهم
عليهم افضل الصلوات ولو بواسطة ثقة او وسايط ثقات وان
كانوا مامورين بذلك من قبل اولئك السادات ولا يستندون فرض منها الى
تخريج الاراء وتأويل المتشابهات وتحصيل الظن باستعانة الاصول
المخترعات الذى يسمى بالاجتهاد ولا الى اتفاق آراء الناس الذى يسمى
بالاجماع كما يفعل ذلك كله الجمهور من العامة وكانوا ممنوعين عن ذلك كله من
جهتهم عليهم السلام ومن جهة صاحب الشرع بالآيات الصريحة والاخبار
الصحيحة وكان المنع من ذلك كله معروفا من مذاهبهم شهورا منهم حتى بين
مخالفيهم كما صرح به طايفة من الفريقين قال ابن ابى الحديد فى شرح نهج البلاغة

عند

عند رد على من زعم ان عمر كان احسن سياسة واصح تدبيرا من امير المومنين عليه السلام
ما محصله ان عمر كان مجتهدا يعمل بالقياس والاستحسان والمصالح المرسلة ويرى
تخصيص عمومات النصوص بالآراء والاستنباطات واصول تقتضى خلاف ما
يقتضيه عموم النصوص ويكيد خصمه ويماراه بالكيد والحيلة ويؤدب بالدرة
والسوط ومن غلب على ظنه انه يستوجب ذلك ويصفح عن آخرين قد اجترموا ما يستوجبون
التاديب كل ذلك بقوة اجتهاده وما يؤديه اليه نظره ولم يكن امير المومنين عليه السلام يرى ذلك
وكان يقف مع النصوص والظواهر ولا يتعداها الى الاجتهاد والاقيسة وكان
يعيد البيوع والشروط ملتزما لاتباعها ويطبق امور الدنيا على امور الدين ويسوق
الكل مساقا واحدا ولا يضع ولا يرفع الا بالكتاب والنص فاختلف طريقتاهما
والخلاف والسياسة لما اخرناه اخذنا بموضع الحاجة اشارة الى سبب حدوث
الاجتهاد والاجماع والامامية وشبهاتهم فيه ثم لما انقضت مدة الائمة المعصومين
صلوات الله عليهم وانقطعت السفراء بينهم وبين شيعتهم وطالت الغيبة واشتدت
الفرقة وامتدت حولة الباطل وخالطت الشيعة مخالفيهم والفت فى صغر
سنهم بكتبهم اذ كانت هى المتعارف تعليمها والمساجد والمدارس وغيرها لان
الملوك وارباب الدول كانوا منهم والناس انما يكونون مع الملوك وارباب الدول
فعاشروا معهم فى مدارسة العلوم الدينية وطالعوا كتبهم التى صنفوها فى اصول

الفقه الذي دونوه لتسهيل اجتهادهم التي عليها مدار احكامهم فاستحسنوا بعضها
واستهجنوا بعضا وادهم ذلك الى ان صنفوا في ذلك المعلوم العلم كتبا ابرأ
ونقضا وتكلموا فيما تكلم العامة فيه من الاشياء التي لم يات بها الرسول صلى الله
عليه وآله وسلم ولا الائمة المعصومون صلوات الله عليهم وكثروا بها المسائل
ولبسوا على الناس طرق الدلايل وكان العامة قد اعتادوا في القضايا و
الاحكام اشياء كثيرة بارائهم وعقولهم في حسب الله واشتبهت احكامهم
باحكام الله ولم يقنعوا بابهام ما ابهم الله والسكوت عما سكت الله بل تعمقوا
في شركا حكموا الحكم فتشابه الحكم عليهم بل لله الحكم جميعا واليه ترجعون وسيجزيهم
بما كانوا يعملون ثم لما كثرت تصانيف اصحابنا في ذلك وتكلموا في اصول
الفقه وفروعه باصطلاحات العامة اشتبهت اصول الطائفتين و
اصطلاحاتهم بعضها ببعض وادى ذلك الى ان التبس الامر على طائفة
منهم حتى زعموا جواز الاجتهاد والحكم بالراي ووضع القواعد والضوابط
لذلك وتاويل المتشابهات بالنظر والتراي والاخذ بما تفاق الاراء و
تاييد ذلك عندهم بامور احدها ما راوه من الاختلاف في ظواهر الايات
والاخبار التي لا تتطابق الا بتاويل بعضها بما يرجح لا بعض وذلك نوع من
الاجتهاد المحتاج فيه الى وضع الاصول والضوابط والثاني ما راوه من كثرة الوقايع

التي لا نص فيها على الخصوص مع سبق الحاجة الى معرفة احكامها والثالث ما راوه
من اشتباه بعض الاحكام وما فيه من الابهام الذي لا يكشف ولا يتعين الا بتحصيل
النظر فيه بالترجيح وهو عين الاجتهاد فاولوا الايات والاخبار الواردة في
المنع من الاجتهاد والعمل بالراي بتخصيصها بالقياس والاستحسان ونحوهما
من الاصول التي تختص بها العامة والواردة في النهي عن تاويل المتشابهات
ومتابعة الظن بتخصيصها باصول الدين والواردة في ذم الاخذ بافاق
الاراء بتخصيصها بالاراء الخالية عن قول المعصوم لما ثبت عندهم ان الزمان
لا يخلو من امام معصوم فصار ذلك كله سببا لكثرة الاختلاف بينهم في
المسايل وتزايده ليلا ونهارا وتوسع دايرته مددا واعصارا حتى انتهى الامر
بهم يختلفون في المسئلة الواحدة على عشرين قولا او ثلثين او اربعين بل لو شئت
ان اقول لم تبق مسئلة فرعية لم يختلفوا فيها او في بعض متعلقاتها لعلمت وذلك
لان الاراء لا تكاد تتوافق والظنون قلما تتطابق والافهام متفاوتة و
وجوه الاجتهاد متعارضة والاجتهاد يقبل التشكيك ويتطرق اليه التركيك
فيتشبث بالقوم من ليس منهم ويدخل في جملتهم من هو بمعزل عنهم فظلمة المعلدة
وغلاتهم يعتمدون واصحاب الحجاج والجدل يغترون اشارة الى اجوبة شبهات
القائلين بالاجتهاد والاجماع من الامامية وليت شعري كيف ذهبت عنهم ما

تخيل بعقد هذه المشكلات عرضها برهم ام كيف خفى عنهم ما يتفرع باصول
هذه الشبهات من سرائرهم الم يسمعوا حديث التثليث المشهور المستفيض
المتفق عليه بين العامة والخاصة المتضمن لاثبات الابهام في بعض الاحكام
وان الامور ثلثة بين رشده وبين غيه وامر مشكل يرد حكمه الى الله ورسوله
وهلا سوغوا ان في ابهام بعض الاحكام حكما ومصالح مع ان الله ملك
الحكم ما يمكن ان يتعرف ولعل ما لا يعرف منها يكون اكثر مما يعرف
لا يغني عنه ذلك لبقاء الشبهات بعده ان لم نزده كلا بل زادت
احسبوا انهم خلصوا منها باجتنابهم كلا بل امعنوا فيها بازديادهم
ازعموا انهم هربوا بالتنظر الى التثنى كلا بل التثليث باق وما لهم منه
مرواق اولم يتدبروا قول الله عز وجل فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون
ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاويله وما يعلم تاويله الا الله
والراسخون في العلم اما طرا اذا نهم ان المراد بالراسخين في العلم
الائمة عليهم السلام لانهم اعضلوا عن الاحاديث المعصومية المتضمنة
لكيفية الترجيح بين الروايات عند تعارضها واثبات التخيير والعمل
عند عدم جريانه وانه يوخذ بخبر الاوثق وبما للقران اوفق او عن اراء
المخالفين ابعد واسحق ثم التخيير فان كلها حق او ما بلغهم وبلغك ايها

طريق

اخذت

اخذت من باب التسليم وسعك او خفى عليهم ان قول المعصوم عليه السلام انما يعرف
بالحديث المسموع منه عند حضوره والمحفوظ في صدور الثقات او المثبت في
دفاترهم عند غيبته ولا مدخل لضم الاراء معه اتفقوا او اختلفوا نعم قد يكون
الحديث مما اتفقت الطايفة المحقة على العمل بمضمونه بحيث لا يشذ عنهم شاذ
ويسمى ذلك الحديث بالمجمع عليه كما ورد في كلام الصادق عليه السلام في حديث الترجيح بين
الروايات المتعارضة خذ بما اجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه وهذا
مثل الاجماع الصحيح المشتمل على قول المعصوم عند قدماء الشيعة لا غير فلو انهم تركوا
المتشابه على حاله من غير تصرف فيه وسكتوا عما سكت الله عنه وابهموا ما ابهم الله
وجعلوا الاحكام ثلثة واحتاطوا في المتشابه وردوا علمه الى الله ورسوله
وخيروا في المتعارض ووسعوا في المتناقض كما ورد بذلك كله النصوص
عن اهل الخصوص لاجتمعت اقوالهم واتفقت كلمتهم وتعالهم وكانوا في فقههم
متوافقين ولاحاديث ائمتهم ناقلين لا مختلفين متشاكسين وعن
النصوص ناكلين ولكان كلما جاء منهم خلف دعوا السلف لهم لاكلما
دخلت منهم امة طعنت في اختها بصلفهم ولكان كل امرئ بالقران و
الحديث منطيفا وعن الاراء ساكتا ولو انهم فعلوا ما يوعظون به لكان
خيرا لهم واشد تثبيتا وليت شعري ما حملهم على ان تركوا السبيل الذي

هداهم اليه ائمة الهدى واخذوا سبلاشتى واتبعوا الاراء والاهواء كل يدعو الى
طريقة ويذود عن الاخرى ثم الذى حمل مقلدتهم على تقليدهم فى الاراء دون تقليد
الائمة على الطريقة المثلى ان مر الاسنة خير من ضرب المنة مثلا رجلا فقيرا كما
متشاكسون ورجلا سلما لرجل هل يستويان مثلا الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون
اشارة الاكسر استبعاد مخالفة المشهور ودفع توهم الدور والعمل بالمأثور
ولعلك تقول انك ادعيت امرا امرا وجئت شيئا نكرا او خالفت طائفة
من مشاهير الفقهاء ثم انك رددت الظن بالظن وابطلت الاجتهاد بالاجتهاد
واثبت الجزاف بالجزاف وما تفقه كثيرا مما تقول فهل لك مما ادعيت من دليل
غير ما ذكرت ام هل لنا الى العلم بذلك من سبيل سوى ما سطرت فاتنا
بسلطان مبين ان كنت من الصادقين فنقول وبالله التوفيق اما قولك
اذا ادعيت امرا امرا وجئت شيئا نكرا فالوجه فيه ان طبعك قد اعتاد
المشهورات وانقاد المسلمات واستصعب عليه الاذعان والركون
وتحصيل الايمان بالايقان ولا سيما اذا ادى ذلك الى مخالفة مارسخ
فيه على طول الزمان ولو انك اخرجت رقبتك من ربقة الاعتياد و
فككت جيدك من قلادة التقليد والقياد لصار ما رايته نكرا عرفا
وما حسبته صعبا ذلولا فمثلك ذا فهم مريض يجد مر الماء الزلالا

وبعد فاذا بانت لك اولا ان هذه الرسالة ليست الا لما سمعتها بينين ولا الى ما وجدنا عليه
وقد اعذر من انذر واما قولك انك خالفت طائفة من مشاهير الفقهاء فعند الله تحمد فعل اولا
ذلك ولكنك فاتهم خالفوا طريقة القدماء الاخيارين وغيرهم اجلة الفقهاء
المعتبرين وعدلوا من الاجتهاد الى الاصول وارتكبوا الفضول ونحن نريد
احياء تلك الطريقة القويمة وتجديد تلك السنة القديمة لانها الحق الذى لا ريب فيه
والمنهج الذى لا شبهة تعتريه والحقيق ان يتبع واحرى ان يستبع على
ان القدماء اجل شانا وارفع مكانا والى الائمة اقرب زمانا من المتاخرين
والاعتماد عليهم اكثر وبراءتهم ابهر وستسمع فيهم من الائمة المعصومين ما تعرف
به قدرهم ورجحانهم على من خالفهم ان شاء الله تعالى واما قولك انى رددت الظن
بالظن وابطلت الاجتهاد بالاجتهاد واثبت الجزاف بالجزاف فحاشا حاشا من
ان اخالفكم الى ما انهاكم عنه ان اريد الا الاصلاح ما استطعت وما توفيقى
الا بالله عليه توكلت واليه انيب بل انا رددت الظن باليقين وابطلت
الاجتهاد بالنص المبين واستمسكت بالعروة الوثقى والحبل المتين و
جئتك من سبا بنبإ يقين واعرضت عن ممنوع عنه الى مرغوب فيه و
عما يريب الى ما لا يريب بعزم فان كنت لم تؤمن بامامة الائمة المعصومين
او حديث الثقلين المنقول عن سيد المرسلين وانشاء فليس لنا معك كلام

فاذهب انت من ههنا ونحن من ههنا وان كنت امنت بذلك ولكنك ظننت
ان العلم باخبارهم عليهم السلام لابد ان يكون كالعلم بوجودهم من الوضوح
والانارة والقوة او تواتر كتواتره والا فمن اخبار احاد لا تفيد الا
ظنا فاذا اردك تستيقن بامامتهم عليهم السلام لان قوة علمك بامامتهم ليست
كقوة علمك بوجودهم ولا تواتر كتواتره قطعا بل اردك لم تعرف بعد ان
اليقين كالظن له مراتب في القوة والضعف وان من الاحكام الشرعية ما يتفق
بادنى مراتبه مع ان اكثر الاخبار الامامية ليست في القوة بادنى من اخبار الامامة
ستنا وسنداً ثم لو لم اكلفكم بالعمل بكل ما يروى بل بما اطمانت اليه انفسكم
والا فذروه في سبيله واهملوه كما اهمله الله في سبيله فعلمه موكول الى الله و
العمل موسع علينا من الله وبعد فان العمل بالاخبار متفق عليه بين الامامية
قاطبة وما اظنك تستطيع رده وردكتب الحديث راسا وخصوصا
الاصول الاربعة التي عليها المدار في سائر الاعصار وانما الخلاف بيننا
وبينك في العمل بالاصول الفقهية خاصة فالاصوليون متفقون
مع الاخباريين في العمل بالاخبار لا يخالفونهم في ذلك الا شاذ منهم كالسيد
المرتضى واتباعه بل ولا بهم لانهم لا يردون الاخبار الغير المتواترة راسا
وانما يردون نوعا منها يسمونه خبر الواحد لا يوجب علما ولا عملا ولبس اصطلاحهم

فذا

في ذلك موافقا لاصطلاح من تاخر عنهم فان المتاخرين سموا كل ما ليس بمتواتر احادا
فالخبر الواحد في اصطلاحهم اعم منه في اصطلاح من تقدم عليهم وبهذا يندفع التدافع
بين كلامي السيد المرتضى والعلامة في الخبر الواحد ردا وقبولا ودعوى الاتفاق على
طرفي النقيض ولنذكر كلاميهما وكلام من تاخر عنهما حتى يتبين لك الحق وذلك
ان شاء الله تعالى نقل كلام الاعلام لتحقيق المرام قال السيد المرتضى رحمه الله ان العلم
الضروري حاصل لكل مخالف للامامية او موافق لهم انهم لا يعملون في الشريعة
بخبر لا يوجب العلم وان ذلك قد صار شعارا لهم يعرفون به كما ان نفي القياس
في الشريعة من شعارهم الذي لا يعلم منهم كل مخالط لهم وقال العلامة في النهاية اما الامامية
فالاخباريون منهم لم يعولوا في اصول الدين وفروعه الا على اخبار الاحاد المروية عن
الائمة عليهم السلام والاصوليون منهم كالشيخ جعفر الطوسي وغيره وافقوا على قبول
خبر الواحد ولم ينكره سوى المرتضى واتباعه لشبهة حصلت لهم اقول وقد عرفت
ان السيد واتباعه ايضا لم ينكروه راسا ولا غيرهم قبلوه عموما وهذا هو الحق
الذي لا ريب فيه قال المحقق والمعتبر افراط الحشوية في العمل بخبر الواحد حتى انفردوا
بكل خبر وما فطنوا لما تحته من التناقض وان وصلة الاخبار قول النبي صلى الله
عليه وآله وسلم سيكثر بعدي القالة علي وهو للصادق عليه السلام لكل
رجل منا رجل يكذب عليه واقتصر بعض عن هذا الافراط فهاك كل سليم السند

يعمل به وغيره لا يعمل به وما علم ان الكاذب قد يصدق والفاسق قد يصدق
ولم يتبين ان ذلك طعن على علماء الشيعة وقدح في المذاهب اذ لا مصنف
الا وهو قد يعمل بخبر المجروح كما يعمل بخبر المعدل وافرط اخرون فرطوا في رد الخبر
حتى احال استعماله عقلا ونقلا واقتصر اخرون فلم ير العقل مانعا لكن الشرع لم
يأذن في العمل به وكل هذه الاقوال منحرفة عن السنن والتوسط اصوب فما
قبله الاصحاب او دلت القرائن على صحته عمل به وما اعرض عنه الاصحاب او
شذ بحيث ظهر وقال في بيان منع العمل بمطلق خبر الواحد لانا لا نعلم الامامية
عاملة بالاخبار وعلمها حجة لانا نمنع ذلك فان اكثرهم يرد الخبر اذا انفرد واحد
بانه شاذ فلولا استنادهم مع الاخبار على وجه يعتضد العمل بها لكان عليهم اقتراحا
وهذا لا يظن بالفرقة الناجية وقال في اصوله ذهب شيخنا ابو جعفر رضي الله عنه الى
العمل بخبر العدل من رواة اصحابنا لكن بلفظه وان كان مطلقا بل بهذه الاخبار
التي رويت عن الائمة عليهم السلام ودونها الاصحاب لان كل خبر رويه امامي
يجب العمل به هذا الذي تبين لي من كلامه وبدعي اجماع الاصحاب على العمل بهذه الاخبار
حتى لو رواها غير الامامي وكان الخبر سليما عن المعارض واشتهر نقله في هذه الكتب الدائرة
بين الاصحاب عمل به وقال الشهيد في الذكرى في خبر الواحد وانكره جل الاصحاب كما
يرون ان ما بايديهم متواتر او محفوف بقضية ان كان في خبر الاحاد واستدل في المعالم

فبعد التحقيق يتبين انه لا يعمل بخبر مطلقا

على حجية خبر الواحد ما طباق قدماء الاصحاب الذين عاصروا الائمة عليهم السلام و
اخذوا عنهم وقاربوا عصرهم على رواية اخبار الاحاد وتدوينها والاعتناء
بحال الرواة والتفحص عن المقبول والمردود والبحث عن الثقة والضعيف و
اشتهار ذلك بينهم وكل عصر هلك الاعصار ومر امام بعد امام ولم
ينقل عن احد منهم انكار ذلك او مصيره الى خلافه ولا روى عن الائمة عليهم السلام
حديث يضاده مع كثرة الروايات عنهم وفنون الاحكام ثم ذكر ما تلقناه
من العلامة والنهاية ثم قال وقد حكى المحقق عن الشيخ سلوك هذا الطريق في
الاحتجاج للعمل باخبارنا عن الائمة عليهم السلام معتمدا عليه فادعى الاجماع على
ذلك وذكر ان قديم الاصحاب وحديثهم اذا طولبوا بالصحة ما افتى منهم
منهم عولوا على المنقول من اصولهم المعتمدة وكتبهم المدونة فلم ار من خصمنا
الدعوى في ذلك وهذه سجيتهم ومن الله صلى الله عليه وآله وسلم الى الائمة عليهم السلام
فلولا ان العمل بهذه الاخبار جايز للكروه وتبرأوا من العمل به وموافقونا من
اهل الخلاف احتجوا بمثل هذه الطريقة ايضا فقالوا ان الصحابة والتابعين
اجمعوا على ذلك بدليل ما نقل عنهم من الاستدلال بخبر الواحد وعملهم به في
الوقايع المختلفة التي لا تكاد تحصر وقد تكرر ذلك مرة بعد اخرى وشاع وذاع
بينهم ولم ينكر عليهم احد والا لنقل وذلك يوجب العلم العادي بتقاعدهم كالعلم القطعي

انتهى كلام صاحب المعالم وقال بعض مشايخنا ظاهر ان السنة المتواترة دلت على
قبول خبر الواحد فان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وامير المؤمنين صلوات
الله عليه كانا يبعثان الرسل الى القبائل والبلاد والقرى لتعليم الاحكام مع
ان كل واحد منهم لم يبلغ حد التواتر مع العلم بان المبعوث اليهم كانوا مكلفين
بالعمل بمقتضاه والذي يتبعناه من آثار السلفان تعليمهم الاحكام ما كان
الا بالاخبار بما سمعوا عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم والائمة عليهم السلام
ما كان القول بالراي والاجتهاد الا محدثا وكان ذاب قديمنا نخطئه المخالفين
به بل لو كان يحصل من الطايفة الحقة شذوذ القول بالراي والاجتهاد لخطأوه
وشددوا النكير عليه والاخبار من ائمة الهدى متظافرة بالتخطئة والانكار
قال بعض الفضلاء ما ملخصه انا نقطع قطعا عاديا ان جمعا كثيرا من ثقات
اصحاب ائمتنا ومنهم الجماعة الذين اجمعت العصابة على انهم لم ينقلوا الا الصحيح
باصطلاح القدماء يعني ما علم صدوره مضمونه عن المعصوم ولو بالقراين صرفوا
اعمارهم مدة تزيد على ثلثمائة سنة واخذ الاحكام عنهم عليهم السلام وتاليف
ما يسمعونه منهم عليهم السلام وعرض المؤلفات عليهم ثم التابعون لهم
بتعوهم في طريقتهم واستمر هذا النحو من ائمة الحديث الثلثة وكانوا يعتمدون
عليها في عقايدهم واعمالهم ونعلم علما عاديا بانهم كانوا متمكنين من اخذ الاحكام

فهم شافية

فهم شافية ومع ذلك يعتمد في الاخبار المضبوطة في امير المؤمنين عليه السلام كما ورد في
الروايات الكثيرة وكان اعتنا عليهم السلام بامرهم بتاليفها ونشرها وضبطها البعد
بها شيعتهم عن الغيبة واخبروا بوقوعها وايضا الشفقة الربانية والمعصومية
يقتضي ان لا يضيع من كان من اصلاب الرجال منهم فمهد لهم اصول يعتمدون
عليها وايضا فان اكثر احاديثنا موجود في اصول الجماعة التي اجمعت العصابة على تصحيح ما
يصح عنهم لانا نقطع بالقراين ان طرقها انما هي طرق الاصول الماخوذة منها كما اشير
به التهذيب والفقيه وايضا فان كثيرا ما يعتمد الشيخ الطوسي على طرق ضعيفة مع تمكنه من طرق
اخر صحيحة وكثيرا ما يطرح الاخبار الصحيحة باصطلاح المتاخرين يعني ما كان رواته
كلهم ثقات امامية ويعمل بالضعيفة بهذا الاصطلاح وهذا ايضا ينقض ما ذكروه
ان النقل من الاصل وايضا انه صرح في كتاب العدة وفي اول الاستبصار بان كل حديث
عمل به وكتبه ماخوذ من الاصول المجمع عليها على صحة نقلها ولم يعمل بغيره وانما طرح بعضها
لانه معارضة اقوى منه او لاعتضاده باخبار اخر وباجماع الطايفة على العمل بمضمونه
او غير ذلك والصدوق ذكر مثل ذلك بل اقوى منه واول الفقيه وكذا ثقة الاسلام
واول الكافي مع انهم كثيرا ما يذكرون في اول الاسانيد وليس بثقة والصاقا
بعض الروايات بتعاضد بعض وبعض اجزاء الحديث بناسب بعضا وقرينة السؤال
او الجواب تدل على صدق المضمون لا غير ذلك وايضا فانا نقطع قطعا عاديا في حق

اكثر رواة احاديثنا بقرينة ما بلغنا من احوالهم انهم لم يرضوا بالافتراء في رواية الحديث
والذي لم يقطع في حقه بذلك كثيرا ما بان للناقل عنه طريق الى اصل الثقة الذي اخذ
الحديث منه فان قلت انهم اذا رووا عن الاصل فلم يذكرون الوسط قلنا يحتمل
ان يكون ذكر الوسط للتبرك باتصال سلسلة السند ورفع طعن العامة بان احاديثكم
ليس معنعنة بل ماخوذة من كتب قد ماكم اقول وايضا فان ذكره علماء الرجال في
شان بعضهم انه يعرف حديثه تارة وينكر اخرى ومن شان اخر انه لا يجوز نقل
حديثه اولا يجوز العمل برواياته اولا يعتمد عليه او غير ذلك مدل على ان الثقة
اذا روى عن احد فلا يروي عنه الا اذا ظهر له دليل على صحة ما رواه من اصله
المروي عنه او سمعه عن ثقة يروي ذلك الاصل وكذا حرصهم على ضبط الخصوصيات
والخربات من الالفاظ وغيرها دليل على عدم اعتمادهم على غير المقطوع بصحته
وهذه الوجوه وان كان كل واحد منها مما يمكن الخدش فيه الا انها لاجتماعها يحصل الظن
القوي بل المقطع بصحة هذه الاخبار التي رواها الثقات وان ضعف السند والوسط
سيما ما روي بطرق متعددة وخصوصا في الكتب الاربعة وهي متواترة بالنسبة الى
ومقطوع بها عندهم قال الصدوق في اول الفقيه لم اقصد فيه قصد المصنفين في ايراد
جميع ما رووه بل قصدت ايراد ما افتي به واحكم بصحته واعتقد فيه انه حجة فيما بيني
وبين ربي تقدس ذكره وجميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعول واليها

المرجع

المرجع وقال ثقة الاسلام في اول الكافي في جواب من التمس عنه التصنيف وقلت انك
تحب ان يكون عندك كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفي به
ويرجع اليه المسترشد ويأخذ منه من يريد علم الدين والعمل بالاثار الصحيحة عن الصادقين
عليهم السلام والسنن القايمة التي عليها العمل وبها يؤدي فرض الله عز وجل
وسنة نبيه الى ان قال وقد يسر الله ولله الحمد تاليف ما سالت وارجو ان
يكون بحيث توخيت انتهى كلامه ولهذا ذهب جماعة بالاكتفاء من الصحيح الاحاديث
والقدح فيها على ما ذكره اصحابنا ودونوه في كتبهم وسيما المتقدمين قال
بعض المحققين فلم يبق لاحد من تاخر عنهم في البحث والتفتيش الا الاطلاع
على ما قرروه والفكر فيما القوه قال الشهيد رحمه الله في الذكرى الاجتهاد في هذا
الوقت اسهل مما قبله من الاوقات لان السلف قد كفونا مؤونة تبديهم
كدحهم وجمعهم السنة والاخبار وجرحهم وتعديلهم وغير ذلك من الالات ازالة
شبهة في المقام ربما يخطر بالاوهام ولعلك تقول هب ان الاخبار المعتبرة
جاز التعويل عليها والعمل بها اليست مضامينها لم تخرج عن حيز المظنونات
ولم تبلغ مبلغ افادة العلم القطعي والظنون المستخرجة من الاجتهاد البتة
باقل مما يحصل منها بل قد يكون اقوى فليجز العمل بالاجتهاد كما جاز العمل بالاخبار
فنجيبك اما اولا فبان هذا قياس ضروري البطلان عند الامامية واما ثانيا

فبالفرق بين الظنين فانهما نوعان مختلفان احدهما فيه تسليم و انقياد والاخر فيه اعمال روية وتصرف طبيعة ليس هو قبيل واحد واما ثالثا فلان الاخبار وان سلمنا كون طريقها ظنيا الا ان دليل جواز العمل عليها قطعي ثم دلالتها على المطلوب قطعية لما دريت انا لا نعتمد الا على المحكمات منها دون المتشابهات واما الاجتهاد فطريقه ظني ودليل العمل عليه ظني والاصول التي يبنى عليها الاحكام ظنية ولا قطع فرش منه اصلا واما رابعا فبان العمل بالاخبار مأذون فيه بل مأمور به والعمل بالاجتهاد غير مأذون فيه بل منهي عنه وكل من الامر والنهي قد ثبت بالكتاب والسنة المتواترة والاجماع المعتبر كما سنبينه ان شاء الله واما خامسا فبان اكثر الاحكام مما ورد فيه روايات متعددة مستفيضة تربو على افادة الظن وقلما يتفق حكم لم يرد فيه خبر او خبران مع انا ذكرنا ما يعضد بها من الامارات على انا لا نقول بوجوب العمل بكل خبر او كل ما يفيد الظن من الاخبار بل بما يربو على افادة الظن فان لم نظفر نحن مخبرون والعمل وقد اورد السيد المرتضى على نفسه سؤالا هذا لفظه فان قيل اذا سددتم طريق العمل بالاخبار فعلى اي شيء تعولون والفقه كله واجب بما حاصله ان معظم الفقه يعلم بالضرورة ومذاهب ائمتنا عليهم السلام فيه بالاخبار المتواترة ومالم يتحقق ذلك فيه ولعله الاقل نعول فيه على اجماع الامامية وذكر بيانا طويلا في بيان حكم ما يقع فيه الاختلاف بينهم وحاصله

اذا لم

اذا امكن تحصيل القطع باحد الاقوال من طرق ذكرناها تعين العمل عليه والا كنا مخيرين بين الاقوال المختلفة لفقد دليل التعبيس ويمكن ان يراد بالاجماع الاجماع المعتبر اعني المتفق عليه ضابطة مرجع عليه فان قلت فهل للمجتهد المعتمد عليه ضابطة يرجع اليها اليميز غير المعتمد ام هل للناظر الحاصل من المجتهد لا يكتفي قلت منه قلنا لا ليس لذا ضابطة ولا لهذا حد وانما وضع الضوابط والحدود اوقع الاختلاف بين الاصوليين ولو انهم نظروا في كل مسئلة مسئلة لما اختلفوا فيما اختلفوا فيه والضابطة الحكيمة عن التحقيق في ذلك ليست بكلية والسر فيه اختلاف الحكم ومثلها سبب اختلاف خصوصيات محالها ولذا تراهم يمهدون اصولا كلية ثم لا يفون باعمالها في جميع جزئياتها بل ربما يستعملونها في بعض دون بعض وكذا الكلام فيما يبتنى عليها من الاحكام الشرعية فانها امور حزبية مختلفة لا يجمعها امر واحد عقلا والجزئية المختلفة لا يحكم عليها بالاحكام الكلية المضبوطة بل لا سبيل الى العلم بها الا بالنظر الافرادي فرد وهو موقوف هنا على السماع اذ لا سبيل للعقل الى الشرايع وقد وقع التنبيه على ما ذكرناه في كثير من الاخبار ولعلك ستسمع بعضها ان شاء الله والتعطف الاذهان العلم الادراكي من الايات والاخبار الواردة في الحث على الرجوع الى الاحاديث وبيان انحصار الطريق فيه ثم اثبات المشابه وبيان حكم ما ورد في ذم الاجتهاد ومتابعة الارا ثم ذكر مفاسدها ومن ادلة التاييد ورد بعض الايات والاخبار

الامور

الدالة على انحصار الادلة الشرعية في السماع عن المعصومين عليهم السلام قال استدلا
فقالوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون وقد ثبت بالاخبار المستفيضة ان الذكر هو
القرآن واهله الائمة المعصومون صلوات الله عليهم وقال عز وجل ولو ردوه الى الرسول
والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم وقد ثبت ان اولي الامر هم الائمة عليهم
السلام وقال سبحانه وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم وقد ثبت انهم الذين
عليهم السلام وفي الخبر المستفيض المتفق عليه اني تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم
بهما لن تضلوا بعدي كتاب الله وعترتي اهل بيتي وفي الخبر المشهور المستفيض مثل اهل
بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق وفي احتجاج الطبرسي عنه صلى الله
عليه وآله وسلم انه قال يوم الغدير الا ان الحلال اكثر من ان احصيها واعرفها و والحرام
امر بالحلال ونهى عن الحرام في مقام واحد فامرت ان اخذ البيعة عليكم و
الصفقة منكم بقبول ما جئت به عن الله في علي امير المؤمنين والائمة من بعده منا معاشر
الناس تدبروا القرآن وافهموا آياته وانظروا في محكماته ولا تنظروا الى متشابهاته
فوالله لن يبين لكم زواجره ولا يوضح لكم تفسيره الا الذي انا آخذ بيده وشد
عضده صلى الله عليه وآله وسلم وقال ايها الناس علي بن ابي طالب مني بمنزلتي فعلدوه وبه منكم
واطيعوه في جميع اموركم فان عنده جميع ما علمني الله عز وجل من علمه وحكمه فاسالوه
وتعلموا منه ومن اوصيائه بعده وعنه صلى الله عليه وآله وسلم لا خير في العيش الا في

اهل علم

رجلين عالم مطاع ومستمع واع رواه في الكافي وعن امير المؤمنين عليه السلام الا ان العلم
الذي هبط به آدم من السماء الى الارض وجميع ما فضلت به النبيون الى خاتم النبيين عند
وعند عترته فاين يتاه بكم بل اميرتذهبون رواه علي بن ابراهيم في تفسيره وروى الصدوق
عنه عليه السلام انه قال من اخذ علمه من كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله وسلم
زالت الجبال قبل ان يزول ومن اخذ دينه من افواه الرجال ردته الرجال ورواه في
الكافي ايضا عن الباقر عليه السلام انه تلا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم اطيعوا
فان خفتم تنازعا في الامر فارجعوا الى الله والى الرسول والى اولي الامر منكم
ثم قال كيف يامرنا بطاعتهم ويرخص في منازعتهم انما قال لك العلماء الذين قيل انهم
اطيعوا الله واطيعوا الرسول وعن الصادق عليه السلام كل علم لا يخرج من هذا البيت فهو
باطل واشار بيده الى بيته وقال اذا اردت العلم الصحيح فخذ عن اهل البيت فانا رويناه
واوتينا شرح الحكمة وفصل الخطاب ان الله اصطفانا واتانا ما لم يوت احدا من
العالمين وفي الكافي عن حمزة الطيار انه عرض على ابي عبد الله عليه السلام بعض خطب الله
حتى اذا بلغ موضعا منها قال له كف واسكت ثم قال لو عبد الله عليه السلام لابعلم
بما يزل بكم مما لا تعلمون الا الكف عنه والتثبت والرد الى ائمة الهدى حتى يحملوكم
فيه على القصد ويجلوا عنكم فيه العمى ويعرفوكم فيه الحق قال الله عز وجل فاسئلوا
اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون وفيه عن رجل الضلال باسناده عن عليه السلام قال

اما انه شر عليكم ان تقولوا بشيء ما لم تسمعوه منا وباسناده عن المفضل بن عمر قال قال
ابو عبد الله عليه السلام من دان الله بغير سماع عن صادق الزمه الله البتة الا العناء ومن
ادعى سماعا عن غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك وذلك الباب المأمون على سر الله
المكنون وباسناده عنه عليه السلام قال لا يسع الناس حتى يسألوا ويتفقهوا
ويعرفوا امامهم ويسعهم ان يأخذوا بما يقول وان كانت تقية وباسناده عن زرارة
ومحمد بن مسلم وبريد العجلي قالوا قال ابو عبد الله عليه السلام لحمران اعين وشريسا انما
انما يهلك الناس لانهم لا يسألون وروى الكشي باسناده عن عزيز قال دخلت على
ابي حنيفة وعنده كتب كانت تحول بيننا وبينه فقال لي هذه الكتب كلها في الطلاق
قال قلت نحن نجمع هذا كله فوصف لي ما هو على قوله تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء
فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة قال لي وانت لا تعلم شيئا الا برأيك
قلت اجل قال ما تقول في مكاتب كانت مكاتبته الف درهم فادى سبعمائة و
تسعة وتسعين درهما ثم احدث في الزنا كيف تحده فقلت بعينها حديث
حدثني محمد بن مسلم عن ابي عبد الله جعفر عليه السلام ان عليا عليه السلام كان يضربه
بالسوط وبثلثة وبخمسة وبعضه بقدر ادائه فقال لي لا اسالك عن مسئلة
لا تكون فيها نتن فتقول في جمل اخرج من البحر فقلتان شاء فليكن بقرة انثى
كانت عليه فلوس اكلناه والافلا والاخبار في هذا القبيل تخرج عن الحصر والعد

وروى الصدوق رحمه الله في كمال الدين عن محمد بن محمد بن عصام رضي الله عنه قال حدثنا محمد
بن يعقوب الكليني عن اسحق بن يعقوب ورواه الطبرسي في الاحتجاج والكشي والرجال
والشيخ الطوسي في اختياره عن اسحق بن يعقوب قال سألت محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه
ان يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسايل اشكلت علي فورد في التوقيع بخط مولانا
صاحب الزمان عليه الصلوة والسلام اما ما سألت عنه ارشدك الله ووفقك الله
ان قال واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله عليهم
وفي رجال الكشي والاختيار بالاسناد عن احمد بن حاتم بن ماهويه قال كتبت اليه يعني ابا الحسن الثالث
عليه السلام اسأله عما اخذ معالم ديني وكتب اخوه ايضا مكتب اليهما فهمت ما ذكرتما فاصبر
حتى يتكما على من وجدتما وكل كثير القدم في امرنا فانهم كافونا ان شاء الله وروى عن الامام عليه السلام
عن محمد بن عبد الله ومحمد بن يحيى جميعا عن عبد الله بن جعفر الحميري قال اجتمعنا انا والشيخ ابو عمرو
عند احمد بن اسحق فلما ان قال احدثنا ابو علي احمد بن اسحق عن ابي الحسن عليه السلام قال
سألته وقلت من اعامل او عمن آخذ واقول من اقبل فقال له العمري ثقتي فما اداه اليك عني
فعني يؤدي وما قال لك عني فعني يقول فاسمع له واطع فانه الثقة المأمون واخبرني
ابو علي انه سأل ابا محمد عليه السلام عن مثل ذلك فقال له العمري وابنه ثقتان فما اديا
اليك عني فعني يؤديان وما قالا لك فعني يقولان فاسمع لهما واطعهما فانهما
المأمونان الحديث وفي الاحتجاج بسنده عن ابي محمد العسكري وفي تفسيره عليه السلام

ايضا قال قال الحسين بن علي عليهما السلام ما كفل لنا يتيما قطعته عنا فحنثنا باستنا
فواساه من علومنا التي سقطت اليه حتى ارشده وهداه قال الله عز وجل يا ايها العبد
الكريم المواسي انا اولى بالكرم منك اجعلوا له يا ملائكتي في الجنان بعدد كل حرف
الف الف قصر وضموا اليها ما يليق بها من سائر النعم وروى الكافي عن عمر بن حنظلة
عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجلين من اصحابنا يكون بينهما منازعة في
دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى القضاة ايحل ذلك قال من تحاكم
الى الطاغوت فحكم له فانما يأخذ سحتا وان كان حقه ثابتا له لانه اخذ بحكم الطاغوت
وقد امر الله عز وجل ان يكفر بها قلت كيف يصنعان قال فانظروا الى من كان منكم
ممن روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني
قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما بحكم الله استخف وعلينا رد
والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله وبانا تمام الحديث وباسناده
عن محمد بن حكيم قال قلت للعبد الصالح عليه السلام جعلت فداك فقهنا في الدين
واغننا الله بكم عن الناس حتى ان الجماعة منا لتكون في المجلس ما يسأل رجل صاحبه
الا وتحضره المسئلة ويحضرونها فيما مر الله علينا بكم الحديث وباسناده عن
سماعة عن ابي الحسن موسى عليه السلام قال قلت اصلحك الله انا نجتمع فنتذاكر
ما عندنا فما يرد علينا شئ الا وعندنا فيه شئ مستطر وذلك مما انعم الله به علينا

بكم وباسناده عن ابي بصير قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اكتبوا لا تحفظون
حتى تكتبوا وفيه باسناده عن عبيد بن زرارة قال قال ابو عبد الله عليه السلام احتفظوا بكتبكم
فانكم سوف تحتاجون اليها وفيه عن الاحمسي عن ابي عبد الله عليه السلام قال العلم يقتل على
الكتابة وفيه عن المفضل بن عمر قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام اكتب وبثك علمك
واخوانك فان مت فاورث كتبك بنيك فانه يأتي على الناس زمان هرج
لا يأنسون فيه الا بكتبهم وباسناده عنه عليه السلام قال تزاوروا فان في زيارتكم احيا
لقلوبكم وذكرا لاحاديثنا واحاديثنا تعطف بعضكم على بعض فان اخذتم بها رشدتم
ونجوتم وان تركتموها ضللتم فخذوا بها وانا بنجاتكم عميم وعن محمد بن الحسن الى خالد شيئا
قال قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام جعلت فداك ان مشايخنا رووا عن ابي جعفر
وابي عبد الله عليهما السلام وكانت التقية شديدة فكتموا كتبهم فلم يرووا عنهم فلما ماتوا
صارت الكتب الينا فقال حدثوا بها فانها حق وفيه دلالة واضحة على صحة الاعتماد
على الكتب والعمل بما فيها من الاحكام اذا كانت صحيحة وقال ابو جعفر عليه السلام
لابان بن تغلب اجلس في مسجد المدينة وافت الناس فاني احب ان يرى في شيعة
مثلك وقال الصادق عليه السلام لفيض بن المختار اذا اردت تحديثنا فعليك
بهذا المجلس واومى بيده الى رجل من اصحابه قالت اصحابنا عنه فما لوا زرارة
بن اعين وقال عليه السلام رحم الله زرارة بن اعين لولا زرارة ونظراؤه لاندرست

احاديث ابى عليه السلام وقال عليه السلام ما احدث احيى ذكرنا واحاديث ابى الا
زرارة وابو بصير ليث المرادى ومحمد بن مسلم وبريد بن معويه العجلى هؤلاء حفاظ دين الله
وامناء الله على حلال الله وحرامه وقال عليه السلام اقوام كان لا يا تمنهم على حلال الله
وحرامه وكانوا عيبة علمه وكذلك اليوم هم عندى هم مستودع سرى اصحاب ابى
حقا اذا اراد الله باهل الارض سوء صرف بهم عنهم السوء هم نجوم شيعتى احياء
واموات يجيون ذكر ابى بهم يكشف الله كل بدعة ينفون عن هذا الدين انتحال المبطلين
وتاويل الغالين ثم بكى قال الاوى قلت فمن هم فقال منهم صلوات الله عليهم ورحمته
احياء واموات برد العجلى وزرارة وابو بصير ومحمد بن مسلم وقال عليه السلام بشر المخبتين
بالجنة بريد بن معويه العجلى وابو بصير ليث بن البختري المرادى ومحمد بن مسلم وزرارة هم اربعة
امناء الله على حلاله وحرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة واندرست
وقال عليه السلام لعبد الله لا يعفو حيث قال انه ليس كل ساعة الفاك ولا
يمكن القدوم ويجئ الرجل من اصحابنا فيسالنى وليس عندى كل ما يسالنى فاى شئ يمنعك
من محمد بن مسلم الثقفى فانه قد سمع من ابى وكان عنده وجيها وقال الشعيب العقرقوفى
قال ربما احتجنا ان نسال الشئ فمن نسال قال عليك بالاسدى يعنى ابا بصير وعن
الصادق عليه السلام اوتاد الارض واعلام الدين اربعة محمد بن مسلم وبريد بن معوية
وليث بن البختري المرادى وزرارة بن اعين وعن الكاظم باسناده عنه عليه السلام قال

تعلموا

تعلموا العلم فان تعلم العلم وعلموه اخوانكم كما علمكموه العلماء وعنه عليه السلام انظروا علمكم
هذا عمن تاخذونه فان فينا اهل البيت وكل خلف عدول لا ينفون عنهم تحريف الغالين
وانتحال المبطلين وتاويل الجاهلين وعن الكاظم عن ابيه عبد الله عليه السلام قال ابى الله
ان يجرى الاشياء الا باسباب فجعل لكل شئ سببا وجعل لكل سبب شرحا وجعل
لكل شرح علما وجعل لكل علم بابا ناطقا عرفه من عرفه وجهله من جهله ذلك رسول الله
ونحن وفى نهج البلاغة نحن الشعار والخزنة والابواب ولا تؤتى البيوت الا من
ابوابها فمن اتاها من غير ابوابها سمى سارقا الى غير ذلك من الروايات وهى اكثر من ان تحصر و
اشهر من ان تحفر واظهر من ان يرد وسنزيدك تبصيرا فى باب ذم الاجتهاد ان شاء الله تعالى
ذكر جملة من الايات والاخبار الدالة على اثبات المتشابه وبيان حكمه المتشابه مالا
يظهر معناه المقصود منه وحكمه ان يرد الى المحكم ان وجد وهو مثل تاويله من اهله
والاترك على حاله من التشابه فاما المحكم فيصح ويرد علمه الى الله وكحناط فى
العمل ولا يجوز تاويله لغير اهله لورود النهى عنه وقد يطلق المتشابه على الحكم الذى
تعارضت ادلته كما اذا اختلفت الاخبار وحكمه بعد استيفاء سائر
مراتب الترجيح المنقولة التخيير واما الاشتباه وكيفية العمل بعد معرفة حكم
الشرعى فموكول الاجتهاد فيه لورود الرخصة بذلك ولزوم الحرج البين
لولاه وهذا كما اذا تعارضت امارات جهة الكعبة واما راتا ضرار الضوم

بالمرض وعدم اضراره وكذلك وعليه يحمل الخبر الذي روته العامة من اجتهد فاصاب فله اجران ومن اجتهد فاخطأ فله اجر واحد ان صح الخبر والا فالذي رواه اولا به واول من اثبت المتشابه في الحكم الشرعي هو الله سبحانه قال الله عز وجل هو الذي انزل عليك الكتاب منه ايات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات الى قوله والراسخون في العلم وقال عز اسمه وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله وقال تعالى ولو ردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم وقال فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول وفي الحديث النبوي المتواتر بين العامة والخاصة انما الامور ثلثة امر بين رشده فيتبع وامر بين غيه فيجتنب وشبهات بين ذلك والوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات ومن ترك الشبهات نجا من المحرمات ومن اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات وهلك من حيث لا يعلم وفي الفقيه قال خطب امير المؤمنين عليه السلام الناس فقال ان الله تبارك وتعالى حد حدودا فلا تعتدوها وفرض فرائض فلا تنقضوها وسكت عن اشياء لم يسكت عنها نسيانا لها فلا تكلفوها رحمة من الله لكم فاقبلوها ثم قال عليه السلام حلال بين وحرام بين وشبهات بين ذلك فمن ترك ما اشتبه عليه من الاثم فهو لما استبان له اترك والمعاصي حمى الله فمن يرتع حولها يوشك ان يدخلها قوله عليه السلام وسكت عن اشياء الا قوله فاقبلوها معناه ان كل ما لم يصل اليكم من

التطاول

التكاليف ولم يثبت في الشرع فليس عليكم شيء فلا تكلفوه على انفسكم فانه رحمة من الله لكم وفرض اقبل اسكتوا عما سكت الله عنه ومن كلام عليه السلام في وصيته لابنه الحسن عليه السلام دع القول فيما لا تعرف والخطاب فيما لا تكلف وفي الكافي باسناده عن زرارة بن اعين قال سالت ابا جعفر عليه السلام ما حق الله على العباد فقال ان يقولوا ما يعلمون ويقفوا عند ما لا يعلمون وباسناده عن احد عبد الله عليه السلام مثله وفي اخره فان فعلوا ذلك فقد ادوا حق الله وباسناده عنه عليه السلام قال الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة وتركك حديثا لم ترده خير من روايتك لم تحصه وفي عيون اخبار الرضا عنه عليه السلام قال في رد متشابه القرآن الى محكمه هدى الى صراط مستقيم قال عليه السلام في اخبارنا متشابه كمتشابه القرآن فردوا متشابهها الى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمها فتضلوا وفي محاسن البرقي باسناده عن محمد بن الطيار قال قال لي ابو جعفر عليه السلام تخاصم الناس قلت نعم قال فاين باب الرد اذن وبستفاد من هذه الروايات ان ما لا طريق لنا الى علمه موضوع عنا موضوع ولا يلزم علينا بل لا يجوز لنا ان نتكلف لعرفه بالاستنباطات المظنونة وروى الصدوق عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رفع عن امتي الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه وما لا يطيقون وما لا يعلمون وما اضطروا اليه والحسد والطيرة والتفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطقوا بشفة وفيه باسناده عن ابي عبد الله عليه السلام

حديثا

قال ولا اسالوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم

قال ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم وفيه عنه عليه السلام انه سئل عن ما لم
يعرف شيئا هل عليه شئ قال لا وفيه عنه عليه السلام قال من عمل بما علم كفى ما لم يعلم وفي الفقيه
باسناده عن عمر بن حنظلة قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا بينهما
منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى القضاة ايحل ذلك قال من
تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت وما يحكم له فانما ياخذ سحتا
وان كان حقا ثابتا له لانه اخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله ان يكفر به قال الله عز وجل
يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به قلت فكيف يصنعان
قال ينظر من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا
به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله
وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله قلت فان كان
كل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضيا ان يكونا ناظرين في حقهما واختلفا
فيما حكما وكلاهما اختلفا في حديثكم قال الحكم ما حكم به اعدلهما وافقههما
واصدقهما في الحديث واورعهما ولا يلتفت الى ما يحكم به الاخر قال قلت فانهما
عدلان مرضيان عند اصحابنا لا يفضل واحد منهما على صاحبه قال فقال ينظر
الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه من اصحابك فيؤخذ به من حكمنا و
يترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه وانما الامور ثلثة

وقف حتى تلقى امامك امره بذلك عند تمكنه من الوصول الى الامام فانه اذا كان غائبا
ولا يمكن من الوصول اليه والاصحاب كلهم مجمعون على الخبرين ولم يكن هناك مرجح
لرواية احدهما على رواية الاخر بالكثرة والعدالة كان الحكم بهما من باب التخيير بدل على
ما قلناه ما روى عن الحسن بن الجهم عن الرضا عليه السلام قال قلت له يجيئنا الاحاديث
عنكم مختلفة قال ما جاءك عنا فاعرضه على كتاب الله عز وجل واحاديثنا
فان كان شبيها فهو منا وان لم يشبهها فليس منا قلت يجيئنا الرجلان
وكلاهما ثقة بحديثين مختلفين فلا نعلم ايهما الحق فقال اذا لم تعلم
فوسع عليك بايهما اخذت وما رواه الحارث بن المغيرة عن ابي عبد الله عليه السلام
قال اذا سمعت من اصحابك الحديث وكلهم ثقة فوسع عليك حتى ترى القائم عليه السلام
وترد اليه وروى سماعة بن مهران قال سالت ابا عبد الله عليه السلام قال قلت
يرد علينا حديثان واحد يامرنا بالاخذ به والاخر ينهانا عنه قال لا تعمل بواحد منهما
حتى تاتي صاحبك فتسال عنه قال قلت لا بد ان نعمل باحدهما قال خذ بما
خالف العامة وفي الكافي عنه عليه السلام انه سئل عن اختلاف الحديث يرويه
من يثق به ومنهم من لا يثق به قال اذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من
الله او من قول رسوله صلى الله عليه وآله وسلم والا فالذي جاءكم به اولى به
وفيه عنه عليه السلام كل شيء مردود الى الكتاب والسنة وكل حديث لا يوافق

كتاب الله فهو زخرف وفي عيون الاخبار عن الرضا عليه السلام في حديث له طويل قال في
آخره بعد ذكر العرض على الكتاب ثم السنة ثم التخيير والرد الى رسول الله صلى الله عليه وآله
وما لم نجد وه من شيء من هذه الوجوه فردوا الينا علمه فنحن اولى بذلك ولا تقولوا فيه
بآرائكم وعليكم بالكف والتثبت والوقوف وانتم طالبون باحثون حتى يأتيكم
البيان من عندنا وقال ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن يعقوب الكليني في اوائل الكافي
يا اخي ارشدك الله انه لا يسع احدا تمييز شيء مما اختلف الرواية فيه عن العلماء
عليهم السلام برأيه الا على ما اطلقه العالم عليه السلام بقوله اعرضوه على كتاب الله
عز وجل فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف كتاب الله فردوه وقوله عليه السلام
دعوا ما وافق القوم فان الرشد في خلافهم وقوله عليه السلام خذوا بالمجمع عليه
فان المجمع عليه لا ريب فيه ونحن لا نعرف من جميع ذلك الا اقله ولا نجد شيئا احوط
ولا اوسع من رد علم ذلك كله الى العالم عليه السلام وقبول ما وسع من الامر فيه بقوله
عليه السلام بايما اخذتم من باب التسليم وسعكم انتهى كلامه اقول طاب ثراه
ونحن لا نعلم نعرف من جميع ذلك الا اقله يعني انا لا نعرف من الضوابط الثلثة
الا حكم اقل ما اختلف فيه الرواة دون الاكثر لان الاكثر لا نعرف من موافقة
الكتاب ولا من مخالفة العامة ولا من الاجماع فالاحوط في القول رد علمه الى
العالم اي الامام عليه السلام والاوسع العمل بالخبر من باب التسليم دون التهور يعني

يفيد لا يجوز لنا الافتاء والحكم باحد الطرفين بتة وان جاز لنا العمل به من باب التسليم لائمة
عنهم عليهم السلام كما لبعض الفضلاء وانما لم يذكر الترجيح باعتبار الافقهية والاعدلية
وباعتبار كثرة العدد لانه رحمه الله اخذ احاديث كتابه من الاصول المقطوع بها
المجمع عليها انتهى كلامه ولعلك تقول ان الحكم في كل مسئلة واحد في نفس الامر كما هو
مذهب اهل الحق والاحكام الشرعية انما تراد معرفتها للعمل وحاجة المكلفين
اليها جميعا سواء فما الوجه في اخفاء بعض المسايل وابهامه فنقول الحكم في
اكثر الامور الشرعية غير معلومة لنا الا انه يمكننا ان نشير ههنا الى ما يكسر سورة
استبعادك بان نقول يحتمل ان يكون من الحكم في المتشابه المحتاط فيه ان تميز
المتقي المتدين باحتياطه في الدين وعدم رتاعه حول الحمى خوفا عن الوقوع
فيه عمن لا يتقي له ويجترء في الرتاع حوله ولا يبالي بالوقوع فيه فيتفاضل
بذلك درجات الناس ومراتبهم في الدين فكما ان تارك الشبهات في
الحلال والحرام وكذا افاعلها والمردد بين الفرض والنفل ليس كالهالك
من حيث لا يعلم فكذا الهالك من حيث لا يعلم ليس كالهالك من حيث يعلم
فالناس ثلث فرق مرتبين وان يكون من الحكم في المتشابه المخبر فيه ان توسع التكليف
لجمهور الناس باثبات الخيرة في كثير من الاحكام وهذه رحمة من الله عز وجل وتضييق
مراتب التكليف باختلاف مراتب الناس في العقل والمعرفة ولعل امر المؤمنين
عليه السلام

عليه السلام لذا اشار بقوله فلا تكلفوا رحمة من الله لكم فاقبلوا ما لا تعلم من
الحكم اكثر مما تعلم ثم نقول ومما يعده اهل الاجتهاد من المتشابهات ويجتهدون
ويتعين الحكم فيه الكلي المردد بين الوجوب والندب والنهي المردد بين الحرمة والكراهة
وعند امعان النظر يظهر انه لا تشابه فيهما اذ المطلوب فعلا او تركا مما
يقبل التشكيك في الطلب فيمكن ان يكون مراتب الثواب والعقاب للعباد
بقدر مراتب الارادة والكراهة من الشارع وتكليف العباد بالامر والنهي لا
يستلزم بيان مراتبهما لهم اذ لا مدخل للعلم المكلف بذلك وانما الواجب
عليه تميز العبادة اما العلم لمراتب المامورات بها والمنهيات عنها و
تميز بعضها عن بعض فلا لعدم دليل عليه من عقل ولا نقل وهذا كما انا اذا كلفنا
عبدنا بفعل او ترك فانه لا يتوقف امتثاله لنا على علمنا بانا هل نؤاخذ
بالمخالفة ام لا فلا وجه لتكلف التعرف وارتكاب التعسف من امثال ذلك
والاتيان في تعيينها بدلايل هي اوهن من بيوت العنكبوت وكلمات
يرجح عليها السكوت وهذا احد طرفهم من كثير المسايل من غير ضرورة والى آخر
المفرغ ذكر جملة من الايات والاخبار الواردة في ذم الاجتهاد ومتابعة الرأي
والمنع منها ولعلك تقول من اين قلت ان الشارع منع من الاجتهاد و
العمل الرأي وان المنع من ذلك كان معروفا من مذهب الامامية حتى بين

من غير العبادة

فالفهم فيقول اول من منع من اقتفاء الاثر واتباع الظن وارتكاب الاجتهاد ابو
سبحانه قال عز من قائل ان يتبعون الا الظن وان الظن لا يغني من الحق شيئا وقال
سبحانه ان يتبعون الا الظن وان هم الا يخرصون اي يقولون بالتخمين وقال
وان هم الا يظنون وقال واتبعوا اهواءهم بغير علم وقال عز وجل ولا تقف
ما ليس لك به علم ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا
على الله الكذب وقال قل ارايتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا
قل آلله اذن لكم ام على الله تفترون وقال ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا
منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين وقال قل حرم ربي الفواحش الى قوله وان
تقولوا على الله ما لا تعلمون وقال ولا تقولوا على الله ما لا تعلمون وقال الم يؤخذ
عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق وقال وان احكم
بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله
اليك وقال وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله وقال اليه ترجعون وقال
ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون
ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون وفي الحديث القدسي ما امن
فسر كلامي برايه وما على ديني من استعمل القياس في ديني رواه الصدوق
واما النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقد فسر القرآن برايه فاصاب الحق فقد

اخطأ

اخطأ وهو مشهور وفي نهج البلاغة من كلام امير المؤمنين فرق اختلاف العلماء والقضاة
على احدهم القضية فيحكم فيها برايه ثم يرد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم
فيها بخلاف قوله ثم يجتمع القضاة عند الامام الذي استقضاهم فيصوب آراءهم
جميعا والههم واحد ونبيهم واحد وكتابهم واحد افامرهم الله بالاختلاف فاطاعوه
ام نهاهم عنه فعصوه ام انزل الله سبحانه دينا ناقصا فاستعان بهم على اتمامه ام كانوا
شركاء له فلهم ان يقولوا وعليه ان يرضى ام انزل الله دينا تاما فقصر الرسول صلى الله
عليه وآله عن تبليغه وادائه والله سبحانه يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وفيه تبيان
كل شيء وذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضا وانه لا اختلاف فيه فقال سبحانه
ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا وان القرآن ظاهره انيق و
باطنه عميق لا تفنى عجايبه ولا تنقضي غرايبه ولا تكشف الظلمات الا به
ايراد الحديث عند شرح هذا الكلام يقول لا ينبغي ان يحمل جميع ما في الكتاب
العزيز على ظاهره فكم من ظاهر فيه غير مراد بل المراد به امر باطن والمراد رد
على اهل الاجتهاد في الاحكام الشرعية وافساد قول من قال كل مجتهد مصيب
وتلخيص الاصحاح من هذا وجهان احدهما انه لما كان الانبياء واحدا وآلهم
عليهم السلام واحدا والكتاب واحدا وجب ان لا يكون الحكم في الواقعة
الا واحدا كالملك الذي ارسل الى رعيته رسولا بكتاب يامرهم فيه بامور

يقضيها بكلية وادلته فانه لا يجوز ان يتناقض اوامره ونواهيه فضلا عن
الاسفه والجهل فانهما لا يجوزان على الاختلاف الذي ينسب اليه المجتهدون اما ان يكون
مامورا به او منهيا عنه والاول باطل لانه ليس في الكتاب والسنة ما يمكن الخصم ان
يتعلق به وكون الاختلاف مامورا به والثاني حق ويلزم منه تحريم الاختلاف
وثالثها اما ان يكون دين الاسلام ناقصا او تاما فان كان الاول كان الله سبحانه
قد استعان بالمكلفين على اتمام شريعته ناقصه ارسل بها رسوله واما استعانته
على سبيل النيابة عنه او على سبيل المشاركة له وكلاهما كفر وان كان الثاني
واما ان يكون الله سبحانه انزل الشرع تاما فقصر الرسول عن تبليغه او يكون الرسول
قد بلغه على تمامه وكلاهما ان كان الاول فهو كفر ايضا وان كان الثاني
فقد بطل الاجتهاد لان الاجتهاد انما يكون فيما لم يبين فاما ما بين فلا مجال
للاجتهاد فيه ورابعها الاستدلال بقوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء
وقوله تبيانا لكل شيء وقوله سبحانه ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين
فهذه الايات دالة على اشتمال الكتاب العزيز على جميع الاحكام فكل ما
ليس في الكتاب وجب ان لا يكون من الشرع وما ليس منها فواجب ان لا يكون
عند غير الله لو وجد وانه اختلاف كثير فجعل الاختلاف دليلا على انه ليس
من عند الله لكنه من عند غير الله سبحانه بالادلة القاطعة الدالة على صحة النبوة فهو حجة

ان لا يكون

ان لا يكون فيه اختلاف قال واعلم ان هذه الوجوه التي يتعلق بها الامامية ونفاة
القياس والاجتهاد في الشريعيات وقد تكلم عليها اصحابنا وكتبهم انهى اقول وفي
كلامه هذا دلالة على ان نفي الاجتهاد كان معروفا من مذهب الامامية حتى عند مخالفيهم كما
ان نفي القياس كان معروفا من مذهبهم وفي نهج البلاغة ايضا من كلام امير المؤمنين
عليه السلام فرضيه من يتصدى للحكم بين الامة وليس لذلك باهل ان احمق الخلائق
لاحمق رجل وكلته الى نفسه فهو جائر عن قصد السبيل مشغوف بكلام بدعة
ودعاء ضلالة فهو فتنة لمن افتتن به ضال عن هدى من كان قبله مضل لمن
اقتدى به في حياته وبعد وفاته حامل خطايا غيره رهن بخطيئته ورجل قمش جهلا
موضع في جهال الامة غار في اغباش الفتنة عم بما عقد الهدنة قد سماه الشباه
الناس عالما وليس به بكر فاكثر من جمع ما قل منه خير مما كثر حتى اذا ارتوى من
الماء الاجن واكتظ من غير طامل جلس بين الناس قاضيا ضامنا لتخليص ما
التبس على غيره فان نزلت به احدى المبهمات هيأ لها حشوا رثا من رايه
ثم قطع به فهو من لبس الشبهات في مثل نسج العنكبوت لا يدري اصاب ام اخطأ
ان اصاب خاف ان يكون قد اخطأ وان اخطأ رجا ان يكون قد اصاب جاهل خباط
جهالات عاش ركاب عشوات لم يعض على العلم بضرس قاطع يذري الروايات
اذراء الريح الهشيم لا ملي والله باصدار ما ورد عليه لا يحسب العلم في شيء مما

انكره ولا يرى ان فوقه ما يلغ منه مذهبا لغيره وان اظلم عليه ادراكهم به لما
يعلم من جهل نفسه تصرخ من قضاياه الدماء وتعج منه المواريث الا انه
اشكو الى معشر يعيشون جهلا ويموتون ضلالا ليس فيهم سلعة ابور
من الكتاب اذا تلي حق تلاوته ولا سلعة انفق بيعا ولا اغلى ثمنا من
الكتاب اذا حرف عن مواضعه ولا عندهم انكر من المعروف ولا اعرف
من المنكر قال ابن ابي الحديد وشرح هذا الكلام ان قيل بينوا الفرق بين
الرجلين اللذين احدهما رجل وكلاه الى نفسه والاخر رجل قمش جهلا قمشا
والظاهر واحد قيل اما الرجل الاول فهو الضال في اصول العقايد
كالمشبهة والمجبرة ونحوهما الا تراه كيف قال المتعوف بكلام بدعة
ودعاء ضلالة وهذا يشعر بما قلناه من ان مراده به المتكلم في اصول
الدين وهو ضال عن الحق ولهذا قال انه فتنة لمن افتتن به ضال عن
هدى من كان قبله مضل لمن يجيء من بعده واما الرجل الثاني فهو المتفقه في
فروع الشرعيات وليس باهل لذلك كفقهاء السوء الا تراه كيف
يقول جلس بين الناس قاضيا وقال ايضا تصرخ من جور قضاياه الدماء
وتعج منه المواريث ومن كلام له عليه السلام واخر قد سمى عالما وليس
فاقتبس جهائل من جهال واضاليل من ضلال ونصب للناس شركا

من حبال غرور وقول زور وحد حمل الكتاب على اراءه وعطف الحق على اهوائه يؤمن من العظائم
ويهون كبير الجرائم يقول اقف عند الشبهات وفيها وقع ويقول اعتزل البدع وفيها
يتنهاضطجع فالصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان لا يعرف باب الهدى
فيتبعه وباب العمى فيصد عنه فذلك ميت الاحياء فاين تذهبون وانى تؤفكون
والاعلام قايمة والايات واضحة والمنار منصوبة فاين يتاه بكم بل كيف
تعمهون وبينكم عترة نبيكم وهم ازمة الحق وألسنة الصدق فانزلوهم احسن
منازل القرآن وردوهم ورود الهيم العطاش ايها الناس خذوها عن خاتم النبيين
صلى الله عليه وآله وسلم انه يموت من مات منا وليس بميت ويبلى من بلى منا ولا
ليس بال فلا تقولوا بما لا تعرفون فان اكثر الحق فيما تنكرون واعذر لمن لا
حجة لكم عليه وانا هو اعمل فيكم الثقل الاصغر وركزت فيكم راية الايمان
ووقفتكم على حدود الحلال والحرام والبستكم العافية من عدله وفرشت لكم
المعروف من قوله وفعاله واريتكم كرايم الاخلاق من نفسه فلا تستعملوا الرأي
فيما لا يدرك قعره البصر ولا يتغلغل اليه الفكر ومن كلام له عليه السلام في خطبة
له ما كان كل ذي قلب بلبيب ولا كل ذي سمع بسميع ولا كل ذي ناظر
ببصير فيا عجبا ومالي لا اعجب من خطاء هذه الفرق على اختلاف حججها وديانها
لا يقتصون اثر نبي ولا يقتدون بعمل وصي ولا يؤمنون بغيب ولا يعفون عن عيب يعملون في الشبهات ويسيرون في الشهوات المعروف

اثر نبي ولا يقتدون بعمل وصي ولا يؤمنون بغيب ولا يعفون عن عيب

فيهم ما عرفوا والمنكر عندهم ما انكروا ومفزعهم في المعضلات الى انفسهم وتعويلهم
في المبهمات على آرائهم كان كل امرئ منهم امام نفسه قد اخذ منها فيما يرى بعرى
وثيقات واسباب محكمات وفي كلام عليه السلام اعلموا عباد الله ان المؤمن
يستحل العام ما استحل عاما اول ويحرم العام ما حرم عاما اول وان ما احدث
الناس لا يحل لكم شيئا مما حرم عليكم ولكن الحلال ما احل الله والحرام ما حرم الله
وفي التهذيب بسنده عن ابي جعفر عليه السلام قال قال علي عليه السلام لو قضيت
بين رجلين بقضية ثم عاد الي من قابل لم اذد مما على القول الاول لانه
الحق لم يتغير وفي هذين الخبرين دلالة واضحة على بطلان ما اشتهر بين المجتهدين وعليه
بناء الاجتهاد وعلى الاجتهاد بناؤه ان للمجتهد ان يرجع عن قوله اذا ادى اليه
دليله وشبهها في الدلالة ما رواه في الكافي باسناده عن زرارة قال سالت ابا عبد
عليه السلام عن الحلال والحرام فقال حلال محمد حلال ابدا الى يوم القيمة وحرامه حرام ابدا
يوم القيمة لا يكون غيره ولا يجيء غيره وما نحن فيه البتة وايضا قال عليه السلام
في ذكر القرآن اتم به نوره واكرم به دينه وقبض نبيه وقد فرغ الى الخلق من
احكام الهدى به فعظموا منه سبحانه ما عظم من نفسه فانه لم يخف عنكم شيئا
من دينه ولم يترك شيئا رضيه او كرهه الا وجعل له علما باديا وآية محكمة تزجر
عنه او تدعو اليه فرضاه فيما بقي واحد وسخط فيما بقي واحد واعلموا انه لن يرضى

عنكم بشيء سخط على من كان قبلكم ولن يسخط عليكم بشيء رضيه من كان قبلكم وانما تسير
وا تترين وتكلمون برجع قول هذا الى ذاك من قبلكم قال ابن ابي الحديد في شرح
هذا الكلام قوله فرضاه فيما بقي واحد يعني انه ان لم ينص عليه صريحا بل هو من محل
النظر ليس يجوز للعلماء ان يجتهدوا فيه فيحله بعضهم ويحرمه بعضهم بل رضاه
سبحانه امر واحد وكذلك سخطه فليس يجوز ان يكون شيء من الاشياء يختص فيه
قوم بالحل وقوم بالحرمة وهذا اقول منه بتحريم الاجتهاد وقد سبق منه عليه السلام
مثل هذا الكلام مرارا قوله واعلموا انه ليس يرضى عنكم الكلام الى منتهاه يعني
انه ليس يرضى عنكم بالاختلاف في الفتاوى والاحكام كما اختلف الامم من قبلكم
فسخط اختلافهم فامر سبحانه الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا ان يجتمعوا
فيرضى وكذلك ليس يسخط عليكم بالاتفاق الذي رضيه من كان قبلكم من القرون انتهى
كلامه وفي نهج البلاغة محمد العسكري عليه السلام عن امير المؤمنين صلوات الله عليه انه قال
يا معشر شيعتنا ومحبينا ولائذينا ايانا واصحاب الرأي فانهم اعداء
السنن تفلتت منهم الاحاديث ان يحفظوها واعيتهم السنة ان يعوها
فاتخذوا عباد الله حولا ومال الله دولا فذللت لهم الرقاب واطاعهم الخلق
اشباه الكلاب ونازعوا الحق واهله وتمثلوا بامامة الصادقين وهم في الهاوية
الكفار الملاعين فسئلوا عما لا يعلمون فاقتحموا ان يعترفوا بانهم لا يعلمون

فعارضوا الدين بآرائهم وضلوا فاضلوا ومن كان الدين بالقياس لكان باطن
الرجلين اولى بالمسح من ظاهرهما وفي الكافي عن ابي جعفر عليه السلام قال خطب امير المؤمنين
فقال ايها الناس انما بدو وقوع الفتن اهواء تتبع واحكام تبتدع يخالف فيها
كتاب الله ويتولى فيها رجال رجالا فلو ان الباطل خلص لم يخف على ذي حجى
ولو ان الحق خلص لم يكن اختلاف ولكن يؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث
فيمزجان ويجيئان معا فهنالك استحوذ الشيطان على اوليائه ونجا الذين
سبقت لهم من الله الحسنى وباسناده عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل
وعن نسيان الذكر واتبع الظن وما رزق خالقه قيل المراد بالذكر القرآن يعني فوض اليه
وان الظن لا يغني من الحق شيئا وباسناده عن معدة بن صدقة قال حدثني جعفر
بن محمد عن ابيه ان عليا عليهم السلام قال من نصب نفسه بالقياس لم يزل امره
والتباس ومن دان الله بالرأي لم يزل دهره في ارتماس قال وقال ابو جعفر عليه السلام
من افتى الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم ومن دان الله بما لا يعلم فقد ضاد الله
حيث احل وحرم فيما لا يعلم وفي بصائر الدرجات باسناده عن ابي جعفر عليه السلام
قال لو حدثنا برأينا ضللنا كما ضل من كان قبلنا ولكنا حدثنا ببينة من ربنا
بينها لنبيه صلى الله عليه وآله وسلم فبينها لنا وفي الكافي ما يقرب منه فاذا كان
الاعتماد على الرأي من اهل العصمة يؤدي الى الضلال فكيف من غيرهم عليهم السلام

وفي الكافي

وفي الكافي باسناده عن محمد بن مسلم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان قوما من
اصحابنا تفقهوا واصابوا علما ورووا احاديث فيرد عليهم الشئ فيقولون
فيه برايهم فقال لا وهل هلك من هلك من امضى الا بهذا واشباهه وباسناده عنه عليه السلام
قال انهاك عن خصلتين فيهما هلك الرجال انهاك ان تدين الله بالباطل
وتفتي الناس بما لا تعلم وفيه عن يونس بن عبد الرحمن قال قلت للعبد الصالح الاول
عليه السلام بما اوحد الله قال يا يونس لا تكونن مبتدعا من نظر برأيه هلك ومن
ترك اهل بيت نبيه ضل ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر وفي بصائر الدرجات
باسناده عن ابي الحسن عليه السلام قال انما هلك من كان قبلكم بالقياس وان الله
تبارك وتعالى لم يقبض نبيه حتى اكمل له جميع دينه فجلا وحرامه فجاءكم بما
تحتاجون اليه من حسنة وتستغنون به وما هل بليته بعد موته وما هو عند اهل
بليته حتى ان فيه لارش الخدش والجلد وجميع ما يحتاج
الناس الا وجاء فيه كتابا وسنة وفي المحاسن عن محمد بن حكيم قال قال ابو الحسن
عليه السلام اذا جاءكم ما تعلمون فقولوا واذا جاءكم ما لا تعلمون فهاء
ووضع يده على فيه فقلت وما ذاك قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم امر الناس بما اكتفوا به على عهده وما يحتاجون به الى يوم القيامة
الكافي عنه عليه السلام مثله وفيه وفي المحاسن باسنادهما عن الحلبي وابن مسكان

وحبيب قالوا قال لنا ابو عبد الله عليه السلام ما احد احب الي منكم ان الناس
سلكوا سبلا شتى منهم من اخذ بهواه ومن اخذ برايه وانكم اخذتم بامر له اصل
وفي حديث آخر لحبيب عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الناس اخذوا هكذا وهكذا
وطايفة اخذوا باهوائهم وطايفة قالوا بارائهم وطايفة بالرواية وانتم اهل الحكم
لحبه وحبب من يشفعكم حبه عنده وفي التهذيب باسناده عن الصادق عليه السلام
قال انا اذا وقفنا بين يدي الله قلنا ربنا اخذنا بكتابك وقال الناس
رأينا رأينا ونعمل بنا وبهم ما اراد وفي رواية اخرى علمنا بكتابك وسنة
رسولك وفي الكافي باسناده عن ابي بصير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام
ترد علينا اشياء ليس نعرفها في كتاب الله ولا سنة نبيه ننظر فيها فقال
اما انك ان اصبت لم تؤجر وان اخطات كذبت على الله عز وجل وفي
الفقيه قال الصادق عليه السلام الحكم حكمان حكم الله عز وجل وحكم اهل الجاهلية
فمن اخطا حكم الله حكم بحكم اهل الجاهلية ومن حكم بدرهمين بغير ما انزل الله فقد
كفر بالله وفي الكافي عن ابي بصير قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من
حكم بدرهمين بغير ما انزل الله فهو كافر بالله العظيم وفيه عن معوية بن وهب قال
سمعت ابا عبد الله يقول ايما قاض قضى بين اثنين فاخطا سقط
ابعد من السماء وفيه عن عليه السلام قال لابن الليلى انت ابن الليلى قاضي المسلمين

قال نعم

قال نعم قال فبأي شيء تقضي قال بالذي قضى به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعن علي وعن ابي بكر
وعن عمر قال فبلغك عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان عليا اقضاكم قال نعم
قال كيف تقضي بغير قضائه وقد بلغك هذا قال فما تقول اذا جئ بارض من فضة وسماء
من فضة ثم اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بيد كسرا وقعد بين يدي ربه فقال
يا رب ان هذا قضى بغير ما قضيت قال فما صفر وجه ابن ابي ليلى حتى عاد مثل الزعفران
وباسناده عن عبد الرحمن بن الحجاج قال كان ابو عبد الله عليه السلام قاعدا في حلقة
ربيعة الرأي فجاء اعرابي فسأل ربيعة الرأي عن مسئلة فاجابه فلما سكت قال له
الاعرابي اهو في عنقك فسكت ربيعة فقال ابو عبد الله عليه السلام هو في عنقه قال اولم يقل وكل
ضمن ضامن وعن ابي عبيدة قال قال ابو جعفر عليه السلام من افتى الناس بغير علم
ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتياه وعن
ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له انخذوا احبارهم ورهبانهم
اربابا من دون الله قال اما والله ما دعوهم الى عبادة انفسهم ولو دعوهم ما
اجابوهم ولكن احلوا لهم حراما وحرموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون
وفي روضة الكافي باسانيد متعددة عن ابي عبد الله عليه السلام في رسالة له
طويلة قال عليه السلام ايتها العصابة المرحومة المفلحة ان الله انما بكم ما انتم في الخير
واعلموا انه ليس من علم الله ولا من امره ان يأخذ احد من خلق الله دينه هوى ولا رأي

ولا مقايس قد انزل الله فيه القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقرآن وتعلم القرآن اهلا
لاتباع اهل علم القرآن الذين اتاهم الله علم ان ياخذوا فيه بهوى ولا رايهم ولا
لا مقايس اغناهم الله عن ذلك بما اتاهم الله من علمه وخصهم به ووضعه عندهم كرامة
من الله اكرمهم بها وهم اهل الذكر الذين امر الله هذه الامة بسؤالهم وهم الذين
من سالهم وقد سبق في علم الله ان يصدقوهم ويتبع اثرهم ارشدوه واعطوه
من علم القرآن ما يهتدي به الى الله بازمة والى جميع سبل الحق وهم الذين لا يرغب
عنهم وعن مسالتهم وعن علمه الذي اكرمهم الله به وجعله عندهم الا من سبق عليه في
علم الله الشقاء واصل الخلق تحت الاظلة فاولئك الذين يرغبون عن سؤال
اهل الذكر والذين اتاهم الله علم القرآن ووضعه عندهم وامرهم بسؤالهم واولئك
الذين ياخذون باهوائهم وارائهم ومقايسهم حتى دخلهم الشيطان لانهم جعلوا
اهل الايمان في علم القرآن عند الله كافرين وجعلوا اهل الضلالة في علم القرآن
عند الله مؤمنين وجعلوا اكثر من الاحرار واجعلوا ما حرم الله اكثر من الامر
حلالا فذلك اصل ثمرة اهوائهم وقد عهد اليهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قبل موته فقالوا نحن بعد ما قبض الله عز وجل رسوله يسعنا ان ناخذ بما اجتمع عليه
رأي الناس بعد قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبعد عهده الذي عهده الينا
وامرنا به مخالفة الله ورسوله فما احد اجرى ولا ابين ضلالة ممن اخذ بذلك

ما اصل اثمرة

ورغم

وزعم ان ذلك يسعه وان الله تعالى على الخلق ان يطيعوه ويتبعوا اوامره في سنة محمد
صلى الله عليه وآله وسلم وبعد موته الحديث بطوله واتبعوا اثار رسول الله صلى الله عليه وآله
وسنته فخذوا بها ولا تبتعوا اهواءكم وآراءكم فتضلوا فان اضل الناس عند الله
من اتبع هواه ورايه بغير هدى من الله وفيه ايضا ايتها العصابة الحافظة لدين الله امروا
عليكم باثار رسول الله واثار الائمة الهداة من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
من بعده وسنتهم فانه من اخذ بذلك فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه
ضل لانهم هم الذين امر الله بطاعتهم وولايتهم وفي المحاسن باسناده عن ابي
عبد الله عليه السلام انه قال في رسالة واما ما ذكرت من القرآن ليس على ما ذكرت وكلما
فعناه غير ما ذهبت اليه وانما القرآن امثال للقوم يعلمون دون غيرهم وللقوم
يتلونه حق تلاوته وهم الذين يؤمنون به ويعرفونه واما غيرهم فالاستكبار
عليهم وابعده من مذاهب قلوبهم وكذلك قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه
ليس شيء ابعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن وذلك تحيد الخلائق اجمعون
الا من شاء الله وانما اراد الله بتعنيته وذلك ان ينتهوا الى بابه وصراطه وان
يعبدوه وينتهوا في قوله لا طاعة للقوام بكتابه والناطقين عن امره وان
يستنطوا اما احتاجوا اليه من ذلك عنهم لا عن انفسهم ثم قال ولو ردوه الى
الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فما عرض غيرهم فليس بعلم

وفي الحديث

فذلك ايضا وخبر ذلك المتقدم
المخلقة لان القرآن

ذلك ابدا ولا يوجد وقد علمت انه لا يستقيم ان يكون الخلق كلهم ولاة الامر اذ لا يكون
مرءوسون عليه ولا مرءوس يبلغونه اوامره ونواهيه فجعل الله الولاة خواص ليقتدي بهم سائر
يخصصهم بذلك فافهم ذلك ان شاء الله واياك وتلاوة القرآن برأيك فان الناس
غير مشتركين في علم كما هم مشتركون في سائر اكثر امورهم ولا قادرين عليه ولا عالمين به الا من حده و
بابه الذي جعله الله له فافهم ان شاء الله واطلب الامر هناك تجده ان شاء الله تعالى اقول
كرره عليه السلام قوله فافهم اشارة الى ان العالم بذلك كله كما ينبغي هم عليهم السلام
خاصة وفي كتاب المحاسن ايضا في باب المقاييس والاراء عنه عن ابيه عمن ذكره عن ابي عبد الله
عليه السلام في رسالته الى اصحاب الرأي والمقاييس اما بعد فان من دعا غيره الى دينه بالارتياء
والمقاييس لم ينصف ولم يصب حظه من المدعو لان ذلك لا يخلو ايضا من الارتياء
والمقاييس ومتى ما لم يكن بالداعي قوة على دعائه على المدعو لم يؤمن على الداعي
ان يحتاج الى المدعو بعد قليل لانا قد رأينا المتعلم الطالب ربما كان فائقا
لمعلمه ولو بعد حين ورأينا المعلم الداعي ربما احتاج في رأيه الى رأي من يدعوه في
ذلك تحيرا لجاهل وشك المرتاب وظن الظانين ولو كان ذلك عند الله
جائزا لم يبعث الرسل بما فيه الفضل ولم ينه عن الهزل ولم يعب الجهل
ولكن الناس لما سفهوا الحق وغمطوا النعم واستغنوا بالجهل عن تدابيرهم
عن علم الله واكتفوا بذلك دون رسله والقوام بأمره وقالوا لا نشاء الا ما ادركته

عقولنا

وعرفته البابنا فولاهم الله ما تولوا واهلهم الله فخذلهم حتى صاروا عبدة انفسهم من
حيث لا يعلمون ولو كان الله رضي منهم اجتهادهم وارتيادهم فيما ادعوا من ذلك لم يبعث
الله اليهم فاصلا لما بينهم ولا زاجرا عن وصفهم وانما استدللنا ان رضا الله
غير ذلك ببعثة الرسل بالامور البينة الصحيحة والتحذير عن الامور المشكلة المعقدة
ثم جعلهم ابوابه وصراطه والادلاء عليه بامور محجوبة عن الرأي والتقاييس طلب ما عند الله
بقياس وراي لم يزدد من الله الا بعدا ولم يبعث رسولا قط وهو حال عقله قابلا من
الناس خلاف ما جاء به حتى يكون متتبعا مترقبا وتابعا اخرى فلم ير ايضا فيما جاء به استعمل
رأيا ولا مقياسا حتى يكون ذلك واضحا عنده كالوحي من الله وذلك دليل لكل ذي
لب وحجة ان اصحاب الرأي والقياس مخطئون مدحضون وانما الاختلاف
فيما دون الرسل لان في الرسل فيما يبلغ ايها المستمع ان تجمع بين عليك خصلتين
احديهما القذف فيما جاش به صدرك وابتاعك لنفسك الغير قصدا
معرفة حده والاخرى استغناؤك عما فيه حاجتك وتكذيبك من اليه مرجعك وتركك
الحق سأمة وملالة وانتجاعك الباطل جهلا وضلالة لانا لم نجد تابعا
لهواه جائرا عما ذكرناه قط رشيدا فانظر في ذلك والاخبار في هذا الباب
اكثر من ان تحصى وفيما ذكرناه كفاية ان شاء الله ان قبل قد جاءت روايتان احديهما عن
ابي جعفر وابي عبد الله عليهما السلام انهما قالا علينا ان نلقي اليكم الاصول وعليكم ان تفرعوا

ذكر الله عز وجل عليه السلام ... والاصل ... ذكر ... والفرع ... عليكم ... فرعوا

والثانية عن الحسن الرضا عليهما السلام قال علينا القاء الاصول وعليكم التفريع وهذا هو
الامر والاجتهاد ومكلف الجمع بينهما ليس من الحديثين ما ذهبت اليه كلا بل ليس معناهما
الا ما يعود الى ما القوا الينا من الاحكام الكلية فيستخرج منها احكاما جزئية بالبراهين
العقلية باحد الاشكال الاربعة وليس هذا من اجتهاد الرأي واستنباط الحكم بالظن في
شيء وذلك مثل قولهم عليهم السلام لا ينقض اليقين ابدا بالشك ولكن ينقضه بيقين
آخر فانا نفهم من هذا الحديث يقينا ان المتيقن للطهارة اذا شك في الحدث لا يجب
عليه الطهارة والمتيقن للطهارة ثوبه اذا شك في وصول نجاسة اليه لا
يجب عليه غسله والمتيقن لشعبان اذا شك في دخول رمضان لا يجب عليه الصيام
الى غير ذلك من الجزئيات ومثل قولهم كل شيء مطلق حتى يرد فيه نهي وقولهم كل شيء فيه
حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه وقولهم كلما غلب الله عليه
من امر فالله اعذر لعبده وقولهم اذا خرجت من شيء ثم شككت فيه فشكك
ليس بشيء الى غير ذلك من الاصول الكلية التي تتفرع عليها الجزئيات وقد ذكرنا
طرفا منها في كتابنا الموسوم بالاصول الاصيلة فليطلبها من اراده هنالك
مع تمام الكلام وبسط وذلك وبه الحمد نقل كلام بعض العلماء في الاجتهاد و
متابعة الاراء قد علمت ان انحصار طريق معرفة العلوم الشرعية اصولية
كانت او فروعية في الرواية عن اهل البيت عليهم السلام وعدم جواز التمسك في
شيء

منها الا

من الا المقدمات الجدلية والاستنباطات الظنية كان من شعار متقدمي اصحابنا
اصحاب الائمة صلوات الله عليهم فاعلم انهم صنفوا في ذلك كتبا ورسائل
من الكتب المصنفة في ذلك كتاب الفضل على ما عده ابن النديم في الاجتهاد ذكره النجاشي وترجمه
اسمعيل بن علي بن اسحق ومنها كتاب الايضاح للفضل بن شاذان النيسابوري وكان
من اجل اصحابنا الفقهاء وقد روى عن ابي جعفر الثاني عليه السلام وقيل عن الرضا عليه السلام
ايضا وقد صنف ثمانية وثمانين كتابا وترحم عليه ابو محمد عليه السلام مرتين او ثلثا
ولاه وقال بعد ان رأى تصنيفه ونظر فيه وترحم عليه اغبط اهل خراسان بكان
الفضل بن شاذان قال في كتابه المذكور في القوم المتسمين بالجماعة المنسوبين الى
السنة انا وجدنا هم يقولون ان الله تبارك وتعالى لم يبعث نبيه الا خلقه بجميع ما
يحتاجون اليه من امر دينهم وحلالهم وحرامهم ودمائهم ومواريثهم ورقهم وسائر الاحكام
وان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن يعرف ذلك او عرفه ولم يبينه لهم وان
اصحابه من بعده وغيرهم من التابعين استنبطوا ذلك برأيهم واقاموا الاحكام ما سموه
سنة اجروا الناس عليها ومنعوهم ان يجاوزوها الى غيرها وهم فيها مختلفون
يحل فيها بعضهم ما يحرم بعض ويحرم بعضهم ما يحله بعض وقال في حق
الشيعة انهم يقولون ان الله جل ثناؤه تعبد خلقه بالعمل بطاعته واجتناب
معصيته على لسان نبيه صلى الله عليه وآله وسلم فبين لهم جميع ما يحتاجون اليه

من امر دينهم صغيرا وكبيرا فبلغهم اياه خاصا وعاما ولم يكلهم الى رايهم ولم يتركهم
وعمى ولا شبهة علم ذلك من علمه وجهل من جهله فاما ما ابلغهم عاما فهو ما الامة
عليه من الوضوء والصلوة والجمعة والزكوة والصيام والحج والغسل من الجنابة
واجتناب ما نهى الله عنه وكتابه من ترك الزنا والسرقة والاعتداء والظلم
والربا واكل مال اليتيم وما اشبه ذلك مما يطول بتفسيره وهو معروف عند الخاصة
والعامة واما ما ابلغه خاصا فهو ما وكلنا اليه من قول اطيعوا الله واطيعوا
الرسول واولى الامر منكم وقوله فاسالوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون
فهذا خاص لا يجوز ان يكون من جعل الله له الطاعة على الناس يدخل في
مثل ما هم فيه من المعاصي وذلك لقول الله جل ثناؤه واذ ابتلى ابرهيم ربه
بكلمات فاتمهن قال اني جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتي قال
لا ينال عهدي الظالمين ليسوا بائمة يعهد الينا في العدل على الناس وودائ
الله ان يجعلهم ائمة وعلمنا ان قوله تبارك وتعالى ان الله يامركم ان تؤدوا
الامانات الى اهلها واذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل عهد عهده
اليهم لم يعهد هذا العهد الا الى ائمة يحسن ان يحكموا بالعدل ولا يجوز ان
يامر ان يحكم بالعدل من لا يعرف العدل ولا يحسنه واما امر ان يحكم بالعدل
ومن يحسن ان يحكم بالعدل ثم قال بعد كلام طويل ثم رجعنا الى مخاطبة الصنف الاول

فقلنا لهم

فقلنا لهم ما دعاكم الى ان قلتم ان الله لم يبعث الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه من
الحلال والحرام والفرايض والاحكام وان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لم يعلم
ذلك او علمه ولم يبينه للناس وما الذي اضطركم الى ذلك قالوا لم نجد الفقهاء
يروون جميع ما يحتاج الناس اليه من امر الدين والحلال والحرام والفرض من الصلوة
وغيرها فلا بد من النظر فيما ياتي من الرواية عنه واستعمال الراي فيه وتجويز ذلك
لنا قول رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لمعاذ بن جبل حين وجهه الى اليمن
بم تقضي قال بكتاب الله قال فان لم يكن في الكتاب قال فبالسنة قال فان لم يكن في السنة
قال اجتهد راي قال الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله فعلمنا انه قد اوجب على الحكم ما في الكتاب
والسنة وانه لا بد من استعمال الراي وقوله صلى الله عليه واله وسلم انما مثل
اصحابي فيكم مثل النجوم بايها اقتديتم اهتديتم واختلاف اصحابي لكم رحمة فعلمنا
انه لم يكلنا الى ارائهم الا فيما ياتنا به ولم يبينه لنا وتقدم من ذلك الصحابة الاولون
فما قالوا فيه برايهم من الاحكام والمواريث والحلال والحرام فعلمنا انهم لم يعلموا
الا ما هو لهم جايز وانهم لم يخرجوا من الحق ولم يكونوا ليجتمعوا على باطل فقلنا
ان تضللهم فيما فعلوا فاقتدينا بهم فانهم الجماعة والكثرة وبداية على
الجماعة ولم يكن الله ليجمع الامة على ضلال فيل لهم ان اكذب الروايات
ابطلها ما نسب الله فيه الى الجور ونسبه صلى الله عليه واله وسلم الى الجهل

وقولكم ان الله لم يبعث لامة بجميع ما يحتاجون اليه تحريم لما حلل وتكذيب
بكتابه لقوله اليوم اكملت لكم دينكم ولا يخلو الاحكام تكون من الدين او ليست
من الدين فان كانت من الدين فقد اكملها وبينها لنبيه صلى الله عليه واله وسلم
وان كانت عندكم ليست من الدين فلا حاجة بالناس اليها ولا يجب قبولكم
عليهم بالبس في الدين وهذه شنعة لو دخلت على اليهود والنصارى في
دينهم لتركوا ما يدخل عليهم به هذه الشنعة وهي متصلة بمثلها من تجهيلكم النبي
صلى الله عليه واله وسلم وادعائكم استنباط ما لم يكن يعرفه من فروع الدين وحق
الهرب مما اقررتم به من هاتين الشنعتين اللتين فيهما الكفر بالله وبرسوله قال وفيما
ادعيتم من قول النبي صلى الله عليه واله وسلم لمعاذ تكذيب لما انزل الله وطعن على رسول
صلى الله عليه واله وسلم فاما ما كذبتم به من كتاب الله فما قد بيناه وصدر كتابنا
من قوله وان احكم بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم واحذرهم ان يفتنوك
عن بعض ما انزل الله اليك وقوله وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله وقوله لا
يشرك في حكمه احدا وقوله الا له الحكم وهو اسرع الحاسبين وقوله اليه الحكم واليه
ترجعون وقوله فاصبر لحكم ربك وما اشبهه مما في الكتاب يدل على
ان الحكم لله وحده فزعمتم انه ليس في الكتاب ولا فيما انزل الله على نبيه صلى الله عليه
واله وسلم ما يحكم به بين الناس فيما اختلفوا فيه وان معاذا يهدي الى ما يوجه الله

الامر

الى نبيه وانه يهتدي بغير ما اهتدى به النبي صلى الله عليه واله وسلم واوجبتم لمعاذ ان رأى
في الهدى كالذي اوحى الله الى نبيه صلى الله عليه واله وسلم فرفعتم مرتبته فوق مرتبة
النبوة او كان النبوة بوحي ينتظر ومعاذ لا يحتاج الى وحي يأتيه برايه من قبل
نفسه فشتمكم كما قال الله عز وجل ظلم ممن افترى على الله كذبا او قال اوحي الي ولم يوح اليه
شيء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله فصار معاذ عندكم يهتدي برايه ولا يحتاج الى الهدى
الوحي والنبي يحتاج الى الوحي ولو جهد الملحدون على ابطال النبوة صلى الله عليه واله وسلم
ما تجاوزوا ما وصفتموه به من الجهل ثم اخبرنا الله تعالى ان اصل الاختلاف في الامم
كان من انبيائهم فقال كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين
وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا
الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين امنوا لما اختلفوا
فيه من الحق باذنه والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم فحدثتم اهل البغي وقلتم
اختلافهم رحمة واقتديتم بالمخالف واهل الخلاف وصرفت قلوبكم عمدا عن
ان لما اختلفوا فيه من الحق باذنه وتحقق لنا عليكم قول الله ولا يزالون مختلفين الا
من رحم ربك ولذلك خلقهم فاتبعتم اهل الاختلاف وابتعنا من استثناء الله
بالرحمة فلما ضاقت عليكم باطلكم ان يقوم لكم بالحجة احلتم على الله بالتحوير والحكم
من تكليفه كما زعمتم اياكم ما لم يبينه لكم وعلى نبينا صلى الله عليه واله وسلم بالتجهيل في

قولكم وانه لم يبين لكم الطاعة من المعصية وعلى اهل الحق والمصدقين به ورسوله
بالعداوة والبغضاء وعلى الحق من احكام الكتاب بالعيب والالحاد الى اخر ما قال
من غير التقبيل مع ما فيه من التطويل بل سما فما طعن من خرمعاد واقتصرنا على ذلك
فان القطرة تدل على الغدير والحفنة تهدى الى البيدر الكبير ولغيره من ارباب الصفا
كلمات في ذلك لا يحضرني الان وفيما ذكرنا كفاية لطالب الحق واليقين و
بلاغ لقوم عابدين ولقد تكلمنا مع اقوام من اهل العلم من خراسان فاتصفوا
وصدقونا ورجعوا عن مذهب الاصوليين الى طريقة الاخباريين و
منهم من سبقنا الى ذلك مع دعار وبذار الا اني لا اجده بهذه الطريقة تاملا
ولا اراه فيها كاملا كانه لم يصر بعد من الاحرار ام نظر ان مخالفة الجمهور ومتاركة
المشهور من العار والله المستعان نقل كلام لاخوان الصفا وترتيب الاراء الاجتهاد ومتابعتهم
قالوا في رسالة اللغات من كتابهم اختلفت المذاهب والاراء والاعتقادات فيما
بين اهل دين واحد ورسول واحد لافتراقهم في موضوعاتهم واختلاف لغاتهم و
اهوية بلادهم وتباين مواليدهم واراء رؤسائهم وعلمائهم الذين يحركونهم ويحملونهم
بينهم طلبا لرياسة الدنيا وقد قيل في المثل خالف تذكر لانه لو لم يطرح رؤساء
علمائهم الاختلاف بينهم لم يكن لهم رياسة وكانوا يكونون شرعا واحدا والا اكثر
اشراهم منقوص في الاصول مختلط في الفروع مثال ذلك انهم مقرون بالتوحيد وصفات

تعالى بما يليق به مقرون بالنبي المبعوث اليهم متمسكون بالكتاب المرسل اليهم مقرون
باحكام الشريعة مختلفون في الروايات التي وسايطها رجال مختلفون في الحالات
النبي عليه السلام كان من معجزته وفضيلته انه كان يخاطب كل قوم بما يفهمون عنه بحسب ما
عليه وبحسب ما يتصوره عقولهم فلذلك اختلفت الروايات وكثرت الديانات واختلفوا
في خليفة الرسول صلى الله عليه وآله وسلم وكان ذلك من اكبر اسباب الخلاف في الاديان حتى
انتهينا وايضا فان اصحاب الجدل والمناظرة ومبطلي المنافقة والرياسة اخرعوا
من عقولهم في الديانات والشرايع اشياء كثيرة لم يات بها الرسول صلى الله عليه وآله وسلم
ولا اقرها وابتدعوها وقالوا العوام الناس هذه سنة الرسول صلى الله عليه وآله
وسلم وحسنوا ذلك حتى لانفسهم حتى ظنوا بهم ان الذي قد ابتدعوه حقيقة قد اتى
بها الرسول عليه السلام واحدثوا في الاحكام والقضايا اشياء كثيرة بارائهم
وعقولهم وضلوا بذلك عن كتاب ربهم وسنة نبيهم وقد امروا ان يسالوهم
عما اشكل عليهم فظنوا استخفافه عقولهم ان الله سبحانه ترك امر الشريعة وفرايض
الديانات ناقصة حتى تكاجوا الامر بتمويها بارائهم الفاسدة وقياساتهم الكاذبة
واجتهادهم الباطل وما يخرصونه وما يخرعونه من انفسهم وكيف يكون ذلك والقول
سبحانه ما فرطنا في الكتاب من شيء وقال سبحانه تبيانا لكل شيء وانما فعلوا ذلك طلبا
للرياسة كما قلنا انفا واوقعوا الخلاف بين الامة فهم يهدمون الشريعة ولا يهدمون ولا

واستكبروا عن اهل الامر الذي بايديهم ص

يعلم انهم يضرونها وبهذه الاسباب تخرب الامم وتقع العداوة بينهم وتتارى الى الفرق
والحروب ويستحل بعضهم دماء بعض فان امتنع بعض من يعرف الحق من العلماء و
خاطب بعض رؤسائهم فى ذلك وخوفه بالله وانذره من عذابه عدل الى العوام وقال
لهم هذا القول واغرى العوام به ونسب اليه من القول ما لم يات به شريعة ولا يقوله
عاقل ولا يمكن ذلك العالم ان يبين للعوام كيف جرى الامر فى الشريعة ويفهم قضية
عام فيه لا لفهم ما قدمناه واعليه خلفا عن سلف واذا اراد رؤساؤهم ذلك
وان قلوب العلماء اشمئزت من العوام جعلوا ذلك شرفا لهم عندهم واوهموهم ان
ذلك انقطاع منهم عن القيام بالحجة وانما سكوتهم وتخفيهم لباطل يمنعهم والحق
هو ما اجمعنا عليه نحن فلا يزال دأبهم ورؤساؤهم فى كل يوم واختلافهم
تزيد واحتجاجاتهم ومناظراتهم وجدلهم تكثر حتى يحرفوا احكام الشريعة وغيروا
كتاب الله بتغييرهم له بخلاف ما هو كما قال سبحانه يحرفون الكلم عن مواضعه
وفى اصل امرهم قد حزبوا الامة من حيث لا يشعرون وتاولوا اخبار الرسول
عليه السلام بتاويلات اخترعوها من انفسهم ما انزل الله بها من سلطان وقلبوا
المعانى وحملوها على ما يريدون مما تقوى به رياستهم وتفيق اهل العلم دراهيم عند
العوام توارث ابن عراب وخلف عن سلف الى ان يشاء الله اهلاكهم
وانقراضهم ولم يزل هؤلاء الذين هم علماء العوام اعداء الحق وكلامه وقرن

فكم من نبى قتلوه ووصى جدوه وعالم شردوه فهم بافعالهم هذه يكونون اسبابا فى
نسخ الشرائع وتجديدها وسالف الدهور لها ان يتم وعد الله ان يشاء يذهبكم
ويات بخلق جديد وما ذلك على الله بعزيز والعاقبة للمتقين ولقد كتبنا فى الزبور
من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادى الصالحون ان فى هذا لبلاغا لقوم عابدين
فهذه العلة هى السبب فى اختلاف الاراء والمذاهب واذا كان ذلك كذلك فحق على
طالب الحق والراغب فى الجنة ان يطلب ما يقربه الى ربه ويخلصه من بحر الاختلاف
والخروج عن سجون اهله وان غفلت النفس عن مصالحها ومقاصدها وتركب
طريق الجنة والحق واهله والدين الذى لا اختلاف فيه وانضم الى اهل الخلاف
وللرؤساء الاصنام المنصوبة كان ذلك سببا لوبالها وهلاكها و
بعدها عن جوار الله سبحانه وقرب يعقوب مالك الى سجانه ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض
له شيطانا فهو له قرين وانهم ليصدونهم عن السبيل ويحسبون انهم مهتدون حتى
اذا جاءنا قال يا ليت بينى وبينك بعد المشرقين فبئس القرين فهكذا يكون
حال من عالمه الذى اقتدى به وعزه بربه وجماعة العوام حوله ومن كلامه
فبعبده من حيث لا يشعر لانه اذا احل بقوله وحرم بقوله وراءه فقد عبده
مالك الله اليكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون فعليك
ايها الاخ البار الرحيم ايدك الله باهل العلم الذين هم اهل الذكر من اهل

بيت النبوة المنصوبين لنجاة الخلق وقد قيل استعينوا على كل صناعة باهلها انتهى
كلامهم بالفاظهم وهو كلام متين صدر عن بصيرة ويقين اشارة الى بعض ما
يترتب على الاجتهاد واتباع الاراء المفاسد كفى بفساد ما بعدها كونها مخالفة
لله ولرسوله وللائمة المعصومين صلوات الله عليهم كما سمعت بالمغلب فيها
مما جرى بين الصحابة من الحروب والفتن وما ترى من اختلاف الفقهاء والمسايل الدينية
من الاصول والفروع والفرايض والسنن مع عدم انضباط مداركها واختلاف طرقها
باختلاف الازمان والاحوال ومع ما فيها من التعارضات واضطراب الانفس
المتخاصمات ورجوع كثير من المحصلين الى العلماء تمام به افق الى غير ذلك مما لا يحصى وذكر السيد ابن
طاوس رحمه الله عن بعض هبة الله المعروف بالقطب الراوندي انه قد صنف كتابا
في الخلاف الذي تجدد بين الشيخ المفيد والمرتضى رحمهما الله وكانا من اعظم اهل
زمانهما وخاصة شيخنا المفيد قدس سره في الكراس نحو خمس وتعين مسئلة وقع
الخلاف بينهما فيها وعلى الاصول وقال من اظن انه لو استوفيت ما اختلفا
فيه لطال الكتاب انتهى كلامه ولنقتص عليك من اجتهادات المجتهدين ومسايل
الدين ما يتبين لك به انهم كيف يصنعون وبم يستدلون وانى يوفقون
ونقتصر على ثلث مسايل اثنتان اصوليتان هما نفس مسئلة الاجتهاد
والاجماع واخرى فروعية هي مسئلة نية العبادات لتكون انموذجا تعتبر بها نظائرها

في سايرالمسايل ونقيس عليها سنتهم في نقله المدلولات والدلايل وكيفية الاطلاع على
الثلث شارحا اولا الهدى والخير سايقا وقايدا وذاكرا اولا ما هو التحقيق وكلت
منها على الاجمال ثم نذكر اختلافاتهم وافاويلهم فيها بطريق السؤال فترهم
متسعتعين على الجواب لتشابه وجوه طرفي الاستدلال مسئلة الاجتهاد
وما ادريك ما الاجتهاد ليس الاجتهاد الحق ان ينظر احدنا الى احاديث ائمتنا
عليهم السلام فيتدبر في معانيها ويتفهم ما اودع فيها ويميز بين المتشابهات منها
والمحكم ويأخذ بالمحكم ويرد اليه المبهم او يتركه على الابهام ان لم يكن له سبيل
الى الاحكام ويحتاط في العمل ويمسك عن الفتوى والزلل ثم اذا اختلفت
طائفة منها طائفة بحسب الظاهر يعمد الى ترجيح بعضها على بعض برايه
باهر من الضوابط المنقولة عنهم والقواعد المسموعة منهم الى ان يقع على الخبار
يتبع له الدار والتعليد وهو ان ينظر مستبصرا الى البصير ثم يقبل منه و
اليه يصير كما ورد عن الائمة عليهم السلام وهل ذنبك مثل خبير ثم ماذا يقول اهل الاجتهاد
بعد هذا وكيف يتبعون اراءهم واذ يصرفون عن الهدى بعد اذ جاءهم وما
معنى تحصيل الظن بالاجتهاد ثم كم قدر الظن المعتبر فيه حتى يصح عليه
الاعتماد ثم ما الذي لابد منه في المجتهد من العلوم حتى تتاتى له ذلك هل يكفيه
تحصيل العلوم العربية ومعرفة القرآن والحديث الاحكاميين لذلك ام

لابد من معرفة للاصول الخمسة الدينية وعلى الثانى اكيفية التقليد ام لابد من الادلة
اليقينية ثم هل يشترط ان يعرفها بدليل المتكلمين ام يكفى طريق اخر ولو ادى
اذا افاد اليقين ام لابد من طريق اعلم ثم ماذاك الطريق والطرق شتى ام يختلف
بحسب اختلاف الافهام لتفاوت الناس فى النقص والتمام ثم هل يكفى فى الاجتهاد ما
ذكر ام لابد من علوم اخر ثم ماتلك العلوم وما المعتبر فيها من قدر وهل يشترط المنطق وهل
يجب اولا تحصيل معرفة جميع الايات والاحاديث الاحكامية ام يكفى ما يتعلق
منها بالمسئلة المطلوبة وهل يجوز التجزى فى الاجتهاد ومع الجواز هل يكفى فى جواز
العمل برأيه اوليجزه ثم ما معنى التجزى وما معنى الاجتهاد فى الكل وهل يكفى فى الثانى
تحصيل الملكة التى بها يتمكن من تحصيل الظن فى كل مسئلة مسئلة ام لابد من تحصيل
الظن قدر صالح ام مسائل جميع ابواب الفقه ثم كم قدر القريحة التى
لابد ان يكون للمجتهد حتى يجوز له الخوض فيه وهل له حد موظف
القلة لا يكتفى بما قل منه وهل يشترط فيه القوة القدسية كما زعمته طائفة ثم ما
تلك القوة وما حدها وبم يعرف ثم كيف يعرف المجتهد من نفسه انه مجتهد حتى يجوز
له العمل برأيه بل يجب ولا يجوز له تقليد غيره ام كيف السبيل للعامى الى معرفة
المجتهد حتى يجوز له تقليده وهل يكفى اعترافه بذلك مع عدم التزام لابد مع ذلك ان
ينصب نفسه متصديا للفتيا ويرجع الناس اليه فيها ام لا يكفى ذا ولا ذا بل

لابد

لابد من ان يعرف ان اهل العلم ثم هل يكفى الواحد او الاثنين ام لابد من جماعة ثم كم ومن اى كيفية
من حصل طرفا من العلوم الرسمية ام لابد ان يكون مجتهدا ام لا ولا فرق وعلى تقدير اشتراط
الاجتهاد فهل يجوز الدور وشبهه ثم هل يجوز تقليد المجتهد الميت ام يموت القول بموت
صاحبه وعلى تقدير الجواز هل يشترط ان يكون الناقل قد سمع منه فى حال حيوته ام
يكفى رجوعه الى كتابه بعد موته وعلى الثانى هل يشترط فيه ان يكون من اهل العلم ثم ما
العلم الذى شرط فيه ثم هل اتفاق المجتهدين على عدم اعتبار قول الميت كحى
وعدم اعتبار اقوالهم لان هذا من جملة اقوالهم فاعتباره يوجب عدم اعتباره
ام لا هذا ما حضرنى من الاحتمالات والشقوق وهذه المسئلة وقد ذهب الى
كل قوم ولعل ما لم يذكر لم يكن اقل مما ذكرنا ويزيد فى كل عصر اقوال واختلافات
الى ما شاء الله ولا الله المفزع **مسئلة الاجماع** وما ادريك ما الاجماع اعلم
الاجماع المعتبر ان يتفق الطائفة المحقة والفرقة الناجية على مضمون اية
محكمة او رواية معصومية غير مبهمة بحيث يعرفه الكل ولا يشذ منه
شاذ كاتفاقهم على وجوب مسح الرجلين فى الوضوء دون الغسل للنصوص
والية الشهيرة والحديث المقبول خذ ما اجمع عليه من اصحابك فان المجمع عليه لا ريب
فيه ثم انظر ما ذا يقول اهل الاجتهاد والى ما يعولون فى الاستناد واسالهم
ما معنى اتفاق الاراء المشتمل على قول المعصوم اليس قول المعصوم بانفراده

حجة مردود انضمام راى احد اليه ام ذاك في موضع لا يعرف قوله الا من جهة اقوال
الناس كما زعموه ثم ما المقصود من هذه او كيف يفرض ولم نعرف قوله فيها وهل
يكفي اتفاق المجتهدين ام لابد من كل من انتسب الى العلم ام الى الاسلام ام عامة من المسلمين
يعلم دخول قوله في اقوالهم وعلى التقادير الثلث الاول هل يكفي من في البلد
منهم ام لابد من كل من في الارض حتى لو كان رجل منهم في بلاد الكفر لابد من
معرفة رايه بل من كان منهم في قرية او بادية او جبل او كهف او مغارة
او سفينة او غير ذلك ثم كيف يعرف وجود مثل هذا المسلم في مثل ذلك
الموضع وعلى تقديره كيف يحصل العلم بقوله ورايه ثم كيف يعرف ان
ما يقوله هو الذي يعتقده لم يكذب فيه ولم يتق احدا ولم ير مصلحة في كتمان
مذهبه ثم كيف يحصل الاطلاع على قول الامام من حملة اقوال الناس المتفرقين
مع غيبة شخصه وخفاء عينه وانقطاع اخباره واقواله ومكانه في
مدة تقرب من سبعمائة سنة بحيث لم يعلم انه في اي قطر من اقطار
الارض مشارقها ومغاربها بحرها وبرها سهلها وجبلها وانه ممازج للناس
مخالط ومعاشر معهم او منفرد عنهم ساكن في اقاصي الارض وابعدها او
هو في كهف جبل منقطع عن الخلق او هو في بعض الجزاير التي لا يصل اليها
احد من الناس الى غير ذلك مما لا سبيل اليه بوجه وعلى التقدير الرابع كيف

يعرف قول

يعرف قول المعصوم من حملة اقوال جماعة معينين بعد معرفة شخصه هل بتصفح
اثار القدماء واصحاب الائمة بحيث يعلم دخول بعض الائمة الماضين في
جملتهم وان لم يصل اليها رواية منقولة على الخصوص او بعد التصفح والاطلاع
على الاتفاق يعرف موافقته معهم وان لم يكن داخلا في جملتهم لمانعة
تقتضي ذلك سوى بطريق اخر غير ما ذكر ثم ما هو ابوجود مجهول النسب في جملتهم
كما قالوه وانى يغني ذلك ولابد من العلم بدخول المعصوم ولا يكفي الاحتمال
وعلى التقادير يندر وقوعه غاية الندرة وخصوصا في المسايل التي لم يرد
فيها الا روايا واحدة وردت مختلفة او بخلاف ما ادعي الاتفاق عليه ولا سيما في مثل هذه الازمنة
المنقطعة عن المعصومين من كل وجه فكيف يدعى مثل هذا الاتفاق في اكثر المسايل من اثنا
المسايل المذكورة وفيما بعد الازمنة المتطاولة المنقطعة راسا ثم هل على الامام
ان يظهر قوله اذا راى اختلافهم في مسئلة لئلا يكونوا في حيرة مطلقا ام اذا لم يكن
الحق فيما بينهم خاصة ام لا يجب عليه ذلك مطلقا لانا نختار السبب واستناده لا هو
وعلى التقدير الاول فلم لم يرفع الاختلاف من البين وفي اكثر المسايل في هذه
المدة المتطاولة وعلى الاخير من لا يحقق اجماع لعدم السبيل الى معرفته وعلى
تقدير وجوب الاظهار كيف يظهر ايتعرف نفسه وليس له ذلك على انه تعدم
فايدة الاجماع ح ام بارسال رسول فلابد من معجز والا كيف يعرف صدقه

فنعدم الفايدة ايضا اذ رجع حينئذ الى الجزم ثم بم يثبت العلم بهذا الاتفاق باشتمال
هذه الاجتهادات فيخص نفعه وحجيته بمن اجتهد فيه ولا يعدوه الى غيره
ام بالجزم فيجزم بالجزم مثل هذا المجتهد عما اعرظنه فيكون اثبات ظن بظن وليس له غير ظنه او
نجزم جملة على سبيل التواتر عن ظنونهم او آحادهم ام اخر وعلى التقديرين يكون
اخبارا عن ظنونهم بالاتفاق لا عن الاتفاق ثم التواتر لابد من انتهائه الى الحس كما قرر
وليس هذا الاتفاق على شيء من هذه التقادير بمحسوس بل هي ظنون واجتهادات
ولهذا تراهم مختلفين ونقل الاجماعات اصلا فاشدا فترى احدهم ينقل
الاجماع في مسئلة على قول في كتاب ثم ينقل الاجماع في تلك المسئلة بعينها على القول
الاخر او ينقل الخلاف فيها اما في ذلك الكتاب بعينه او كتاب اخر
ومثل هذا يقع منهم كثيرا حتى ان شيخهم ورئيسهم فعل مثل ذلك في قريب
من اربعين مسئلة على ما وقع الاطلاع عليه لجماعة هذا ما حضرني من الاجمالات
والشقوق في هذه المسئلة وقد ذهب الى اكثرها اقوام ولعل
ما لم يذكر ليس باقل مما ذكر ويزيد في كل عصر وقرن اقوال واختلافات
اخر والى الله المشتكى والمفر مسئلة النية وما ادراك ما النية
البدعة التي ما يبعثك على العمل وتدعوك اليه كالتعظيم وقبالك
لاخيك ورفع العطش في قبالك الى الماء وهي ما حصل عليه الاتفاق

واعلم

عليه الانسان واعماله بل سائر الحيوانات في افاعيلها ولا يمكن ان ينفك عن عنايته
ربه صاحب الشرع حيث قال لو كلفنا الله العبادة مع دون نية لكان تكليفا
بالا يطاق فاهذه الحيرة والتحير وما هذا التكليف العسير وما ذاك العقال والقيل
وما ذلك الاطناب والتطويل واما حديث انما الاعمال بالنيات وانما لكل
امرئ ما نوى فاظهر معناه وما بين مغزاه وما اكشف اخره عن اوله حيث قال
عقيبه فمن كانت هجرته الى الله ورسوله فهجرته الى الله ورسوله ومن كانت هجرته
الى دنيا يصيبها او امراة ينزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه واما سبب صدور
هذا الحديث قول بعض الصحابة للنبي صلى الله عليه وآله وسلم ان بعض المهاجر
الى الجهاد ليست نيته في تلك الهجرة الا اخذ الغنائم او الاموال او السبايا او
نيل الجاه والصيت عند الاستيلاء فبين صلى الله عليه وآله وسلم ان
كل احد ينال على ما يبغيه ويصل الى ما ينويه وهذا واضح بحمد الله ولا
مدخل لهذا الحديث فيما ذهبوا اليه وامر نية العبادات من المبتدعات وليت
شعري من اين يقولون ما يقولون والى ما ذا يستندون وعن الحق الا بد ان يكون ولنا لهم
عن اصلاقاتهم فيها واقاويلهم ومعانيها اسئلة يلزمون عليها سلطانهم وعندهم اليه
يأوون كلا وما ينفق لهم وما يستطيعون فليجيبونا ما معنى النية التي اخترعوها
والعبادات اهي الفاظ جارية على اللسان ام الجنان ام معان خاطرة على القلب

ام قد تكون المجموع كما في افعال الحج وقد تكون الاخيرة كما في غيرها ثم لو قال بلسانه خلاف ما اضمر
بقلبه فهل صح ام لا ومع الصحة هل العبرة بالقول ام الاضمار ثم هل يكفي
تعيين الفعل اما مطلقا او اذا لم يكن معينا ونفسه ام لا بد معه من اجراء اجزاء
العبادة على القلب اجمالا ام لا بد من اخطارها بالبال تفصيلا وهل يكفي قصد القربة ام
لا بد معه من قصد الوجوب او الندب ام في بعض العبادات هذا وبعضها ذاك وعلى الاخير
فما ادراك وما ذاك وما الفرق وهل يجب مع قصد الوجوب او الندب قصد وجه الوجوب
او الندب اعني حسن الفعل الداعي الى الترغيب التام او الناقص في الجميع او البعض
ثم ما ادراك البعض وما الفرق ثم اذا لم يعلم المكلف الوجوب او الندب فهل
يجب عليه تحصيل العلم او لا ام يسقط ذلك ام يقصد الوجوب او الندب
ام يأتي بالامر مرددا ام بالفعل مرتين ثم هل يمكنه قصد احدهما مع عدم العلم او
الاعتقاد ثم ما معنى الفرق به هل هي بمعنى الامتثال او موافقة الارادة او القرب منه
تعالى بحب المنزل او الهرب من البعد عنه او نيل الثواب عنده او الخلاص من عقابه او
كونه اهلا للعبادة او للحب له او الحياء منه او المهابة عنه او السكر او
التعظيم او نفس جل وعز ام هي وراء هذه ثم هل يقوم احد هذه مقام ام لا
ام البعض دون بعض ثم ايها اما عدا الثواب والخلاص من العقاب كالظن او غيره
ذلك كله هل يبطل العبادة بقصد احدها وهل يخل بها قصد اخر غير هذه مطلقا

ام نفرد

ام منفردا او منضما ام مع الاستقلال لا بد منه ام اذا كان غالبا لا مغلوبا او مساويا او مع المساواة
ايضا ومع الاخلال ترتب ام كان اذا لم يكن مبطلا كالتبرد في الوضوء او واجبا كالحجامة في الصوم
او طاريا في الاثناء كاينا ما كان او الرياء فحسب دون غيره او الرياء مسقط الطلب عن المكلف
ولا يستحق ثوابا وهل يشترط في الطهارات الثلث قصد رفع الحدث واستباحة الغاية
المشروطة بها او الاجمة بها او احد الامرين تخييرا ام الاستباحة خاصة في المتيمم لانه لم
يرفع الحدث وانما يفيد الاستباحة فحسب وهل احد الامرين غير الاخر متحدان
وهل وجوب الطهارات واستحبابها لنفسها او لغيرها ام استحبابها لنفسها
ووجوبها لغيرها ام وجوبها عن الخبابة لنفسها وعن غيرها لغيرها وعلى التقادير هل يشترط
تعيين ذلك في النية او العلم به ام لا ثم هل يجوز ايقاع شيء منها للعبادة المشروطة بها
قبل وقت تلك العبادة بنية الوجوب او بنية الاستحباب مطلقا او اذا بقي الى
الوقت مقدار فعلها لا ازيد او الاول في الثاني والثاني في الاول او لا مطلقا او
بنى على كونها لنفسها او لغيرها فحور في الاول دون الثاني او بالعكس او لا يجوز في المتيمم
مطلقا ام يجوز بنية الوجوب على فريضة مطلقا ام اذا اراد فعلها خاصة وليس لغيره
ثم هل يجوز الدخول في الفريضة بالطهارة المندوبة وعلى تقدير الجواز مطلقا ام اذا
نوى بها استباحة تلك العبادة او مطلق استباحة العبادة او في صورة دون صورة
ثم ما ملك وما ينبغي وهل يشترط قصد الاداء او القضاء في العبادات الموقتة الى بقاء

فيها كالصلوة والصوم ام في بعضها دون بعض ثم ماذا وما دام وما الفرق
وهل يكفي في الصيام قصد ترك المنافيات ام لابد من قصد الكف عنها
بناء على الاول امر عدمي والنية وجودي وهل شرط مقارنة النية للاول للعبادة ام
يجوز التقديم والتاخير ام في الصوم خاصة لحرج العدم دون غيره ثم ما قدر
التقديم الجائز فيه أتمام الليل ام تمام الشهر ام الاول مطلقا والتابع النسيان
ام يجوز التاخير فيه ايضا الى الزوال امطلقا او مع النسيان او العذر او الا قبيل
الليل والمسجد دون الواجب وهل يكفي المقارنة العرفية ام لابد من الحقيقية وهل
المقارنة اللازمة الغلبية او اللفظية وعلى تقدير لزوم المقارنة هل يجوز في
الوضوء والغسل مقارنتها لغسل اليدين المستحب لانه من الطهارة الكاملة او المضمضة
او الاستنشاق ولا قربيتهما الا الواجب وهل يجب استحضار الصلوة المنوية
عالما التكبير وهل يجب استدامة حكم النية الى اخر العبادة وعلى تقدير وجوبه
ما معناه هل هو امر وجودي هو استمرار النية الاولى او امر عدمي بمعنى ان
لا ينوي ما ينافي النية الاولى هل بناء ذلك على ان البقاء ينتقر والبقاء الى
المؤثر او لا ينتقر ومتى اخل بالاستدامة فهل يبطل الفعل الواقع بعد الاخلال
قبل استدراك النية ثم ان عاد الى النية الاولى قبل الاتيان بشيء منها وقبل فوات
الموالاة حيث كانت شرطا صحت العبادة لوقوعها باسرها مع النية وعدم تاثير

مثل ذلك

مثل ذلك فيه ام لا تتخلل القطع ثم هل يجوز العدول بالنية في شيء من العبادات
ام لا ام قد يجوز وقد لا يجوز ثم ما موضع الجواز وما محل المنع وما الفرق ولو
زهل على النية واثناء الفعل فهل يكفي تجديدها عند الذكر ام لابد من استيناف الفعل
ام قد وقد ثم النية هل هي واجبة ام مستحبة ام قد وقد ثم ايهما يجب وايهما يستحب وما الفرق
وهل هي في جميع العبادات خاصة ثم ما العبادات التي تجري فيها النيابة
النجاسة على الثوب والبدن للصلوة عبادة فلم لا يجب فيها عند موجبها
وهل هي شرط ام لا ام في الواجب دون المستحب ام العبادة دون غيرها ام في
التيمم دون غيره وهل تصير المباحات بالنية عبادة وعلى تقديره هل هي بالنية
التي اخترعوها ام التي اشرنا اليها وهل المراد بالنية في الحديث المشهور
انما الاعمال حين عمله بهذه النية ام اخر ثم ما هو وما معنى الحديث ثم لو
ذهبنا نذكر اقاويلهم ومعناه لطال الخطب بل لو اقتصصنا
سائر شقوق النية لما وفينا الا بعد طال وساء وهل مثل هذه
الامور الا نية وحيرة وحيرة لا محيص عنها ولا ساحل لها ثم هب
انها قد تقصت عنها المجتهدون في كتبهم ومصوراتهم ولم يفعلوا بما يقوم
على ساق ولن يفعلوا فهب انهم فعلوا فليس في جميعها بل ولا اكثرها ولا
اعشارها فالمقلد المسكين كيف يصنع ويقول فمن ناخذ والامر يلوذ وكيف

الاحوال في هذه

بظهر استجماع شرائط الفتوى في عصرنا هذا وهو موقوف على تصديق بعضهم
بعضا ولا اقل من عدم تكذيبه اياه وهو امر ممتنع وقوعه الا من اوحد تهم كيف و
هم في اكثر البلاد وفي اكثر الازمنة لا يكادون يصطلحون على خمس مسائل اجتهادية بل
ولا على اقل ولا اثنان منهم كما شاهده في زماننا وسمعه من كان قبلنا والى الله المفزع

خاتمة اعلم ايدك الله ان طريقة اهل الاجتهاد جهلا منهما ولا العدم بصيرة
فيها كلا بل لما اقدمت على ذمتها الا بعد ما اطلعت على حكمتها ورتبتها وبعد
ما صرفت في البحث عن اصولهم المخترعة اياما وقضيت في صناعتهم اعواما
فانهم بما يعلمون بصير ولا ينبئك مثل خبير ثم ما ذكرنا هكذا انما هو شان
اهل الاجتهاد والا فالناسبين انفسهم في استعلام الاحكام الى الائمة
عليهم السلام بالاستنباط من كلامهم بتاويل المتشابهات على الاصول
المقررة عندهم واما مقلدة هؤلاء المجتهدين الناسبون انفسهم اليهم
المتمسكون باقاويلهم المختلفة من كتبهم بعد موتهم بعد ما سمعوا منهم ان
لا قول للميت وان قول الميت كالميت وبعد اطلاعهم على اتفاقهم على
ذلك الذي قرر احدهم بنصب قاض ضامنا لتخليص البيت على
غيره مع ان مقتداه الميت غرامة باصدار ما ورد عليه ولا عاض على
العلم بضرس قاطع تكليف بهذا المسكين المقتفي اثره فابعدهم عن الحق

واما

وما استحقهم عن الاصابة واعجب من ذلك انهم يشترطون الحيوة في مجوز تقليده ومع ذلك
لا يقلدون الا الاموات ويجوزون اجتماع الاحياء وعدالتهم ما داموا احياء مناقضة
وحدة حتى اذا ماتوا صارت اقاويلهم معتبرة وكتبهم معتمدا عليها لديهم لزوال عندهم
العلة اتبغافلون بعد موتهم عما عدوه من عيوبهم ام يقولون بالسنتهم ما ليس
في قلوبهم ام لا يميزون بين الحق والباطل والحابي والعاطل لكلال ابصارهم
واعتلال ضمايرهم مستوى عندهم الصدق والزور والظلمات والنور
وليت شعري ما مدخل في الموت والحيوة في بطلان الغنيا او اصابة الارا
وهل الحق الا واحد ومخالف الاجاحد ثم ان اقاويل الاموات كما رايت مختلفة غاية
الاختلاف وفتاويهم وكتبهم متناقضة كل التناقض بل الكتاب الواحد المجتهد
واحد في مسئلة واحدة مختلف في الفتوى بحسب ابوابه ومباحثه وجوه الاطلاق
سترا ديوا فيوما الى ما شاء الله انقراضها والمقلدة وان كانوا يعقولون في
الاكثر على القول الاشهر الا ان هذه الشهرة ليست مما يصح عليه الاعتماد لكونها غير
مبتنية على اصل بل انما يكون في الاكثر بالبخت والاتفاق او بتقرب صاحب القول
من السلطان او ما شابه ذلك من حوادث الدهور والاوان ومختلف بحسب الاوضاع
والازمان فرب مشهور لا اصل له ورب اصيل لم يشتهر انهم لتعصبهم الشديد و
غلوائهم في التقليد ونحوالهم في الضلال البعيد لا يرفعون الى ناصح راسا ولا يذوقون

من شراب التحقيق كاسا ولا يلجاوا الى ركن وثيق ولا يقتدوا بهم هو بالاقتداء
حقيق بل انما يتبعون اهواءهم ويقتدون اباءهم تقتص بعضهم اثر بعض
حثيثا ولا يكادون يفقهون حديثا وليت شعري فاذن لهم من اتباع راي يحوز
عليه الخطاء الا ثم اختيار احد اقوالهم بالاتفاق والبخت مع اختلافهم السخت
آلله اذن لهم ام على الله يفترون ام نامهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون
ام عندهم خزائن رحمة ربك ام هم المسيطرون ام لهم سلم يستمعون فيه
فليات مستمعهم بسلطان مبين ام عندهم الغيب فهم يكتبون ام لهم
شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم ياذن به الله كلا بل ذرهم وما يعمهون
وحيث انتهت سفينتنا في بحر الاختلاف الى ساحل النجاة وجرت
بنا الى منازل الهداة فلنرسها على الجودي ان وسمك القلم على الطغيان
فبسم الله مجريها ومرسيها ولا ربك منتهاها فيا بني اركب معنا ولا تكن
مع الكافرين بتعنا لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي وتميز القول الميت
من القول الحي وكشف الغطاء من البين ولاح الصبح لذي عينين فان
امنوا بمثل ما امنتم به فقد اهتدوا وان تولوا فانما هم في شقاق وليس اتباعهم
اهواءهم بعد ما جاءك من العلم فمالك من وليّ ولا واق اطف السراج فقد
طلع الصبح والحمد لله والصلوة على رسول الله ثم على اهل بيت رسول الله عليهم

اطعم

احكام الله ثم على من انتفع بمواعظه ١٠٨٥ وتمت سفينة النجاة وصار
اسمها تاريخها او بدلت عشراتها بالاحاد واحادها
بالعشرات بدل الله سيئاتهم حسنات
وجعل حسناتهم درجات
بمحمد وآله الصلوة والسلام

صورة خط جدنا على محمد خادم الاسلام والمسلمين الفاضل النحرير طاب ثراه

لما تقضت العوالد الاستاد بتاليفه الكتاب المنهاج منهج الحق والصواب الصادع بتميز
القشر عن اللباب على معاشر معاشريه وسائر الطلاب فاض وفضت وفقد من سورته الى سورة
بيده منعنا الله بدوام صحبته وانى العيش وارغده الى البياض ثم تصديت لتصحيح ما كتبت
خططته قراءة عليه محصرا من حضر من الاوفاض قراءة مشمرة الذيل لتنفيح مباغي المعاني
والمرابر غير قاصرة الطرف على تصحيح الالفاظ والظواهر ثم استكتبت هذه النسخة وذلك
وحذوتها على اخرى به حذو القذة بالقذة والشراك بالشراك وكان من ابتدية مسيدة
معقدة الشهر شوال من شهور سنة خمس وسبعين ١٠٧٥ والف من الاعوام البحر الباهرة
سلام الله على الصادع بها وعلى عترته الطيبة الطاهرة وكتب الفقير الحقير
المهيمن محمد المدعو بعلم الهدى ابن محمد محسن هداه الله طريق الالفاق وكحل عين بصيرته بنور العرفان
بحرمة اصحابه صانها الله عن الجور والطغيان حامدا مصليا داعيا مستغفرا

صورة ما كتبه بعض من الله تعالى بالانصاف بالانصاف وتخلى

عز وعلا عن الاوداد والاعتساف كثر الله امثالهن واماثل الاخوان وسلك سبيله
القويم ما فاضل الخلان على ظهر بعض نسخ هذه الرسالة المترجمة تسفينة النجاة بعد حين
التدبر فيها اودعه فيها مصنفها الوالد الماجد سلمه الله وابقاه وذلك لبعض
شهور سنة ثنتين وسبعين والف الهجرة ٢ ٧ ١ افسم من سجدت لاجباه
العقول خاضعة وانقادت لاوامره الارض والسموات طايعة وجعل
الحق في واحدة وما عيل اليه اهل الشغب والجدال ونصب ميزان العدل
لمعرفة الرجال بالحق لا الحق بالرجال لقد اجرى الله على خاطر هذا العالم النحرير و
القرم في روع هذا الناقد البصير من اسرار الحق الذي لا يشوبه الاوهام المبتدعة
ومنابع الصدق الذي لا تدنسه الاقوال المخترعة وكيف لا وهو طريق اهل
البيت الذين امتدت لسلوكه نجاة الطود العاصم من تلاطم امواج طوفان
الفتن لمن اله لجا ولكن ابت القلوب الواعية وان كانوا افئدتهم شيا طين
الداعية لقد اسمعت لو ناديت حيا ولكن لا حيوة لمن تنادي وكتب
خادم اهل العلم حسين العاملي عفا الله عنه انتهى كلامه بالفاظه الشريفة
الاينعة اكمل الله تاييده وادام توفيقه وخطه خط عبده المنقر اليه الغني محمد بن محمد رضا
عفا الله عنه بما اجترح وجنى وجعله من الذين سبقت لهم منه الحسنى

روى احمد بن ابي عبد الله البرقي في كتاب المحاسن عن مولانا امير المؤمنين صلوات الله عليه انه قال اذا
جلست الى عالم فكن على ان تسمع احرص منك على ان تقول وتعلم حسن الاستماع
كما تعلم حسن القبول ولا تقطع على احد حديثه ٥ وروى شيخ الطايفة ابو جعفر
محمد بن الحسن الطوسي رضي الله عنه في الامالي باسناده عن محمد بن مروان عن ابي عبد الله
الصادق عليه السلام قال قال لقمان لابنه يا بني خالط الكبير وصحبة الاحمق فانه اقرب ان يكون منه اقرب الى
سلامتك ٥

وفيه باسناده عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قال لا تظهر الشماتة لاخيك فيعافيه الله ويبتليك ٥ وفيه باسناده عن ابي
نصر محمد بن احمد بن الطاهر قال حدثني علي بن محمد الصمري الكاتب قال روى
ابنه جعفر المحمودي الكاتب ما جبهتها جبام لحاجة احداً مثلها وابطا على الوالد فصرت
الى ابي الحسن علي بن محمد الرضا عليه السلام فدريت ذلك له فقلت ٥ قال اتخذ
غنما فروح واكتب عليه ربح لا مذرة فروا وانت خير الوارثين قال فعملت
ذلك فاتى على حول ما رزقت منها ولدا وذكرا ٥ وقال رسول الله صلى الله عليه وآله
قال ان اعجز الناس من عجز عن الدعا وان اخل الناس من بخل بالسلام ٥

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله والصلوة على رسول الله واهل بيت رسول الله **اما بعد** فيقول خادم علوم الدين محمد بن مرتضى المدعو بمحسن جعله الله من الموفقين ان هذا الهو الحق الصبر وبتحقيق كيفية التفقه والدين بريخوم اشرف على الغرق وبحر الضلال وبه يسموم اعتصم بحبل الني والال ويشتمل على مقدمة ومقصد وخاتمة **المقدمة** قال الله عز وجل فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين وليندروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون وقال الصادق عليه السلام لاصحابه عليكم بالتفقه في دين الله ولا تكونوا اعرابا فانه من لم يتفقه في دين الله لم ينظر اليه يوم القيمة ولم يزك له عملا وقال عليه السلام تفقهوا في الدين فان من لم يتفقه منكم في الدين فهو اعرابي ان الله يقول في كتابه ليتفقهوا في الدين وليندروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون وقال عليه السلام لوددت ان اصحابي ضربت رؤسهم بالسياط حتى يتفقهوا وفي رواية ليت السياط على رؤس اصحابي حتى يتفقهوا في الحلال

والحرام

والحرام وقال عليه السلام لو اتيت بشاب من شباب الشيعة لا يتفقه لادبته وقال عليه السلام ان اية الكذاب ان يخبرك بخبر السماء والارض والمشرق والمغرب فاذا سالته عن حرام الله تعالى وحلاله لم يكن عنده شيء اما غير ذلك مما ذكرنا المعنى والتفقه في الدين عبارة عن تحصيل البصيرة في المسايل الدينية علمية كانت او علمية باطنية او ظاهرية متعلقة بالعبادات او المعاملات فرضا معرفتها والعمل بها او سنة اوادبا والغرض من وضع هذه الرسالة بيان كيفية هذا التحصيل على نهج يهدي الى سواء السبيل فان الناس اختلفوا فرقا واحزابا وتفرقوا الجماهير والشيع ونحن بتاييد الله عز وجل نكشف عن وجه الحق في هذه النقاب بحيث لا يبقى معه الشك ولا ارتياب وقد كنا الفنا في قبل ذلك رسالة اوردنا فيها ما قاله في بعض اصحابنا معترضا علي اخرا ثم تكلمنا عليه بما كان بينهما برفضهما من البصر واما ههنا فلا نورد الا ما هو الحق فيه مردودا لما قالوا بل ما يطابق الوحي والتنزيل ويوافق العقل الغير العليل والله يقول الحق وهو يهدي السبيل **المقصد** اعلم ان الناس افترقوا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرقتين فرقة قالوا بالاجماع وتعيين الامام و باتباع المتشابهات في العقايد والاحكام مضافا الى المحكمات استغناء الفتنة وابتغاء التاويل واختيار المدلول قبل اختلاق الدليل وهم

اصحاب ابي بكر بن ابي قحافة التيمي وعمر بن الخطاب العدوي ومن اخذ واخذ منهم
الذين قالوا بالاجتهاد والرأي وكل شئ يتبدل آراءهم ويختلف علماءهم الذين
يتبعون الاالظن وما تهوى الانفس وان هم الا يخرصون وهؤلاء
صنفان مجتهد ومقلد اما مجتهدهم فكيفية التفقه عنده استفراغ
الوسع في تحصيل الظن فيما يحتاج اليه الناس من العلوم الدينية اصولية
كانت او فروعية من القوانين التي وضعوها ومن القواعد التي اصلوها
للاستعانة بها على الاستنباط من المتشابهات واما مقلدهم فكيفية
التفقه عنده ان ياخذ من مجتهده ما استنبطه بنظره ولو بواسطة او وسائط
وفرقة قالوا بالنص من الله عز وجل وبتعيين الامام والاقتصار على
اتباع المحكمات من العقايد والاحكام والوقوف على ما جاء به الوحي والتنزيل
واتقاء ما كاد يفضي الى الضلال والتضليل وهم اصحاب امير المؤمنين
علي بن ابي طالب عليه السلام الذين لا يقولون الا على النصوص الخصوص
وكل شئ مسلمين لاوامرهم وكل شئ انهاه اليهم وشرائعهم مطيعين لما امرهم
به كما حيث قال فاسالوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون وحيث قال
يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم
واما ما ترى من اجتهاد بعض متاخري اصحابنا وتدوينهم الاصول وهو

في الفضول

في الفضول فانما ذلك لشبهة حدثت فيهم من مخالفيهم كما بينا وجهه في سفورانا مع ختار
ان يكون سبب حدوثه فيهم اولا مصلحة راوها او ما شاء مع مخالفيهم راعوها لئلا
يزعموا ان دقايق العلم ليست فينا ثم صار ذلك شبهة لمتاخري عنهم فيهم جرت
ثم سرت في ذويهم وعلى التقديرين فليس ذلك قادحا في ائمتهم العليا ولا سببا
لالحاقهم بالفرقة الاولى حاشاهم عن ذلك فان لهم حقوقا واجبة على هذه الفرقة الناجية
الجليلة بتروبجهم المذهب الحق بما عيبهم الجميلة ورعيهم جل البقية عن كثير من
العباد والبلاد فجزاهم الله عنا خير الجزاء وحشرهم مع ائمتهم يوم التناد وهؤلاء
الفرقة الثانية يرجعون الى امامهم في التفقه حين تيسر لهم ذلك فهم ايضا
بصير ومستبصر وبعبارة اخرى فقيه ومتفقه وبعبارة ثالثة خاص وعامي
وان شئت فسمها المجتهد والمقلد فلامشاحة في الالفاظ اما بصيرهم وهو
الذي لهم ودكاء وقوة قدسية وزهد في الدنيا وورع في الدين فكيفية التفقه
عنده ان يتبع محكمات الكتاب والسنة ومحكمات اهل البيت عليهم السلام احاديثهم
ما صح عنهم فيستفهم منها ما يجب اعتقاده وما يجب ان يعمل به ويشيده بشواهد
عقله القويم وفهمه المستقيم ويؤيده بواردات ترد على ذهنه المصفى باعماله
الصالحة المرضية وقلبه المنور بنور اخلاقه المهذبة الزكية فان شرف العقل
لا يخفى ولولاه لما عرف الشرع وكانه شرع من داخل كما ان الشرع عقل من خارج وهما

يتعاضدان وينظاهران لان البصيرة كانها متحدان وفي الحديث ما ادى
العبد فرائض الله حتى عقل عنه ولا بلغ جميع العابدين وفضل عبادتهم بالغ
العاقل والعقلاء هم اولوا الالباب ولا تظنن ان خواص المؤمنين
انما امنوا بالله واليوم الاخر بمجادلات المتكلمين وادلة المجادلين بهيهات
بهيهات وانما عرفوا الله بمثل ما قلناه من تعاضد العقل والشرع واجتماع
نور الداخل مع النور الخارج كاجتماع نور العين مع نور الشمس والرؤية
والمثل هذا العقل اشير بقوله عز وجل يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه
نار نور على نور يعني نور العقل والشرع وفي الحديث ليس العلم بكثرة التعلم
وانما هو نور يقذف الله في قلب من يريد الله ان يهديه وهذا البصيران يتبين
له الحكم بحيث لا شبهة فيه ولا ريب يعتريه اخذ به وشكر الله وان اشتبه
عليه الامر وكل علمه الى الله والى الامام المنصوص عليه من الله وعمل فيه بالاحوط
ولا يفتي في مثل الحتم والبت قال الصادق عليه السلام اما انه شر عليكم
ان تقولوا بشيء ما لم تسمعوه منا وقال عليه السلام كل علم لا يخرج من هذا
البيت فهو باطل واشار بيده الى بيته فلا يخترع من قبل نفسه قاعدة
كلية غير منقحة ولا مسموعة حتى تقع الاختلاف فيه كقاعدة حجية خبر الواحد
وعدم حجيته على الاطلاق التي لم تخرج من محل النزاع فيه قط ولن تخرج الى غير

ذلك من القوانين المسماة عند اهلها باصول الفقه بل يطلب في كل مسئلة امتة روح
خاصة ودراية ناصة بدور التعويل عليها وبرهانا نيرا تطمئن النفس اليها ولا يحكم
بالمتشابه الا بالمتشابه لان الحكم فيه وكيف يجوز ان يجعل المتشابه محكما وقد جعله
الله متشابها فلا ينبغي تاويله ولا رده الى احد الطرفين كما يفعله الذين في قلوبهم
زيغ وذلك لان الله سبحانه جعل الامور ثلثة بين رشده فيتبع وبين غيه
فيجتنب ومتشابهات بين ذلك يرد حكمها الى الله والى الراسخين
في العلم العالمين بتاويله فكيف بطلب التشن مما حكم الله فيه بالتثليث
مع ان في المتشابه حكما ومصالح عمي الله بها اصناف عباده ولا يجمع ايضا
بين الاخبار المتعارضة الا بما اشار اليه المروي عنهم عليهم السلام من التوصل
الذي ينتهي الى التخيير وبذلك ينجو البصير من الخلاف والاختلاف والقول
بالراي والجزاف فلا اجتهاد عنده ولا راي ولا اجماع ليس معولا الا
على الرواية والدراية والسماع ومعنى الاجماع عنده ليس الا اتفاق قدماء
الاصحاب على العمل بالنص المشهور بحيث صار من الضروريات حتى عند
الجمهور كمسح الرجلين ونزع الخفين عند الوضوء فالاجماع عنده تابع
للنص مؤيد له لا النص مستنبط من الاجماع كما اشتهر بين طائفة من اهل
الخلاف والنزاع واليه اشير في كلام الصادق عليه السلام من خبر يعارض

الاخبار خذ بالمجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لاريب فيه واما عوام هذه
الفرقة فكيف يتفقههم ان يأخذوا مسائلهم عن خواصهم ولو بواسطة او وسائط
الا ان اليوم اشتبهت عليهم الامر غاية الاشتباه لالتباس وليس من الخواص بالخواص
وادخالهم انفسهم في جملتهم فصارت العوام حائرين بائرين لا يهتدون
الى شيء ولا يدرون اياما وارى فالحزم لهم ان يرجعوا في ذلك الى قوم متدينين
عارفين باهل البصيرة ليعرفهم اياهم فان لم يتيسر فليستفت العامي
من غلب على ظنه انه منهم وانه ممن لا يبيع دينه بدنياه فان افتاه بحكم فليسأل
اهل هذا الحكم وكتاب الله وسنة رسول الله او حديث احد من المعصومين
عليهم جميعا سلام الله فان قال نعم فليعمل به وان قال انه ليس في شيء
منها بخصوصه وانما يستفاد منها بالاستنباط او هو مما اجمعوا
عليه من غير نص يلغز فيه او نحو ذلك سأل غيره حتى يصادف من اجابه
من القرآن والحديث بخصوص ونصوص او اشارة لا الاحتياط
او التخيير فان فعل العامي ذلك فهو المتعقة وذلك المسئلة هذا هو الحق
المبين ومذهب قدمائنا الاماميين وعليه المعول والدين وليس لمن
انتسب الى اهل البيت عليهم السلام وتسمى بالشيعة والامامي والاثني
عشري الا الاخذ بذلك فان خرج عن هذا الطريق الى شيء من طرق المخالفين

لم يعرف

وغير عذر فقد خرج عن صدق هذا الانتساب وهذه التسمية على وجه وان لم يشعر
بذلك ان قيل فهل للخبر الذي يجوز العمل به ضابطة يمكن التعويل عليها ام هل القوة
الاعتقاد الذي يحصل من الاخبار حد لا يكتفي بما قل منه قلنا لا يس لهذا ضابطة
ولا لهذا حد وانما وضع الضوابط والحدود اوقع الاختلاف بين الاصوليين
ولو انهم نظروا في كل مسئلة مسئلة لما اختلفوا فيما اختلفوا فيه والسر في ان
الحكم ومثل هذه الامور تختلف بسبب اختلاف خصوصيات محال الجزئية
ولذا تراهم يجدون اصولا كلية ثم لا يستعملونها في جميع جزئياتها بل في
بعض دون بعض وكذا الكلام فيما يبتنى عليها من الاحكام الشرعية فانها
امور جزئية مختلفة لا يجمعها امر واحد عقلي والامور الجزئية المختلفة لا يحكم
عليها بالاحكام الكلية المضبوطة بل لا سبيل الى العلم بها الا بالنظر
الى افرادها وهو موقوف هناك على السماع اذ لا سبيل للعقل الى الشرايع
بل انما سبيله الى فهمها اذا كان مستفيدا وقد وقع التنبيه على ذلك في كثير من
الاخبار فان قيل قد جاءت روايتان احدهما عن الجعفي والاخرى عبد الله
عليهما السلام انهما قالا علينا ان نلقي اليكم الاصول وعليكم ان تفرعوا
والثانية عن الحسن الرضا عليه السلام قال علينا القاء الاصول وعليكم
التفريع وهذا اذن منهم عليهم السلام في تفريع الجزئيات على اصل واحد قلنا

اولا انهم عليهم السلام قالوا علينا ان نلقي اليكم الاصول ولم يقولوا
عليكم ان تضعوا اصولا بل فيه تنبيه على النهي عن ذلك كما يشعر به تقديم
الظرف فلا يجوز لنا التفريع الا على اصولهم وثانيا ان المراد بالحديثين
ان نجعل لها القوانين الكلية التي يكون موارد ها متحدة
منها احكاما جزئية بالبرهان اليقيني الموافق لاحد الاشكال الاربعة المنطقية
لا التي اختلفت موارد ها ويحتاج الى استنباط احكامها بالنظر والتخمين
وشتان ما بين الامرين وذلك مثل قولهم عليهم السلام لا ينقض اليقين
ابدا بالشك ولكن ينقضه بيقين اخر فانا نفهم من هذا الاصل يقينا ان المتيقن
للطهارة اذا شك في الحدث لا يجب عليه الطهارة والمتيقن للطهارة
ثوبا اذا شك في وصول نجاسة اليه لا يجب عليه غسله والمتيقن لشعبان
اذا شك في دخول رمضان لا يجب عليه الصيام الا غير ذلك من الفروع الجزئية
ومثل قولهم كل شئ مطلق حتى يرد فيه نهي وقولهم كل شئ فيه حلال وحرام فهو
لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه وقولهم كلما غلب الله عليه من امر فالله اعذر
لعبده وقولهم اذا خرجت من شئ ثم شككت فيه فشكك ليس بشئ الا غير
ذلك من الاصول الكلية التي يفرع عليها الجزئيات ثم لا يظن ان العلم
بصدق مضمون اخبار المعصومين عليهم السلام لا بد ان يكون كالعلم

بوجودهم

بوجودهم في الوضوح والانارة والقوة او تواترا كتواتره والا فهي اخبار احاد
لا يفيد الا ظنا كلا كيف ولو زعمت ذلك فاراك ستيقن بامامتهم لان
قوة علمك بامامتهم ليست كقوة علمك بوجودهم ولا تواترا كتواتره قطعا
بل اراك لم تعرف بعد ان اليقين كالظن له مراتب في القوة والضعف
وانه يزداد بازدياد دوري العقل والشرع واعتضاد كل منهما بالاخر وان
في الاحكام الشرعية يكتفى بادنى مراتبه مع ان اكثر الاخبار الامامية ليست
في القوة باقل من اخبار الامامة متنا وسندا فكل ما اطمأنت اليه النفس من
الاخبار تعمل به وكل ما لم تسكن اليه فدعه وسئلة روى الكافي باسناده
عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن اختلاف الحديث يرويه من يثق به و
منهم من لا يثق به قال اذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من كتاب الله
او من قول رسول الله صلى الله عليه وآله والا فالذي جاءكم به اولى به وفيه
باسناده عنه عليه السلام قال كل شئ مردود الى الكتاب والسنة وكل
حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف وفي عيون الاخبار عن الرضا
عليه السلام في حديث طويل قال في آخره بعد ذكر العرض على الكتاب ثم
السنة ثم التخيير والرد الى رسول الله صلى الله عليه وآله وما لم تجدوه في شئ
من هذه الوجوه فردوا الينا علمه فنحن اولى بذلك ولا تقولوا فيه بآرائكم

وعليكم بالكف والتثبت والوقوف وانتم طالبون باحثون حتى يتبين لكم البيان
من عندنا وقد ورد الحث على العمل باخبارهم عليهم السلام اخبار بلغت فيها
من مبلغ التواتر منها ما يدل على جواز الاخذ بها وان صدرت عن تقية ومنها
ما يدل على جواز العمل بها وان لم يصدر عنهم عليهم السلام في الواقع وهو قول
الصادق عليه السلام من سمع شيئا من الثواب على شئ فصنعه كان له اجره
وان لم يكن على ما بلغه وذلك لما ان تسليم وطاعة وانقياد لما ورد فيه ولا اجتهاد
وقال الصادق عليه السلام احتفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون اليها
وقال المفضل من عرف الكتب وبث علمك في اخوانك فان مت فاورث
كتبك بنيك فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه الا بكتبهم وقال
صاحب زماننا صلوات الله عليه واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة
حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله عليهم وبالجملة قد اذنوا في الاخذ بالاخبار و
الكتب بالتسليم والانقياد ولم يأذنوا في الاخذ بالرأي والاجتهاد بل نهوا عنه
فليس لنا الا الاتباع والاقتصار على السماع دون ابتغاء الدليل والله
يقول الحق وهو يهدي السبيل الخاتمة اذا ثبت ما حققناه وابان عن الحق ما ورد
فليتبع متبع حتى يظهر لعدم الاحتياج الى العمل بكثير من اخبار الآحاد فضلا
عن القوانين المخترعة التي يعم البلاد والعباد وذلك لان ما اضطر اليه البشر

وعبادهم

وعبادهم ومعاملاتهم من الاحكام الشرعية يجري مجرى الضروري الذي لا اشتباه
فيه وانما الخلاف والاختلاف في اشياء ليست بضرورية او هي تكاليف مخترعة
واحكام مبتدعة وذلك مثل ما يتعلق بالنية من التكاليف التي اخذتها طائفة
من متأخري اصحابنا من كتب المخالفين وشددوا بها الامر على المسلمين و
اوقعوهم في الحرج وادخلوهم فيما ليس لهم عنه مخرج ومثل ما تعلق بصلوة
الجمعة من بعض الشرائط المخترعة لانعقادها كاشتراط اذن الامام لرجل فاضل
يصلتها ومثل ما كلفوا الناس بالعلم بوجوب كل ما يجب من العبادات واستحباب
كل ما يستحب منها وقصد احد الامرين من وجوبها واستحبابها لاغير وذلك من التكاليف التي
التي ليس عليها دليل ولا اليها سبيل لا شرع انزل به ولا عقل من الله يدل عليه ولا نقل
ما ورد فيه ابهموا ما ابهم الله واسكتوا عما سكت الله عنه قال امير المؤمنين عليه
السلام ان الله تبارك وتعالى حد حدودا فلا تعتدوها وفرض فرائض فلا تعقضوها
وسكت عن اشياء لم يسكت عنها نسيانا لها فلا تكلفوها رحمة من الله لكم
فاقبلوها ثم قال الحلال بين والحرام بين وشبهات بين ذلك فمن ترك الشبهات
عليه من الاثم لما استبان له اترك والمعاصي حمى الله فمن يرتع حولها يوشك
ان يدخلها فوله عليه السلام وسكت عن اشياء الى قوله فاقبلوها معناه ان كل
ما لم يصل اليكم من التكاليف ولم يثبت في الشرع فليس عليكم شئ فلا تكلفوه

على انفسكم فانه رحمة لكم ثم ان فرضنا احيانا الامسئلة ضرورية ليس عليها
دليل واضح او مستند معتبر فان وجدنا في المتشابهات اخذنا بالاحوط
وان وجدنا في المتعارضات اخذنا بالتخيير بعد استيفاء مراتب الترجيح المنقولة
عنهم عليهم السلام وان كان الاحسن فيها ايضا الاخذ بالاحتياط مهما امكن
وان لم نجد في شئ من ذلك نرجع الى ما ارشدونا اليه من التوقف وانتظار الفرج كما دل
عليه الحديث الذي نقلناه من عيون الاخبار ان قيل ما الفرق بين ما هو من قبيل الاحتياط
والورع وبين ما هو من المخترعات والبدع قلنا الفرق بحمد الله واضح فان الاول انما
جمع بين الامرين المحللين او اخذ باشملهما وما يؤدي الى تاديتهما التحصيل اليقين على سبيل
الحيرة للاهتداء والثاني بعد لا دخال ما ليس من الدين في الدين على سبيل الاجتراء
والافتراء وشتان ما بينهما وانما اشتبه ذلك على طايفة من اهل عصرنا الا من عصمه الله
ما في سريرتهم وعمه ما في بصيرتهم اعاذنا الله واخواننا من مثله وقد ورد في
الامر بالاحتياط عند الاشتباه في الحكم اخبار كثيرة وكذا في التخيير وعند التعارض
والتخيير باب واسع فتحه الله تعالى لعباده رحمة منه سبحانه يؤيده العقل السليم
ويعاضده الفهم المستقيم والحمد لله الذي لم يجعل علينا في الدين من حرج و
هدانا من كل مضيق للمخرج وجعلنا من اهل الملة الحنيفية السهلة السمحاء وان
لم يعرف قدرها المتكلفون منا الجهلاء حيث شددوا على انفسهم وعلى غيرهم

فهم الله للذي هو اقوم وقد اهتدى لبعض ما اهتديت له بعض اصحابنا من اهل اصفهان
كان يسكن مكة شرفها الله وقد ادركت صحبته بها فانه كان يقول بوجوب العمل
بالاخبار واطراح طريقة الاجتهاد والقول بالراي المبتدع وترك استعمال
الاصول الفقهية المخترعة ولعمري انه قد اصاب في ذلك وهو الفاتح لنا
هذا الباب وهادينا في سبيل الصواب الا انه ذهب عنه اصلان اصيلان
وصدر عنه امران امران اما الاصلان الاصيلان فاحدهما اثبات المتشابه في
الاحكام وتثليث الامر والثاني اسقاط التكاليف المبتدعة وتقليل الحكم واما
الامران الامران فاحدهما افراطه في القول بالاخبار وغلوه فيه حيث ادعى ان
جميع ما في الكتب الاربعة المشهورة مما يفيد القطع بصدوره عن اهل البيت عليهم
السلام والثاني طعنه في طايفة اجلة فقهائنا ونسبته اياهم الى الغفلة
والافساد وغلوه في مؤاخذتهم بما خاضوا فيه من الاجتهاد والباعث له
على الامر الاول ذهوله عن ذينك الاصلين وعن الباب وعن الثاني غفلته
عن غفلتهم وخطاه عن خطائهم وما اصابوا انهم لم يكونوا فيه متعمدين او
فعلوه لمصلحة الدين ثم لم يغلوا فيه غلو المخالفين وعسى الله ان يعفو
عنهم والله غفور رحيم ولاجل ارتكابه لهذين الامرين اشمأزت قلوب متقلدة
الفقهاء عن سماع كلامه ولم يقبلوا عليه ليدركوا كنه مرامه فانكروه بشر انكارهم

بشراشرهم مرددون ان يتاملوا فيما ذكرناه وشرعوا في تزييف قولنا قبل ان يعرفوا
كيفية الحال فذهب حقه باطله وحاليه بعاطله واما نحن فلا نغلو في ديننا
ولا نقول على الله الا الحق والحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان
هدانا الله هذا ما اردنا ايراده في هذه الرسالة وقد اراد بسط الكلام
فيه بتبيان مجملاته وتحقيق مدعياته فليرجع الى
كتابنا المبسوط المسمى بالكلام الموسوم بسفينة
النجاة والمعروف باصول الاصلة
والمسمى بتسهيل السبيل الى
معرفة الحق وهو بحمد
الله السبيل والحمد
لله وحده اولا

هذه صورة خط واخرا طابت ثراه وجعل الجنة مثواه

عارضتها بنسخة مملاها الوالد الاستاذ سلمه الله وابقاه فاصبحت صحيحة موثوقا بها
مما انشده الوالد الاستاذ المصنف ادام الله احسانه في تاريخ تاليف الرسالة

قال في تاريخ روح الامين ،، ان هذا لهو الحق اليقين ،،
الفظن ما لا يلفظ منه به ،، وانت من تعريفه بالمستبين ،،

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي دل على ذاته بذاته وعلا رسله بآياته وعلا اليوم الآخر بحجه وبيناته والصلوة على محمد واله مظاهر صفاته اما بعد فيقول خادم علوم الدين محمد بن رضي المدعو بمحسن جعل الله من الموقنين هذه اصول العقايد الدينية من التوحيد والنبوة والمعاد على منهاج مبين يصلح للارشاد وبيان متين يصح عليه الاعتماد بعضها من كلمات اهل بيت النبوة والولاية وبعضها من مقالات المتقنين من مشكوة انوارهم بالفهم والدراية الفتها بعد ما جمعتها لكي ينتفع بها كل من كان من اهل التوفيق والهداية

الباب الاول في التوحيد

قال الله عز وجل سنريهم ايانتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد وقال سبحانه افي الله شك فاطر السموات والارض وسئل نبينا صلى الله عليه وآله وسلم بم عرفت الله فقال بالله عرفت الاشياء وسئل امير المومنين صلوات الله عليه بماذا عرفت ربك قال بفسخ العزائم ونقض الهمم لما هممت فحيل بيني وبين همي وعزمت فخالف القضاء والقدر عزمي علمت ان المدبر غيري

وسئل

وسئل الامام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ما الدليل على ان للعالم صانعا قال عليه السلام اكثر الادلة في نفسي لاني وجدتها لا تعد واحدا من اثنين اما ان اكون خلقتها وانا موجود وايجاد الموجود محال واما ان اكون خلقتها وانا معدوم وكيف يخلق لا شيء فلما رايتها فاسدين من المجتبين جميعا علمت ان لي صانعا ومدبرا وسئل الامام ابو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام ما الدليل على حدث العالم قال انك لم تكن ثم كنت وقد علمت انك لم تكون نفسك ولا كونك من هو مثلك بعني في طبيعة الامكان فان العليل لا يستطيع ان يبرء العليل وسئل عارف بم عرفت ربك فقال بواردات ترد على القلوب فتعجز النفوس عن تكذيبها وسئل اخر عن الدليل على الصانع فقال لقد اغنى الصباح عن المصباح وسئل اعرابي عن ذلك فقال البعرة تدل على البعير واثر الاقدام على المسير فالسماء ذات ابراج والارض ذات فجاج اما تدلان على الصانع الخبير والقرآن المجيد اشارات وتنبيهات على مثل هذه الاستدلالات وفي موضع وربما يقال ان التصديق بوجوده تعالى امر فطري ولذا يرى الكافر عند الوقوع في الاهوال وصعاب الاحوال يتوكلون بحب الجبلة على الله ويتوجهون توجها غريزيا الى مسبب الاسباب ومسهل الامور الصعاب وان لم يتفطنوا لذلك ويشهد لهذا قول الله عز وجل ولئن سالتهم من

خلق السموات والارض ليقولن الله قل ارايتكم ان اتاكم عذاب الله او اتتكم الساعة
اغير الله تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون فيكشف ما يدعون اليه
ان شاء وتنسون ما تشركون وسئل مولانا الصادق عليه السلام عن الله
فقال لك يا عبد الله هل ركبت سفينة قط قال بلى قال فهل كسرت
حيث لا سفينة تنجيك ولا سباحة تغنيك قال بلى قال فهل تعلق قلبك
هناك ان شيئا من الاشياء قادر على ان يخلصك من ورطتك قال بلى
قال الصادق عليه السلام فذلك الشيء هو الله القادر على الانجاء حين لا منجي و
على الاغاثة حين لا مغيث قيل وفي قوله عز وجل الست بربكم اشارة
لطيفة لا ذلك فانه سبحانه استفهم الاقرار بربوبيته لا بوجوده وتنبيها
على انهم كانوا مقرين بوجوده في بداية عقولهم وفطر نفوسهم وقال الصادق
عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كل مولود يولد على الفطرة
يعني على المعرفة بالله عز وجل خالقه فذلك قوله ولئن سالتهم من خلق
السموات والارض ليقولن الله ولهذا جعلت الناس معذورين
في تركهم اكتساب المعرفة بالله عز وجل متروكين على ما فطروا عليه ولم يكلفوا
الاستدلالات العلمية وذلك كما هو التحقيق وقال نبينا صلى الله عليه وآله
وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله وانما التعمق و

الاستدلال

والاستدلال لزيادة البصيرة ولطائفة مخصوصة وللرد على اهل الضلال و
لهذا ايضا امرت الانبياء صلوات الله عليهم بقتل منكر وجود الصانع فجاءة
بلا استتابة ولا عتاب لانه ينكر ما هو من ضروريات الامور ثم ان افهام الناس
وعقولهم متفاوتة وقبول مراتب العرفان وتحصيل الاطمينان كما وكيفا
شدة وضعفا سرعة وبطوءا حالا وعلما وكشفا وعيانا وان كان اصل المعرفة
ضروريا او يهتدي اليه بادنى تنبيه فلكل طريقة تهواه الله اليها ان كان من اهل الهدى
والطرق الى الله بعدد انفاس الخلايق وهم درجات الى الله ويرفع الله الذين امنوا
والذين اوتوا العلم درجات نقل مقال قال بعض العلماء اعلم ان اظهر
الموجودات واجلاها هو الله تعالى فكان من حقه ان يقتضي ان يكون معرفته اول
المعارف واسبقها الى الافهام واسهلها على العقول ويرى الامر بالضد
من ذلك فلا بد من سبب فيه وانما قلنا ان اظهر الموجودات واجلاها هو الله
تعالى بعض لا بعض الاشياء وهو انا اذا رايتنا انسانا يكتب او يخيط مثلا كان
كونه حيا من اظهر الموجودات فجيوته وعلمه وقدرته للخياطة اجلى عندنا من سائر
صفاته الظاهرة والباطنة كشهوته وغضبه وخلقه ورضاه وكل ذلك لا
نعرفه بعضها وبعضها نشك فيه لمقدار طوله واختلاف لون بشرته وغير
ذلك من صفاته اما حيوته وقدرته وارادته وعلمه وكونه حيوانا فانه جلي عندنا

نعرفه وصفاته الظاهرة

مر غير ان يتعلق حس البصر بكيونة وقدرته وارادته فان هذه الصفات لا تحس بشئ من
الحواس الخمس ثم لا يمكن ان نعرف كيونة وقدرته وارادته الا بخياطره وحركته فلو
نظرنا الى كل ما في العالم سواه لم نعرف به صفاته فما عليه الا دليل واحد و
هو مع ذلك جلي واضح و وجوده وقدرته وعلمه وسائر صفاته يشهد له
بالضرورة كل ما نشاهده وندركه بالحواس الظاهرة والباطنة من حجر ومدر ونبات
وحيوان وسماء وارض وكوكب وبر وبحر ونار وهواء وجوهر وعرض
بل اول شاهد عليه انفسنا واجسامنا واصنافنا وتقلب احوالنا وتغير
قلوبنا وجميع اطوارنا وحركاتنا وسكناتنا واظهر الاشياء في علمنا
ثم محسوساتنا بالحواس الخمس ثم مدركاتنا بالبصيرة والعقل وكل واحد من هذه
المدركات لها مدرك واحد وشاهد واحد ودليل واحد وجميع ما في العالم شواهد
ناطقة وادلة شاهدة بوجود خالقها ومدبرها ومصرفها ومحركها ودالة
على قدرته ولطفه وحكمته والموجودات المدركة لا حصر لها فان كان جيوة
الكائب ظاهرة عندنا وليس له الا شاهد واحد وهو ما احسسنا من حركته
فكيف لا يتصور في الوجود شئ داخل نفوسنا وخارجها الا وهو شاهد عليه
وعلى عظمته وجلاله اذ كل ذرة فانها تنادي بلسان حالها انه ليس وجودها
بنفسها ولا حركتها بذاتها وانما تحتاج الى موجود ومحرك لها يشهد بذلك اولا
اكبر

لا يظهر عندنا فهم

تركب اعضائنا وايتلاف عظامنا ولحومنا واعصابنا وبنات شعورنا وتشكل
اطرافنا وسائر اجزائنا الظاهرة والباطنة فانا نعلم انها لم تالف بنفسها كما
نعلم ان يد الكاتب لم تتحرك بنفسها ولكن لما لم يسبق الوجود مدرك ومحسوس
ومعقول حاضر وغايب الا وهو شاهد ومعرف عظم ظهوره فانبهرت العقول
ودهشت عن ادراكه فاذن ما يقتصر عن فهم عقولنا له سببان احدهما
خفاؤه ونقصه وغموضه وذلك لا يخص مثاله والاخر ما تناهى وضوحه وظهوره كالخفاش ضعيف بصره نور الشمس اذا اشرق فيكون قوة ظهوره مع ضعف بصره
سببا لامتناع ابصاره فلا يرى شيئا الا اذا امتزج الظلام بالضوء وضعف
ظهوره فكذلك عقولنا ضعيفة وجلال الحضرة الالهية في نهاية الاشراق والاستناد
وفي غاية الاستغراق والشمول حتى لا يشذ عن ظهوره ذرة من ملكوت السموات
والارض فصار ظهوره سبب خفائه فسبحان من احتجب باشراق نوره واختفى
عن البصائر والابصار بظهوره ولا عجب من اختفاء ذلك بسبب الظهور فان
الاشياء تتباين باضدادها وما عم وجوده حتى لا ضد له عسر ادراكه فلولا حلفت
الاشياء لفدل بعضها على بعض ادرك التفرقة على قرب ولما اشرقت
في الدلالة على نسق واحد اشكل الامر ومثاله نور الشمس المشرق على الارض فانا
نعلم انه عرض من الاعراض يحدث في الارض وبزول عند غيبة الشمس فلو كانت

الشمس راية الاشراق لا غروب لها لكنا نظن ان لا هيئة في الاجسام الا الوانها
وهي السواد والبياض وغيرها فانا لا نشاهد في الاسود الا السواد وفي الابيض
الا البياض فاما الضوء فلا ندركه وحده ولكن لما غابت الشمس واظلمت
المواضع ادركت تفرقة بين الحالتين فعلمنا ان الاجسام كانت قد استضاءت
بضوء واتصفت بصفة فارقتها عند الغروب فعرفنا وجود النور بعدمه
وما كنا نطلع عليه لو لا عدمه الا بعسر شديد وذلك لمشاهدتنا الاجسام
متشابهة غير مختلفة في الظلام والنور وزائد ان النور اظهر المحسوسات
اذ به يدرك سائر المحسوسات فما هو ظاهر بنفسه وهو مظهر لغيره اظهر كيف
تصور استتار امره بسبب ظهوره لو لا ظهر ان ضده فاذن الرب تعالى هو الظاهر
الامور وبه ظهرت الاشياء كلها ولو كان لعدم او غيبة او تغير لانهدت
السموات والارض وبطل الملك والملكوت ولادركت التفرقة بين الحالتين
ولو كان بعض الاشياء موجودا به وبعضها موجودا بغيره لادركت التفرقة
بين الشيئين في الدلالة ولكن دلالة عامة في الاشياء على نسق واحد ووجوده
دائم والاحوال تستحيل خلافه فلا جرم اورث شدة الظهور خفاء فهذا
هو السبب في قصور الافهام واما من قويت بصيرته ولم يضعف منته فانه
في حال اعتدال امره لا يرى الا الله وافعاله وافعاله اثر من آثار قدرته فهو تابع

لا فلا وجود

لا فلا وجود لها بالحقيقة وانما الوجود للواحد الحق الذي وجود الافعال كلها ومرجعها
فلا ينظر في شيء من الافعال الا ويرى فيه الفاعل ويذهل عن الفعل من حيث انه سماء وارض وحيوان وشجر بل ينظر فيه من حيث انه صنع فلا يكون نظره مجاوزا له الى غيره
كمن نظر في شعر انسان او خط او تصنيف ورأى فيه الشاعر والمصنف ورأى اثاره
من حيث هو اثاره ولا من حيث انه حبر وعفص وزاج مرقوم على بياض فلا يكون
قد نظر الا الى غير المصنف فكل العالم تصنيف الله تعالى فمن نظر اليها من حيث
انها فعل الله وعرفها من حيث انها فعل الله واجتباها من حيث انها فعل الله لم يكن
ناظرا الا الى الله ولا عارفا الا بالله وكان هو الموحد الحق الذي لا يرى الا الله بل لا
ينظر الا نفسه من حيث نفسه بل من حيث هو عبد الله فهذا هو الذي يتلقى فيه
في التوحيد وانه فني عن نفسه واليه الاشارة بقول من قال عرفت ربي بربي
عنا فبقينا بالحق فهذه امور معلومة عند ذوي البصائر اشكلت لضعف
الافهام عن درکها وقصور قدرة العلماء عن ايضاحها وبيانها بعبارة مفهمة
موصلة للغرض الى الافهام اولاشتغالهم بانفسهم واعتقادهم ان بيان
لغيرهم مما لا يعنيهم فهذا هو السبب في قصور الافهام عن معرفة الله تعالى وانضم
اليه ان المدركات كلها التي هي شاهدة على الله انما يدركها الانسان في الصبي
عند فقد العقل قليلا قليلا وهو مستغرق الهم بشهواته وقد انس بمدركاته

محسوسة والعها فسقط وقعها عن قلبه بطول الانس ولذلك اذا راى على سبيل
الفجاة حيوانا غريبا او فعلا من افعال الله خارقا للعيادة عجيبا انظر الى
بالمعرفة طبعا فقال سبحان الله وهو يرى طول النهار نفسه واعضاءه و
ساير الحيوانات المالوفة وكلها شواهد قاطعة ولا يحس شهادتها لطول
الانس ولو فرض اكمه بلغ عاقلا ثم انقشعت غشاوة عينه فامتد بصره
الى السماء والارض والاشجار والنبات والحيوان رفعة واحدة على سبيل
الفجاة يخاف على عقله ان يبهره لعظم تعجبه من شهادة هذه العجايب على
خالقها فهذا واشباهه من الاسباب مع الانهماك في الشهوات التي سدت
على الخلق سبيل الاستضاءة بانوار المعرفة والسباحة في بحار الواسعة
والجليات اذا صارت مطلوبة صارت معتاصة فهذا سد الباب فليتحقق
ولولاك قيل لقد ظهرت فلا تخفى على احد الا على اكمه لا يعرف القمر الكل يطلب
ما اظهرت محتجبا وكيف يعرف ما به عرف استترا انتهى كلامه ويشهد لقول
الامام ابي الحسن الكاظم عليه السلام ليس بينه وبين خلقه حجاب غير خلقه احتجب
بغير حجاب محجوب واستتر بغير ستر مستور وقال ابو الائمة سيد الشهداء
ابو عبد الله الحسين بن علي عليهم السلام في بعض دعواته كيف يستدل عليك
بما هو في وجوده مفتقر اليك ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك
متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك ومتى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل
اليك عميت عين لا تراك ولا تزال عليها رقيبا وخسرت صفقة عبد لم تجعل
له من حبك نصيبا وقال عليه السلام ايضا تعرفت لكل شيء فما جهلك شيء وتوحدت
بالاهوية في كل شيء فانك ظاهر لكل شيء وما لكل شيء فانت الظاهر لكل شيء وقال صاحب المقصد
ان العالم غيب لم يظهر قط والحق هو الظاهر ما غاب قط والناس في
هذه المسئلة على عكس الصواب فيقولون العالم ظاهر والحق غيب فهم
بهذا الاعتبار هم معتقدو الشرك كلهم عبيد للسواء وقد عرفت ان بعض
عبيده عرفه الدال تنبيه اشرف الدلايل واوثقها واسرعها في الوصول واغناها
عن ملاحظة الاغيار هو طريقة الصديقين الذين يستشهدون بالحق على كل شيء لا بغيره
عليه فيشاهدون في جميع الموجودات في الحضرة الالهية ويعرفونها باسمائه وصفاته
فانه ما من شيء الا وله اصل في عالم الاسماء الالهية وله وجه الى الحق تعالى وتقدس
قال نبينا صلى الله عليه وآله بالله عرفت الاشياء وقال امير المؤمنين عليه السلام
اعرفوا الله بالله وهذه الطريقة السالك والمسلك والمسلوك منه والمسلوك
اليه كله واحد وهو البرهان على ذاته شهد الله انه لا اله الا هو قال اي شيء
اكبر شهادة قل الله وبعد هذه الطريقة في الاحكام والشرف طريقة معرفة النفس
كما اشير اليه بقوله عليه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه اعرفكم بنفسه اعرفكم

برّه والبه الاشارة الائمة الثلثة عليهم السلام حين سئلوا عن الدليل عليه قال الله
عزوجل وفي انفسكم افلا تبصرون وفي هذه الطريقة يكون المكوّن في الطريق
فيمتاز عن سايرالطرق بهذا الوجه وبعد سايرالطرق الافاقية على تفاوت
مراتبها كما اشار الى بعضها كلام الاعرابي والى الطرق الثلث الاشارة
بقوله عزوجل سنريهم اياتنا في الافاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق
اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد ايقاظ وليعلم انه لا يعرف الا حق
معرفة الا الله لان الخلق كلهم لا يعرفون الا احتاج هذا العالم المنظوم
المحكم الى صانع مدبر حيّ عالم سميع بصير قادر وهذه المعرفة لها طرفان
احدهما متعلق بالعالم ومعلوم احتياجه الى مدبر والاخر متعلق بالله
ومعلوم انه اسامي مشتقة من صفات غير داخلة في حقيقة الذات والمهية
وقد ثبت انه اذا اشار المشير الى شيء وقال ما هو لم يكن ذكر الاسماء المشتقة
جوابا اصلا فلو اشار الى شخص حيوان فقال ما هو فقال طويل او ابيض
او بصير او اشار الى ماء فقال ما هو فاجاب بانه بارد او الى نار فقال حار فقال
كل ذلك ليس جوابا عن المهية البتة والمعرفة بالشيء هي معرفة حقيقته و
ماهيته لا معرفة الاسامي المشتقة فان قولنا حار معناه شيء مبهم له وصف
الحرارة وكذلك قولنا قادر وعالم معناه شيء مبهم له وصف العلم والقدرة

والاول

وامّا قولنا انه واجب الوجود فهو عبارة عن استغنائه عن الفاعل وهذا يرجع الى
سلب السبب عنه وقولنا انه يوجد عنه كل شيء موجود يرجع الى اضافة الافعال
اليه واذا قيل لنا ما هذا الشيء فقلنا هو الفاعل لم يكن جوابا واذا قلنا هو الذي
لا سبب له لم يكن جوابا فكيف قولنا هو الذي لا سبب له لان ذلك اخبار عن امر
ذاته امّا بنفي او اثبات وكل ذلك اسماء وصفات واضافات فنهاية معرفة
العارفين عجزهم عن معرفته ومعرفتهم بالحقيقة انهم لا يعرفونه وانهم لا يمكنهم
معرفته وانه يستحيل ان يعرف الله المعرفة الحقيقية المحيطة بكنه صفات الربوبية
الا الله تعالى فاذا انكشف لهم ذلك انكشافا باهرا بيّنا فقد عرفوه اي بلغوا المنتهى الذي
يمكن في حق الخلق من معرفته قال امير المؤمنين عليه السلام واعلم ان الراسخين في
العلم هم الذين اغناهم الله عن الاقتحام والسدد المضروبة دون الغيوب
فلزموا الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فمدحهم الله بالاعتراف
بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما وسمّى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا فاقتصر على ذلك ولا تقدّر عظمة
الله على قدر عقلك فتكون من الهالكين القول في الوحدانية شهد الله انه لا اله
الا هو والملائكة واولوا العلم قال امير المؤمنين عليه السلام ان القول
في ان الله واحد على اربعة اقسام فوجهان منها لا يجوزان على الله عزوجلّ

ووجهان يثبتان فاما اللذان لا يجوز عليه فقول القائل واحد يقصد به باب
الاعداد فهذا لا يجوز لان ما لا ثاني له لا يدخل في باب الاعداد اما ترى
انه كفر من قال ثالث ثلثة وقول القائل هو واحد من الناس يريد به النوع من
الجنس فهذا ما لا يجوز عليه لانه تشبيه وجل ربنا وتعالى عن ذلك واما الوجهان
اللذان يثبتان فيه فقول القائل هو واحد ليس له في الاشياء شبيه كذلك
ربنا وقوله انه ربنا عز وجل احدي المعنى يعني به انه لا ينقسم في وجود ولا عقل
ولا وهم كذلك ربنا عز وجل وسئل الصادق عليه السلام ما الدليل على ان الله
واحد فقال اتصال التدبير وتمام الصنع كما قال الله عز وجل لو كان فيهما
آلهة الا الله لفسدتا اقول وشرح ذلك ان ارتباط الموجودات بعضها
ببعض على النظم الحكم دليل على ان مبدعها ومدبرها وممسك رباطها
ان ينفصم واحد حقيقي كما ان ايتلاف اعضاء الشخص الواحد الانساني
منتظمة برباط واحد منتفعة بعضها ببعض مع اختلافها وامتياز بعضها
عن بعض دليل على ان مدبرها وممسكها الائتلاف قوة واحدة ومبدأ واحد
والحمد لله وحده القول في الصفات كل كمال حقيقي في العالم فلا بد وان
ينتهي الى الكامل بالذات في ذلك الكمال وكل كامل بالذات في كمال يجب ان يكون
غنيا بالذات في ذاته اذ لو افتقر في ذاته الى الغير افتقر في كماله ايضا فلما ثبت

ان الغني بالذات واحد في جميع الكمالات ينتهي اليه فاسبحانه من كل متقابلين اشرفهما
كالعلم والقدرة والحيوة وغير ذلك على وجه يليق بجلاله وكل متقابلين كلاهما
صفة كمال فكلاهما ثابتان لله عز وجل على الوجه الاكمل كالنعوت الجلالية و
الجمالية المعبر عنهما بقوله عز اسمه ذو الجلال والاكرام وذلك مثل اللطف والقهر
والرحمة والغضب والرضا والسخط وغير ذلك ولا يكاد ان يخلو عن
اشتراك ما فان تحت كل جمال جلالا لا يهتمان الحاصل من الجمال الالهي وانتهاء
العقل منه وتحيره فيه وتحت كل جلال جمالا كاللطف المستور في القهر الالهي
كما قال عز وجل ولكم في القصاص حيوة وصفاته عز وجل عين ذاته وجودا وعينا
وفعلا وتاثيرا بمعنى ان ذاته مذاته يترتب عليه اثار جميع الكمالات وان كانت
غيره من حيث المعنى والمفهوم في العقل وذلك لانها لو كانت غيره وجودا
لافتقر اليها ولم يكن غنيا بذاته تعالى عن ذلك قال امير المومنين عليه السلام كمال
الاخلاص له نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف و
شهادة كل موصوف انه غير الصفة فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ومن
قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله وقال الصادق عليه السلام
هو نور لا ظلمة فيه وحيوة لا موت فيه وحق لا باطل فيه وقال بعض العارفين
وجود كله وجوب كله علم كله قدرة كله حيوة كلا لا ان شيئا منه علم وشيئا

الغني

اخر قدرة ليلزم التركب في ذاته ولا ان شيئا فيه علم وشيئا اخر فيه قدرة
ليلزم التكثر في صفاته الحقيقية تعالى الله عز ذلك **الباب الثاني في النبوة**
مالك الله عز وجل وان مراتبه الاخلاق فيها نذير اعلم ان الدنيا منزل من منازل
الاخرة والله والبدن مركب ومن اهمل عن تدبير المنزل والمركب لم يتم
سفره ولم ينتظم له المعاش والدنيا لم يتم امر التبتل والانقطاع الى
الذي هو السلوك ولا يتم ذلك حتى يقي بدنه سالما ونفسه دائما وانما يتم
كلاهما باسباب الحفظ لوجودهما واسباب الدفع لمفسداتهما ومهلكاتهما
اما اسباب الحفظ لوجودهما فالاكل والشرب وذلك لبقاء البدن و
المناكحة وذلك لبقاء النسل وقد خلق الله الغذاء سببا للحيوة و
الاناث محلا للحراثة الا انه ليس يختص المأكول والمنكوح بعض الاكلين
والناكحين بحكم الفطرة مع انهم محتاجون الى تمدن واجتماع وتعاون
اذ لا يمكن لكل منهم ان يعيش وحده يتولى بتدبيره التحكم المتكثرة المختلفة
من غير شركة يعاونه على ضروريات حاجاته بل لابد مثلا لان يفعل له الهذا
او يطحن له الهذا ويخبزه الهذا وعلى هذا القياس فافرقت اعداد الصنائع
اصناف واختلفت
اصناف واتسعت صناع وبلاد فاضطروا في معاملاتهم ومناكحاتهم
وجناياتهم الى قانون مرجوع اليه كافتهم يحكمون به بالعدل والانتهاء شواء

بين هم

يعاونوا

ويقاتلوا بل شغلهم ذلك عن السلوك للطريق بل بهم الى الهلاك وانقطع النسل واختل
النظام ولما جبل عليه كل احد من ان يشتهي لما يحتاج اليه ويغضب على من يزاحمه وذلك
القانون هو الشرع ولابد من شارع يعين لهم ذلك القانون والمنهج لينتظم معيشتهم
في الدنيا ويبين لهم طريقا يصلون به الى الله عز وجل بان يعرض عليهم ما يذكرهم امر الله
واليوم الاخر ويعدهم ويندرهم يوم يتنادون فيه من مكان قريب وينشق الارض عنهم سراعا
ويهديهم الى صراط مستقيم لئلا ينسوا ذكر ربهم ويدخلوا بدنياهم عن عقباهم التي
هي الغاية القصوى والمقصد الاقصى ولوجه اخر لما كان الانسان اول امره
ومبدا نشوه طفلا ناقصا كما قال الذي خلق له قاصر الغاية التي تذهب اليها كما قال
تعالى والله اخرجكم من بطون امهاتكم لا تعلمون شيئا قابلا اياه بفطرته التي فطر
عليها بمكنه الوصول اليه بالاوائل من اسبابه ويهيئ له من شرائطه كما قال عز وجل
وجعل لكم السمع والابصار والافئدة قليلا ما تشكرون وقال كذلك يبين
لكم اياته لعلكم تهتدون لكنه ممنوع بمقتضيات نشاته التي جبل عليها الواظبة
وشاكلته لتشاكله على ما يقتضيه مزاجه وطبيعته بحسب الغالب من قواه وجوهر
طينته وهواه كما قال كل يعمل على شاكلته اذ كل مزاج يناسب قوة دون اخرى
ويسهل له فعل بعضها مما يلائم حالها دون بعض على ما عبر عنه مرة
بقوله خلق الانسان من عجل واخرى وكان الانسان قتورا ان الانسان خلق

هلوعا انه كان ظلوما جهولا فمن الواجب ان يكون له سياسة تسوسه وتربيه لصلاحه
الكمال ويدبره ويجريه على طريق الخير والسعادة والا لبقي في مرتبة البهايم وحيل
بينه وبين النعيم الدايم وايضا فكما لابد في العنايه الالهيه لنظام العالم
والمطر ورحمته لم يقصر عن ارسال السماء مدرارا لحاجة الخلق فنظام العالم لا
يستغني عن تعريفهم موجب صلاح الدنيا والاخرة نعم ومن اهمل ابناء النوع
على الحاجبين للزينة لا للضرورة كيف اهمل وجود رحمة للعالمين مع ما فيه من
مع النفع العاجل السلامة في العقبى والخير الاجل ام من لم يترك الجوارح و
الحواس حتى جعل لها رئيسا يصح لها الصحيح وتتيقن به ما شكت فيه وهو
الروح كيف يترك الخلائق كلهم في حيرتهم وضلالتهم وشكهم لا يقيم لها ما يكون
اليه سكنهم وحيرتهم قال الصادق عليه السلام للزنديق الذي سأله من اين اثبت
الانبياء والرسل انا لما اثبتنا ان لنا خالقا صانعا متعاليا عنا وعن جميع
ما خلق وكان ذلك الصانع حكيما متعاليا لم يجز ان يشاهده خلقه ولا يلامسوه
فيباشرهم ويباشروه ويحاجهم ويحاجوه ثبت ان له سفراء في خلقه يعبر
عنه الى خلقه وعباده ويدلونهم على مصالحهم ومنافعهم وما به بقاؤهم وفي
تركه فناؤهم فثبت الامر والناهون عن الحكيم العليم في خلقه والمعبرون
عنه جل وعز وهم الانبياء وصفوته من خلقه حكماء مؤدبين بالحكمة مبعوثين بها

عن شاكلهم

غير شاركهم للناس على مشاركتهم لهم في الخلق والتركيب في شيء من احوالهم مؤيدين من عند
الحكيم العليم بالحكمة ثم ثبت ذلك في كل دهر وزمان ما اتت به الرسل والانبياء
من الدلايل والبراهين لكيلا تخلو ارض الله من حجة يكون معه علم يدل على صدق مقالته
وجواز عدالته ثم لا بد ان يكون التاس انسانا لان مباشرة الملك لتعليم
الانسان على هذا الوجه مستحيل كما نبه عليه قوله عز وجل ولو جعلناه ملكا لجعلناه
رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون ودرجة باقي الحيوانات اسفل ولا بد من تخصيصه
بايات من عند الله سبحانه دالة على ان شريعته من عند ربهم العالم القادر الغافر
المنتقم كما اشير اليه في الحديث المذكور انفا ليخضعوا له ويلزم لمن وقف لها
ان يقر بتقدمه ورياسته وفي الحكمة والمعجزة وايضا لو افتقر كل احد من الناس
الى معلم بشر لتسلسل الامر الى ما لا يقف فلا يحصل علم فلا بد اذن من شخص
يستبد بفهم الاشارات بكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار وهو الذي القول في
علل الشرايع ثم يجب على النبي ان يسن للناس في امورهم سننا باذن الله و
امره ووحيه وانزاله الروح القدس عليه ويكون الاصل الاول فيما نسبه تعريفهم اياهم
ان لهم صانعا واحدا قادرا وانه عالم بالسر والعلانية وامرهم ان يطيعوه بامره فانه
يجب ان يكون الامر لله الخلق وانه قد اعد لمن اطاعه النعيم ولمن عصاه الجحيم حتى
تتلقوا رسمه المنزل على لسانه من الله والملائكة بالسمع والطاعة ولا ينبغي ان

يشغلهم شئ من معرفة الله فوق معرفة انه واحد حق لا شبيه له لئلا يعظم عليهم الشغل
ويشوش فيما بين ايديهم الدين ويوقعهم فيما لا مخلص عنه من الشكوك والشبه الا من
كان المعان الموفق الذي شذ وجوده ويندر كونه فانهم لا يمكنهم تصور ذلك
على وجهه الا بكد فيقعوا في تنازع وآراء مختلفة مخالفة لصلاح المدينة بل
يجب ان يعرفهم جلالة الله وعظمته برموز وامثلة من الاشياء التي عندهم
جليلة وعظيمة ويلقى اليهم مع هذا انه لا نظير له ولا شريك له ولا شبيه وكذلك
يقرر لهم امر المعاد على وجه يتصور من كيفيته ويسكن اليه نفوسهم ويضرب
للسعادة والشقاوة امثالا مما يفهمونه ويتصورونه وان اشتمل مع ذلك
على رموز واشارات تستدعي المستدعين بالجملة للنظر الى البحث الحكمي فلا
باس كذا قال بعض العلماء ويجب ان يلزمهم الطاعات والعبادات ليسوقهم
بالتعويد عن مقام الحيوانية الى مقام الملكية اما امورا وجودية تخصهم تفعلها
كالصلوات والاذكار على هيئة الخشوع والخضوع لتحركهم بالشوق الى الله
او يعم نفعها لهم ولغيرهم كالصدقات والقرابين في هياكل العبادات و
اما امورا عدمية تتركهم اما يخصهم كالصيام او يعمهم وغيرهم كالكف عن الكذب
وايلام النوع والجنس والصمت وان يسن عليهم اسفارا يتنزهون فيها
عن بيوتهم طالبين رضاء ربهم ويتذكرون بوادي الاحداث الى ربهم ينقلون

فرزدق

فيرون الهياكل الالهية والمشاهد النبوية ونحوها ويشرع لهم عبادات يجتمعون
عليها كالجمع والجماعات فيكسبون مع المثوبة التودد والايتلاف والمضافة
ويكرر عليهم العبادات والاذكار في كل يوم ليلا ينسوا ذكر ربهم فيهملون ويجب
ايضا ان يقنن للناس قوانين الاختصاصات في الاموال وعلاماتها
من عقود المعاوضات والمداينات وقسمة المواريث والغنايم و
الصدقات ويعرف كيفية التخصيص عند الاستبهام بالاقارير والاعلان
والشهادات ويقنن قوانين الاختصاص بالاناث وعلاماتها من احكام
النكاح والفرقة وغيرها وان يفرض في المعاملات المؤدية الى الاخذ والاعطاء
سننا تمنع وقوع الغرر والحيف وان يحرم المعاملات التي فيها غرر وان
يسن على الناس معاونة الناس والذب عنهم ووقاية اموالهم وانفسهم
غير ان يغرم متبرع فما يلحق متبرعه وان يحرم البطالة والتعطل والصناعات
التي يقع فيها انتقالات الاملاك والمنافع من غير مصالح تكون بازائها او
لو منفعة اورد جميل كالقمار وكذا التي يدعو الى اضداد المصالح والمنافع كالسرقة
والقيادة والحرف التي تغني الناس عن تعلم الصناعات الداخلة في الشركة
كالربوا والافعال التي تؤدي الى ضد ما عليه بناء التمدن كالزنا واللواطة
المؤديان الى الاستغناء عن الزوج الذي يحصل التناسل الضروري لحفظ النوع

وان يدعو لا التزوج ويحرض عليه لان فى بقاء الانواع دليل وجوده سبحانه
وعبادته المطلوبة من الخلق وان يوكد الامور فى ثبوت هذه الوصلة حتى لا
يقع بادنى سبب فرقة فيؤدى الى تشتت الشمل الجامع للاولاد والدهم
وفى ذلك انواع من الضرر وان يكون الى الفرقة سبيل ما لان من الطبايع ما
لا يتوالف فكلما اجتهد الى الجمع زاد الشر والنشوز وتنغصت المعايش
وربما كان الزوج غير كفو ولا حسن المذاهب فى العشرة فندعو الرغبة
فى غيره اذ الشهوة طبيعية فيودى ذلك الى وجوه من الفساد وربما كان
المتزاوجان لا يتعاونان على النسل فاذا بدلا باخرين تعاونا وجب ان
يكون الفرقة مشروعة فيها ولا يكون من قبل المراة لانها واهية العقل مبادرة
الى متابعة الهوى والغضب وان يسن فيها التستر والتحذر لان من
حقها ان تصان لكثرة شهوتها واتخاذها وقلة عقلها وكون الاشراك
فيها مما يوقع انفة وعارا عظيما وهى من المضار المشهورة بخلاف الاشراك
فى الرجل فانه لا يوقع عارا بل حدا والحد غير ملتفت اليه لانه طاعة
للشيطان ولذلك يجب ان يسن لها ان يكف من جهة الرجل فلزم الرجل
نفقتها لكن الرجل يجب ان يعوض من ذلك عوضا وهو انه يملكها ولا
تملكه فلا يكون لها ان تنكح غيره واما الرجل فلا يجرى عليه من هذا الباب وان

وان حرم عليه تجاوز عدد لا يفى بارضاء ما وراءه وعوله ويسن فى الولد ان يتولاه
كل واحد من الابوين فى التربية اما الوالدة فبما تحضنه اما الوالد فبالنفقة وكذلك
الولد ايضا يسن عليه خدمتهما وطاعتهما واكبارهما واجلالهما فانهما سبب وجوده
ومع ذلك فقد احتملا مؤنته وان يسن من الاخلاق والعادات سننا تدعو الى
العدالة التى هى الواسطة لتزكية النفوس ولمصالح دينونة فان الرذايل
الافراطية تضر فى المصالح الانسانية والتفريطية تضر فى التمدن وان يسن
مقاتلة الكفار واهل البغى لو ان يدعوهم الى الحق دفعا لما يعرض من الجاحدين للحق
من تشويش اسباب الديانة والمعيشة اللتين بهما الوصول الى الله وان يباح
اموالهم وفروجهم لانها ليست عايدة بالمصلحة التى بطلت الاموال والفروج
لها بل معينة على الفساد والشر واذ لا بد للناس من الخدم فيجب ان يكون
امثال هولاء يجبر من على خدمة اهل الحق وكذا كل من كان بعيدا عن تلقى الفضايل
ممن لم يكن له قريحة صحيحة مثل الترك والزنج واذا كانت لقوم سنة حميدة
لم تعرض لهم الا ان يكون الوقت يوجب التصريح بان لا سنة غير السنة النبوية
فح يوجب هولاء ايضا وجاهم ولكن مجاهدة دون مجاهدة اهل الضلال الصرف
او يلزموا احكاما على ما يؤثرونه فيقالوا على فداء او جزية وبالجملة يصح عليهم انهم
مبطلون وكيف لا يكونون مبطلين وقد امتنعوا من طاعة الشرع الذى لزمهم

الله تعالى هذا ملخص ما افاده بعض اهل العلم والحكمة القول في الامامة ثم يجب على النبي ان ينصب
وصيا وخليفة يكون اماما للناس بعده يحفظ سنته ويبقى شرعه لان بعثة نبي اخر لان النبي
ليس مما ينكر وجوده مثله في كل وقت ولا الناس يحتاجون لاشريعة متجددة في كل حين
ويجب ان يكون ذلك الوصي افضل اهل زمانه واقربهم الى الله عز وجل وان يجمع فيه
خصال الخير المتفرقة وغيره مثل العلم بكتاب الله وسنة رسوله والفقه في دين الله
والجهاد في سبيل الله والرغبة فيما عند الله والزهد فيما بيد خلق الله لا غير ذلك من
الخيرات ليطيعه الناس اطاعتهم النبي سواء ويجب ان يكون معصوما من الزيغ
والزلل محفوظا من الخطأ في القول والعمل منزها من ان يحكم بالهوى او يميل الى
الدنيا ليصح اعتمادهم عليه واصغاؤهم له ويجب ان لا يكون استخلافه الا من
جهة النبي بوحي من الله عز وجل اليه ونص منه اذ لا طريق الى معرفة هذه الخصال الا
من تلك الجهة ولئلا يؤدي الى التشعب والتشاغب والاختلاف وان يفرض على
الناس جميعا طاعته ويحكم في سنته ان من خرج عليه وادعى الامامة والخلافة
بعد ثبوت قوة او مال فعلى كافتهم قتاله وقتله فان قدروا ولم يفعلوا فقد
عصوا الله وكفروا به ويحل دمه من بعد ذلك وهو ممكن منه بعد ان يصح عليه
رأس الملأ ذلك منه ويجب ان يسن ان لا قربة عند الله بعد الايمان بالنبي
اعظم من ائتلاف هذه المتغلب لينضبط السياسة الدينية التي بها قوام

الركبي

السالكين وكامل المحققين نايبا عن رسول رب العالمين وما يدل على وجوب وجود
خليفة من الله في ارضه بعد او وصل ان الغاية القصوى والفايدة العظمى من خلق
المركبات في سلسلة العود بل المقصود الاصلي من ايجاد الموجودات مطلقا
انما هو وجود الانسان الكامل الذي هو خليفة الله في ارضه كما اشير اليه في الحديث
القدسي خلقت الاشياء لاجلك وخلقتك لاجلي وفي حديث شاطر لولاك لما
خلقت الافلاك وعن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال يا علي لولا نحن ما خلق الله
تعالى ادم ولا حوا ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فاذا كان كذلك
فلا بد ان يكون في كل زمان من وجود خليفة تقوم به الامر ويدوم به النوع
ويحفظ به البلاد ويهتدي به العباد وبمسك السموات والارضون والا
فيكون الكل هباء وعبثا اذ لا ترجع الى غاية ولا تؤول الى عاقبة فعلمت اذا
وضربت كما اشار اليه الامام ابو الحسن الرضا عليه السلام بقوله لو خلت
الارض طرفة عين من حجة لساخت باهلها وعن ابي عبد الله الصادق عليه السلام
لو بقيت الارض بغير امام لساخت وعن ابي جعفر الباقر عليه السلام
لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها كما يموج البحر باهله وعن
امير المؤمنين عليه السلام اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور
واما خائف مغمور وعن النبي صلى الله عليه واله وسلم وكل خلف من امتي عدول

اهل بدع ينفون عن الدين تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتاويل الجاهلين و
والحديث المشهور المتفق عليه بين الخاصة والعامة مرات ولم يعرف امام زمانه
فقد مات ميتة جاهلية ثم اعلم ان الغرض الاصلي من ارسال الرسل ووضع الشرايع
انما هو استخدام الغيب للشهادة وخدمة الشهوات العقول وارجاع الجزء الى
الكل وسياقة الدنيا الى الاخرة وتصيير المحسوس معقولا والحث عليه والزجر عنه
على عكس هذه الامور لكي ينجو الخلائق من عذاب الاخرة والوبال ووخامة العاقبة
وسوء المآل ويفوزوا بالسعادة المقصورة على قدر استعداداتهم والا فكيف
الانسان وان يعيش نوع من السياسة يحفظ اجتماعهم الضروري وان كان
ذلك منوطا بتغلب وما جرى مجراه كما ترى من تعيش سكان اطراف العمارة
باتباعات الضروريه ولهذا اذا تدبرت في الاحكام الشرعيه لم تجد شيئا
منها خاليا عن تقوية الجنبة العاليه والفرق بين السياسة والشريعة ان السياسة
تحرك لاشخاص البشر ليجمعهم على نظام مصلح لجماعتهم وانما تصدر عن النفوس
الجزئية والشريعة تحرك النفوس وقواها الى ما وكلت به في عالم التركيب من
مواصلة نظام الكل ويذكرها معادها الى العالم الاعلى الالهي وتزجرها عن
الانحطاط الى الشهوة والغضبية وما يتركب عنهما وتفرع عليهما وانما تصدر
عن العقول الكلية الكاملة فافعال السياسة جزئية ناقصة مستغناة بالشريعة
مستظلة.

بها وافعال الشريعة كلية تامة غير محوجة الى السياسة وايضا فان امر السياسة
مفارق عن ذات المامور وامر الشريعة لازم لها ان السياسة تامر بالبخل وهو حامل
الناطرين والشريعة تامر بالصلوة والصوم وكونهما مما يعود نفعه الى نفس المكلف
وبالجملة السياسة للشريعة بمنزلة الجسد للروح والعبد للمولى تطيعه مرة
اخرى فاذا اطاعتها انقاد ظاهر العالم لباطنه وقامت المحسوسات في ظل
المعقولات وتحركت الاجزاء نحو الكل وكانت الرغبة في الباقيات الصالحات
والزهادة في الفانيات البائدات وتكون حال الانسان عند ذلك كالراضي
من الموذيات والفضيلة المودية الى الخيرات المكتسبة بالعادات المحمودة
وكان كل يوم مضى عليه افضل من امسه واذا عصت السياسة للشريعة
نادرت الحواس على العقول وزال الخشوع للاسباب البعيدة العالية
ووقع الاخلاص للعلل القريبة وراى الملوك ان بهم وبافعالهم نظام
ملكوه ولم يعلموا انهم اذا اهملوا اقامة الشرايع وبذلوا جهدهم للمحسوس
ومنعوا نصيب الجزء الاشرف تحرك عليهم قيم العالم ليرد ما افسدوه من
الى نظامه ويعيد واما حرفوا وبدلوا مقامه

الباب الثالث في المعاد

قال
الله تعالى كما بدأكم تعودون وقال كما بدانا اول خلق نعيده اعلم ان الله سبحانه
خلق الانسان وسواه وعدل شيئا فشيئا واتم خلقته واكمله تدريجا

واطوارا وذلك بعد ما اتى حين من الدهر لم يكن شيئا فخلقه اولا من تراب ومن طين
لازب ومن صلصال من حما مسنون ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين ثم
نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغير مخلقة ثم جعله عظاما ثم كسى العظام
لحما ثم انشاه خلقا اخر وهذه الحلق الاخر هي النشاة الاخرى الثانية غير هذه
النشاة الدنيا وهي الفانية وهو روح الله المنفوخ في هذا القالب بعد استعداده
له وهو الغرض الاصلي من هذه الخلقة والتركيب واما المراتب السابقة فانما
خلقت لتكون محلا له وعشا وغلافا حافظا وهو الانسان بالحقيقة
واما البدن الذي لتحصيل كمالاته خارج عن ذاته فاذا حصل له الكمالات
التي كان واستعداده ان يتحصل بها وصار كاملا استغنى عن البدن
لا محالة وانزجر عنه لتوجهه دائما نحو كمال اخر على التدريج ورجوعه الطبيعي
الى عالم اخر واستقاله قليلا قليلا الى نشاة ثابتة حتى اذا بلغ غايته من
التجوهر وبلغ من الاستقلال في الذات ينقطع تعلقه عن البدن بالكلية
ويرجع الى عالم اعلى ومحل ارفع ولهذا يرى الانسان كلما كمل عقله وازداد
وعمره وحصل له تجاربه التي كانت في قوته ازداد بدنه وهنا وفي قواه
كلالا وضعفا لاستغنائه عنه شيئا فشيئا فكلما ازداد الروح جسوة
بتحصيل الكمال ازداد البدن هونا الى ان يحين له اكملا وموته له اكملا سواء

كان

كانت كمالاته سعدة له او شقية فانه كما يكون الحركة الذاتية في السعادة ويكون التكامل
فيها كذلك يكون في الشقاوة والازدياد فيها على حسب ما غرز في جبلة الروح من الان
حركة طبيعية ذاتية من لدن نشوه ووجوده ومبدائه الى اخر بعثته ولقاء باريه و
معاده واليه الاشارة بقوله عز وجل يا ايها الانسان انك كادح الى ربك كدحا
فملاقيه والموت والبعث منزلان من منازل هذا الطريق لا بد من المرور عليهما
لا محالة ولا مفر منهما فهما ضروريان للانسان اينما كونوا يدرككم الموت ولو
كنتم في بروج مشيدة قل ان الموت الذي تفرون منه فانه ملاقيكم كل نفس
ذائقة الموت ثم انكم يوم القيمة تبعثون ولما كان الموت والبعث واقعان
وطريق هذه الحركة وقدام الناس في سلوكهم هذا اكثر امر المراتب السابقة
عليهما نعظهم بقطعهم اياها ثم بكر من بعد ذلك قال الله عز وجل معاتبا
لهم ولقد علمتم النشاة الاولى فلولا تذكرون وقال عز وجل يا ايها الناس
ان كنتم في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من
الاقوال وابنت من كل زوج بهيج ذلك بان الله هو الحق وانه يحيي الموتى وانه على كل
شيء قدير وان الساعة اتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور وقال تعالى ولقد
خلقنا الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين الاقوال ثم انكم بعد ذلك
لميتون ثم انكم يوم القيمة تبعثون وقد ظهر مما ذكر ان الموت ليس امرا بعيدا منا بل هو قريب

بيننا وبينها هو غيرنا وغير صفاتنا اللازمة ولهذا ورد في الحديث النبوي صلى الله
عليه وآله وسلم خلقتم للبقاء لا للفناء وفي لفظ آخر خلقتم للابد وانما تنقلون
من دار الى دار وفي حديث آخر الارض لله يا كل محل الايمان وفي القرآن المجيد ولا تحسبن
الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم
الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم
يحزنون وفي دعاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم الاشقياء المقتولين يوم بدر
يا ملأ بئس ما قد وجدت ما وعدني ربي حقا فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا
ثم قال والذي نفسي بيده وانهم لا يسمعون ما اقول الكلام منكم الا انهم لا يقدرون على
الجواب العقول واصناف اللذات وارباحها والآخرة قال الله تعالى وكنتم ازواجا
ثلثة فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
والسابقون السابقون اولئك المقربون في جنات النعيم الآيات الى
قوله واصحاب الشمال اعلم ان اللذة اما عقلية او خيالية او حسية وقد
ثبت ان اللذة الخيالية في الآخرة ترجع الى الحسية وان الخيال يصير هناك
عين الحس ويتحد به فاللذة في الآخرة تنحصر قسمين اما العقلية كالتذاذ العلوم
والمعارف فانما تكون للسابقين المقربين في جنات النعيم ثلة من الاولين
وقليل من الآخرين على حسب مراتبهم ورفع الله الذين امنوا والذين اوتوا العلم

درجات

درجات وهي اجل اللذات واشهاها والذها وللآخرة اكبر درجات واكبر تفضيلا فان
المعرفة في هذه الدنيا بدار المشاهدة في الآخرة واللذة الكاملة متوقفة على المشاهدة
لان الوجود لذيذ وكمال الذات في المعارف التي يقتضي طباع القوة العاقلة
العلم بالله وملائكته وكتبه ورسله اذا صارت مشاهدة للنفس كان لها لذة
لا يدرك الوصف كنهها ولهذا ورد في الحديث لا عيش الا عيش الآخرة و
الوجودات متفاوتة في العالم العقلي فالسعادات متفاضلة بحسبها و
الى هذا اشار امير المؤمنين عليه السلام بقوله درجات متفاضلات ومنازل
متفاوتات لا ينقطع نعيمها ولا يظعن مقيمها ولا يهرم خالدها ولا يباس
ساكنها وتفاضلها اما بالنوع او الكم او الكيف فان كل نوع من الانواع الموجودة
في هذا العالم يوجد هناك على وجه اعلى وجودا اقويا او ضعيفا كما يوجد
ههنا صناعات مختلفة في نفس واحد متفاضلة في النوع او القوة او الضعف
او الكثرة والقلة ولكل درجات مما عملوا ولما جاز اجتماع النفوس هناك
ولو بلغت الى الانهاية لعدم تضايق بعضها بعض فكلما كثرت الارواح
المتعارفة مع الابدان المتعارفة المؤتلفة واتصل بعضها ببعض اتصال
معقول بمعقول كان التذاذ كل واحد منهما بالآخر اشد وكلما لحق بهم
من بعدهم زاد التذاذ من لحق بمصادفة الماضين وزادت لذات

الماضين مصادفة الباقين كما قال تعالى وبشروا بالذين لم يلحقوا بهم من
خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون لان كل واحد منهم هوية وجودية نورية
فيعقل ذاته ويعقل مثل ذاته مرات كثيرة ولان الملاحقين الى غير نهاية
يكون تزايد قوة كل واحد واحد ولذاته في غابر الزمان الى غير نهاية نوعا وكما
وكيفا كما ذكرناه واما اللذة الحسية كالالتذاذ بالطعام والشراب والنكاح
والاصوات الطيبة والنغمات الرخيمة فهي لذة المتوسطين الصالحين
من اصحاب اليمين كما قال الله عز وجل وسدر مخضود وطلح منضود وظل
ممدود وماء مسكوب وفاكهة كثيرة لا مقطوعة ولا ممنوعة وفرش مرفوعة
الا قول لاصحاب اليمين وقد يكون انواع منها للسابقين المقربين كما قال
تعالى على سرر موضونة لا قوله كامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون
وهذا يدل على ان ذلك جزاء اعمالهم دون علومهم واعتقاداتهم ويشبه ان لا
يكون لهم كثير التذاذ بها بل ولا التفات كما يشعر قوله عز وجل يطوف عليهم
لان قرة عيونهم انما هي المحنة العالية وانما يحصل ذلك كله بابداع النفس تلك
الصور الملذة وعالمها وصقعها الخاص بها فان لها اقتدارا على ذلك
لكنها ما دامت في هذه النشاة لا يترتب عليها اثار الصقعها واشتغالها
بالمحسوسات وانما كمالها فيها الا لاصحاب الكرامات خاصة واما في النشاة

الاخرة

الاخرة فيكون ذلك لعامة الناس الا الاشقياء لصفاء طويتهم وعدالة اخلاقهم
يكون قرناؤهم في الصور الحسان واللؤلؤ والمرجان والاشقياء لخبث عقائدهم
ورداءة اخلاقهم واعوجاج عاداتهم يكون جليسهم الجحيم والرقوم والعقارب
والحيات اذ كما ان الاعمال متبعة للملكات والدنيا بوجه فالملكات
متبعة للاعمال والاخرة بوجه وهذا معنى قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان
الجنة قاع صفصف فاكثروا من غراس الجنة الحديث وما يحصل هناك من الصور
هو اشد ايلاما والذاذا من هذه المحسوسات الموذية والملذة بكثير لصفاء
المحل وقوة الفاعل وعدم المشاغل وذكاء المدرك وانحصار القوى كلها
في قوة واحدة هي المتخيلة وصيرورتها عينا باصرة للنفس وقدرة فعالة
وانقلاب العلم مشاهدة فلا يخطر ببال شيء والجنة تميل اليه النفس الا ويوجد
والحال اذن انه اذا يوجد بحيث يراه رؤية عيان من الخارج ويحيط حتى
قد يلاقي منه واليه الاشارة بقوله صلى الله عليه وآله وسلم ان في الجنة سوقا
يباع فيه الصور والسوق عبارة عن اللطف الالهي الذي هو منبع القدرة على
اختراع الصور بحسب المشية وينالها بالحس وهذه القدرة اوسع واكمل والقدرة
على الايجاد في المادة الجسمانية لان الموجود في المادة لا يوجد في مكانين واذا
صار مشغولا باستماع واحد ومشاهدة ومماسة صار مستغرقا محجوبا عن غيره

دارها فيتسع اتساعا لا ضيق فيه ولا منع حتى لو اشتهت شاهدة الى صلى الله
عليه وآله وسلم شملا الف شخص من الف مكان من حال واحدة لشاهدوه كما خطر
ببالهم فان الاكل المختلفة واما الابصار الحاصل عن شخص الى المادى فلا يكون الا
في مكان واحد وفي الاخرة اوسع واوفى بالشهوات واوفق لها وقد ثبت
في محله ان كل ما يصدر من الفاعل لا بواسطة المادة الجسمانية محصولة في نفس
عين حصوله للفاعله وليس من شرط الحصول الحلول والاتصال والاتصاف
فان صور الموجودات حاصلة للباري قايمة به من غير حلول وان حصول
الشئ للفاعل اولى من حصوله للقابل فلكمال واحد من اهل السعادة في الاخرة
عالم فيه ما يريد ومن يرغب في صحبته بمشاهدة لحظة عين او فلتة خاطر فالعالم
هناك بلا نهاية كل منها كعرض السموات والارض بلا مزاحمة ترتبك و
سهيم فكل عالم عالم والله سبحانه رب العالمين ويمكن ان يخلق الله سبحانه
ادراكات اخر لاهل الجنة يدركون بها ما اخفى لهم من قرة اعين والله قادر
على كل شئ وهو على كل شئ عليم القول في اصناف الالام وابدائها في الاخرة قال الله
تعالى واصحاب الشمال اصحاب الشمال في سموم وحميم الايات اعلم
ان الالام ايضا تنقسم الى القسمين بالاقسام الثلثة وترجع في الاخرة
الى القسمين كاللذات بعينها والعقل وان لم يتالم حيث لا حظ له من

الشقاء

الشقاء وليس من دار الشقاء الا اشتاق اليه وحرم الوصول سيما الم الما عقليا
وان لم يبلغ مرتبة العقل مشاكلة للذة العقلية ومقابلة لها اذ الالم يرجع في
الحقيقة الى العدم والعدم انما يعرف ويمتاز بالوجود فالعقل والالم
هو ان يحصل في مرتبة ذلك الكمال ضده ويدرك صورة ضده من حيث
هو ضده وانما يكون للجاحدين للحق والمنكرين للعلوم والكاسبين للعلوم
شوقا الى الكمالات العقلية والدنائم التاركين الجهد فربما فقدت
منهم القوة النهمولانية وحصلت لهم فعلية الشيطنة والاعوجاج ورسخت
واوهمهم العقايد الباطلة دون الناقصين بحب العزيزة عن ادراك المراتب العالية
فان شقاوة هؤلاء غير مولمة لعدم معرفتهم بالكمال ولا شوقهم اليه فهي عندهم بمنزلة
الموت او الزمانة في الاعضاء من غير شعور بالم وكلاهما مشتركان من عدم الانجذاب
اللائق البلاهة او ذل الخلاص من فطانة تبرا فعذاب الناقصين بالذات عظيم
مريع الم واليهم الاشارة بقوله سبحانه ان الذين كفروا سواء عليهم
ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يومنون الى قوله ولهم عذاب عظيم وعذاب الجاحدين
والمنافقين اليم واليهم الاشارة بقوله تعالى ومن الناس من يقول امنا بالله
وباليوم الاخر وما هم بمومنين يخادعون الله والذين امنوا وما يخدعون الا
انفسهم وما يشعرون في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم

والاخرة هم

بما كانوا يكذبون وهذا الامر العقلي الكاين عن المضادات للحق هو بازاء اللذة و
الراحة الكاينة عن مقابلاتها وكما ان لكل احد من كل احساس بما ملايم فكذلك
هذه اشد من كل احساس بمنافر حتى من يعلق اتصال النار او تجميد الزمهرير
او قطع بالمناشير او سقط من شاهق او نحو ذلك واما الالم الحسي فهو الذي
غلب عليه البهيمات البدنية من المعاصي الحسية كالفسوق والمظالم او
الاخلاق المذمومة كالحرص والحسد الى غير ذلك فانها بعينها تصير حيات
وعقارب محسوسة كما ورد في اللذات الحسية فان هذه البهيمات الانعامية
قبيحة مولمة لجوهر النفس مضادة لحقيقتها لان حقيقتها بسبب ان يكون لها
هيئة استعلائية قهرية على البدن وقواه الشهوية والغضبية فاذا انقهرت
عنها وانقادت وخدمت اياها في تحصيل ارباحها الدنية كان ذلك
موجب شقاوتها وتالمها وحسرتها لكن كان اقبالها على البدن وشواغله
ينسيها عن ادراك مضرتها وسكر الطبيعة يشغلها عن الاحساس بغصتها
فاذا زال العايق وارتفع الحجاب وكشف الغطاء وموت البدن تصورت
تلك البهيمات بالصور القبيحة المولمة التي تناسبها وتلك الشاة كما قال تعالى
سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة يوم يحمى عليها في نار جهنم فتكوى بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون ثم تلك كانت

هذه البهيمات غريبة عن جوهر النفس وكذا ما يلزمها فلا بد ان يزول بعد مدة من
الدهر متفاوتة حسب تفاوت العوايق في رسوخها وضعفها وكثرتها وقلتها
الا شاء الله فيخرج من النار من قلبه مثقال ذرة من الايمان ولو بعد حين ومن يعمل
مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره ان الله
لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن
يشاء هذا آخر الكلام في اصول
العقايد الدينية والحمد لله
وحده والصلوة على
محمد واهل بيته

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي منّ علينا بالاسلام والايقان وهدانا سبيل المعرفة والايمان نسأله
ان يوفقنا لكمال الدين وسلوك سبيل اليقين ويجعلنا من المخلصين لله الكريم
بمحمد واهل بيته المعصومين عليه وعليهم صلوات المصلين اما بعد
فهذا سانح غيبي وكشف معنى الايمان والكفر وانواعهما ومراتبهما سنح
لي من الغيب صافيا من الريب فاستمعوا وانصتوا لعلكم ترحمون فنقول
وبالله التوفيق ان للكفر انواعا ومراتب لا يمكن الخروج منها جميعا الا بعد
معرفتها ولا يخلص ايمان المرء ولا يكمل دينه ولا يصير شيعيا ممتحنا خاصيا
حتى يخرج من جميعها اذ الايمان الكامل الخالص هو التسليم لله تعالى والتصديق
بجميع ما جاء به النبي صلى الله عليه وآله وسلم لسانا وقلبا على البصيرة مع
امتثال جميع الاوامر والنواهي كما هي في لب الدعوة النبوية ولو لعصر الامر
لعدم سماعه او لعدم فهمه فهو كافر بجحده كفر جهالة وهو احد انواع الكفار عذابا
بل اكثرهم لا يرى عذابا واليهم الاشارة بقوله سبحانه الا المستضعفين من
الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا

وهو من

ومن وصلت اليه الدعوة فلم يسلم ولم يصدق ولو بعضها اما لاستكبار وعلو او لتقليد
للاسلاف وتعصب لهم او غير ذلك فهو كافر بجحده كفر جحود وعذابه عظيم والهم
الاشارة بقوله سبحانه ان الذين كفروا سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا
يؤمنون ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم
ومن وصلت اليه الدعوة فصدق بها بلسانه وظاهره لعصمة ماله ودمه او غير
ذلك من الاغراض وانكرها بقلبه وباطنه لعدم اعتقاده بها فهو كافر كفر نفاق و
هو اشدهم عذابا وعذابه اليم والهم الاشارة بقوله سبحانه ومن الناس من يقول
امنا بالله وباليوم الاخر وما هم بمؤمنين يخادعون الله والذين امنوا وما
يخدعون الا انفسهم وما يشعرون في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم
عذاب اليم بما كانوا يكذبون لا قوله ان الله على كل شئ قدير ومن وصلت اليه
الدعوة فاعتقدها بقلبه وباطنه لظهور حقيتها لديه وجحدها او بعضها
بلسانه ولم يعترف بها حسدا وبغيا وعتوا وعلوا او تقليدا وتعصبا
او غير ذلك فهو كافر كفر جحود وعذابه قريب من عذاب المنافق والهم الاشارة
بقوله عز وجل الذين اتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم وان فريقا
منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون وقوله فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله
على الكافرين وقوله ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات والهدى من بعد ما

بيناه للناس في الكتاب اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون وقوله ويقولون
نؤمن ببعض ونكفر ببعض ويريدون ان يتخذوا بين ذلك سبيلا اولئك هم الكافرون
حقا وقوله افتؤمنون ببعض الكتاب الى قوله اشد العذاب ومن وصلت اليه
الدعوة فصدقها بلسانه وقلبه ولكن لا يكون على بصيرة من دينه اما لسوء
فهم مع استبداده بالراي وعدم تابعيته للامام او نائبه المتفق اثره حقا
واما للتقليد وتعصب للاباء والاسلاف والمستبدين بارائهم مع سوء
افهامهم او عزلك فهو كافر وكفره ضلالة وعذابه على قدر ضلالته وقدر ما يصل الله
من امر الدين والنهي اشارة بقوله عز وجل قل يا اهل الكتاب لا تغلوا في
دينكم ولا تقولوا على الله الا الحق حيث قالوا عزير ابن الله او المسيح ابن الله و
بقوله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم ولا تعتدوا
ان الله لا يحب المعتدين وبقول نبينا صلى الله عليه واله وسلم اخذ الناس رؤساء
جهالا فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا واضلوا ومن وصلت اليه الدعوة
فصدقها بلسانه وقلبه على بصيرة واتباع للامام او نائبه الحق الا انه لم يمتثل
جميع الاوامر والنواهي بل اتى ببعض ولم يأت ببعض بعد ان اعرف بقبح ما فعله
ولكن لغلبة نفسه وهواه عليه فهو فاسق عاص والفسق لا ينافي اصل
الايمان ولكن ينافي كماله وقد يطلق عليه الكفر وعدم الايمان ايضا اذا ترك

كبار الفرائض

كبار الفرائض اولا كبار المعاصي كما في قوله عز وجل وسنة على الناس حج البيت
من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله غني عن العالمين وقول النبي صلى الله عليه و
اله وسلم لا يزني الزاني حين يزني وهو مؤمن وذلك لان ايمانه مثلا لا يدفع عنه
اصل العذاب ودخول النار وان دفع عنه الخلود فيها فحيث لا يفيده في
جميع الاحوال فكانه مفقود قال الله تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم
سيئاتكم وندخلكم مدخلا كريما اذا عرفت هذا فاعلم ان كل من جهل امرا او امور من
امور دينه بالجهل البسيط فله عرق من كفر الجهالة وكل من انكر حقا واجب التصديق لا تكبرا
او هوى او تقليدا او تعصبا فله عرق من كفر الجحود وكل من اظهر بلسانه ما لم يعتقد
بباطنه وقلبه لغرض غرض دنيئ كالتقية ومحلها ونحو ذلك او عمل عملا اخرويا لغرض
دنيوي فله عرق من النفاق وكل من كتم حقا بعد عرفانه او انكر ما لم يوافق هواه
وقبل ما يوافقه فله عرق من اليهود وكل من استبد برايه ولم يتبع امام زمانه او ما
الحق او هو اعلم منه من امر من الامور الدينية فله عرق من الضلال وكل من اتى حراما
او شبهة او توانى في طاعة مصرا على ذلك فله عرق من الفسوق ومن اسلم وجهه لله
في جميع الامور من غير غرض وهوى واتبع امام زمانه او نائبه الحق اتيانا بجميع اوامره
ونواهيه من غير توان ولا مداهنة فاذا اذنب ذنبا استغفر وتاب
او زلت قدمه استقام واناب فهو المؤمن الكامل الممتحن ودينه هو الدين الخالص

وهو الشيعي حقا والخاص صدقا اولئك اصحاب امير المؤمنين عليه السلام بل هو من اهل
البيت عليهم السلام اذا كان عالما بامرهم محللا لسرهم كما قالوا سلمان منا اهل
البيت فان قلت فهل لمناسب الامام الحق من علامة يعرف بها حتى نتبع اذا لم يمكن
الوصول الى الامام عليه السلام كما في زماننا قلت نعم يعرف بالعلم مع موافقة
فعله لقوله وكثرة امره وشدة عنايته بتقوية اليقين ومراقبة القلب والاهتمام
بعلوم الباطن ومعرفة طريق الاخرة وسلوكه له وبحثه عن مهلكات الاعمال و
موبقات القلوب وعدم ميله الى الترفه في المطعم والملبس والتجمل في
الاثاث والمسكن سالكا سبيل الاقتصاد والاكتفاء بضروري الزاد حزينا
منكسر القلب مهموما في الباطن بثاثا متواضعا حسن الخلق والظاهر معرضا
عن الدنيا منقبضا عن السلاطين غير متسارع الى الفتوى الا في حال الاضطرار
والانحصار مجيبا من الكتاب والسنة اخبار اهل البيت عليهم السلام من
غير تصرف له بعقله فان لم يجد توقف وامر بالاحتياط ويكون اعتماده في
علومه على البصيرة وصفاء قلبه لا على تقليد الاباء والاسلاف سوى تقليد
اهل البيت عليهم السلام مستحسنا عن محدثات الامور وان اشتهرت واعتبرت
عند الجمهور هاربا فقط وان تقطع الارض ليضلوك عن سبيل الله ان
يتبعون الا الظن وان هم الا يخرصون فان نظرت الى اعماله واخلاقه وجدتها

بشبهة

شبيهة بالاعمال والاخلاق المنقولة عن اهل البيت عليهم السلام لا يزال يبحث عن سيرهم
واخلاقهم ليقتدي بها سئل النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن الفرقة الناجية فقال
الذين هم على ما عليه انا واصحابي يعني الاصحاب اهل بيته كما فسر في حديث اخر من
تشبه بالمقلدين بمثل هذا الرجل واخذ احكام مسائله عنه واجبه في الله حشر معه
كما انه بحشر مع ائمة المعصومين عليهم السلام ومن كان بخلاف ما ذكرناه من الصفات
فهو نايب زور بل هو في الحقيقة نايب لاضدادهم عليهم السلام وان كان من
المتسمين بالعلم وذلك بان يكون اكثر فعله مخالفا لقوله واكثر اهتمامه بتحصيل
العلوم الدنيوية التي هي وسيلة لازدياد المال والجاه والتقرب الى السلاطين و
يكون مائلا الى الترفه في المطعم والملبس والتجمل في الاثاث والمسكن راغبا
في المناظرة والمجادلة والغلبة على الخصم والاقحام والالزام والقدح والعلا
والطعن على الاولياء والثناء على الفاسق في المحافل تصريحا وتعريضا ويكون فرحا
بطراء الباطن غليظا متكبرا في الظاهر راغبا في الفتاوى متسارعا اليها
هاربا لها من روايه الذي استنبط من اصول موضوعة من عنده او عند امثاله
كما قال امير المؤمنين عليه السلام في وصف مثله فان نزلت به احدى المبهمات
هيأ لها حشوا من رايه ثم قطع به فهو من لبس الشبهات في مثل نسج العنكبوت
لا يدري اصاب ام اخطأ ان اصاب خاف ان يكون لخطا وان اخطأ رجا

بكون قد اصاب عاملا بضد ما في جملة من مخالفات كما في مقدمات بعض
العلماء ممن تقطع بذم الروايات اذ ذاك الوقت ما ورد عليه لا يعلم
ما ذكره والله اعلم

وراء ما بلغ منه مذهبا لغيره وان اظلم عليه امر اكتتم به لما يعلم من جهل نفسه تصرخ من جور
قضاته الدماء وتعج منه المواريث وقال عليه السلام ترد على احدهم القضية من حكم
من الاحكام فيحكم فيها برايه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله
ثم يجتمع القضاة بذلك عند الامام الذى استقضاهم فيصوب ارائهم
جميعا والههم واحد ونبيهم واحد وكتابهم واحد فامرهم الله سبحانه بالاختلاف
فاطاعوه ام نهاهم عنه فعصوه ام انزل الله سبحانه دينا ناقصا فاستعان
بهم على اتمامه ام كانوا شركاء له فلهم ان يقولوا وعليه ان يرضى ام انزل الله دينا
تاما فقصر الرسول عن تبليغه وادائه والله سبحانه يقول ما فرطنا في الكتاب
من شيء وذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضا وانه لا اختلاف فيه فقال سبحانه
لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا وان القرآن ظاهره انيق وباطنه
عميق لا يفنى عجايبه ولا ينقضى غرايبه ولا تكشف الظلمات الا به انتهى كلامه
عليه السلام وليعلم انه لا يزال يصل من اشكال هؤلاء ومقلديهم انواع من الاذى الى
الناس الخفاء واصحابه ويصبر على ذلك كما كان يصل من ائمة الضلال ومتبعيهم الى
ائمة الهدى عليهم السلام وشيعتهم ويصبر من ركوب ابواب شتى من الشرور
وخلائق من رعونات نفوس اعاذنا الله من شر هؤلاء ومن ان يكون منهم
ومن انصارهم بمنه وجوده ولله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

سبحان الذي خلق الانسان من طين ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين ثم سواه ونفخ فيه من روحه فاذا هو خصيم مبين ثم لا يزالون مختلفين الا من رحم ربك ولذلك خلقهم وتمت كلمة ربك لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعين نحمده على السراء والضراء وشكره على الشدة والرخاء ونصلي على سيد الانبياء وعترته الاوصياء

امّا بعد فيقول الفقير الى الله وكل من تمسك بحبل محمد بن رضي المدعو بمحسن ايده الله في اولاه للتزود لاخراه هذه كلمات طريفة ومقالات شريفة فيها ايقاظات للراقدين وفي الشبهات وايماضات للمتراقدين وفي الظلمات واشارات يقام بها القاعدون من المؤمنين غير اولي الضرر وبشارات يبشر بها المجاهدون في سبيل الله باموالهم وانفسهم على الخطر واما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الى رجسهم وهم كصيب من السماء فيه ظلمات ورعد وبرق يجعلون اصابعهم في اذانهم من الصواعق حذر الموت والله محيط بالكافرين ايقاظ والذي فلق الحبة وبرأ النسمة انه ما اختلف اصناف كون من الاكوان اختلاف نوع الانسان

فان منه

فان منه آدم ونوحا وآل ابرهيم وآل عمران ومنه نمرود وشداد وآل فرعون وآل هامان وشتان ما بين الصنفين وشتان ثم بينهما اصناف لا تحصى من اهل الجنان واصحاب النيران في كل قرن واوان على اختلاف مراتبهم في الضلال والهدى لكل وعون سوى ولكل الى مستقره حركة وبازاء كل درجة دركة يزداد هؤلاء من الله قربا ودنوا وهؤلاء بعدا وعتوا وكذلك جعلنا لكل نبي عدوا ايماض ٢
ان من اهل الشقاء من بطن شقاوه فيلتبس امره على الذين لا يعلمون ثم انه ليتوغل في الخفاء ليتوغل في الشقاء فيذهب على الآباء اولي الذكاء حتى انهم ليحسبون انهم مهتدون لشدة الشبه بين الفريقين وكثرة الشبه في النجدين وليس الشان بالاذعان لكان النفاق في نوع الانسان وكلما كان احد المتقابلين من الاخر ابعد كان الاشتباه اكثر واشد فارباب الرأي الدنيء امرهم في الاغلب غير مبين لكان المتراءيين وهذه هي المصيبة الكبرى والدين والفتنة العظمى لبيضة المسلمين وهي التي اوقعت الجماهير في الحرج واعيتهم عن سبيل المخرج اذ من الواجب اتباع الاذناب للراس والراس قد خفي في نفاق الناس ولاجل ذلك تقاتل الفئة الباغية حتى تفيء الى امر الله اشارة ٣
اذ لو كان امر النبوة ظهوريا والايمان نوريا كان الفرق بين الفريقين في الاكثر صوريا وتميز المؤمن من الكافر ضروريا لكان الامتحان الذي كرم به المرء ويهان

الآن مخايل النفاق لا يهتدي اليها الا الاقلون ومخايل شياطين الانس لا يعرفها
الا المبصرون ومعرفة هذا المهم وهي الامر المدلهم انها اساس الاهتداء في غير
زمان النور ومناط الاقتداء في سائر الدهور والله ويلي الذين امنوا يخرجهم من
الظلمات الى النور تنبيه هذه المعرفة بعد معرفة الله سبحانه هي اجل المعارف ٤
ولهذا سمى صاحبها وكلمات اهل البيت عليهم السلام بالعارف وجعل ارث التشيع
والدين عظيما وثوابه جسيما بل جعل النجاة محصورة فيه والانسانية مقصورة
عليه ومات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية انما انت منذر ولكل
قوم هاد يوم ندعو كل اناس بامامهم فمن اوتي كتابه بيمينه فاولئك يقرؤن
كتابهم ولا يظلمون فتيلا ومن كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى واضل
سبيلا تبصرة انما اذا لم تعلم العالم من المتعالم والمحق من المبطل و ٥
الرئيس من المرائس فبمن تقتدي وبينك واحكامه ومن ناخذ ما افترض الله
عليك في حلاله وحرامه وانك لتعلم انهم لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا
لك الامور وان نوعهم باق مستمر على كر الدهور وانهم يلبسون الحق الباطل
وان كثيرا ليضلون باهوائهم بغير علم وان فريقا منهم ليكتمون الحق وهم
يعلمون بلاغ ان الشقي اذا كان من لباس اهل السعادة كان ٦
ضرره اشد في الدين وفتنته اعظم فالمؤمنين مال امير المؤمنين صلوات الله عليه

فصل

فصل ظهر من رجلان عالم مهتك وجاهل متنسك هذا قول المؤمن فاطلب المنافق
المبتدع العليم اللسان المتصنع فلا جرم يكون منه خراب الدين وبوار المسلمين
يخادعون الله والذين امنوا وما يخدعون الا انفسهم وما يشعرون في قلوبهم مرض فزادهم
الله مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون تذكير لقد علمت وكتمت باجر ٧
بين صحابة نبينا صلى الله عليه وآله بعده من تلبسهم الامر على الناس والباسهم لباس اليؤس
والباس بعد ما سمعوا النصوص على الخصوص مرة بعد اولى وكرة بعد اخرى
فجحدوا ما علموه وبدلوا ما سمعوه وانكروا ما حق معرفتهم واعناقهم
حق مولاهم امر المؤمنين غلب عليهم حب الرياسة والهوى واشتعل في قلوبهم نايرة
الحسد والبغضاء فعادوا الى الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا
به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون بئسما يحسدون الناس على ما اتاهم الله من فضله فقد اتينا
آل ابرهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما فمنهم من امن به ومنهم من صد عنه وكفى
بجهنم سعيرا قصة قعدوا لنصب الخليفة وعقدوا البيعة في السقيفة وما
ادراك ما السقيفة ثم ما ادراك ما الخليفة اعرضوا عن تغسيل رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم وتكفينه ودفنه والفجيعة به واشتغلوا بتهيئة اسباب الامارة لانفسهم
وتهيج دواعي الاحقاد على سيد العباد الذي اسلموا خوفا من سيفه وقتاله بعد
ان قتل اباءهم وابناءهم في مواقف نزال فحملوا اعمدة الخلاف وبنوا العقود

بعد تلك الصفاقة وادعوا التأثير على عباد الله وتسموا زورا وبهتانا بخلفاء رسول الله بغير
قدم راسخ في علم ولا سبق وفضل بل قد شابه قرنهم في الشرك والاثام وابتض
قرونهم في عبادة الاصنام توسلوا الى ما ادعوا بالخدايع والحيل والمحالات من ارباب
الدخل والدغل من الذين مردت على النفاق غيوبهم وقالوا امنا بافواههم ولم
يؤمن قلوبهم فاولئك لهم ثم اولى لهم ثم كما كانوا يكفرون اولئك يلعنهم الله ويلعنهم
اللاعنون اولئك الذين اشتروا الضلوة الدنيا بالاخرة فلا يخفف عنهم العذاب
ولا هم ينظرون ذنابة ثم ذنبت كيف تناقل الارجل تقصها علوج برلية
الشرابون للخمور المعلنون بالفجور المستعلنون بلبس الحرير ولعب الطنابير
قاتلوا ذرية المصطفى والمتدينون بسب المرتضى ثم تلقفها بنو العباس
الكؤس سالكا ولئك الارجاس فيا لها من رزية ما اعظم مصيبتها على الاسلام
والمسلمين اولئك عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يخفف عنهم
العذاب ولا هم ينظرون ولو ترى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله
جميعا وان الله شديد العذاب اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا ورأوا
العذاب وتقطعت بهم الاسباب وقال الذين اتبعوا لو ان لنا كرة
فنتبرأ منهم كما تبرأوا منا كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم وما هم بخارجين
من النار استعاذة نعوذ بالله من قوم حذفوا محكمات الكتاب ونسوا الله

رب الارباب والذي وسع الكوثر ومواقف الحساب وبطن الطامة الكبرى ونعيم دار الثواب
اراموا غير باب الله بابا اتخذوا من دون الله ارباب وفيهم اهل بيت نبيهم ازنة الخلوة
الصدق وشجرة النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحي ومعدن
العلم ومنار الهدى والحجج على اهل الدنيا خزان اسرار الوحي والتنزيل ومعادن
جواهر العلم والتاويل الامناء على الخلايق والخلفاء على الخلائق اولوا الامر
الذين امروا بطاعتهم واولوا الارحام الذين امروا بصلتهم وذوو القربى
الذين امروا بمودتهم واهل الذكر الذين امروا بسؤالهم والموالي الذين امروا
بموالاتهم ومتابعتهم واهل البيت الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا
والاسخون في العلم الذين عندهم علم القرآن كله تاويلا وتفسيرا احد الثقلين
اللذين من تعلق بهما فازت قداحه وثاني الثقلين اللذين من تمسك بهما اسفر صبح
السرى صباحه السادة القادة الذادة الدعاة الهداة الحماة وسفينة النجاة مفزع
العباد في الدواهي ومفزعهم في الاوامر والنواهي اذا نطقوا نطقوا بالصواب
وائتوا بالحكم وفصل الخطاب وعرفوا كيف بوئت البيوت من الابواب
واوامر استهدبهم لما يحتاج اليه في يومه وغده اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده

منقبة هم اعيان الوجود واماناء المعبود وابواب الملكوت ونواب الجبروت
وحجاب اللاهوت اسماء الله الحسنى وصفاته العليا وعروته الوثقى سادات البشر

والانوار الاربعة عشر ائمة من الثقلين وبصابيح الهدى سيرتهم القصد وسنتهم الرشد
ابدا هم امة بور عظمته وولاهم امر مملكته وارتضاهم لغيبه وحكمته واخذ منهم
ملائكته المقربين واختارهم على علم على العالمين من اطاعهم فقد اطاع الله ومن
١٢ عصاهم فقد جاهر الله بالعناد وحاربه اولئك الذين اتيناهم الكتاب والحكم و
النبوة فان يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوما ليسوا بها بكافرين وصل
هم الكواكب العلوية المشرقة من شمس العصمة الفاطمية من سماء العظمة المحمدية والاسرار
الالهية المودعة في الهياكل البشرية والاغصان النبوية اليانعة في الدوحة الاحمدية
والذرية الزكية الهادية المهدية لا شرقية ولا غربية اولئك هم خير البرية تصاغرت
لعظمتهم العظماء وتقاصرت عن علمهم العلماء وعجزت عن وصف شانهم البلغاء
وكلت عن مدحهم السنة الخطباء ولكنت عن ثنائهم السنة الشعراء وما على ان
تبلغ المداح والى اين تنتهي الافكار والقرائح قد رقوم اثنى عليهم القران و
١٣ مدحهم الرحمن وخلق لاجلهم السماء والارض ذرية بعضها من بعض تكملة قد صعدوا
مدارج الحقايق باقدام النبوة والولاية ونور سبع طبقات اعلام الفتوة
بالهداية فهم ليوث الوغى وغيوث الندى وطعنا العدى وفيهم السيف والقلم
في العاجل ولواء الحمد والعلم في الاجل اسباطهم خلفاء الدين وخلفاء
النبيين مصابيح الامم ومفاتيح الكرم والسنام الاعظم الانبياء كانوا يعتبون

من انوارهم ويقتدي من ماثارهم فالكلم الطيب حلة الاصطفاء لما شاءه والله الوفاء
وروح القدس في جنان الصاغورة ذاق من حدايقهم الباكورة وشيعتهم الفرقة
الناجية والفئة الزاكية صار والهم ردءا وصونا وعلى الظلم البا وعونا
وسينجز لهم بنا بيع الجنان بعد لظى النيران يظهر حجة الله على الخلق والسيف
المسلول لاظهار الحق وعداة الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم
في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى وليبدلنهم
من بعد خوفهم امنا يعبدونني لا يشركون بي شيئا بشارة فطوبى لمن تمسك
١٤ بعروة هذا الكلام وصلى خلف هذا الامام فانه يقف على معاني الكتاب المسطور
والرق المنشور ثم يدخل الى البيت المعمور والبحر المسجور يخرق الحجاب ويظهر
العجاب ويأذن بالباب وينطق بالصواب ويفتح خزائن الغيوب ويفتق
رفائق القلوب يرفع الراية المحمدية ويروح الدولة الاحمدية يقوم بالسيف
فيمحو الزيف والحيف يمهد الارض ويحي السنة والفرض وهو بقية الابرار
وخلاصة الاطهار وخازن الاسرار ووارث الانوار ومنتهى الادوار وخاتم
الاوصياء وحاتم الاسخياء وصاحب الكرة البيضاء والسبب المتصل بين
الارض والسماء بيمنه رزق الورى وببقائه ثبتت الارض والسماء بهم
النبيين وغوث المومنين ومستودع علم الاولين والاخرين ومجري معالم الدين

وفاحيم شوكة المعتدين هادم جدار الشرك والنفاق وماحي اثار الغي والشقاق
وجامع الكلمة على التقوى والباب الذي منه بوابة المهدي الموعود وبقية الله
المقصود في الوجود بقية امة خير لكم ان كنتم مومنين ونريد ان نمن على الذين
استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض
ونري فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون نذارة انا يشرق
ظهوره ويتم نوره بعد بلايا كثيرة وزرايا عسيرة وفتن هائلة ومحن قاتلة
وخطوب مزعجة وكروب مدلهمة يجتون فيها على الركب ويودون لو ذهبوا
مع من ذهب في ظهور الايات واقبال الرايات ودرج في البلاد ودرج بين
العباد وخروج سفياني كذاب يدعون النبوة وخروج اثني عشر طالبيا يدعون
الامامة وزلزلة عظيمة ببغداد يخسف بها العباد وموت احمر وموت ابيض
وخسوف في غير زمانه وكسوف في غير اوانه وترك الامر بالمعروف والنهي عن
المنكر وفشو الشر وهتك الستر وكثرة الزنا وسفك الدما واكل الربوا و
شرب الخمور وجلب السرور ولبس الحرير وطرد الفقير وقطع الارحام وظلم الانام
وتغيير الاحكام وترك الصلوات واتباع الشهوات وتشييد البنيان
واهانة النساء والصبيان وتشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال وخروج
الدجال وركوب الغروج على السروج وبروز ياجوج وماجوج وظهور السفياني و

فتنة اليماني واخراج دابة الارض ليميز بعضهم عن بعض واذا وقع القول عليهم اخرجنا
لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بايانا لا يوقنون ويوم نحشر من كل امة فوجا
ممن يكذب بايانا فهم يوزعون حتى اذا جاؤا قال اكذبتم باياتي ولم تحيطوا بها علما
اما ذا كنتم تعملون ووقع القول عليهم بما ظلموا فهم لا ينطقون والدابة امر من امور
والايات الائمة والمحشر الرجعة كذا عن حجج الله فستذكرون ما اقول لكم وافوض
امري الى الله نحميدة ما على نطيق من حمد ربنا ومتى نقدر بعشار ما وجب علينا
من اداء شكر بارئنا اذ هدانا الى الصراط المستقيم وسلك بنا سبيل المنهج القويم
وجعل هوانا في النبيه لما اختلفت الاهواء وراينا فيهم حين اضطربت الاراء
وولانا لهم اذ تشعبت الولاء ودعانا بهم اذ تفرق الدعاء عن اسرارنا
بسرهان محبتهم وقلب قلوبنا وهوانا الى قبلتنا بعينهم ووجه وجوهنا
تجاه وجيتهم فاتخذنا هديهم شريعة ومنهاجا ومذهبهم سلما الى السبل المطلب
ومعراجا وحبتهم على الجار هفوانا اذا اختار كل قوم علاجا وحرصنا
بموالاتهم اذ ورد غرنا اوداجا فهم صلوات الله وسلامه عليهم عدتنا وعتادنا
وذخيرتنا الباقية في معادنا وهم كبراونا في الدنيا والدين وشفعاونا في
الشافعين بهم نتولى ومن اعدائهم نتبرا نتقربا الى الله الحميد الذي هدانا لهذا وما
كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله ارشادا يستبق طريق السداد ويحرز الفوز و

في المعاد اتبعوني اهدكم سبيل الرشاد تعالوا امر الى اتباع سنن الهداة وشق
امواج الفتن بسفن النجاة لعلكم تفلحون واتبعوا اولاياكم اجراوهم مهتدين
ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل واضلوا كثيرا وضلوا عن سواء السبيل
وان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله عرجوا
عن طريق المنافرة وضعوا بتحان المفاخرة فاما الفلاح لمن نهض بجناح
او استسلم فاراح ذروا الذين اتخذوا دينهم لهوا ولعبا وغرتهم الحيوة الدنيا
قد باض الشيطان وفرخ في صدورهم ودب ودرج في حجورهم فنظر
باعينهم ونطق بالسنتهم وركب بهم الزلل وزين لهم الخطل زين لهم الشيطان
اعمالهم فصدهم عن السبيل فهم لا يهتدون بصيرة ان بغض اعداء الله واحب
كحب اولياء الله وهل الايمان الا الحب والبغض حبب اليكم الايمان
وزينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان قال رسول الله
صلى الله عليه واله اوثق عرى الايمان الحب في الله والبغض في الله وتوالي
اولياء الله والتبري من اعداء الله قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم والذين
معه اذ قالوا لقومهم انا برءاء منكم وما تعبدون من دون الله كفرنا بكم وبدا
بيننا وبينكم العداوة والبغضاء ابدا حتى تؤمنوا بالله وحده تذنيب
واما اللعن والطعن وسوء القول في الظالمين فليس ايضا ببدع في الدين
والاستنكر

ولا يستنكر الذي للمستبصرين بل فيه ارشاد للعباد وايقاظ للرقاد قال رسول
صلى الله عليه واله اذا رايتم اهل الريب والبدع من بعدي فاظهروا البراءة منهم واكثروا من
سبهم والقول فيهم والوقيعة وباهتوهم لئلا يطمعوا في الفساد في الاسلام
يحذرهم الناس ولا يتعلمون من بدعهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات ويرفع
لكم به الدرجات في الاخرة والله سبحانه قد لعن الكافرين والمنافقين وطهر منهم
والمكذبين سوم الدين ودعا عليهم في غير مكان حتى قيل انه ثلث القران وربما
خص انه فكر وقدر فقتل كيف قدر بل صرح بالاسم تبت يدا ابي لهب و ٢٠
تب وامراته حمالة الحطب يد وما سمعت او رد في شان دعاء ضيم
قريش ان الدعاء كالرامي مع النبي صلى الله عليه واله ببدر واحد وحنين بالف
الف سهم ولعل السر فيه انه لما قصرت يد عن الطعن بالسنان عمد الى
اللعب باللسان ولما عجز عن النضال بالرماح قابل بعمايرمي سهام اللعن الى الاعداء
وهكذا ينبغي ان يصنع مع اصحاب المكر واهل الشر من يصد عن سبيل الله
وكان امير المومنين صلوات الله عليه يقنت في الفرايض بلعن جماعة من الاشقياء
وفي النوافل بهذا الدعاء ذلك بانهم اتبعوا ما اسخط الله وكرهوا رضوانه فاحبط ٢١
اعمالهم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم وهم تنبيه واما قول
قائلهم ان كان الرجل في نفس الامر ملعونا فالدعاء لا تلويث لسانه بلعنه

والافانت ملعنة اثم وهو بذلك غير متضرر فان اراد المشبه شقاوه والافهو كلام
مجادل بالباطل ليدحض به الحق فليجبه مجيب فلا تصل إذ لا عار رسول الله صلى الله
والله وسلم انه ان كان مستحقا للصلوة عند الله تعالى تصل الله ولا اراك وتبلغكها
اياه والافانت متجرئ على الله سبحانه وتعالى منه ما لم يكن ليفعل كلا ثم كلا قد ثبت
مشروعيات الصلوة عليه وهي كسائر الدعوات من الاسباب المطلوبة التي ابى الله
ان يجري الاشياء الا بها تعالت احكام الله عز وجل عن ادراك الانظار الحاسرة
وتقدس الشرع المطهر عن تسلط الاوهام القاصرة لا والله بل اللعن والطعن
بالنسبة الى مستحقيها عبادة كما ان الصلوة والدعاء بالاضافة الى اهليها
عبادة بل مصباح العبادة ومفتاح السعادة لاعداء الله والجهاد معهم
مهما امكن وكيفما امكن اذا امن الخطر وسلم من الضرر خذوهم واقتلوهم حيث
ثقفتموهم قاتلوهم يعذبهم الله بايديكم ويخزهم وينصركم عليه ويشف صدور
قوم مؤمنين ويذهب غيظ قلوبهم ويتوب الله على من يشاء تمهيد ثم ان ٢٢
من الجاحدين الضالين المكذبين من انكر الحق بباطنه وظاهره جميعا فجعل على
جحود جنانه من الكار لسانه علاوة ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم
غشاوة ومنهم من اقر بباطنه وجنانه ولكنه انكره بظاهره ولسانه حسدا
وبغيا وعتوا جحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما وعلوا ومنهم من عكس

فانكر

فانكر بقلبه واقر بلسانه وهم الذين انفسهم يخدعون اذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا و ٢٣
اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزئون الله يستهزئ بهم ويمدهم في
طغيانهم يعمهون ومنهم من اقر بمجملات اصول الدين ظاهرا وباطنا وجحدها لسانا
وجنانا الا انه في التفاصيل ضل عن سواء السبيل للجاج سيرته واعوجاج سريرته
وهؤلاء في المسايل الدينية يفرقون وفي الاقسام الثلثة فيها يوزعون ونحن نقص
عليك نبأهم بالحق تصنيف ان الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
اولو العلم والعمل على اصناف فقوم تمسكوا بالثقلين من الاول فالاول
اهل الذكر ما لا يعلمون وردوا الى الله والرسول واولي الامر منكم كانوا في تبيان عون
واتبعوا المحكمات واحتاطوا في المتشابهات ووكلوا تاويلها الى الله والراسخين
والعلم عليهم السلام واثبتوا الاذرع في الاحكام وتلقوا بها الحلال والحرام فما
ما بهم الله وسكتوا عما سكت الله ولم يزيدوا في التكاليف على ما اتاهم الله ولم ينقصوا
عما كلفهم الله فاذا تعارضت عليهم الاخبار عن الائمة الاطهار قالوا فيها بالخيار
امتثالا لاولك الاخبار فرفعوا بذلك بارفع الله عنهم من العسر والحرج واراد الله
لانفسهم ما اراد الله لهم من اليسر وسهولة المنهج فلما واستراحوا وارشدوا و ٢٤
اراحوا رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون تمة
وبازائهم قوم غمضوا العينين ورفضوا الثقلين واحدثوا في العقايد بدعا

وتحزبوا فيها شيعا واخترعوا الاحكام اشياء حكموا فيها بالاراء وزادوا او
نقصوا والتكاليف وصنفوا فيها تصانيف جعلوها شركا حكموا الحكم فتشا
الحكم عليهم بل له الحكم جميعا واليه يرجعون فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم
ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا فويل لهم مما كتبت ايديهم وويل
لهم مما يكسبون تذييل ضلوا قاتلهم الله واضلوا اترد على احدهم القضية فيحكم ٢٥
فيها برايه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله ثم يجتمع القضاة
بذلك عند الامام الذي استقضاهم فيصوب آراءهم جميعا وآلههم واحد
ونبيهم واحد وكتابهم واحد افامرهم الله بالاختلاف فاطاعوه ام نهاهم عنه فعصوه
ام انزل الله سبحانه دينا ناقصا فاستعان بهم على اتمامه او كانوا شركاء له فلهم ان يقولوا
وعليه ان يرضى ام انزل الله دينا تاما فقصر الرسول عن تبليغه واداه والله سبحانه
يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وفيه تبيان كل شيء تعالى الله عما يقولون وتقدس
رسوله عما يكسبون استحوذ عليهم الشيطان فانساهم ذكر الله اولئك حزب الشيطان
الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون ابلاغ ثم انهم لم يقتصروا اختلافا فيهم على ضوابط ٢٦
لا تتعدى بل سلكوا فيها سبلا شتى وطرقا لا يحصر حزبوا بها اكثر من الارض
ولو شاء الله لجمعهم على الهدى ولكن ليبلو بعضهم ببعض كل يدعو الى ما رآه
وكل الناس على اتباع هواه فتشاجروا الذي وتشاكسوا مضلين طعن

كل خلف

كل خلف وسلفها كلما دخلت منهم امة لعنت اختها بصلفها افلتت منهم الاحاد
ان يحفظوا واعيتهم السنة ان يعوا فاتخذوا عبادا دون حولا ومالا دولا فذلت لهم
الرقاب واطاعتهم الخلق اشباه الكلاب اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى والعذاب
بالمغفرة فما اصبرهم على النار ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق وان الذين اختلفوا
في الكتاب لفي شقاق بعيد افتضاح وهؤلاء مع ما يشتبه عليهم الامر بين لهم ٢٧
الحق يعرفونه كما يعرفون ابناءهم ولكنهم نبذوا الكتاب وراء ظهورهم كانهم لا يعلمون
وان كثيرا ليكتمون الحق وهم يعلمون واستوقدوا نار العصبية واستحلوا اوزار الحمية
لعداوتهم الحق واهله بغيا وحسدا فاخذوا بالباطل على الانكار ولا يرفعون رأسا
الى الاعتبار بسمع احدهم اية من الله تتلى عليه ثم يصر مستكبرا كان لم يسمعها
كان في اذنيه وقرا فبشره بعذاب اليم تشنيع ومنهم من نصب نفسه على امور الدين
قاما وليس له سمات اشباه الناس عالما وليس به بل ارتوى من اجن وارتوى من طامل
ثم جلس بين الناس متقلدا للفتوى اوضامنا للحكم والقضاء فان نزلت به احدى
المبهمات هيأ لها حشوا من رايه ثم قطع فهو من لبس الشبهات في مثل نسج العنكبوت
لا يدري اصاب ام اخطأ لم يعض على العلم بضرس قاطع ولم يلجأ فيه الى ركن
وثيق ولا يحسب العلم في شيء مما انكره وان اظلم عليه شيء اكتتم به لما يستر بصره من جور
قضاء الدماء ويجر منه المواريث الى من يوخذ عليهم بمثاق الكتاب ان لا يقولوا

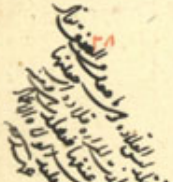

على الله الا الحق تخطئة ومن الناس من اتبع الظنين من العلم والاعلام ولكنه اخذ سبيلا
٢٩ الى الجدال واخذ قليلا الى الضلال فاخذ يخوض مع كثير من الفضول من الفروع
مسائله الاصول يطلب فيها مرام البدع وما لا يقع فينسج عليها ما هو اوهن من بيوت العنكبوت
دلايل يقول بالراى والكلام ويعول على الاجتهاد في كثير من مسايل الحلال والحرام
يغرس بذلك شجرة الخلاف وينشر به كثرة الاختلاف خلطوا ما سمعوا ما
لم يسمعوا فوقعوا فيما وقعوا بدلوا تبديلا واتخذوا بين ذلك سبيلا خلطوا
علا صحالحا واخر سيئا عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم تعبير ومن
٣٠ هؤلاء قوم اشتبه عليهم الامر اشتباها فجاروا بسبب ارائهم تيها فصاروا فرقا
وتحزبوا شيعا يطعن بعضهم في بعض وينقض احدهم راى صاحبه كل
النقض فربما تسمع منهم مسئلة دينية اصولية اوفروعية ازيد من عشرين قولا
ذا دلايل بل لا يكادون يصطلحون واحتجاجاتهم على خمس مسايل ولا اقل بل
لا تجد منهم لتوغلهم في الجدل بغيا من الله ان الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا
٣١ لست منهم في شيء انما امرهم الى الله تعجيب كيف يسوغ في سنة العقل او ملة
الشرع ان يكون الاعتماد على العقول المختلفة والاراء الغير المؤتلفة شرعة في
الدين ومنهاجا او يكون شيء منها لدار الجهل فيه دواء وعلاجا وغير خاف ان
الاراء لا تكاد تتوافق والظنون فلما تتطابق والافهام تتشاكس ووجوه

الاجتهاد

الاجتهاد تتقايس والاجتهاد يقبل التشكيك ويتطرق اليه التركيك فيتشبه بالعوام من
ليس منهم ويدخل نفسه وجلتهم من هو بمعزل عنهم كما يرى في اثناء الزمان ويسمع من الذين
خلوا من الاخوان ومن ثم ترى المقلدة في غمار انهم يعمهون وفي لجج اهوايهم
يغرقون بل هم عليها متقاتلون وبعضهم دماء بعض يستحلون ان ربك يقضي
بينهم فيما كانوا فيه يختلفون تانيب ومنهم قوم زعموا ان لا عمل الا بالايمان ولا
٣٢ ايمان الا بتعلم جدلهم وتعرف قواعدهم وتقلد ما يسمونه ادلة عقايدهم وان لا
نجاة لمن لم يسلك سبيلهم ولم يتقلد علمهم ودليلهم وان من صدق الله ورسوله
من غير بحث ودليل فليس له الا الايمان من سبيل بل ربما يظنون ان الفضيلة
مقصورة على تجشم مثل تلك الدلايل لتلك المسايل ولو بالتقليد اولئك
ينادون من مكان بعيد تبكيت ثم ان قوما من هؤلاء اذا لم يقفوا على ما اراده دليلا
٣٣ ولم يجدوا فيه لانفسهم سبيلا ادعوا فيه الاجماع وما ادراهم ما الاجماع فاذا
سئلوا عن معناه تتعتعوا بما لا يعلم وتهمهموا بما لا يفهم ومعلوم ان
الفاق الاراء المختلفة بدون اية بينة محال وكذلك عصر من الاعصار بدون معجزة
بل ومعها مجرد خيال سبحانك هذا بهتان عظيم بل اختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات
كيف وهو الله سبحانه يقول ولا يزالون مختلفين واذ ذلك وهو عز وجل
يقول وان يشاء ننزل عليهم من السماء اية فظلت اعناقهم لها خاضعين وانما

اوفعهم وذلك اصحاب السقيفة ونصب الخليفة حين اوقدوا على طوايف الجمهور نارهم
اولئك الذين لصنهم الله فاصمّهم واعمى ابصارهم معذرة لعل السبب ٣٤
ذلك كله والعامة الا اصحابنا وجيرانه واخواننا النشاء طايفة منهم على ملاذهم وبين
اظهرهم فرقوا الهدنة والتقية وسماعهم منهم كلمات مموّهة ظنّية تلقوها عنهم بالقبول
وسمّوها بالاصول ثم لمزوا فيها استحسنوا واوزاوزم استمنوا فرجوا
قليلا قليلا بينها وبين ما سمعوا من ائمتهم فخاضوا في تاويل المتشابهات
بغياد العامة وارتهم تشهيدا للانظار وترويجا للافكار ولامور اخر لعل
يعذرهم فيها بالاعذار فاتسع بينهم دايرة الخلاف بالاراء ووسع لهم ميدان
الانظار والاهواء فوقعوا فيما وقعوا الا من العصمة سقطوا تعجب ٣٥ ثم اني
لا اتعجب من جماعة من مقلدة اصحاب الاجتهاد يشترطون الحيوة فيمن يجوز تقليده
من غير استناد فيه الى ما يصح عليه الاعتماد ثم ان قوما منهم لا يقلدون الا الموتى
ويحجرون اجتهاد الاحياء ما داموا احياء منافسة وحسدا وتعللا بان ثبوته
موقوف على اذعان العلماء فاذا سئلوا اكلهم ام البعض وقفت اقدامهم
على الارض ولعل كلا منهم يزعم ان لا عالم الا هو وان الاذعان المشترط انما هو
اذعانه فقط ثم اذا مات الحي عولوا على كتبه والفتيا واعتمدوا على قوله في
القضاء لزوال الحسد والبغضاء ايتغافلون بعد موتهم عما كانوا يعدونه
من عيوبهم

ام يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم ام لا يميزون بين الحق والباطل والجلي او
الخافي لكلال ابصارهم واغتلال ضمايرهم فيستوي عندهم الصدق والزور و
الظلمات والنور وليت شعري اين مدخل الموت والحيوة ومظلم الفتيا واصابة
الاراء وهل الحق الا واحد ومخالفه الا جاحد يا اهل الكتاب لم تلبسون الحق بالباطل
وتكتمون الحق وانتم تعلمون تشديد ٣٦ ثم ان تعصبهم الشديد وغلوهم في التقليد و
تركاضهم في الضلال البعيد وتجوالهم في العناد العنيد اتخذوا اولى الاراء من
موتاهم الرؤساء ارباب هذه الدوناة ونقالهم مع انهم وصّوهم بان لا يعتمدوا بعد موتهم
على اقوالهم قالوا انا وجدنا اباءنا على امة وانا على اثارهم مقتدون ثم نسوا حظا مما
ذكروا به ولا تزال تطلع على خائنة منهم الا قليلا منهم فاعف عنهم واصفح وليت
شعري من اذن لهم في اتباع راي يجوز عليه الخطاء والاثم اخبارا اقوالهم مالا
والبحث مع اختلافهم السخافة من اذن لمجتهديهم في القول بالراي والاجتهاد ثم اخراج قول
موتاهم عن الصواب والسداد انّى اذن لهم ام على الله تفترون ام تاركهم احلامهم بهذا
انهم قوم طاغون كلا انهم لفي غمرتهم ساهون فذرهم وخوضهم يلعبون ايدعوهم
الى الهدى لا يتبعوكم سواء عليهم ادعوتموهم ام انتم صامتون عذل ٣٧ ومن الناس
من زعم انه اذا تعرفل في العربية وتعلم النحو والصرف والادب وصح اللفظ
الروايات وسمع اراء اصحاب المقالات فهو من اهل العلوم والدرايات فان

اضاف اليها والعياذ بالله استنباط عقايده واحكامه من كتب المجتهدين فقد حصل
رتبة الرياسة وهذا هو السبب الاكبر في انتشار الخلاف وكثرة الاختلاف
كلا اين تعلم اللغة من علم الكتاب اين القشر من اللباب واين تصحيح الاخبار من معرفة
السنن اين الورع من السعي واين اختيار احد الاثرين من توهم الرجحان من معرفة
علم الحديث والقرآن اين رؤية المعجزات من محالسة السلكان اين سماع الالفاظ
من ملاحظة الالحاظ اين الرواية من الدراية اين الجزء من الهداية كلا بل ضل سعيهم في
الحيوة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا لوم ٣٨ ومن هؤلاء من لم يقنع بما بهم من امر
دينه وايمانه بل اراد ان يفهم من اسرار الدين ما ليس فهم من شانه فاخذ في تحصيل
ما لا يعنيه فغاته ما يعنيه ثم اقتبسوا جهلا بل من جهال واضاليل من ضلال ونصب
للناس شراكا من حبال غرور وقول زور وقد حمل الكتاب على ارائه وعطف الحق على
اهوائه يقول اقف عند الشبهات وفيها وقع ويقول اعتزل البدع وبينها
اضطجع لا يعرف باب الهدى فيتبعه ولا باب الغي فيصد عنه اين يذهبون
واذ يؤفكون والاعلام قايمة والايات واضحة والمنار منصوبة فاين يتاه
بهم بل كيف يعمهون بل اتبع الذين ظلموا اهواءهم بغير علم من يهدي من اضل الله
وما لهم من ناصرين فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا
تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون توقيف ٣٩ ومنهم من اولع

بالنظر

بالنظر الى كتب الفلاسفة ليس لطول عمره بهم سواء ولا يكون في غيره هواه من قبل ان يكلم علما
اصليا او فرعيا بل ورما لم يسمع قط ما جاء به نبيه في ذوبه سوى ما اخذه وصنفه
عراه وابيه لم يتعلم من الشريعة ابدا ولا سنة ولم يتقلد من صاحبها وعلمائه ولعله
لم يميز النافلة من الفريضة مع دعاوية العريضة كانه حسب ان العلوم الفلسفية اعم العلوم الدينية
ام حسب انهم حصلوا بمدد الرياضات العلمية كلا انهم ما استفادوا مواد الامر الا بنيا
ولا ناب بها الا بالمجاهرات الشرعية والعناء فمن يهدي الى الحق احق ان يتبع ممن
لا يهدي الا ان يهدى مواخذة ٤٠ ومن هؤلاء من يتعلل ان غرضه من ذلك تحصيل الاقتدار
لفهم الحديث والقرآن وكذلك سولت له نفسه والشيطان مع انه لا يتفرغ لكمل العلمية
لا المنقولة عنهم ولا النبوية مع ان العمل متقدم على العلم عند كلا الفريقين شرط
لرقي كلا المنهجين وكلل الشيطان بصيرته عنه فينتقم الله منه فيصرف قلبه عن فهم اسرار
الشرايع والاحكام والله عزيز ذو انتقام ستنبيه ٤١ كو كان صادقا في دعوه
لكان تقدم اولا احكام احكام الشريعة والتادب باداباها الرفيعة وتنوير قلبه
عن الكدورات وتهذيب سره عن الفشوات ثم نحوض في علومهم واثارهم ليتنفع
بالاقتباس من انوارهم فانهم تواصوا بذلك ومنعوا الخوض في الحكمة قبل ذلك وكان
رعاية الترتيب لفريضة في التحصيل والله يقول الحق وهو يهدي السبيل تنزيه ٤٢ ان
الحكماء الاوايل كانوا اولي فضايل فلا ينبغي الازراء بهديهم وهديهم حاشاهم من ذلك

ثم ماتهم كانوا اولا خلوات ومجاهدات لهم في مقابلة المعارف اشارات وعلى
دقايق الحكم بتنبيهات وفي علم المبدا اشراقات وفي علم المعاد تلويحات بل في
كلماتهم شفاء لما في الصدور وفي مقالاتهم نجاة من الجهل والغرور غير ان عبارتهم مرموزة
واشارتهم ملغوزة فما يرد عليهم انما يرد على ظاهر كلامهم دون مقصدهم ومرامهم فلا ترد
على الرمز لى ان علومهم لم تكن بالغة ولا عقولهم واصلة الى النهاية بل بقي عليهم من لا الغاية
العلم ما سواليوم الاخر مما هو وراء طور العقل اشياء انتهى الرسل والانبياء
وانما وصل الى هذه الامة المرحومة من هو منهم قرب وايد بحبل الله متين، وهدى
اليه من ينيب تجهيل ومن الناس من خلط الفلسفة بالكلام ومزج البرهان بالجدل ٤٣
لم يحكم علما قط ولم يات بخبر يعول عليه تراه مرة برهانيا ومرة جدليا وتجده تارة اشعريا
وتارة معتزليا فاذا هو مزاج اضغاث ومذاق اخر ياتي مرة بالمعروف واخرى بالمنكر
ينظر بعقله في اسرار الدين وغير مهذب بتهذيب يفيض وتطهير ويتفلسف بفكره في المعاد بين
مردود تزكية قلب وتنوير ثم يصحح نظره اعتقاده وعلى تحذلقه يكون اعتماده
ولا ادراك والدين استناده يميل حيثما مال هواه ولعله يزعم انه ليس على وجه
الارض عالم سواه يقول قد حققت في علم الواجب بالكار افكار لم
يفهم احد قبلي الا الاقل وحققت في حدوث العالم بثواقب انظار لم تحقق
احد من شرق الارض احسنت احسنت رهبت على العالمين ما وجدت انت الى حق

ان يظهر

هذا في الواقف ... كتبه ... عند ...

ان يظهر عليك ما خفي على سائر الورى انك انت الاعلى عبرة ومن هذا مرجع عرج الطريق ٤٤
قبل ان يستحكم الجهالة ويمكن من قلة الضلالة لما يناله من الحيرة والارتياب اذ لا يهتدي كثير
من عقايده الى الرشد والصواب كالذي استهوته الشياطين في الارض حيران له اصحاب
وربما يكون رجوعه بعد انقضاء اكثر عمره وانصرام معظم دهره وبطلان استعداده لتحصيل
اليقين وخروجه عن حملة المسترشدين فيتندم حين لا ينفعه الندم ويتاسف حين
لا تغنيه الاسف الا ان قد عصيت قبل وكنت من المفسدين والذين كانوا بورا
فالحق بالذين يقولون للذين امنوا انظرونا نقتبس من نوركم قيل ارجعوا وراءكم
فالتمسوا نورا توبيخ ومنهم من يصرف عمره في تدريس مصنفات ليت وعلى الذين ٤٥
ولا ما يورث اليقين وان اشتهت باحد تعالى الجاهلين لم يزل ليهر لليله ويستغرق
نهاره في استنباط ما اراد مصنفوه من عباراتها ويطلب شروحها وحواشي يستكشف
بها ما خفي من اشاراتها كانه حسبها من قبيل الوحي والتنزيل ومانزل به جبرئيل ثم
ليس له في تحقيق مطالبها مطلب ولا الى اختيار مذاهبها مذهب ولا الى تصنيف
اخر في ذلك العلم سبيل ولا هوى وان كان احسن منها لانه لم يرث في امانة واستيذه
بالعنعنة الا اذا لك ولا وقت فضول عمره الا هناك وربما يجعل احدهم تدريسها
حرفة يجلس لها في مدرسة سقيفة ويا خذ على ذلك من الاوقاف وغيرها وظيفة
اولئك لم يتخذوا الى تحصيل العلم سبيلا اشتروا بايات الله ثمنا قليلا

٤٦ اشارة وهم وهم هؤلاء الفرق وبحسبانه اذا تميز والعوام بهذه الصنايع
فعند فاق جمهورهم بمعرفة علم الدين وبلوغه رتبة الكشف واليقين كلا بل
هو دون ذلك وهم سواء وافدهم جميعا هواء ان ذوق الوصال امر والتمس
بالجمال اخرانهم عن المعرفة والمعارف لمعزولون وللجلالة قوم اخرون جل
جناب الحق ان يكون شريعة لكل وارد او يطلع عليه الا واحد بعد واحد وكل
يدعون وصال ليلى، وليلى لا تقر لهم بذاكا فاذا لهم اذا جاء تهم ذكرهم
والذين اهتدوا زادهم هدى واتاهم تقويهم رمز ان شجرة العلم يانعة وقطوفها
٤٧ دانية وثمارها باسقة وانهارها دافقة وظلها ممدود وماؤها مسكوب وفيها فاكهة كثيرة
لا مقطوعة ولا ممنوعة وتحتها سرر مرفوعة واكواب موضوعة ونمارق مصفوفة
وزرابي مبثوثة اصلها ثابت وفرعها في السماء ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
٤٨ اشارة ليس العلم بكثرة التعلم وانما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد الله ان يهديه
وذاك لمن استعد للاهتداء بتهذيب الاخلاق وتجلية باطنه للاشراق وقراع
القلب وجمعية الليل والتجافي عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والتاهب
للموت قبل نزوله وبرياضة النفس بالخمول والتورع عن الفضول والاعراض عن الدنيا
٤٩ وما فيها وتركها لبنيها واصلح لك كلمة تقوى الله واتقوا الله ويعلمكم الله كمال
فلا اقسم برب المشارق والمغارب وانا لقادرون ان العلم الحق

وحق العلم

وحق العلم لا ينال الا بهدى ولا يوصل اليه بالهوينا لا بد فيه من متابعة الشرع من ابوابه
والتادب بآدابه والايمان بالسنن ثم الصبر على البلايا والحزن وملازمة الذكر ومداومة
الفكر والتجافي عن الشهوات النفسانية والخواطر الشيطانية وجعل الهموم هما واحدا
مع اخلاص النية وصفاء الطوية والعمل بما يتعلم شفاء شافيا ومراقبة النفس انفاسا
فانا حتى يصير العلم عيانا ويترقى من علم اليقين الى عين اليقين ثم منه الى حق اليقين
٥٠ والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وان الله لمع المحسنين افادة تصحيح
البدايات تنال الغايات وبتاسيس القواعد تعلو السمات اقرا اساس
بنيانه على هوى من اسسه ورضوان خير ام من بنيانه على شفا جرف هار فانهار به في نار جهنم فاعقل
استدراك
وعن رسول الله فاستمع وما توفيقي الا برسول الله ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل
المؤمنين نوله ما تولى وان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه قل ان كنتم تحبون الله
فاتبعوني يحببكم الله ومن عرف ما يطلب هان عليه ما يبذل ومن طلب شيئا خاطر
بالنفس اذا شام الغمر برق المعالي فاهون فايت طيب الرقاد ومن كان همه كما
الله لم يزل باب الله افتح ومن سعى لمرضات الله انجح ومن اتجر في سوق الله ربح وهذا
٥١ باب لا ينال الا بفضل الله ورحمته والله يختص برحمته من يشاء افاضة هذه
الجادة فاين السالك هذه الرغائب فاين الطالب هذا قميص يوسف فاين
يعقوب هذا طور سينا، فاين موسى هذا ذو الفقار فاين الوحي الكرار ليس كل من

ثم سلك ولا كل من سلك وصل ولا كل من وصل مكّن، ولا كل غادٍ نحو قصدٍ بنا لا ولا
كل من زار الحمى سمع النداء وانما هي عنايات ازلية ومواهب ربانية جرت من الابد ما جرت
في الازل ومن سُلِبَ خلعة القبول ازلا لم يكن لها لابسا ابدا على مثل ليلى يتصل الليل
نهار وان بات من ليلى على اليأس طاويا، ولمثل هذا فليعمل العاملون ومن ذلك
فليتنافس المتنافسون استبعادا واعجباه بسبيل كان آدم وسلوكها نوح ٨٢
ورمي فيها بالحجارة نوح وقذف في النار خليل واضجع للذبح اسمعيل وبيع يوسف
ثم بخس ثمنا حين ولبث في السجن بضع سنين وذهب بصر يعقوب وضرير
بالبلاء ايوب وبشر بالمناشير زكريا وافرط داود بالبكاء وتنغص على الملك عيش
سليمان وتحير بردّ لن ترانا موسى بن عمران وذبح الحصور يحيى وهام في الفلوات
عيسى وشج جبين المصطفى وكسرت رباعيته في شدة الاذى واصيب قرن
المرتضى وسم الحسن مرة بعد اخرى وقتل الحسين بكربلا وابتلي اهل البيت بانواع
البلاء، ونحن نطلبها بالرسم والمقال اشبه هذا بالمحال بلى لابد من طريق الوصال
من تحمل الاثقال الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون
ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين اول قدم
في الطريق بذل المهج ثم سلوك اللجج بدم المحب يُباع وصلهم فاسمح بفك
ان اردت وصالا، ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة

يقاتلون في سبيل فيقتلون ويُقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل والقرآن و
من اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم
افصاح ان جواهر العلم لمكنونة في زوايا قلوب العارفين وان دُرَر الحكم لمكنونة ٨٣
واصداف صدور العالمين لو اطلع على سرّ منه اوثق اخوان احدهم لكفره
ولو وجده هو اهلا لذلك لاخبره ولو علم ابو ذر ما في قلب سلمان لقتله وان
ههنا لعلما جما لو اصبت له حملة، اني لاكتم من علمي جواهره، كيلا يرى الحق ذو جهل
فيفتنا، وقد تقدم من هذا الوجس الى الحسين ووصّى قبله الحسن، يا رب
جوهر علم لو ابوح به لقيل لي انت ممن يعبد الوثن، ولاستحل جاك مسلمون
دمي، يرون اقبح ما يأتونه حسنا، ان امرا صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك
مقرب او نبي رسل او عبد موتحن الله قلبه للايمان ومنهم من يسمعون اليك
افانت تسمع الصم ولو كانوا لا يعقلون ومنهم من ينظر اليك افانت تهدي العمي
ولو كانوا لا يبصرون وان الله لا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم يظلمون
فصل ان قوما نهضوا لم يبرموا العمل شرطا وحصل العلم ونيل اليقين ولا ٨٤
الادب ضروريا في الاتصاف بصفة الكاملين بل لم يعرفوا الفرق بين العلوم النافعة
وطريق معرفة الله واليوم الاخر وبين ما لا مدخل له في الدين فتركوا العلوم النافعة
وطريق معرفة الله واليوم الاخر وبين ما لا مدخل له في الدين فتركوا العلوم النافعة

الضاد الكوفي بعد الضاد المهملة الاصل ضاد كوفي ضاد مكي ضاد مدني ضاد الاضاد
الذي هو من ضرب كذا ضربا وضربانا وضرابا وضرابة وضربة والواحد والكل يصدق
اسم ضاد الذكر والانثى والمؤنث ضادة وضادة وضادة وضادة
كرتا وهذه ضادة وضادة وضادة وضادة وضادة وضادة وضادة
حسان وهم حسن واضاد واضاد وضاد وضاد وضاد وضاد وضاد
وضادا وضادا وضادا وضادا وضادا وضادا وضادا وضادا وضادا

واشتغلوا بالرسوم الفارغة بعد ان اماتوا سننا واحيوا بدعا وتفرقوا فيما احدثوه
شيعا فقد فضوا الجموع والجماعات ودانوا بالرسوم والعادات واستملوا الشرع
محاربة وطمسوا معالمه فدلسوا الطيالسة والبراطيل وركضوا ميادين
الاباطيل بعمايم غالية وحماجم خالية تخلف من بعدهم خلف ضاعوا الصلوات
واتبعوا الشهوات قد عبدوا الاهواء اوثانا واتبعوا ما لم ينزل به سلطانا
حتى لم يبق بينهم من الدين الا اسمه ولا من الاسلام الا رسمه ولا من القرآن الا رقمه ولا من العلم
الا وسم يسمهم بطونهم ودينهم اموالهم لا بالقليل يقنعون ولا بالكثير يشبعون
ولونا، لا ربنا كهم فلا عرفتهم بسيماهم ولتعرفنهم في لحن القول تجميع ومنهم من يحسب
ان استغفاله بتحصيل العلوم العقلية يغنيه عن الاتيان بالاداب الشرعية والسنن النبوية
والمواظبة على الطاعات والمحافظة على الجموع والجماعات بل ربما يزعم احدهم ان
الشرائع اوكدت انما هي للعوام والاغبياء وانه من الخواص الاذكياء لا يحتاج الى
تجشم ذلك واتعاب نفسه في هذه المسالك جهلات جهلات ذهب عمره
ما ذهب وفاته ما فات لا يحصل له العلم الحق النافع الا بالعمل بالشرائع ولا
يهتدي الى اصناف المعارف والاسرار الا برياضات الابرار أين المغرور
الاحمق انه لغني عن الزواد انه لغوي غني وانه لشقي شقي ضال عن صراط الهدى
الا من بادر وعمل صالحا ثم اهتدى تقريع ومنهم من حسبه بلغ من العلم مبلغا

لا يؤاخذه الله بذنوبه وخطاياه بل يقبل شفاعته في اراذل امته على الله يأخذون
عرض هذا الادنى ويقولون سيغفر لنا انها المغرور ان كان عملك متعلقا
بالعمل ولا تعمل بل تحمل معه من الذنوب اوزارا فمثلك كمثل الحمار يحمل اسفارا وان كان
معرفة الله فراس الحكمة خشية الله وانما العلماء الحق حلما حكماء اتقياء انما يخشى الله
من عباده العلماء فضيحة ومنهم من يعمل بعلمه في الطاعات الظاهرة ولكنه لم يتفقد قلبه 57
ليزكيه عن رذايل الاخلاق القاهرة فهو مشحون بالحقد والكبر والرياء وارادة السوء
بالاقران والشركاء فان زعم انها ان خفيت عن الخلق فليس لها بضاير فسيظهر على
رؤوس الاشهاد يوم تبلى السرائر ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام يحسبون انا لا نسمع
سرهم ونجواهم بلى ورسلنا لديهم يكتبون تجهيل ومنهم من يزعم انه برئ من اخلاق من 58
امثالها لانه ارفع عندا من ان يبتليه بارذالها وانما يبتلي بها العوام ومن بلغ
مبلغه من العلم والمقام فاذا ظهر عليه من نفسه شيء منها تخايل هيأ لها من التاويل
محامل واولها على الخير والاحسان وعند الامتحان يكرم المرء ويهان ترى احدهم
اذا عثر على عثرة من عثرات احد اخوانه اخذ يقع فيه ويسلقه بلسانه بل لا يزال آ
ان يتطلع عيوبهم ويتتبع عيوبهم اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم
تدفيق ومنهم من تزهد عن الادبار وتبرأ من اكثر الشين الا انه بقيت فرى زوايا قلبه 59
مكايد الشيطان خفايا ومن خدايع النفس خبايا تراه يسهر ليله في جمع العلوم

وترتيبها وتحسين الالفاظ وتزيينها زعما منه ان ذلك للارشاد وحسن التاثير في
الارشاد ولعل باعثه الحق طلب الذكر في العباد وانتشار الصيت في البلاد ان
الله بصير بالعباد تشريب ومنهم من يتزهد فيقتنع من الملبس والمطعم بالشملة والشعير
والمسكن بالمسجد والحصير زعما منه انه ادرك رتبة الزهاد وانه فاق العباد مع
رغبته في الجاه والرياسة بالعلم والزهد والكياسة فترك امور الدين بأعظم ٦٠
المهلكين اذ باعث الرياسة لا يخلو من كبر ونفاق او رياء وشقاق فان لم يطلب الرياسة
فربما يتطاول بذلك على الاغنياء وينظر اليهم بعين الازدراء يخشن معهم الكلام
ويرجو لنفسه اكثر مما يرجو لهم من المقام اتكالا على فضائله واعتمادا على الدار
الاخرة بجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا ملامة ومن الناس ٦١
من يسمى الامساك عن بيان الحق والمسايل الشرعية بعد وضوحه تورعا وصلاحا
وراى تضييع حقوق الناس وتعطيل احكام الله تخلصا من الاثم وفلاحا اذا
سئل عن مسئلة وضح لديه دليلها وبان عنده سبيلها امسك عن الجواب وسماه
بالتقوى زعما منه ان الامساك منه اقرب الى الصواب من خطر الفتوى كانه
لم يسمع قول الله سبحانه ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات والهدى من بعد
ما بيناه للناس في الكتاب اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون واذا
راى مال يتيم او غائب او وقف في معرض التلف لظهر التورع وتلبس التقشف

يكتمون الذين

كيف اندفع عن مال الطفل واني اخاف منه الوقوع في الاثم او كيف اتصرف في اموال
ومال الغائب وانه بئس الاسم ولا يعلم ان تركه في محل الضياع وابقاءه فرايد
الفساق بين العصيان الم يقرا تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا
على الاثم والعدوان انه لو اتقى الله لعمل بما امره الله قل بئسما يامركم به ايمانكم ان كنتم
مؤمنين وان كنتم مرائين فالمراءي ليس بمفلح وان تخالطوهم فاخوانكم والله يعلم
المفسد من المصلح تقبيح ومن الناس من يزعم انه بلغ من التصوف والتاله ٦٢
حدا يقدر معه ان يفعل ما يريد بالتوجه وانه يسمع دعاءه في الملكوت ويستجاب
نداءه في الجبروت تسمى بالشيخ والدرويش واوقع الناس بذلك في التشويش فيعظمون
فيه او يفرطون فمنهم من يجاوز به حد البشر واخر يقع فيه بالسوء والشر كما من
وقايعه ومناماته ما يوقع الناس في الريب وباني في اخباره بما ينزل من نزلة
الغيب ربما تسمعه يقول قتلت البارحة ملك الروم ونصرت فيه الفرنج
وهزمت سلطان الهند وقلبت عسكر النفاق او صرعت فلانا لبعض
شيخا اخر نظيره او افنيت بهما يريد به من لا يعتقد فيه انه لكبيره وربما تراه
يتعدى على مظلم يسرح فيه اربعين يوما يزعم انه يصوم صوما ولا ياكل
فيه صواما ولا ينام نوما وقد يلازم مقاما يردد فيه تلاوة سورة اياما يحسب انه
بودي بذلك دين احد من معتقديه او يقضي حاجة من حوايج اخيه وربما يدعي انه

سخر طايفة في الجنة ووقع نفسه او غيره بهذه الجنة افترى على الله كذبا ام به جنة

٦٣ تبديع ومنهم قوم تسموا باهل الذكر والتصوف يدعون البراءة من التصنع والتكلف يلبسون خرقا ويجلسون حلقا يخترعون الاذكار ويتغنون بالاشعار يعلنون بالتهليل وليس لهم الى العلم والمعرفة سبيل اتخذوا شهيقا ونهيقا واخترعوا رقصا وتصفيقا قد خاضوا الفتن واخذوا بالبدع دون السنن رفعوا اصواتهم بالنداء وصاحوا الصيحة الشنعاء

امر الضرب تأمرون ام مر الرب تظلمون ام مع اكفائكم تكلمون ان الله لا يسمع بالصياح فاقصروا من الصراخ انادون بعيدا باعدام تيقظون راغدا تعالى الله لا تاخذه السنة ولا تغلط الالسنة سبح تسبيح الحيتان والهدد واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ودون الجهر انه ليس منكم

بل هو اقرب اليكم من حبل الوريد وابية ومن الناس من يدعي علم المعرفة ٦٤

ومشاهدة المعبود ومجاوزة المقام المحمود والملازمة من عين الشهود ولا يعرف من هذه الامور الا الاسماء ولكنه تلقف من الطامات كلمات يردد لدى الاغبياء كانه يتكلم عن الوحي ويخبر عن السماء ينظر الى اصناف العباد والعلماء بعين الازدراء يقول ان العباد انهم اجراء متعبون والعلماء انهم بالجديث عن الله محجوبون ويدعي لنفسه من الكرامات ما لا يدعيه

غير موجب

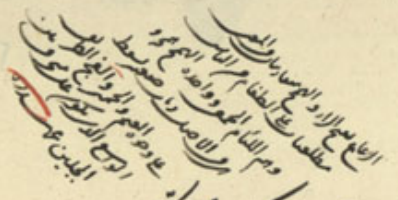

نبي مقرب ولا علما احكم ولا اعلا مرتب ما تى اليه الرعاع البهج من كل فج اكثر من اثنا عشر الفا يحجون البيت العتيق ويلقون اليه السمع وربما يخر قدامه سجودا كانهم اتخذوه معبودا يقبلون يديه ويتهافتون على قدميه يأذن لهم في الشهوات ويرخص لهم في الشبهات

يأكلون ويأكلون كما تأكل الانعام ولا يبالون امن حلال اصابوا ام من حرام وهو يعلم ما هم يعلمون

هضم ولديه وادبارهم حاطم ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين يضلونهم بغير علم الا ساء ما يزرون وليحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم وليسألن يوم القيمة عما كانوا يفترون وجعلناهم ائمة يدعون الى النار ويوم القيمة لا ينصرون واتبعناهم في هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة هم من المقبوحين اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين علاوة ومن هؤلاء من طوى رباط الاحكام ٦٥

ورفض الفصل بين الحلال والحرام وحل قيود الشرع عن عنقه واطلق لا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق متعللين تارة بان الله غني عن الاعمال واخرى بان الاعمال

بان التكليف انما هو لتطهير القلب عن الشهوات وهو محال واخرى بان الاعمال الجوارح لا وزن لها عند الله وانما النظر الى القلوب وقلوبنا والهة الى حب الله واصلة الى معرفة الله وانما نخوض في الدنيا بدانتنا فلا يصدنا عن سبيل الله عصيانا كلا سيعلمون ثم كلا سيعلمون ان اعمالك لنفسك احتسبت لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت وليس التكليف بقلع الشهوات بل بانقيادها لحكم العقل والشرع بالطاعات

والابدان تابعة للقلوب والشهادات تابعة للغيوب ايها المغرور فاذهب فمن
تبعك منهم فان جهنم جزاؤكم جزاء موفورا واستفزز من استطعت منهم بصوتك و
اجلب عليهم بخيلك ورجلك وشاركهم في الاموال والاولاد وعدهم وما يعدهم
الشيطان الا غرورا افة ٦٦ ومن الجهلة من غلبت عليه الشيطنة والخيانة وسلب
الدين والديانة فاخذ يتشبه باهل العلم واللباس والزي والمنطق بعد
ان تعلم شيئا من اصطلاحات الفقه والنحو والمنطق قدا ولسانا
زلقا سلقا يتوسل به الى جلوس الناس حوله حلقا يدرس بما لا يفهم ولا يفهم
لكي يظن به العلم ولا يعلم لحسن محاورة مع الاغبياء وجميل مجاورة للاغنياء
يرفع بين يديه من الكتب ما كاد يخفى وراءه يوهم به العوام انه ملك علومها كما ملك
شراؤها ينفق من صدقات الاموات ما يغني عنه اذا اعطاه يثني كل من مات
وله مال فهو راس اوصيائه وكل من نذر شيئا في سبيل الله او وقف فهو من
اوليائه يحبه الجاهل من العلماء لما يرى من اداءه ويزعمه الغافل من الاسخياء لما
يجد من ارفاده لم يحكم من العلم مسئلة قط ولم ينفق من ماله الا على نفسه فقط
وربما يتصدر للفتوى والقضاء والفصل بين الخصماء فيصير من اهل كلا
التشنيع كما مضى فهو فتنة لمن افتتن به ضال عن الهدى بعيد اولي العلم
ويتكبر على ذوي الحلم يتملق مع الكبراء تملق الحاسد وينفق بتملقه نفاقة الكاسد

نفوذ

يتصدر في المجالس بثياب فاخرة ولكنها نهم استحبوا الحيوة الدنيا على الاخرة
صاعقة ٦٧ ومن هؤلاء من يصد الناس عن سبيل الله حسب مقدوره ويسعى طاقته في اطفاء
نوره يحول بين المؤمنين واتيانهم الجمعة والجماعات حسدا منه على اهل الطاعات
يريدون ليطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو كره الكافرون هو الذي ارسل
رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون يقدر لصحة انعقاد
شرائط بتبليسه ويدبر لهدمها التدبيرات بابليسه انه فكر وقدر فقتل كيف قدر
ثم قتل كيف قدر ثم نظر ثم عبس وبسر ثم ادبر واستكبر فقد بدت البغضاء من
افواههم وما تخفي صدورهم اكبر اذا راى امام قوم او سمع بمؤذن مسجد صيت
الموت من كل مكان وما هو بميت ومن ورائه عذاب غليظ فليمدد بسبب الى السماء
ثم ليقطع فلينظر هل يذهبن كيده ما يغيظ واذا راى عمارة مسجد بالجماعة و
التجميع اصابه الغم ونزاله الالم ظل وجهه مسودا وهو كظيم وسقط من عذاب اليم
يتوارى من اوقات الصلوات من القوم ويود لو اخذه النوم ليكيلا يرى ذاك البلاء
ولا يسمع من مسجدهم النداء ولو قدر لمنعهم كل المنع وشنع عليهم نهاية الشنع
وسعى في هدم المسجد وخرابه بل لم يذر شيئا من تراب ضرارا وتفريقا بين المؤمنين
ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه وسعى في خرابها اولئك ما كان
لهم ان يدخلوها الا خايفين رعدة ٦٨ ومن اهل العلم قوم استهوتهم الامر بالمعروف في

انهم اقامة الطاعات واستحبوا تقلد امامة الصلوات كانهم حسبوها
عارا وعدوها ضعة وشنارا افلم يعلموا انه من مناصب الانبياء تركوها و
رفضوها فتحملها الجهلاء وتقمصها الاغبياء فما عرفوا غايتها وما رعوها حق
رعايتها بل تلاعبوا بها وتشاجروا عليها فما تر عدة منهم يشهدون
مسجدا فان واحد يرفعون اصواتهم بالتكبير للصلوة يتبادرون كالذين
قالوا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلكم تغلبون وعلى عقب كل من العوام
اقوام لا يتعصبون وعنه يذبون بل ولا احد لم يتبعه يبسطون ايديهم و
السنتهم بالسوء ووددوا لو تفقدون كلما انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون اتخذوا
دينهم لهوا ولعبا واتخذوا ايات الله هزوا ابرق ومنهم من اتخذ الى الخير سبيلا و ٦٩
اقيم للناس الى الطاعات دليلا قد اماتوا السنن ورفضوا البدع في غمار الفتن
فظاهر لطواره وعلانيته اثاره فتقلد امامة الصلوات وتصدر لاقامة الجمع والجماعات
الا لمن تراه يقع في عرض مثله ومن يقرب رتبته ومرتبته فيبتغي له المعايب و
يتلمس له عدالته وتقواه بالمثالب وهو غافل عن سقوط محله عن الاعين بهذا
الشقاق والنفاسة والتخاط منزلته بذلك عن درجة استحقاق الرياسة
لا عند الخواص فقط بل وعند العوام حتى يصير بذلك ضحكة للانام افلا
يتدبرون عواقب الامور ومآلها ام على قلوب اقفالها ام تمكن الشيطان

مالا يفارقه الا وصيا

وسوا ابداء قلوبهم فاذهلهم عن النظر الى عيوبهم لبئس ما كانوا يصنعون فحص وبراءة ٧٠
ان كان غرض احدهم من هذه الرياسة ترويج الدين وتاييد المومنين فليبتدئ هذا
المحتاج الى اخيه وليسدد فاقته من القوت فيه وليعنه على امر معاشه ليتايدا بهما
جميعا فان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر حاشاه والغرض من الجمع والجماعات
تاليف القلوب وازالة العيوب وسلامة الغيوب وبما صنعوا تحصل اضدادها
فهم فيه كمن قصر او هم مصرا بل ينبغي لمن يؤثر عظته وهو لاء ويقدر لمثل
هذه الفتنة على النقض ان يدفع بعضهم ببعض ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن
الله من ينصره ان الله لقوي عزيز استشهاد ٧١
ايها امير المومنين صلوات الله عليه
سلم الامر الى ابي بكر وكان يقوم به في صلواته شفقة على المسلمين لكيلا يتفرق كلمتهم ولا
ينشق عصاهم ويكون شملهم جمعا ويكونوا لاحكام الدين سماعا ما وتسليم
الامر اليه يومئذ من المفاسد ما لا يخفى ولا يحصى الا انها كانت اسهل واقل بالنسبة
الى تفريق الكلمة وشق العصا ونحن من هذه الامور الخمسة او لا بد لك لعلة معاذه
بالاضافة الى ما هنالك واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمة
الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة
من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم اياته لعلكم تهتدون ولتكن منكم

امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون
ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البينات واولئك لهم عذاب
عظيم عقد وحل ولعل قائلهم يقول ان امر المومنين صلوات الله وسلامه عليه
كان يتقي فيقال له فانت فما يمنعك من ذلك ومصلحة التقية موجودة ومفسدتها
مفقودة لجواز الاعتماد على قراءته ع والصلوات لوجود العدالة المعتبرة فيه
كما دلت عليه الروايات وشهدت به الاعتبارات فانه ساتر لعيوبه متحافظ
على زلاته ومغيب به وبهذا القدر يحصل الغرض المطلوب من عدالته والصلوة قدوة
ونفي فتواه ودعواه ومعاملته مع الله وايضا فانت وهو في ذلك سواء
وهو عند نفسه وعند الناس كانت عند نفسك وعندهم بل اخفاء فدع عنك
الوسواس ولا تكترث بما قاويل اشباه الناس ونعوذ بالله من الشيطان الرجيم
وقل بسم الله الرحمن الرحيم ع ومن الجهلة من زعم ان من حمل على كاهله اعباء القدوة ٧٣
وتحمل من الناس الاسوة فهو مراء متصنع كاذب وكان ثم هو ليس باهل
للتصدر والامامة بل هو بذلك بعزل عن طريق الاستقامة فجعل هذا
عذر النفس في رفضه الجمع والجماعة واضاعته رغائب الطاعات فيها
سيهات افلا يعلم المغرور ان كلتا مقدمتيه غلط وزور بل والله بل عزه
بالله الغرور الذي زين له سوء عمله فراه حسنا فان الله يضل من يشاء ويهدي من

فلا تذهب

فلا تذهب نفسك عليهم حسرات ان الله عليم بما يصنعون قد ع ومنهم من اعتاد ترك ٧٤
فريضة او فضيلة مدة لفقد شرط من شرايطها او لعدم معرفته بها ثم اذا
وجد او حصلت ثقل عليه رفض العادة وكبر عليه الحرمان من تلك السعادة
فتراه حايرا بايرا يقدم رجلا ويؤخر اخرى وودوا لو يبلسون ارتاب
قلوبهم فهم في ريبهم يترددون لا يقدمون عليها لما في قلوبهم من الريب ولا يحجمون عنها
مخافة العيب ولا بصيرة لهم فيها ولا يؤمنون بالغيب وربما خاضوا
مع الخايضين كره الله انبعاثهم فثبطهم وقيل اقعدوا مع القاعدين رد ٧٥
ومنهم من اهمل الفرايض اشتغالا بالفضايل او البدع وبذلك وقع فيما
وقع او ترك المهم لغير المهم او الاهم لغير الاهم وربما يحرص على النافلة ولا
يحافظ على الفريضة يفرح بصلوة الليل ولا يلذ له في المكتوبات ولا
يبتدر بها اول الاوقات لا يعلم المغرور ان ترك الترتيب من المخرات
من الشرور ومن لم يجعل الله نورا فما له من نور تفطيع ٧٦ ومنهم من تهون عليه بعض
الفضايل حتى ربما لا يعدها من كالذي غلب عليه الوسوسة في الطهارة عافاه
الشيطان فلا يرتضي بما حكموا في الشرع بطهارته من غير ريبة ويقدر الاحتمالات
البعيدة في النجاسة قريبة واذا آل الامر الى اكل الحلال قدر الاحتمالات
القريبة بعيدة في الحلال وربما اكل الحرام المحض بالبينة ولو انقلب هذا

الاحتياط لكان اقرب الى الدين ولكنهم ضلوا وما كانوا مهتدين ولو شاء
٧٧ لهديكم اجمعين طعن ومنهم من غلب عليه الوسوسة في النيات لا يدعه
الشيطان ان يعقد نية صحيحة من شيء من الطاعات بل يشوش عليه حتى يحرمه
الجماعات وربما يخرج صلوته عن فضايل الاوقات وان تم له بكبيرة
بمشاة مرطوبة فهو بعد في تردد من صحة نيته وقد يغير صيغة التكبير شدة
الاحتياط والاحتياط وذلك كله لجهله بمعنى النية وانها ليست الا انبعاث النفس
ولعل فهم من يجب انه اذا اتعب نفسه هنا لك وتميز بذلك فلا عليه ان لا يفعل
من العاشر
على صلوته فيتمها من غير حضور ولا يتفرغ الى الاقبال سبيلا ولا يدرون انه
٧٨ الا قليلا ازراء ومنهم من يوسوس في اخراج الحروف من مخارجها لا يهمه الا ما يتعلق
بالالفاظ فيذهل عن معاني القرآن والاتعاظ وصرف الهم الى فهم اسراره
واستفادة انواره بل يفوته بذلك الخضوع والخشوع بل واداب السجود
٧٩ والركوع اولئك ليسوا من صلوتهم في شيء ويحسبون انهم على شيء كثير ومنهم
من يوسوس في صيغ عقود المعاملات وان كانت دنية فضلا عن الفروج
فيجتهد ان يكون عربية ولو مع العلوج فيلقنه الصيغة بجهد الاستطاعة
فيأتي بها جاهلا بمعناها على الشناعة او يوجب عليه التوكيل من غير ان
يكون له على شيء من ذلك دليل ثم يعرف ان تقع بقصد الانشاء وصيغة الماضي

والامر

وان صدر من الكرد العربي من غير ان يستند فيه الى شيء من القرآن والاخبار مع ان الماضي
موضوع للاخبار ثم يشترط مقارنة القبول للايجاب من غير مضي زمان ولو قليلا
مع انه لم يجد على ذلك حجة ودليلا فاذا سئل عن الدليل اتى بالعليل فتارة يقول
ان صاحب الشرع كان يأتي فيها بالعربية وبصيغة الماضي وتارة يعيبهم على
اذكار الصلوات بهيئات بهيئات القياس عندنا باطل ولا سيما اذا كان
مع الفارق وصاحب الشرع لسانه لا يفارق وقد ثبت اتيانه بغير العربي من الاذكار
مع ان الاخبار ما اوقعه في نفسه غير ضار كما ليس لنا ان نسأل عن ذلك سؤال تعنت
فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثا انكار ومنهم من يدفع الشر بالشر
١٠ يتتبع عثرات الناس لينهى عن المنكر ثم اذا ظهر زلل بتفحصه يطيش ويتغير
ولعله لا يعرف المعروف من المنكر بل ربما يكون انكاره لغير المنكر او المشتبه اكثر
وسعيه في ازالته اتم وجهده اوفر على ان النهي عن المنكر فريضة ولكن اذا ظهر لا
بتكلف الاظهار ويغيره واجب ولكن بشرط العلم بالمنكر والرفق في الانكار
واذا ستر صاحبه على نفسه فانت اولى بالستر عليه واذكر يوما ترجعون
فيه الى الله ولعيوب اخوانكم فلا تحسسوا واطيعوا الله عز وجل ولا تجسسوا
١١ عجوبة من الناس من تعرض لعرض قوم مضمضوا ويقدح واشتاص ضلوا
من اهل المعرفة والعلم الذين نطقوا بالحكمة وتزينوا معها بالحلم فتراه يتتبع لهم

العثار ويتشبث فيه بمشابه الاثار تارة يزعم انهم كانوا من المخالفين واخرى
يظن انهم قد اخرجوا من الدين كلا ان بعض الظن اثم ثم كلا انه بئس الاسم
والله اوحى اليهم دراية وما يزعمه رواية ومذهب العقلا كذبهم وذمهم
متعذر ومظهر خلاف الحق ومن التقية معذور بل هو بذلك مامور وكلام
الاكابر ذو وجوه وسراير وعلوم اهل المعرفة لا يحملها اصحاب الظواهر اما
سمعت هذا العايب شرار امتي الباغون للبراء المعايب ولعمري انه لمن العجايب
اعرض لعقول امثاله عرض ام في قلوبهم مرض قل هل عندكم من علم فتخرجوه
لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون وسواس ومن الناس من ٨٢
يشكو دهره ويعيب زمانه كانه حسب ان الدهر صرفه عن الكمال او الزمان
اوقعه في النكال وانهما كانا فيما مضى من دورات الجنان او كانا بيد رضوان
يجاب ان الدهر محل الحوادث والغير والزمان محط المنون والعبر الا ان
الامور فيهما متشابهة وكر الدهور والازمنة متقاربة ليس بينهما كثير بون
ولا تفاوت بين في الكون ولا للحاك بالاضافة الى الماضي تهافت ما
ترى في خلق السموات الرحمن من تفاوت فان زعم ان الازمنة كانت
قبل وجوده احسن دايرة فانما غره عظم سموع الدنيا بالنسبة الى مصره
بخلاف الاخرة وان حسب انها كانت في اوايل عمره اتم نضارة واوفر غضا

فمن

فمنشاه الجهل ان المراد اجاؤ ومقام التميز والتبين وفرق بين الغث والسمين
واما اخذ الشيب والتقارب فقد حصل له العبر والتجارب فانه يظن
ان الزمان قد تغير وفسد وسوق الدهر قد خرب وكسد وامزاجها قد
انحرف عن الاعتدال وسعادتها صعقت الى شقاوة ووبال فجعل
يذم الزمان ويقع في الاخوان وانما التغير فيه وفي سيرته وجهة عماده سيرته
وانفتاح بصيرته فليتعوذ برب الناس ملك الناس اله الناس من شر
الوسواس تقويم ومنهم من تقيد بعلم النجوم حتى اتخذ ذلك منهجا قويما فلا يزال ٨٣
يحمل به تقويما فيما يقدم ما ينبغي تاخيره او يؤخر ما يليق تقديمه ويما يترك
امره سدى يصير فيه حيران ليس له هدى ما مؤمنا بالتسبيح والتقديس وبما
معه ضياع التسبيح والتقديس ان في الدين القويم لشغلا عن الزيج والتقويم
وان امرا جهل حال قومه وما الذي يجري عليه في يومه كيف يعرف حال الغد وبعده
ويحسن الفلك وسعده وما يعاكسه ونحن نرى ان الفال على ما جرى فتفاءل
بالخير ترى ايامك سعودا وليالك لا تعادي الايام فتعاديك ولا مورك فاستخر الله
وعند فاد كراسه فانما هي سبد ربك مقدرات والشمس والقمر والنجوم مسخرات
تلويم ومنهم من اعتاد طرايف الشهوات فيلازم الاسواق ويبوئها المسمأ ٨٤
بالشهوات يحن اليها حنين الطير الى اوكارها كانه قد لبث فيها احقابا

لا يسمعون فيها الا لغوا ولا يقولون فيها الا اكذابا يمسون وهم ساهدون
ويصبحون وهم سامدون يعجبون ويضحكون ولا يبكون يستنصفون ولا ينصفون
اذا اكتالوا على الناس يستوفون واذا كالوهم او وزنوهم يخسرون ركضوا ميادين
الغفلات واستهانوا بالصلوات واتبعوا الشهوات للكذب سماعون
وللحوم الناس اكالون وللدخان شرابون وللخبيث المنكر المعروف حراقون
المؤمنين ٨٥
ينشدون الاشعار ساهين ويتفكهون بالاخبار لاهين يا هؤلاء تفقهوا
في الدين وارکعوا مع الراكعين ولا تخوضوا الناس اشباهم ولا تعثوا
في الارض مفسدين شكاية ٨٦ ومنهم من يصده عن تحصيل الكمال واقتناء العلوم
والاحوال سلوك منهج الاباء والمربين واتباع الاهل والاعزين واستعظام
مفارقة طريقهم واستنكاف مجانبة فريقهم واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله
قالوا بل نتبع ما الفينا عليه اباءنا اولو كان اباؤهم لا يعقلون شيئا
ولا يهتدون وهذا اقوى دواعي العصيان واشد على الحرمان وبه ضل الاكثر
وتضاعف الضرر او يمنعه عن الهدى احكام البلد والنشوء بين اهله على فاسد
المعتقد فان ذلك يورث الفا لازما وخلقا دائما يترادف مزيده ولا
يخلق جديده او يصرفه عن الحق اتباع الاكثر والمعظم والكون في جملة السواد
الاعظم او يشغله عن الدين امور المكاسب والاهتمام بالمناصب فيذهل بها

٨ النظر

عن النظر واخراه ليس له وقت معلوم لكشف المكتوم او يحمله على النية والانفة
سكرة الثروة وغرة القدرة او يلهيه عن السعادات الاجلة التمتع باللذات
العاجلة وربما يحمله ذلك على محبة المذهب الاسهل استثقالا للعمل ومنشأ
ذلك كله ترك مجالسة العلماء واستماع اقوال الجهلاء الاغبياء ورفض العقليات
والاقتصار على الخرافات والحكايات كلا سيعلمون ثم كلا سيعلمون
كذلك زينا لكل امة عملهم ثم الى ربهم مرجعهم فينبئهم بما كانوا يعملون عتاب ٨٦
ومنهم من يقبل اول قول ورد على سمعه البكر ودخل قلبه الخلو فميل اليه ميل المريض
ويعتمد عليه اعتماد المخلص بل يتمسك به تمسك المحقق ويسكن اليه سكون
الواثق المصدق حتى يمازج قلبه ويخالط لبه ويصير له خلقا باقيا وطبعا
ثانيا فجعل نصره وبالغ وبلج بذم من خالفه وجهد نفسه في استخراج ما قواه
يكد خاطره في تضعيف ما سواه حتى انه اذا سمع قول خصمه وثبت نفسه الى
القدح فيه وسارعت الى الطعن عليه سواء فهم مقالته او لم يفهم علم غرضه او لم
يعلم وذلك لانهم محجوبون انهم عن شأنهم فما اغنى عنهم سمعهم ولا ابصارهم ولا افئدتهم
من شيء ذم ٨٧ ومنهم من يعتبر الحق بالرجال فيتبع من تميز بنقل حديث لسان فصيح
وان لم يعرف الباطل من الصحيح او كثر دعواه وطال لسانه وفتواه او
رصيته في الماضين وجلالة قدره في الغابرين او ذاع تصنيفه وشاع تأليفه

بين ابناء الزمان او اثنى عليه من تقرب الى السلطان فيحسن الظن به وكل ما قال وسط
وجعل ذلك دلالة على صوابه وجميع ما يأتي ويذر فيصده ذلك عن الرأي السديد
والقول السديد اولئك في ضلال بعيد زجر ومنهم من لا يريد بالعلم وجه الله
٨٨ سبحانه وانما يقصد به العصبية والمراء والحمية للاهواء والتقدم والرياسة
والافتخار والتفاخر اوليأخذ الوظايف من الاوقاف فيسلوع الدر بالاصداف وربما يقرأ
الاشارات والشفا ليأخذ وظيفة او في لا يوقظ وفعال ولا يرد في
معقال ولا يهتدي لاصواب ولا يرشد في مسئلة وجواب فيصرف عن البلوغ
لا الكمال وما لهم من دونه من وال نكاية ومنهم من يتبع المنافع الدنيوية على
٨٩ ومذهبه فانها اذا كثرت اثرت واذا اكتسبت ملكت فكم من نفس تركت
ما وعدها وقلدت دينها من انعم عليها ووصل اليها او من علت كلمته وكثرت
نصرته وتسلط لسانه وكثر اعوانه وفخر اشهر من ان ينكر وضل به كثير
وكفر وربما يجتهد مجتهدهم في نصرة ما هواه لدنياه وان لم يعتقده بل اعتقد
سواه بل ربما يصير حجة سبب اعتقاده من غير رب ازجبك الشر يعمي ويصم
العيب وفي الباب حكايات وروايات وصلات وجزايات كذلك
٩٠ يريهم الله اعمالهم حسرات تاديب ومنهم من يصده النسب عن تحصيل العلم
والادب كانه يحسب ان فضل ابيه او احد اجداده ينفعه ومعاده بل هو الكمال

كل الكمال

كل الكمال فيطلب به المجالس الصدر ويتوقع من الناس تعظيم القدر ايها العاجز
جهلا بالنسب انما الناس لام ولاب هل ترهم خلقوا من فضة ام حديد ام كما
ام ذهب انما الفخر لعقل ثابت وحياء وعفاف وادب ان الفتى يقول
٩١ انا ذا ليس الفتى من يقول كان ابي فهو اليوم الحي لسوا بالنسب تتفاضلون
ولا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون بلية ومن اشال هولاء ومن اخذ من
الاوقاف المخصوصة بذوي اوصاف من دون اتصاف ثم ياخذ من الاطراف
وربما يظلم اليتامى اموالهم او يغصب الضعفة والايامى مالهم ثم احد يسرف
في الانفاق وجعل يبذر في بناء الطاق والرواق ويربط الاشهب و
الادهم ويلبس الذهب والابريسم ويجعل علاوتها السمور ويزخرف
البيوت ويمد الدور زعما منه ان رتبة الشرف تنال بالسرف وان
مبنى الجود والكرم على الاتلاف والتلف اخلاقهم رقاق واخلاقهم
رقاق يا رهين الذمة اشتغل بفكاكها وبا تهين الهم ادرك نفسك
قبل هلاكها ان عرفت لاحد فرضا فارضه واجتهد في اداء فرضه لا يحمل
اوزارا ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا
٩٢ اطلب الحلال بالوسايل ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل ان الله لا
يحب المسرفين ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين فذلكة ثم ان كلا

من هذه الفرق الضالة عن سبيل الهدى الآخذين يمينا وشمالا شتى على اختلافهم
في الآراء وتشتتهم في الاهواء باعتدادهم مغرورون وبانفسهم معجبون
ومن سواهم مستهترون وبما هم فيه مستهترون كل حزب بما لديهم فرحون
فذرهم وما غرتهم حتى حين ما يأتيهم من مرمات ربهم الا كانوا عنها معرضين
لا يرتعون الى ناصح راسا ولا يذوقون من شراب التحقيق كاسا بل انما
يتبعون اهواءهم ويقتدون آباءهم يقتص بعضهم اثر بعض حشيشا
ولا كادون نفعهم حديثا فصل علوي ما كل ذي قلب بلبيب ولا كل
سمع بسميع ولا كل ذي ناظر ببصير فيا عجبا ما خطا هذه الفرق على اختلاف
حججها وبينها لا تقتصون اثر نبي ولا تقتدون بعمل وصي ولا يؤمنون
بغيب ولا يعفون عن عيب يعملون في الشبهات وفي الشهوات
يأمرون بالمعروف فيهم ما عرفوا والمنكر عندهم ما انكروا مفزعهم في المعضلات
على افهامهم وتعويلهم في المبهمات على آرائهم كأن كل امرئ منهم امام نفسه
قد اخذ منها فيما يرى عرى ثقات واسباب محكمات قائلهم الله انى
يؤفكون فصل علوي انما بدو وقوع الفتن اهواء تتبع واحكام تبتدع
يخالف فيها كتاب الله ويتولى فيها رجال رجالا على الباطل خلاف
لم يخف على ذي حجى ولوان الحق خلص لم يكن اختلاف ولكن يؤخذ من هذا
ضغث

ضغث ومن هذا ضغث فيمزجان ويجيئان معا فهنالك استحوذ الشيطان
على اوليائه ونجا الذين سبقت لهم من الله الحسنى فصل علوي انما البصير من رفع نفسه عن ذلك
الشيم الشنعاء ورفض تلك البدع الفظعاء فاستمسك بعروة الكتاب وركب
سفينة النجاة ونهج منهج الصواب في العلوم والاعمال واخلص نيته حتى مقدوره
وطهر سريرته بقدر ميسوره فحصل طرفا من العلوم وكشف له عن السر المكتوم بقدر
ما تسع مقدرته وعمل بما نال همته ثم تصدى لنصر الدين واحياء سنن
المرسلين وسعى في جمع شمل المؤمنين بتروح النجوة والجماعات بل بتقلد امامة
الصلوات والسعي في قضاء حاجة دون الحاجات بما قدر عليه وامتد اليه
فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين الذين يمسكون بالكتاب واقاموا الصلوة
انا لا نضيع اجر المصلحين قبس علوي ان من احب عباد الله اليه عبدا اعانه
الله على نفسه فاستشعر الحزن وتجلبب الخوف فزهر مصباح الهدى في قلبه
واعد القرى لنزول النازل به فقرب على نفسه البعيد وهون الشديد نظر
فابصر وذكر فاستكثر وارتوى من عذب فرات سهلت موارده فشرب نهلا
وسلك سبيلا جددا قد خلع سرابيل الشهوات وتخلى من الهموم الا همّا واحدا
انفرد به فخرج من صفة العمى ومشاركة اهل الهوى وصار من مفاتيح ابواب الهدى
ومغاليق ابواب الردى قد ابصر طريقه وسلك سبيله وعرف منازله وقطع غماره

واستمكن من العرى وثقاتها ومن الجبال اثبتها فهو من اليقين بمثل ضوء الشمس اولئك
على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون انام فدا حبي قلبه وامات نفسه حتى دق جليله و ٩٧
لطف غليظه وبرق له لامع كثير البرق فاباح له الطريق وسلك به السبيل
وتدافعته الابواب للباب السلامة ودار الاقامة ترى له قوة في دين وحزما
في لين وايمانا في يقين وحرصا على علم وعلما على حلم وقصدا في غنى وخشوعا
في عبادة وتجملا في فاقة وصبرا في شدة وطلبا في حلال ونشاطا في هدى
وتحرجا في طمع يعمل الاعمال الصالحة وهو على وجل ممن يستقر روحه في جسده
طرفة عين لو لا مكتوب الاجل يمسي وهمه الشكر ويصبح وهمه الذكر يعفو عمن
ظلمه ويعطي من حرمه ويصل من قطعه بعيدا فحشه لينا قوله غائبا منكره حاضرا
معروفه مقبلا خيره مدبرا شره في الزلازل وقور وفي المكاره صبور لا تغلبه منه
ولا تعجبه الناس منه وراحة عظم الخالق في انفسهم فصغر ما دونه في اعينهم
فهم والجنة كمن قد راها فهم فيها منعمون وهم والنار كمن قد راها فهم فيها معذبون
قلوبهم محزونة وشرورهم مامونة واجسادهم نحيفة وحاجتهم خفيفة وانفسهم
عفيفة صبروا اياما قصيرة اعقبتهم راحة طويلة تجارة مربحة يسرها لهم
ربهم اراد تهم الدنيا ولم يريدوها واسرتهم فغدوا انفسهم منها اولئك المنعوتون
تقسيم صادق في طلبة العلم ثلثة فاعرف فهم باعيانهم وصفاتهم صنف يطلبه ٩٨
للجهل والمراء وصنف يطلبه للاستطالة والختل وصنف يطلبه للفقه والعقل
فصاحب الجهل والمراء موذ ممار متعرض للمقال وانديه الرجال يتذاكر العلم
وصفة الحلم قد تسربل بالخشوع وتخلى من الورع فدق الله من هذا خيشومه
وقطع منه حيزومه وصاحب الاستطالة والختل ذو خب وملق يستطيل
على مثله من اشباهه ويتواضع للاغنياء من دونه فهو لحلوائهم هاضم ولدينه
حاطم فاعمى الله على هذا خبره وقطع من آثار العلماء اثره وصاحب الفقه والعقل
ذو كآبة وحزن وسهر قد تحنك في برنسه وقام الليل في حندسه يعمل ويخشى
وجلا داعيا مشفقا مقبلا على شانه عارفا باهل زمانه مستوحشا من اوثق
اخوانه فشد الله من هذا اركانه واعطاه يوم القيمة امانه اولئك لهم الامن
وهم مهتدون ثلثت علوج الناس ثلثة فعالم رباني ومتعلم على سبيل النجاة ٩٩
وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم ولم
يلجاوا الى ركن وثيق خزان المال والعلماء باقون ما بقي الدهر اعيانهم هلك
مفقوده وامثالهم من القلوب موجوده لا تخلو الارض من قايم لله بحجة اما ظاهرا
مشهورا او خايفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله وبيناته وكم ذا واين اولئك اولئك
والله الاقلون عددا والاعظمون قدرا بهم يحفظ الله حججه وبيناته حتى
يودعوها نظراءهم ويزرعوها في قلوب اشباههم هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة

وباشروا روح اليقين واستلانوا ما استوعرة المترفون وانسوا بما استوحش
منه الجاهلون وصحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلى اولئك
خلفاء الله في ارضه والدعاة الى دينه آه آه شوقا الى رؤيتهم اولئك الذين
انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك
رفيقا وميض لقد رمزت لك في طي هذه الاشارات ومكنون هذه العبارات ١٠٠
الى الفرقة الناجية والفئة الزاكية فافهم ان افقت وحل الرمز ان
اطقت فاطلب دليلهم واسلك سبيلهم ولا احسبك تكتفي بانتسابهم الى
الحق من المذاهب فلا مذهب من بك المذاهب الا المحبوب محبوبا والمصحوب
مصحوبا ومن صحبة العناية الازلية لم يبعد عليه الشقة ولم يصعبه طريق
مشقة بل كل ما هو في حق غيره حجاب فله فيه الى الله طريق وباب ومن
لم يرافقه التوفيق وقع في شرك التعويق ومن لم يسبق له العناية عمي عن نور
الهداية ومن لا يتولى المالك فهو لا شك هالك ومن لم يواصل فهو مهجور ومن
لم يجعل الله له نورا فما له من نور ختاما قد استبان من هذه الكلمات واستنار
من هذه المقالات ان تحصيل العلم والادب ومعرفة الطريق الاصوب
عناء وتعبا ومقاساة مشقة ونصبا ان لم يكن من الوبل اللطيف
معونة للعبد الضعيف فافهم هذه العبارات والاشارات فان فيها

تبصرة

تبصرة للمبتدي وتذكرة للمنتهي ولكن فهمك عن الله واخذك عن الله وسعيك
منه ولا تقف على الصور دون المعاني ومع البينة دون الباني ولا تشتغل
عن الواحد بالمثالث والمثاني ولا تبحث عما ليس من طاقتك واعرف
مقامك من سلوكك وافاقتك واحفظ الادب لئلا تقع في العطب بالتحقيق
لا تعرف بالبحث ابدا والسلام على من اتبع الهدى

هذا آخر الكلام من الكلمات الطريفة ومن بدائعه
كلمة وافية شافية في المحمدية اولا وآخرا
تم كتابة هذه الكلمات في رمضان

صورة جمع في شهر جمادي الثاني سنة ١١٨٤ طاب ثراه

استنسخت هذه النسخة من نسخة خطها مصنفها الوالد الاستاذ بنانة المرء المحفل جبر الله
مراغ قلوب المتعطشين بمده افاضات ايامه المخصبة المغضلة ثم عارضتها عارضتها اخرا
بها بابها منهاج البيضاوي والتصحيح قراءة علي وعرضتها برمتها عليها سالكا سبيل التزيين
والتوضيح تلاوة بين يدي وكان ذلك لبعض الاشهر من سنة خمس وسبعين والف
الحج البحر الباهرة سلام الله على الصادع بها وعلى عترته الزاكية الطاهرة
بعد ما مر وحرر قاسم حماد الرعي بوادي الزبن وكتب عبد الله المنقوب الى جناب الرؤف
محمد بن محمد بن رضي المدعو بعلم الهدى جعله الله من الذين سبقت لهم منه الحسنى

کتابخانه
مجلس شورای ملی

تمام شد و مصنف طاب ثراه فراغ یافت

کلمات طریقه نادرا ‌ بشنو و فهم کن بکار اورا
برسانش بصبح کمشدگان ‌ ره نمایشان بدی دیار اورا
آنکه او قابل رهانیدست ‌ در دلش خار نا بیار اورا
زین سخنها هر که بگزیدست ‌ آب دهد حور روزگار اورا
شد حران ملک علم ازشهنامه ‌ جمع علم را بهار او کرد
کار دین از تک و دو بنروفتاد ‌ تازه باید بدو کار اورا
سال جوی مصرع کز ان دو تاریخ
کم کن و بیش و در شمار اورا

۱۰۶۰

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۶۳۲۱
۱۳